



مركز تحقیق و نشر در مطالعات اسلامی

اصفهان

گهامیه



ارشد علی محمد عابدی

WWW.Ghaemiyeh.com
WWW.Ghaemiyeh.org
WWW.Ghaemiyeh.net
WWW.Ghaemiyeh.ir



فرمان، نهادهای
ایجاد همکاری شیرازی

تفسیر نمونه

با همکاری
جمعی از دانشمندان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر نمونه

نویسنده:

آیت الله ناصر مکارم شیرازی

ناشر چاپی:

دار الکتب الاسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
تفسیر نمونه جلد ۲۳	۲۰
مشخصات کتاب	۲۰
اشاره	۲۰
(۵۴) سوره قمر این سوره در "مکه" نازل شده و دارای ۵۵ آیه است	۲۲
اشاره	۲۲
[سوره القمر (۵۴): آیات ۱ تا ۳]	۲۶
اشاره	۲۶
ترجمه:	۲۶
تفسیر:	۲۶
نکته ها:	۳۱
اشاره	۳۱
۱- شق القمر یک معجزه بزرگ پیامبر اسلام(ص)	۳۱
۲- شق القمر از نظر علوم روز	۳۲
اشاره	۳۲
الف-پیدایش منظومه شمسی	۳۳
ب- "آستروئیدها"	۳۳
ج- "شهابها"	۳۴
۳- شق القمر از نظر تاریخی	۳۶
۴- تاریخ وقوع این معجزه بزرگ	۳۷
[سوره القمر (۵۴): آیات ۴ تا ۸]	۳۹
اشاره	۳۹
ترجمه:	۳۹
تفسیر:	۴۰

نکته: ۴۴

[سوره القمر (۵۴): آیات ۹ تا ۱۷] ۴۷

اشاره ۴۷

ترجمه: ۴۷

تفسیر: ۴۸

[سوره القمر (۵۴): آیات ۱۸ تا ۲۲] ۵۶

اشاره ۵۶

ترجمه: ۵۶

تفسیر: ۵۶

نکته: ۶۰

[سوره القمر (۵۴): آیات ۲۳ تا ۳۲] ۶۷

اشاره ۶۷

ترجمه: ۶۸

تفسیر: ۶۸

[سوره القمر (۵۴): آیات ۳۳ تا ۴۰] ۷۸

اشاره ۷۸

ترجمه: ۷۸

تفسیر: ۷۹

[سوره القمر (۵۴): آیات ۴۱ تا ۴۶] ۸۶

اشاره ۸۶

ترجمه: ۸۶

تفسیر: ۸۷

نکته: ۹۲

[سوره القمر (۵۴): آیات ۴۷ تا ۵۵] ۹۳

اشاره ۹۳

ترجمه: ۹۳

تفسیر: ۹۴

نکته ها: ۱۰۰

اشاره ۱۰۰

۱- همه چیز جهان روی حساب است ۱۰۰

۲- تقدیر الهی و آزادی اراده انسان ۱۰۲

۳- فرمان خداوند فقط یک کلمه است! ۱۰۴

۴- آغاز و پایان سوره قمر ۱۰۶

(۵۵) سوره الرحمن این سوره در مکه نازل شده و دارای ۷۸ آیه است ۱۰۸

اشاره ۱۰۸

[سوره الرحمن (۵۵): آیات ۱ تا ۶] ۱۱۴

اشاره ۱۱۴

ترجمه: ۱۱۴

تفسیر: ۱۱۵

نکته: ۱۲۳

[سوره الرحمن (۵۵): آیات ۷ تا ۱۳] ۱۲۴

اشاره ۱۲۴

ترجمه: ۱۲۴

تفسیر: ۱۲۵

اشاره ۱۲۵

آسمان را برافراشت و برای هر چیز میزانی قرار داد ۱۲۵

نکته ها: ۱۳۳

اشاره ۱۳۳

شناخت نعمتها نردبان معرفت الله است ۱۳۳

۲- مساله نظم و حساب در زندگی ۱۳۴

[سوره الرحمن (۵۵): آیات ۱۴ تا ۱۸] ۱۳۶

اشاره ۱۳۶

ترجمه: ۱۳۶-----

تفسیر: ۱۳۶-----

اشاره ۱۳۶-----

آفرینش انسان از خاکی همچون سفال! ۱۳۶-----

[سوره الرحمن (۵۵): آیات ۱۹ تا ۲۵] ۱۴۲-----

اشاره ۱۴۲-----

ترجمه: ۱۴۲-----

تفسیر: ۱۴۳-----

نکته ها: ۱۴۹-----

اشاره ۱۴۹-----

دریا کانون نعمتهای الهی ۱۴۹-----

۲-گلف استریم، رودهای عظیم دریایی! ۱۵۰-----

۳-تفسیری از بطون آیات ۱۵۲-----

[سوره الرحمن (۵۵): آیات ۲۶ تا ۳۰] ۱۵۳-----

اشاره ۱۵۳-----

ترجمه: ۱۵۳-----

تفسیر: ۱۵۳-----

اشاره ۱۵۳-----

ما همه فانی و بقا بس تو راست! ۱۵۳-----

نکته ها: ۱۵۹-----

اشاره ۱۵۹-----

۱-حقیقت "فنا" چیست؟ ۱۵۹-----

۲-هر روز پدیده تازه ای می آفریند ۱۶۰-----

۳-حرکت جوهری ۱۶۲-----

[سوره الرحمن (۵۵): آیات ۳۱ تا ۳۶] ۱۶۴-----

اشاره ۱۶۴-----

۱۶۴ ترجمه:

۱۶۵ تفسیر:

۱۷۱ [سوره الرحمن (۵۵): آیات ۳۷ تا ۴۵]

۱۷۱ اشاره

۱۷۱ ترجمه:

۱۷۲ تفسیر:

۱۷۲ اشاره

۱۷۲ گنهکاران از سیمایشان شناخته می شوند!

۱۷۸ [سوره الرحمن (۵۵): آیات ۴۶ تا ۵۵]

۱۷۸ اشاره

۱۷۹ ترجمه:

۱۷۹ تفسیر:

۱۸۷ [سوره الرحمن (۵۵): آیات ۵۶ تا ۶۱]

۱۸۷ اشاره

۱۸۷ ترجمه:

۱۸۸ تفسیر:

۱۹۱ نکته:

۱۹۳ [سوره الرحمن (۵۵): آیات ۶۲ تا ۶۹]

۱۹۳ اشاره

۱۹۳ ترجمه:

۱۹۴ تفسیر:

۱۹۷ نکته:

۲۰۰ [سوره الرحمن (۵۵): آیات ۷۰ تا ۷۸]

۲۰۰ اشاره

۲۰۰ ترجمه:

۲۰۱ تفسیر:

نکته ها: ۲۰۶

(۵۶) سوره واقعه این سوره در مکه نازل شده و دارای ۹۶ آیه است - ۲۱۰

اشاره ۲۱۰

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۱ تا ۱۴] ۲۱۶

اشاره ۲۱۶

ترجمه: ۲۱۷

تفسیر: ۲۱۸

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۱۵ تا ۲۶] ۲۲۸

اشاره ۲۲۸

ترجمه: ۲۲۹

تفسیر: ۲۲۹

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۲۷ تا ۴۰] ۲۳۷

اشاره ۲۳۷

ترجمه: ۲۳۸

تفسیر: ۲۳۸

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۴۱ تا ۵۰] ۲۴۶

اشاره ۲۴۶

ترجمه: ۲۴۶

تفسیر: ۲۴۷

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۵۱ تا ۵۶] ۲۵۴

اشاره ۲۵۴

ترجمه: ۲۵۴

تفسیر: ۲۵۴

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۵۷ تا ۶۲] ۲۵۸

اشاره ۲۵۸

ترجمه: ۲۵۸

تفسیر: ۲۵۸

نکته: ۲۶۴

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۶۳ تا ۶۷] ۲۶۷

اشاره ۲۶۷

ترجمه: ۲۶۷

تفسیر: ۲۶۷

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۶۸ تا ۷۴] ۲۷۲

اشاره ۲۷۲

ترجمه: ۲۷۲

تفسیر: ۲۷۳

نکته: ۲۸۰

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۷۵ تا ۸۲] ۲۸۲

اشاره ۲۸۲

ترجمه: ۲۸۲

تفسیر: ۲۸۳

نکته ها: ۲۹۰

اشاره ۲۹۰

۱- ویژگیهای قرآن مجید ۲۹۰

۲- قرآن و طهارت ۲۹۰

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۸۳ تا ۸۷] ۲۹۲

اشاره ۲۹۲

ترجمه: ۲۹۲

تفسیر: ۲۹۲

نکته ها: ۲۹۵

اشاره ۲۹۵

۱- لحظه ناتوانی جباران! ۲۹۵

۲- آیا جان دادن تدریجی است؟ ۲۹۷

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۸۸ تا ۹۶] ۲۹۹

اشاره ۲۹۹

ترجمه: ۲۹۹

تفسیر: ۳۰۰

نکته: ۳۰۶

(۵۷) سوره حدید این سوره در مدینه نازل شده و دارای ۲۹ آیه است ۳۰۸

اشاره ۳۰۸

[سوره الحدید (۵۷): آیات ۱ تا ۳] ۳۱۳

اشاره ۳۱۳

ترجمه: ۳۱۳

تفسیر: ۳۱۳

نکته: ۳۱۸

[سوره الحدید (۵۷): آیات ۴ تا ۶] ۳۲۱

اشاره ۳۲۱

ترجمه: ۳۲۱

تفسیر: ۳۲۲

نکته: ۳۲۹

[سوره الحدید (۵۷): آیات ۷ تا ۱۱] ۳۳۱

اشاره ۳۳۱

ترجمه: ۳۳۲

تفسیر: ۳۳۳

نکته ها: ۳۴۱

اشاره ۳۴۱

۱- انگیزه های اتفاق ۳۴۱

۲- شرایط اتفاق در راه خدا ۳۴۱

۳-پیشگامان در ایمان و جهاد و انفاق ۳۴۴

[سوره الحديد (۵۷): آیات ۱۲ تا ۱۵] ۳۴۶

اشاره ۳۴۶

ترجمه: ۳۴۷

تفسیر: ۳۴۷

اشاره ۳۴۷

بگذارید ما هم از نور شما استفاده کنیم! ۳۴۷

نکته: ۳۵۵

[سوره الحديد (۵۷): آیات ۱۶ تا ۱۸] ۳۵۷

اشاره ۳۵۷

ترجمه: ۳۵۷

شان نزول: ۳۵۸

تفسیر: ۳۵۹

اشاره ۳۵۹

غفلت و بیخبری تا کی؟! ۳۵۹

نکته: ۳۶۳

[سوره الحديد (۵۷): آیات ۱۹ تا ۲۰] ۳۶۷

اشاره ۳۶۷

ترجمه: ۳۶۷

تفسیر: ۳۶۸

نکته ها: ۳۷۳

اشاره ۳۷۳

۱-مقام صدیقین و شهداء ۳۷۳

۲-زندگی دنیا مجموعه ای از این انگیزه ها است ۳۷۵

[سوره الحديد (۵۷): آیات ۲۱ تا ۲۴] ۳۷۷

اشاره ۳۷۷

ترجمه: ۳۷۷

تفسیر: ۳۷۸

[سوره الحديد (۵۷): آیه ۲۵] ۳۸۹

اشاره ۳۸۹

ترجمه: ۳۸۹

تفسیر: ۳۸۹

نکته ها: ۳۹۴

اشاره ۳۹۴

۱- قلمرو "منطق" و "زور"!

۲- نیازهای عمده زندگی وابسته به آهن است ۳۹۵

[سوره الحديد (۵۷): آیات ۲۶ تا ۲۷] ۳۹۷

اشاره ۳۹۷

ترجمه: ۳۹۷

تفسیر: ۳۹۸

نکته ها: ۴۰۳

اشاره ۴۰۳

۱- اسلام و رهبانیت ۴۰۳

۲- سرچشمه تاریخی رهبانیت ۴۰۶

۳- مفاسد اخلاقی و اجتماعی ناشی از رهبانیت ۴۰۸

۴- "انجیل" یا "اناجیل" ۴۰۹

[سوره الحديد (۵۷): آیات ۲۸ تا ۲۹] ۴۱۱

اشاره ۴۱۱

ترجمه: ۴۱۱

شان نزول: ۴۱۱

تفسیر: ۴۱۳

نکته: ۴۱۷

۴۲۰ (۵۸) سوره مجادله این سوره در مدینه نازل شده و دارای ۲۲ آیه است

۴۲۰ اشاره

۴۲۴ [سوره المجادله (۵۸): آیات ۱ تا ۴]

۴۲۴ اشاره

۴۲۵ ترجمه:

۴۲۵ شان نزول:

۴۲۸ تفسیر:

۴۳۵ قسمتی از احکام ظهار

۴۳۹ [سوره المجادله (۵۸): آیات ۵ تا ۷]

۴۳۹ اشاره

۴۳۹ ترجمه:

۴۴۰ تفسیر:

۴۴۵ نکته:

۴۴۸ [سوره المجادله (۵۸): آیات ۸ تا ۱۰]

۴۴۸ اشاره

۴۴۹ ترجمه:

۴۴۹ شان نزول:

۴۵۰ تفسیر:

۴۵۴ نکته ها:

۴۵۴ اشاره

۴۵۴ ۱-انواع نجوی و سخنان در گوشه

۴۵۵ ۲-تحیت الهی کدام است؟

۴۵۷ [سوره المجادله (۵۸): آیه ۱۱]

۴۵۷ اشاره

۴۵۷ ترجمه:

۴۵۷ شان نزول:

تفسیر: ۴۵۸

نکته ها: ۴۶۱

اشاره ۴۶۱

۱-مقام علماء و دانشمندان ۴۶۱

۲-آداب مجلس ۴۶۳

[سوره المجادله (۵۸): آیات ۱۲ تا ۱۳] ۴۶۵

اشاره ۴۶۵

ترجمه: ۴۶۵

شان نزول: ۴۶۶

تفسیر: ۴۶۶

نکته ها: ۴۶۹

اشاره ۴۶۹

۱-تنها عمل کننده به آیه صدقه و نجوی ۴۶۹

۲-فلسفه تشریع و نسخ حکم صدقه قبل از نجوی ۴۷۰

۳-آیا این فضیلت بود؟ ۴۷۱

۴-مدت حکم و مقدار صدقه ۴۷۳

[سوره المجادله (۵۸): آیات ۱۴ تا ۱۹] ۴۷۴

اشاره ۴۷۴

ترجمه: ۴۷۵

تفسیر: ۴۷۵

[سوره المجادله (۵۸): آیات ۲۰ تا ۲۲] ۴۸۳

اشاره ۴۸۳

ترجمه: ۴۸۳

تفسیر: ۴۸۴

***نکته ها: ۴۹۱

اشاره ۴۹۱

- ۱- نشانه اصلی حزب الله و حزب شیطان ۴۹۱
- ۲- پاداش "حب فی الله" و "بغض فی الله" ۴۹۳
- (۵۹) سوره حشر این سوره در مدینه نازل شده و دارای ۲۴ آیه است ۴۹۶
- اشاره ۴۹۶
- [سوره الحشر (۵۹): آیات ۱ تا ۵] ۵۰۱
- اشاره ۵۰۱
- ترجمه: ۵۰۲
- شان نزول: ۵۰۳
- تفسیر: ۵۰۶
- نکته ها: ۵۱۶
- اشاره ۵۱۶
- ۱- لشکرهای نامرئی خدا! ۵۱۶
- ۲- توطئه های امروز یهود ۵۱۸
- [سوره الحشر (۵۹): آیات ۶ تا ۷] ۵۱۹
- اشاره ۵۱۹
- ترجمه: ۵۱۹
- شان نزول: ۵۲۰
- تفسیر: ۵۲۰
- نکته: ۵۲۷
- اشاره ۵۲۷
- ۱- مصرف "فیء" (غنائم بدون جنگ). ۵۲۷
- ۲- پاسخ به یک سؤال ۵۲۸
- ۳- داستان غم انگیز فدک: ۵۲۹
- [سوره الحشر (۵۹): آیات ۸ تا ۱۰] ۵۳۲
- اشاره ۵۳۲
- ترجمه: ۵۳۲

تفسیر: ۵۳۳

نکته: ۵۴۲

[سوره الحشر (۵۹): آیات ۱۱ تا ۱۴] ۵۴۴

اشاره ۵۴۴

ترجمه: ۵۴۵

شان نزول: ۵۴۵

تفسیر: ۵۴۶

[سوره الحشر (۵۹): آیات ۱۵ تا ۲۰] ۵۵۳

اشاره ۵۵۳

ترجمه: ۵۵۳

تفسیر: ۵۵۴

نکته ها: ۵۶۲

اشاره ۵۶۲

۱- همکاری بی سرانجام با اهل نفاق! ۵۶۲

۲- داستان حیرت انگیز صیصای عابد ۵۶۳

۳- آنچه باید از پیش فرستاد ۵۶۴

[سوره الحشر (۵۹): آیات ۲۱ تا ۲۴] ۵۶۷

اشاره ۵۶۷

ترجمه: ۵۶۷

تفسیر: ۵۶۸

اشاره ۵۶۸

اگر قرآن بر کوه ها نازل می شد از هم می شکافتند! ۵۶۸

نکته ها: ۵۷۷

اشاره ۵۷۷

۱- نفوذ فوق العاده قرآن ۵۷۷

۲- عظمت آیات آخر سوره حشر ۵۷۸

تفسیر نمونه جلد ۲۳

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر نمونه / بقلم جمعی از نویسندگان؛ زیر نظر ناصر مکارم شیرازی.

مشخصات نشر : طهران. : دارالکتب الاسلامیه ، ۱۳۵۳.

مشخصات ظاهری : ج.

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی توصیفی

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد دوم، ۱۳۵۳.

یادداشت : کتابنامه.

شماره کتابشناسی ملی : ۵۴۲۴۵

ص: ۱

اشاره

(۵۴) سوره قمر این سوره در "مکه" نازل شده و دارای ۵۵ آیه است

اشاره

ص: ۳

محتوای سوره "قمر"

این سوره ویژگی سوره های مکی که بحثهای داغ از مبدء و معاد است در بر دارد، و مخصوصا بیانگر کیفرهای گروهی از اقوام پیشین است که بر اثر لجاجت و عناد و پیمودن راه کفر و ظلم و فساد یکی، پس از دیگر، به عذابهای کوبنده الهی گرفتار و هلاک شدند.

و به دنبال هر یک از این سرگذشتها جمله "وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ" ما قرآن را برای تذکر سهل و آسان ساختیم آیا کسی هست که پند گیرد "تکرار می کند تا درسی باشد برای مسلمین و کفار.

رویهمرفته محتوای این سوره را در چند بخش می توان خلاصه کرد:

۱- آغاز سوره است که از مساله نزدیکی قیامت و موضوع "شق القمر" و اصرار مخالفان در انکار آیات الهی سخن می گوید.

۲- در بخش دیگر از نخستین قوم سرکش و متمرّد و لجوج یعنی "قوم نوح" و مساله طوفان به صورت فشرده ای بحث می کند.

۳- بخش دیگر داستان قوم "عاد" و عذاب دردناک آنها را شرح می دهد.

۴- در چهارمین بخش سخن از قوم "ثمود" و مخالفت آنها با پیامبرشان "صالح" است، و همچنین "معجزه ناقه" و بالآخره مجازات آنها با "صیحه آسمانی" است.

۵- سپس به سراغ قوم "لوط" می رود، و ضمن اشاره گویا و فشرده ای

ص: ۵

به کفر و انحراف اخلاقی آنها، به قسمتی از عذاب دردناکشان اشاره می کند.

۶- در بخش دیگر سخن بسیار کوتاهی از "آل فرعون" و مجازات آنها آمده.

۷- در آخرین بخش مقایسه ای میان این اقوام و مشرکان مکه و مخالفان پیامبر اسلام ص کرده، آینده خطرناکی را که در صورت ادامه این راه در پیش دارند بازگو می کند، و سوره را با شرح قسمتی از مجازات مجرمان در قیامت و پاداشهای عظیم پرهیزگاران پایان می دهد.

آیات سوره غالباً کوتاه و بسیار داغ و تکان دهنده است.

نامگذاری سوره به نام "قمر" به مناسبت نخستین آیه این سوره است که از "شق القمر" بحث می کند.

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام می خوانیم: من قرأ سورة اقتربت الساعة فی کل غب بعث یوم القیامة و وجهه علی صورة القمر لیلہ البدر، و من قرأها کل لیلہ کان افضل، و جاء یوم القیامة و وجهه مسفر علی وجوه الخلائق: "هر کس سوره اقتربت را یک روز در میان بخواند روز قیامت در حالی برانگیخته می شود که صورتش همچون ماه در شب بدر است، و هر کس آن را هر شب بخواند افضل است، و در قیامت نور و روشنایی صورتش بر سایر خلائق برتری دارد" ۱. مسلماً این درخشندگی صورت در صحنه قیامت نشانه ایمان قوی و راستینی است که در سایه تلاوت این سوره و تفکر و سپس عمل به آن حاصل شده است نه تلاوت خالی از اندیشه و عمل.

ص: ۶

[سوره القمر (۵۴): آیات ۱ تا ۳]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ (۱) وَ اِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ (۲) وَ كَذَّبُوا وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَ كُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ (۳)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱- قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت.

۲- و هر گاه نشانه و معجزه ای را ببینند اعراض کرده می گویند: این سحری است مستمر! ۳- آنها (آیات خدا را) تکذیب کردند و از هوای نفسشان پیروی نمودند و هر امری قرار گاهی دارد.

تفسیر:

ماه شکافته شد!

در آیه نخست از دو حادثه مهم سخن به میان آمده: یکی نزدیک شدن قیامت است که عظیمترین دگرگونی را در عالم آفرینش همراه دارد و سرآغازی

ص: ۷

است برای زندگی نوین در جهان دیگر، جهانی که عظمت و گستردگی آن برای ما زندانیان عالم دنیا قابل درک و توصیف نیست.

و حادثه دیگر معجزه بزرگ شق القمر است که هم دلیلی است بر قدرت خداوند بزرگ بر هر چیز و هم نشانه ای است از صدق دعوت پیغمبر گرامیش.

می فرماید: "قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت" (إِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ).

قابل توجه اینکه سوره گذشته (سوره نجم) با جمله هایی پیرامون نزدیکی قیامت پایان گرفت "ازفت الازفه" و این سوره با همین معنی آغاز می شود و این تاکید است بر این موضوع که قیامت نزدیک است گرچه در مقیاس عمر دنیا ممکن است هزاران سال طول بکشد، اما با توجه به مجموع عمر این جهان از یک سو، و با توجه به اینکه تمام عمر دنیا در برابر قیامت لحظه زودگذری بیش نیست منظور از این تعبیر روشن می شود.

ذکر این دو حادثه با هم، همانگونه که جمعی از مفسران گفته اند، به خاطر آن است که اصولاً ظهور پیامبر اسلام ص که آخرین پیامبران الهی است خود از نشانه های نزدیکی قیامت است، لذا در حدیثی از خود پیامبر ص می خوانیم که فرمود:

بعثت انا و الساعه کهاتین "مبعوث شدن من و قیامت همچون این دو است" (۱) (اشاره به دو انگشت مبارکش که در کنار هم قرار گرفته).

از سوی دیگر شکافتن ماه خود دلیلی است بر امکان به هم ریختن نظام کواکب و نمونه کوچکی است از حوادث عظیمی که در آستانه رستاخیز در این جهان رخ می دهد، چرا که تمامی کواکب و ستارگان و زمین در هم می ریزند و عالمی نو به جای آنها ایجاد می شود.

طبق روایات مشهور که بعضی ادعای تواتر آن نیز کرده اند مشرکان نزد

ص: ۸

۱- ۱) تفسیر "فخر رازی" جلد ۲۹ ص ۲۹.

رسول خدا ص آمدند و گفتند: اگر راست می گویی و تو پیامبر خدایی ماه را برای ما دو پاره کن! فرمود: اگر این کار را کنم ایمان می آورید؟ عرض کردند آری-و آن شب، شب چهاردهم ماه بود-پیامبر ص از پیشگاه پروردگار تقاضا کرد آنچه را خواسته اند به او بدهد ناگهان ماه به دو پاره شد، و رسول الله آنها را یک یک صدا می زد و می فرمود: ببینید!" (۱).

در اینکه چگونه ممکن است این کره عظیم آسمانی شکافته شود، و وجود چنین حادثه ای چه تاثیری بر کره زمین و منظومه شمسی می گذارد؟ و چگونگی جذب دو نیمه ماه بعد از شکافتن، و اینکه چگونه ممکن است چنین حادثه ای رخ داده باشد و تواریخ جهان ذکری از آن به میان نیاورند؟ و سؤالات دیگری در این زمینه به خواست خدا در بحث نکات مشروحاً از آن سخن خواهیم گفت.

نکته ای که ذکر آن در اینجا لازم است اینکه بعضی از مفسران که تحت تاثیر پاره ای از القائنات سوء قرار گرفته اند، و هر گونه انجام عمل خارق عادت را (جز قرآن) برای پیامبر اسلام ص منکر شده اند، با توجه به وضوح آیه فوق و کثرت روایاتی که در این زمینه در کتب علمای اسلام نقل شده به زحمت افتاده اند که چگونه این خارق عادت را توجیه کنند و طوری از کنار آن بگذرند که جنبه اعجاز آن نفی شود.

ولی حق این است که مساله "شق القمر" به صورت اعجاز انجام گرفته، و آیات بعد شواهد روشنی بر این امر در بر دارد، چه خوب بود آنها در آن اعتقاد نادرست تجدید نظر می کردند تا بدانند که پیامبر اسلام ص نیز معجزات و خارق عادت داشته، و اگر آیاتی از قرآن آن را نفی می کند اشاره به "معجزات اقتراحی" است که گروهی بهانه جو مطرح می کردند، نه قصد پذیرش حق

ص: ۹

۱- ۱) "مجمع البیان" و کتب تفسیر دیگر ذیل آیه مورد بحث.

داشتند، و نه بعد از انجام آن تسلیم حق می شدند، ولی معجزاتی که برای تحقیق حقیقت مطالبه می شد از سوی پیغمبر ص انجام می گرفت، و شواهد فراوانی بر این امر در تاریخ زندگی آن حضرت وجود دارد.

*** سپس قرآن می افزاید: "مخالفان لجوج هنگامی که نشان و معجزه ای را بر صدق دعوت تو می بینند اعراض کرده، می گویند این سحری است مستمر!" (وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ).

تعبیر به "مستمّر" اشاره به این است که آنها معجزات مکرری از پیامبر اسلام ص دیده بودند که شق القمر ادامه آن بود، آنها همه را بر تداوم سحر حمل می کردند، و آن را "سحری مستمر" می پنداشتند، هر چند این تهمت بهانه ای بود برای عدم تسلیم در مقابل حق.

بعضی از مفسران "مستمّر" را به معنی "قوتمند" تفسیر کرده اند (چنان که می گویند "جبل مریر" یعنی طناب محکم) و بعضی آن را به معنی "گذرا و ناپایدار" تفسیر نموده ولی ظاهر همان تفسیر اول است.

*** در آیه بعد به نکته مخالفت آنها، و همچنین به نتیجه شوم این مخالفت، اشاره کرده، می افزاید: "آنها تکذیب کردند، و از هوای نفسشان پیروی نمودند، و هر امری قرارگاهی دارد" (وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقَرٌّ).

سرچشمه مخالفت آنها و تکذیب پیامبر اسلام ص یا تکذیب معجزات و دلائل او، و همچنین تکذیب رستاخیز و قیامت، پیروی از هوای نفس بود، تعصبها و لجاجتها و خودخواهیها به آنها اجازه نمی داد که در برابر حق تسلیم شوند،

و از سوی دیگر علاقه به بی بند و باری برای کامجویی از لذات بدون هیچ قید و شرط، و آلودگی به هر گناه و ستم، مانع از این بود که دعوت حق را پذیرا شوند، چرا که قبول این دعوت مسئولیت آفرین بود.

آری همیشه چنین بوده، و همواره چنان خواهد بود که مانع بزرگ در مسیر حق "هواپرستی" است.

منظور از جمله "وَكُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ": "هر چیز قرارگاهی دارد" این است که هر کس به سزای عمل خویش می رسد، قرارگاه نیکی نیکانند، و قرارگاه شر بدانند.

این تعبیر احتمالا اشاره به این حقیقت است که هیچ چیز در این عالم از میان نمی رود، و هر کار نیک و بدی ثابت و باقی می ماند تا انسان جزای آن را ببیند.

این احتمال نیز در تفسیر آیه فوق داده شده است که تکذیبها و اتهامات نمی تواند برای همیشه چهره حق را بپوشاند، بلکه همه چیز به سوی قرارگاه خویش پیش می روند، و چیزی نمی گذرد که چهره زیبای حق آشکار، و چهره زشت و منفور باطل نیز ظاهر می گردد، و این یک سنت الهی در عالم هستی است.

این تفسیرها منافاتی با یکدیگر ندارد، و ممکن است همه آنها در مفهوم آیه جمع باشد.

ص: ۱۱

۱- شق القمر یک معجزه بزرگ پیامبر اسلام (ص)

گرچه بعضی از کوتاه نظران اصرار دارند که این معجزه را طوری توجیه کنند که از صورت یک خارق العاده خارج شود، چنان که گفته اند: آیه فوق از آینده خبر می دهد، و مربوط به "اشراف ساعت" یعنی حوادث قبل از قیامت است، ولی قرائن متعددی در آیه وجود دارد که تاکید بر وقوع یک اعجاز می کند، از جمله ذکر این موضوع به صورت "فعل ماضی" که نشان می دهد "شق القمر" واقع شده است، همانگونه که نزدیکی رستاخیز با ظهور آخرین پیامبر نیز تحقق یافته.

بعلاوه اگر سخن از معجزه نباشد هیچ تناسبی با نسبت سحر به پیامبر ص که در آیه بعد آمده است ندارد، و همچنین با جمله "و کذبوا و اتبعوا اهلهم" که خبر از تکذیب آنها می دهد هماهنگ نیست.

افزون بر اینها روایات فراوانی در کتب اسلامی در زمینه وقوع این اعجاز نقل شده که در حد شهرت یا تواتر است، و لذا قابل انکار نمی باشد در اینجا به گفتاری از "فخر رازی" و "طبرسی" دو مفسر معروف اهل سنت و شیعه اشاره می کنیم، فخر رازی می گوید: "عموم مفسران معتقدند مراد از آیه این است که ماه شکافته شد، و روایات صحیحی نیز بر این معنی دلالت می کند، و امکان عقلی آن نیز جای تردید نیست، و از سوی دیگر پیامبر صادق ص از آن خبر داده، بنا بر این باید آن را پذیرفت، اما داستان عدم خرق و التیام در افلاک (طبق عقیده ابطال شده بطلمیوسی) مطلبی بی اساس و غیر علمی است، چرا که با دلائل عقلی ثابت شده که خرق و تخریب در آسمانها کاملاً ممکن است".

مرحوم طبرسی نیز در "مجمع البیان" می گوید: مفسران این آیه را

مربوط به معجزه شق القمر در زمان پیامبر اکرم ص می دانند، سپس تنها کسی را که در جهت مخالف این عقیده نام می برد عطا و حسن و بلخی است که با بی اعتنایی از قول آنها می گذرد".

بعضی نقل کرده اند که "حدیفه" صحابی مشهور داستان شق القمر را در حضور جمع کثیری در مسجد مدائن نقل کرد و هیچکس بر او ایراد نگرفت، با اینکه بسیاری از حاضران عصر پیامبر ص را درک کرده بودند (این حدیث را در المنثور و قرطبی در ذیل آیه مورد بحث آورده اند).

بنا بر این نه با توجه به خود آیه و قرائن موجود در آن، و نه از نظر روایات، و اقوال مفسران، موضوع شق القمر قابل انکار نیست، البته در اینجا سؤالاتی وجود دارد که به پاسخ آن خواهیم پرداخت.

۲- شق القمر از نظر علوم روز

اشاره

از سؤالات مهمی که در این بحث مطرح است این است که وقوع انشقاق و شکاف در اجرام آسمانی اصولاً امکان دارد؟ یا اینکه علم آن را به کلی نفی می کند؟ پاسخ این سؤال با توجه به مطالعات و اکتشافات دانشمندان فلکی چندان پیچیده نیست، زیرا اکتشافات می گوید: چنین چیزی نه تنها محال نیست، بلکه بارها نمونه های آن مشاهده شده، هر چند در هر کدام عوامل خاصی مؤثر بوده است.

به تعبیر دیگر: کرارا در دستگاه منظومه شمسی و سایر کرات آسمانی انشقاقها و انفجارهایی روی داده است که برای نمونه موارد زیر را یادآور می شویم:

ص: ۱۳

الف-پیدایش منظومه شمسی

-این نظریه از سوی همه دانشمندان پذیرفته شده است که تمام کرات منظومه شمسی در آغاز جزء خورشید بود که بعداً از آن جدا شده، و هر یک در مدار خود به گردش درآمده است.

منتها در باره عامل این جدایی گفتگو است:

"لاپلاس" معتقد است عامل این جدایی "نیروی گریز از مرکز" در منطقه استوایی خورشید بوده، به این معنی که در آن هنگام که خورشید به صورت توده گاز سوزانی بود (و هم اکنون نیز چنین است) و به دور خود گردش می کرد سرعت این گردش در منطقه استوایی سبب شد که قطعاتی از آن جدا گردد، و در فضا پراکنده شود، و به دور مرکز اصلی یعنی خورشید به گردش درآید.

ولی تحقیقات بعضی دیگر از دانشمندان بعد از لاپلاس منتهی به فرضیه دیگری شده که عامل این جدایی را وقوع جزر و مدهای شدیدی در سطح خورشید بر اثر عبور یک ستاره عظیم از نزدیکی آن می شمرد.

طرفداران این فرضیه که حرکت وضعی خورشید را در آن روزگار کافی برای توجیه جدایی قطعاتی از آن نمی دانند دست به سوی این فرضیه دراز کرده، می گویند: این جزر و مد، امواج عظیمی در سطح خورشید به وجود آورد، درست همانند سقوط قطعه سنگ عظیمی در یک اقیانوس، و بر اثر آن قطعاتی از خورشید یکی پس از دیگری به خارج پرتاب شد، و به گرد کره مادر به گردش درآمد.

در هر حال عامل جدایی هر چه باشد مانع از این نیست که همه معتقدند پیدایش منظومه شمسی از طریق انشقاق و جداییها صورت گرفته است.

ب- "آستروئیدها"

- "آستروئیدها" قطعات سنگهای عظیم آسمانی هستند که به دور منظومه شمسی در گردشند، و گاهی از آنها به کرات کوچک

ص: ۱۴

و "شبه سیارات" تعبیر می کنند، بزرگی چنان است که قطر آن به ۲۵ کیلومتر می رسد، ولی غالباً از این کوچکترند.

دانشمندان عقیده دارند آستروئیدها بقایای سیاره عظیمی هستند که در مداری میان مدار "مریخ" و مدار "مشتری" در حرکت بوده، سپس بر اثر عوامل نامعلومی منفجر و شکافته شده است.

تا کنون بیش از ۵ هزار آستروئید کشف و مشاهده شده، و عده زیادی از آنها که بزرگتر هستند نامگذاری، و حجم و مقدار و مدت حرکت آنها به دور خورشید محاسبه شده است، بعضی از فضاشناسان برای آستروئیدها اهمیت خاصی قائلند، و معتقدند احياناً می توان از آنها به عنوان پایگاهی برای مسافرت به نقاط دور دست فضا استفاده کرد! این نمونه دیگری از انشقاق در اجرام آسمانی است.

ج- "شهابها"

- "شهابها" سنگهای بسیار کوچک آسمانی هستند که گاه از اندازه فندق تجاوز نمی کنند، و به هر حال با سرعت شدیدی در مدار خاصی بر گرد خورشید در گردشند، و گاه که مسیر آنها با مدار کره زمین تقاطع پیدا می کند، به سوی زمین جذب می شوند.

این سنگهای کوچک بر اثر شدت برخورد با هوایی که زمین را احاطه کرده، به خاطر سرعت سرسام آوری که دارند، داغ و برافروخته و مشتعل می شوند، و ما به صورت یک خط نورانی زیبا در لابلای جو زمین آنها را مشاهده می کنیم، و از آن به تیر شهاب تعبیر می نمائیم.

و گاه تصور می کنیم که ستاره دور دستی است که سقوط می کند، در حالی که شهاب کوچکی است که در فاصله بسیار نزدیکی آتش گرفته، و سپس خاکستر می شود.

مدار گردش شهابها با مدار زمین در دو نقطه تماس دارد، به همین دلیل

ص: ۱۵

در مردادماه و آبانماه که دو نقطه تقاطع دو مدار است شهابها بیشتر دیده می شوند.

دانشمندان می گویند: اینها بقایای ستاره دنباله داری است که بر اثر حوادث نامعلومی منفجر و از هم شکافته شده است.

این هم نمونه دیگری از انشقاق در کرات آسمانی.

به هر حال مساله انفجار و انشقاق در کرات آسمانی امری بی سابقه نیست، و هرگز از نظر علم محال نمی باشد تا گفته شود اعجاز به محال تعلق نمی گیرد.

اینها همه در مورد انشقاق است ولی باز گشت آن به حال معمولی بر اثر نیروی جاذبه ای که میان دو قطعه وجود دارد کاملاً امکان پذیر است.

گرچه در هیئت قدیم که بر محور عقیده "بطلمیوس" و افلاک نه گانه پوست پیازی اش، دور می زد، چنان این افلاک بلورین به هم پیوسته بودند که خرق و التیام آنها از نظر جمعی محال بود، و لذا پیروان این عقیده هم معراج جسمانی را منکر بودند، و هم شق القمر را، چرا که موجب شکافته شدن و سپس التیام در افلاک بود، ولی امروز که فرضیه هیئت بطلمیوسی به دست افسانه ها و اسطوره های خیالی سپرده شده، و اثری از آن افلاک نه گانه باقی نمانده، زمینه ای برای این سخنان باقی نیست.

شاید این نکته نیاز به یادآوری ندارد که شق القمر تحت یک عامل طبیعی معمولی صورت نگرفت، بلکه جنبه اعجاز داشت، ولی چون اعجاز به محالات تعلق نمی گیرد منظور در اینجا بیان امکان این مطلب بود (دقت کنید).

ص: ۱۶

۳- شق القمر از نظر تاریخی

ایراد دیگری که بعضی از ناآگاهان به مساله "شق القمر" دارند این است که اگر این امر حقیقتی داشت با آن همه اهمیتی که دارد باید در تواریخ جهان ثبت گردد، در حالی که چنین نیست.

ولی برای اینکه روشن شود این ایراد تا چه حد قابل اهمیت است، باید تجزیه و تحلیلی روی جهات مختلف این مساله صورت گیرد:

الف- باید توجه داشت که ماه همواره در نیمی از کره زمین قابل رؤیت است، نه در تمام آن، بنا بر این نیمی از مردم روی زمین از این حساب خارجند.

ب- در نیمی از همین نیم کره نیز اکثریت قریب به اتفاق آنها در خوابند، زیرا بعد از نیمه شب است، به این ترتیب تنها یک چهارم مردم جهان می توانند از چنین حادثه ای با خبر شوند.

ج- در بخش قابل رؤیت نیز هیچ مانعی ندارد که قسمتهای قابل توجهی از آسمان ابری، و چهره ماه با ابر پوشیده شده باشد.

د- حوادث آسمانی در صورتی جلب توجه افراد می کند که یا مانند صاعقه ها توأم با سر و صدای شدید باشد، یا مانند خسوف و کسوف کلی نور به طور کامل قطع شود، آن هم برای یک مدت نسبتاً طولانی.

به همین دلیل در خسوفهای جزئی و ماه گرفتگیهای مختصر اگر قبلاً از طرف منجمین اعلام نشود کمتر کسی با خبر می گردد، و حتی گاه بسیاری از مردم از خسوف کلی نیز بی خبر می مانند.

تنها دانشمندانی که اجرام آسمانی و ماه را رصد می کنند و یا کسانی که تصادفاً چشم آنها به آسمان بیفتد ممکن است از چنین جریانی با خبر شوند، و عده ای دیگر را نیز با خبر سازند.

ص: ۱۷

بنا بر این چنین حادثه کوتاه مدتی آن طور که ابتدا تصور می شود مایه جلب توجه عمومی مردم جهان نیست، مخصوصاً مردم آن زمان که اصولاً برای اجرام آسمانی اهمیت کمتری قائل بودند.

ه-بعلابوه وسائل ثبت مطالب در تاریخ و نشر آن در آن زمانها محدود بود، و حتی تعداد باسوادها بسیار کم بودند، و کتابها خطی بود، مثل امروز نبود که حوادث مهم، برق آسا به وسیله رادیوها و تلویزیونها و مطبوعات در سراسر جهان نشر شود.

با توجه به این جهات و جهات دیگر هرگز نمی توان از عدم ذکر این حادثه در غیر تواریخ اسلامی تعجب کرد، و آن را دلیل بر نفی آن گرفت.

۴-تاریخ وقوع این معجزه بزرگ

در اینکه شق القمر در مکه و قبل از هجرت پیامبر ص واقع شده در میان مفسران و روات حدیث بحثی نیست، ولی از بعضی روایات استفاده می شود این امر در آغاز بعثت پیامبر ص بوده (۱) در حالی که از بعضی دیگر برمی آید که این امر نزدیک هجرت و در اواخر دوران مکه روی داده است، آنهم بنا به تقاضای حقیقت جویانی بود که از مدینه خدمت پیامبر ص آمدند و در عقبه با او بیعت کردند (۲).

و نیز در بعضی روایات می خوانیم که علت پیشنهاد "شق القمر" به پیامبر ص این بود که می گفتند سحر در امور زمینی اثر می گذارد، ما می خواهیم مطمئن شویم که معجزات محمد ص سحر نیست (۳).

ص: ۱۸

۱- ۱) "بحار الانوار" جلد ۱۷ صفحه ۳۵۴ (حدیث ۸).

۲- ۲) بحار الانوار جلد ۱۷ صفحه ۳۵۲ (حدیث ۱).

۳- ۳) بحار الانوار جلد ۱۷ صفحه ۳۵۵ (حدیث ۱۰).

حتی جمعی از متعصبان لجوج بعد از دیدن این معجزه بزرگ گفتند ما قبول نخواهیم کرد مگر اینکه کاروانهای شام و یمن فرا رسند، و از آنها سؤال کنیم: آیا آنها در مسیر خود چنین چیزی را دیده اند، اما هنگامی که مسافران گفتند دیده ایم باز ایمان نیاوردند! (۱).

آخرین نکته ای که ذکر آن نیز در اینجا لازم است اینکه: این معجزه بزرگ همانند بسیاری از معجزات دیگر در تواریخ و روایات ضعیف با خرافاتی آمیخته شده که چهره آن را در نظر اندیشمندان دگرگون ساخته است، مانند فرود آمدن قطعه ای از ماه به روی زمین، ولی باید با دقت این خرافات را از آن جدا کرد تا چهره اصلی معجزه که جنبه علمی دارد لوث نشود.

ص: ۱۹

(۱- ۱) در المنشور جلد ۶ صفحه ۱۳۳.

اشاره

وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْآلِبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ (۴) حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ فَمَا تُغْنِ الْأُنذُرُ (۵) فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نُّكْرٍ (۶) خُشْعًا
أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُتَشِيرٌ (۷) مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمٌ عَسِرٌ (۸)

ترجمه:

۴- به اندازه کافی برای انزجار از بدیها اخبار(انبیا و امتهای پیشین) به آنها رسیده است.

۵- این آیات، حکمت بالغه الهی است اما اندازها(برای افراد لجوج) مفید نیست.

۶- بنا بر این از آنها روی گردان و روزی را به یاد آور که دعوت کننده الهی مردم را به امر وحشتناکی دعوت می کند(دعوت به حساب اعمال).

۷- آنها از قبرها خارج می شوند در حالی که چشمهایشان از وحشت به زیر افتاده و (بی هدف) همچون ملخهای پراکنده به هر سو می روند! ۸- در حالی که(بر اثر وحشت و اضطراب) به سوی این دعوت کننده گردن می کشند و کافران می گویند امروز روز سخت و دردناکی است.

ص: ۲۰

آن روز که همه از قبرها خارج می شوند

به دنبال بحثی که در آیات قبل پیرامون جمعی از کفار که پیامبر اسلام ص را تکذیب کردند و در برابر هیچ معجزه ای سر تسلیم فرود نمی آوردند آمده، در آیات مورد بحث تشریح بیشتری در باره اینگونه افراد و همچنین سرنوشت دردناک آنها در قیامت آمده است.

نخست می فرماید: چنان نیست که این گروه بی خبر باشند بلکه "اخباری که می تواند موجب انزجار آنها از زشتیها و بدیها شود به اندازه کافی برای آنها آمده است" (وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ).

بنا بر این کمبودی در تبلیغ داعیان الهی نبوده، "هر چه هست از قامت ناساز بی اندام خود آنهاست" نه گوش شنوایی دارند، نه روح حق طلبی، و نه این مقدار از تقوی که آنها را دعوت به تحقیق و تدبیر در آیات الهی کند.

منظور از "انباء" (اخبار) همان خبرهای امتهای پیشین و اقوامی است که به عذابهای گوناگون هلاک شدند، و نیز اخبار قیامت و مجازات ظالمان و کافران که در قرآن از روی آنها پرده برداشته شده است.

*** سپس می افزاید: "این آیات حکمت بالغه الهی است، و اندرزهایی است عمیق و رسا، اما این اندازها برای این افراد لجوج مفید نیست، و به حال آنها سودی ندارد" (حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ فَمَا تُغْنِ التُّذْرُ) (۱)(۲).

ص: ۲۱

۱-۱) "حکمه بالغه" خبر مبتدای محذوفی است، و در تقدیر "هذه حکمه بالغه" می باشد.

۲-۲) "نذر" جمع "نذیر" است (یعنی انداز کنندگان) اعم از آیات الهی، و اخبار امم پیشین و پیامبرانی که صدای آنها به گوش مردم رسیده است، بعضی نیز احتمال داده اند که "نذر" مصدر و به معنی انداز می باشد، ولی معنی اول مناسبتر است - ضمناً "ما" در "ما تغن النذر" نافیه است نه استفهامیه.

خلاصه اینکه در "فاعلیت فاعل" هیچ نقصی نیست، هر چه هست در قابلیت قابل، و گرنه آیات الهی، پیامبران بزرگ، اخباری که از امم پیشین رسیده، و خبرهایی که از قیامت به آنها داده می شود هر کدام حکمتی بالغ و رساست که می تواند در روح و جان آنها اثر بگذارد اگر کمترین آمادگی روحی وجود داشته باشد. در آیه بعد می فرماید: "اکنون که این بیگانگان از حق ابدا آمادگی پذیرش را ندارند آنها را به حال خود واگذار، و از آنان روی گردان و به سراغ دلهای آماده رو" (فَتَوَلَّ عَنْهُمْ).

"و روزی را به یاد آور که دعوت کننده الهی مردم را به امر وحشتناکی دعوت می کند" دعوت به حساب و بررسی نامه اعمال (يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نُّكْرٍ) (۱).

بنا بر این جمله "يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ" جمله مستقلی است که از جمله "فَتَوَلَّ عَنْهُمْ" جدا است، هر چند بعضی آن را دنباله جمله قبل دانسته اند می گویند منظور این است در روز قیامت که دعوت کننده الهی را می خواند و آنها دست به دامن تو برای شفاعت می زنند از آنان روی بگردان، ولی این تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد.

این "دعوت کننده" خدا است؟ یا فرشتگان او؟ و یا اسرافیل که با نفخ صور مردم را به رستاخیز دعوت می کند؟ و یا همه اینهاست؟ مفسران احتمالات

ص: ۲۲

۱- ۱) "یوم" در آیه فوق متعلق به "اذکر" محذوف است، و بعضی احتمال داده اند متعلق به "یخرجون" باشد، اما بعید به نظر می رسد.

مختلفی داده اند، ولی با توجه به آیه ۵۲ سوره اسراء که می فرماید: **يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ**: "به خاطر بیاورید روزی را که خداوند شما را از قبرهایتان فرا می خواند شما هم اجابت می کنید در حالی که حمد او می گوئید" معنی اول مناسبتر است، هر چند آیات آینده تناسب بیشتری با این معنی دارد که منظور فرشتگان و ماموران حساب و جزا بوده باشند.

منظور از "شیء نکر" (مطلب ناشناخته) یا حسابرسی دقیق الهی است که تا آن روز برای آنها ناشناخته بوده، و یا عذابهایی است ناشناخته که هرگز باور نمی کردند، و یا همه اینها، چرا که قیامت در همه معیارهایش برای انسانها ناشناخته است (۱).

*** در آیه بعد به توضیح بیشتری در همین زمینه پرداخته می گوید: "آنها از قبرهای خارج می شوند در حالی که چشمهایشان از شدت وحشت به زیر افتاده، و بدون هدف همچون ملخهای پراکنده به هر سو می دوند" (**خُشَعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُتْتَشِرٌ**)! نسبت "خشوع" به "چشمها" به خاطر آن است که صحنه آن قدر هولناک است که تاب تماشای آن را ندارند، لذا چشم از آن برمی گیرند و به زیر می اندازند.

و تشبیه به "ملخهای پراکنده" به تناسب این است که توده ملخها بر خلاف بسیاری از پرندگان که به هنگام حرکت دستجمعی با نظم و ترتیب خاصی حرکت می کنند هرگز نظم و ترتیبی ندارند، در هم فرو می روند و بی هدف به هر سو روانه می شوند، بعلاوه آنها همچون ملخها در آن روز موجوداتی ضعیف

ص: ۲۳

۱- ۱) "نکر" مفرد است و از ماده "نکاره" به معنی موضوع وحشتناک و ناشناخته است.

و ناتوانند.

آری این کوردلان بیخبر در آن روز چنان وحشت زده می شوند که مانند مستها بی توجه به هر طرف رو می آورند و به یکدیگر می خورند، گویی از خود بی خود شده اند، چنان که در آیه ۲ سوره حج می خوانیم: **وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَ مَا هُمْ بِسُكَارَىٰ**: "در آن روز مردم را مست می بینی و مست نیستند".

در حقیقت این تشبیه همانند مطلبی است که در آیه ۴ سوره قارعه آمده است **يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ**: "به خاطر بیاورید روزی را که مردم همچون پروانه های پراکنده ای هستند"!!!! سپس می افزاید: "هنگامی که آنها به دنبال این دعوت از قبرها خارج می شوند از شدت وحشت به سوی فرشتگان دعوت کننده گردن می کشند" (**مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ**).

"مُهْطِعِينَ" از ماده "اهطاع" به معنی گردن کشیدن است، و بعضی آن را به معنی خیره نگاه کردن، یا به سوی چیزی به سرعت دویدن، تفسیر کرده اند، و هر یک از این معانی در تفسیر آیه محتمل است، هر چند معنی اول مناسبتر به نظر می رسد، چرا که وقتی انسان صدای وحشتناکی را می شنود فوراً گردن می کشد و به مبدء صدا متوجه می شود، البته مانعی ندارد که همه اینها با هم در مفهوم آیه جمع باشد، به این ترتیب که آنها با شنیدن صدای دعوت کننده الهی به سوی او گردن می کشند، سپس خیره نگاه می کنند، و بعد با سرعت به سوی او می روند، و در دادگاه الهی حاضر می شوند.

اینجاست که وحشت از حوادث سخت آن روز سراپای آنها را فرا می گیرد، لذا در دنباله آیه می افزاید: "کافران می گویند: امروز روز سخت و دردناکی است" (**يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمٌ عَسِيرٌ**).

ص: ۲۴

و به راستی روز سختی است، چرا که خداوند نیز بر این معنی صحنه گذارده و در آیه ۲۶ سوره فرقان می فرماید: وَ كَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا "آن روز روزی است سخت برای کافران".

ولی از این تعبیر استفاده می شود که آن روز برای مؤمنان روز سختی نیست! ***

نکته:

چرا قیامت روز بسیار سختی است؟

چرا روز سختی نباشد؟ در حالی که تمام عوامل ترس و وحشت، مجرمان را احاطه می کند.

از یک سو، هنگامی که نامه اعمالشان به دست آنها داده می شود، فریادشان برمی خیزد: يَا وَيْلَتَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أُخْصَاهَا: "ای وای بر ما! این نامه اعمال کیست که هیچ کار بزرگ و کوچکی نیست مگر اینکه در آن منعکس است؟" (کهف ۴۹).

از سوی دیگر، اگر کمترین کار نیک یا بد انجام داده باشند حساب همه آنها با نهایت دقت بررسی می شود: إِنَّ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ:

اگر به اندازه وزن دانه خردلی (عمل نیک یا بد) در دل سنگی یا در گوشه ای از آسمانها یا زمین نهفته باشد خداوند آن را برای حساب حاضر می سازد، چرا که خداوند دقیق و آگاه است "(لقمان ۱۶).

از سوی سوم، در آنجا هیچگونه راه جبرانی وجود ندارد، و هیچ عذری مسموع نیست، و راه بازگشت مطلقاً بسته است، چنان که قرآن می فرماید:

ص: ۲۵

وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ :

"از آن روز بترسید که کسی جای دیگری را در مجازات نمی گیرد، و نه شفاعتی از او پذیرفته می شود، و نه غرامت و بدل قبول خواهد شد، و نه کسی به یاری آنها برمی خیزد" (بقره-۴۸).

و نیز می خوانیم: وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ وَقَفُوا عَلَىٰ النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ: "اگر حال آنها را ببینی هنگامی که در برابر آتش دوزخ ایستاده اند و می گویند ای کاش بار دیگر به دنیا باز می گشتیم و آیات پروردگارمان را تکذیب نمی کردیم و از مؤمنان بودیم" (ولی از آنها پذیرفته نمی شود) (انعام ۲۷).

و از سوی چهارم عذاب الهی به اندازه ای شدید است که مادران، فرزندان خود را فراموش کرده، بارداران سقط جنین می کنند، و مردم گیج و مست به نظر می رسند در حالی که مست نیستند، ولی عذاب خداوند شدید است "يَوْمَ تَرَوْهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَ مَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ (حج ۲).

به این دلیل "گنهکاران به قدری گرفتار اضطراب و وحشت می شوند که دوست دارند هر چه در جهان است بدهند و از عذاب الهی نجات یابند، "يَوْمَ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بَنِيهِ وَ صَاحِبَتَهُ وَ أَخِيهِ وَ فَصِيلَتَهُ الَّتِي تُؤْوِيهِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ كَلَّا- إِنَّهَا لَظَىٰ: "مجرم آرزو می کند برای نجات از عذاب آن روز فرزندانش را بدهد، و همسر و خویشاوندانش را که در مشکلات پناهگاه او بودند، تمام کسانی را که در روی زمین هستند فدا کند تا از عذاب الهی رهایی یابد، اما فایده ای ندارد، آتش برافروخته جهنم

است که در انتظار اوست" (معارج ۱۱ تا ۱۵).

آیا با این اوصاف و اوصاف تکان دهنده دیگری که در سایر آیات قرآن منعکس است ممکن است آن روز، روز سخت و دردناک و اندوه زایی نباشد؟ (خداوند همه ما را در پناه لطفش در آن روز محفوظ دارد).

ص: ۲۷

[سوره القمر (۵۴): آیات ۹ تا ۱۷]

اشاره

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَكَالُوا مَجْنُونًا وَازْدَجَرُوا (۹) فَدَعَا رَبُّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرْ (۱۰) فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ (۱۱) وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ (۱۲) وَحَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ الْأَوَّاحِ وَدُسِيرٍ (۱۳) تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفِرَ (۱۴) وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (۱۵) فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ (۱۶) وَلَقَدْ يَسْرُنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (۱۷)

ترجمه:

۹- پیش از آنها قوم نوح تکذیب کردند (آری) بنده ما (نوح) را تکذیب کرده و گفتند:

او دیوانه است و (با انواع آزارها) او را (از ادامه رسالتش) بازداشتند.

۱۰- او به درگاه پروردگار عرضه داشت: من مغلوب (این قوم طغیانگر) شده ام،

ص: ۲۸

انتقام مرا از آنها بگیر.

۱۱- در این هنگام درهای آسمان را گشودیم و آبی فراوان و پی در پی فرو بارید.

۱۲- و زمین را شکافتیم و چشمه های زیادی بیرون فرستادیم، و این دو آب به اندازه ای که مقدر بود با هم درآمیختند.

۱۳- و او را بر مرکبی که از الواح و میخهایی ساخته شده بود سوار کردیم.

۱۴- مرکبی که تحت نظارت ما حرکت می کرد این کیفری بود برای کسانی که به او کافر شدند.

۱۵- ما این ماجرا به عنوان نشانه ای در میان امتها باقی گذاردیم، آیا کسی هست که پند گیرد.

۱۶- (اکنون بنگرید) عذاب و اندازهای من چگونه بود؟! ۱۷- ما قرآن را برای تذکر آسان ساختیم آیا کسی هست که متذکر شود.

تفسیر:

ماجرای قوم نوح درس عبرتی بود

سنت قرآن بر این است که در بسیاری از موارد بعد از انذار كفار و مجرمان شرحی از سرگذشت اقوام پیشین و عاقبت دردآلود آنها را بیان می کند، تا به اینها بفهماند که اگر به راه نادرست خویش ادامه دهند سرنوشتی بهتر از آنان ندارند.

در این سوره نیز به دنبال بحثی که در آیات گذشته آمد اشارات کوتاه و در عین حال پر معنی به سرگذشت پنج قوم سرکش از اقوام پیشین می کند که نخستین آنها قوم نوح ع است، می فرماید:

"پیش از آنها قوم نوح پیامبر خود را تکذیب کردند" (كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ).

"آری آنها بنده ما نوح را تکذیب کردند و گفتند: او مرد دیوانه ای است! و سپس با انواع آزارها و شکنجه ها او را از ادامه رسالتش منع کردند"

ص: ۲۹

(فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدَجَرَ).

گاه "به او می گفتند: اگر دست از کار خود برنداری سنگسارت می کنیم" "قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ" (شعراء ۱۱۶).

و گاه گلوی او را چنان می فشردند که بی هوش به زمین می افتاد، اما هنگامی که به هوش می آمد می گفت: اللهم اغفر لقومی فانهم لا يعلمون:

"خداوندا قوم مرا ببخش که نمی دانند!" (۱).

خلاصه او را از هر طریق توانستند آزار دادند، اما او دست از تبلیغ و هدایت برنداشت.

قابل توجه اینکه در این آیه تکذیب دو بار ذکر شده ظاهراً به این جهت که دفعه اول به صورت سربسته و بار دوم شرح آن است.

تعبیر به "عبدنا" (بنده ما) اشاره به این است که این قوم مغرور و طغیانگر در حقیقت با ما طرف بودند نه با شخص نوح! جمله "و ازدجر" در اصل از "زجر" به معنی دور ساختن و طرد کردن کسی با صدای بلند و فریاد است، ولی به هر گونه عملی که به منظور مانع شدن کسی از ادامه کاری انجام می شود اطلاق می گردد، و جالب اینکه در آیه مورد بحث "قَالُوا" به صورت "فعل معلوم" آمده، و "و ازدجر" به صورت "فعل مجهول" شاید به این جهت که اعمال آنها در زجر نوح از گفته آنها بدتر و نارواتر بود تا آنجا که خداوند نامی از این گروه نمی برد و آنها را قابل ذکر نمی شمرد.

*** سپس می افزاید: "هنگامی که نوح از هدایت آنها به کلی مایوس گشت به درگاه الهی عرضه داشت: پروردگارا! این گروه طاغی و مجرم بر من غلبه

ص: ۳۰

(۱-۱) تفسیر "کشاف" و "ابو الفتوح رازی" ذیل آیات مورد بحث.

کردند، پروردگار انتقام مرا از آنها بگیر" (فَدَعَا رَبُّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرْ).

آنها هرگز در دلیل و حجت و برهان بر من غلبه نکرده اند ولی از طریق ظلم و جنایت و تکذیب و انکار، و انواع زجر و فشار بر من غلبه کردند، این قوم دیگر شایسته بقا نیستند از آنها انتقام بگیر و مرا بر آنها پیروز کن (۱).

آری این پیامبر بزرگ تا زمانی که امید به هدایت آنها داشت از خدا می خواست آنها را ببخشد، اما هنگامی که به کلی مایوس گشت در باره آنها نفرین نمود.

*** سپس اشاره گویا و تکان دهنده ای به کیفیت عذاب آنها کرده می فرماید:

"ما به دنبال این درخواست نوح درهای آسمان را گشودیم، و بارانی شدید و پی در پی فرو بارید" (فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ).

تعبیر به گشودن درهای آسمان تعبیر بسیار زیبایی است که به هنگام نزول بارانهای شدید به کار می رود، همانگونه در فارسی نیز می گوئیم: گویی درهای آسمان باز شده و هر چه آب است فرو می بارد".

"منهمر" از ماده "همر" (بر وزن صبر) به معنی فرو ریختن شدید اشک یا آب است، این تعبیر در مورد دوشیدن پستان حیوانات تا آخرین قطره نیز به کار می رود.

عجب اینکه در بعضی از گفته های مفسران آمده است که آنها سالها گرفتار خشکسالی بودند و در انتظار باران، که ناگهان بارانی فرو بارید اما بارانی

ص: ۳۱

۱- ۱) "انتصر" به معنی یاری طلبیدن است، (همانگونه که در آیه ۴۱ سوره شوری آمده است) ولی در اینجا به معنی انتقام گرفتن تفسیر شده، انتقامی روی حساب عدل و حکمت. بعضی نیز گفته اند در تقدیر "انتصر لی" بوده است (یعنی مرا یاری کن).

مرگ زانه احیاگر (۱).

*** نه تنها از آسمان آب زیادی فرو ریخت که از زمین هم آب جوشید، چنان که در آیه آمده: "و زمین را شکافتیم و چشمه های زیادی از آن بیرون فرستادیم" (وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا) (۲).

"و این دو آب به اندازه ای که مقدر بود با هم درآمیختند" و سراسر زمین را فرا گرفتند! (فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ).

بعضی از مفسران جمله "قد قدر" را چنین تفسیر کرده اند که این دو آب کاملاً به اندازه یکدیگر بود، ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد.

خلاصه اینکه از سراسر زمین آب جوشیدن گرفت و چشمه ها سر برآوردند و از تمامی آسمان آب باریدن گرفت و به هم پیوستند و دریایی عظیم و طوفانی تشکیل دادند.

*** در اینجا قرآن دنباله مساله طوفان را رها ساخته چرا که آنچه باید گفته شود در جمله های قبل جمع است) و به سراغ کشتی نجات نوح رفته، می فرماید "ما نوح را بر مرکبی که از "الواح" و "میخهایی" ساخته شده بود سوار کردیم (وَحَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ الْأَوَاحِ وَدُسْرٍ).

"دسر" جمع "دسار" (بر وزن کتاب) چنان که راغب در مفردات می گوید در اصل به معنی راندن شدید توأم با قهر است، و از آنجا که میخ

ص: ۳۲

۱-۱) "روح المعانی" ذیل آیات مورد بحث.

۲-۲) "عیونا" ممکن است تمیز برای "الارض" بوده باشد، و در تقدیر "فجرنا عیون الارض" است سپس "عیون" که مفعول است جدا شده و به صورت "تمیز" آمده، تا مبالغه و اهمیت را برساند یعنی "گویی تمام زمین تبدیل به چشمه شده بود".

با ضربه های شدیدی که بر آن وارد می شود در چوب و مانند آن فرو می رود به آن "دسار" گفته اند، اما بعضی از مفسران این کلمه را به معنی طناب تفسیر کرده، و اشاره به طنابهای بادبان کشتی و مانند آن می دانند، ولی معنی اول مخصوصا با توجه ذکر "الواح" صحیحتر به نظر می رسد.

به هر حال تعبیر قرآن در اینجا جالب و پر معنی است، چرا که می گوید در میان آن طوفان عظیم و سرتاسری که همه چیز را در کام خود فرو برده بود فرمان نجات نوح و یارانش را به یک مشت میخ و قطعات چوب سپردیم، و آنها این وظیفه را به خوبی انجام دادند! و این قدرت نمایی بزرگی است.

این تعبیر ممکن است ضمنا اشاره به ساده بودن کشتیهای آن زمان نسبت به کشتیهای پیشرفته زمانهای بعد باشد که در آن وقت تشریفات و تشکیلات خاصی نداشت، ولی کشتی نوح با اینحال به اندازه کافی بزرگ بود، و طبق تواریخ سالها برای ساختن آن زحمت کشید، تا بتواند از هر یک از حیوانات مختلف یک جفت در آن جای دهد.

*** سپس خداوند به عنایت خاصش نسبت به کشتی نجات نوح اشاره کرده می فرماید: این کشتی در برابر دیدگان (علم) ما سینه امواج را می شکافت و تحت نظارت و حفاظت ما به حرکت خود ادامه می داد " (تَجْرِی بِأَعْيُنِنَا).

تعبیر "باعیننا" (در برابر دیدگان ما) کنایه لطیفی است از توجه مخصوص و مراقبت کامل از چیزی، چنان که در آیه ۳۷ سوره هود نیز در بخش دیگری از همین داستان می خوانیم: وَ أَضِیْعَ الْفُلْکَ بِأَعْيُنِنَا وَ وَحِیْنَا: "به او وحی کردیم که در برابر دیدگان ما و بر طبق وحی ما کشتی را بساز".

بعضی از مفسران این تعبیر را اشاره به انسانهای با شخصیتی دانسته اند که

سوار بر کشتی بودند (۱) بنا بر این جمله "تجری باعیننا" یعنی آن کشتی بندگان خالص و مخلص ما را همراه می برد، ولی با توجه به موارد استعمال این تعبیر در آیات دیگر قرآن تفسیر اول صحیح به نظر می رسد.

این احتمال نیز داده شده که "باعیننا" اشاره به فرشتگانی است که در امر هدایت کشتی نوح دخالت داشتند، ولی این تفسیر نیز به همان دلیلی که در بالا گفته شد ضعیف است.

سپس می افزاید: "تمام اینها کیفری بود برای کسانی که او را تکذیب کردند و کافر شدند" (جَزَاءٌ لِّمَنْ كَانَ كُفِرًا) (۲).

آری نوح همانند همه انبیاء از مواهب بزرگ الهی و از نعمتهای عظیم او بود که بیخبران کفرانش کردند، و به آئینش کافر شدند (۳).

*** سپس به عنوان نتیجه گیری از این ماجرای عظیم می فرماید: "ما این داستان را به عنوان درس عبرت و نشانه ای در میان امتها باقی گذاردیم، آیا کسی هست که پند گیرد و متذکر شود؟" (وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ).

و به راستی که همه گفتنیها در همین ماجرا گفته شده، و آنچه باید انسانی بیدار بفهمد از آن می فهمند.

طبق این تفسیر که موافق آیات قبل و بعد می باشد ضمیر "ترکناها" به

ص: ۳۴

-
- ۱-۱) "اعین" جمع "عین" است که یکی از معانی آن چشم، و معنی دیگر انسان با شخصیت است، البته معانی دیگری نیز دارد.
- ۲-۲) باید توجه داشت که در اینجا "کفر" به صورت "فعل مجهول" است، و اشاره به نوح می باشد که نسبت به او کافر شدند، نه فعل معلوم و اشاره به کافران.
- ۳-۳) هر گاه در آیه چیزی در تقدیر گرفته نشود نائب فاعل "کفر" شخص نوح می شد که نعمت کفران شده ای بود و هر گاه بگوئیم "کفر به" بوده است اشاره به عدم ایمان به نوح و تعلیمات او است.

قصه طوفان و سرگذشت نوح و مخالفانش باز می گردد، ولی بعضی آن را اشاره به "سفینه نوح" می دانند، زیرا مدتی این کشتی در میان مردم جهان باقیمانده بود، و هر کس چشمش به آن می افتاد تمام ماجرای طوفان نوح در برابرش مجسم می شد، مخصوصا اگر این روایت را بپذیریم که بقایای این کشتی تا عصر پیامبر اسلام ص باقی بوده، و حتی بعضی ادعا می کنند که در عصر ما نیز بقایای آن را در کوه های "آارات" ففقا ز مشاهده کرده اند، این احتمال نیز وجود دارد که آیه اشاره به هر دو معنی باشد، هم داستان نوح ع آیتی بود، و هم کشتی بازممانده اش در میان مردم (۱).

*** و در آیه بعد به عنوان یک سؤال تهدیدآمیز و پر معنی نسبت به کافرانی که همان راه کفار زمان نوح را می سپرند می گوید: اکنون (بگوئید) عذاب و اندازهای من چگونه بود؟! (فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذْرٍ).

آیا واقعیت داشت یا داستان و افسانه بود؟! *** و در آخرین آیه مورد بحث بر این حقیقت تاکید می کند که "ما قرآن را برای تذکر آسان ساختیم، آیا کسی هست که پند گیرد و متذکر شود؟! (وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ).

آری این قرآن، هیچ پیچیدگی ندارد، و شرائط تاثیر، در آن جمع است، الفاظش شیرین و جذاب تعبیراتش زنده و پر معنی، اندازها و بشارتهایش صریح و گویا، داستانهایش واقعی و پر محتوا، دلائلش قوی و محکم، منطقی

ص: ۳۵

۱- ۱) در باره ماجرای قوم نوح (ع) بحثهای مشروحی در ذیل آیات ۲۵ تا ۴۹ سوره هود (جلد ۹ تفسیر نمونه) صفحه ۶۸ تا ۱۲۵ آورده ایم.

شیوا و متین، خلاصه آنچه لازمه تاثیر گذاردن يك سخن است در آن جمع است، و به همین دلیل هر زمان دلهای آماده با آن تماس یابد، مجذوب آن می شود و در طول تاریخ اسلام نمونه های عجیب و شگفت انگیزی از تاثیر عمیق قرآن در دلهای آماده دیده می شود، که شاهد گویای این امر است.

ولی چه می توان کرد هنگامی که نطفه حیاتی يك بذر مرده باشد، اگر در بهترین زمینها آن را جای دهند، و از آب کوثر زیر نظر بهترین باغبانها آبیاری کنند، هرگز نمو نخواهد کرد و گل و گیاهی از آن نمی روید.

ص: ۳۶

[سوره القمر (۵۴): آیات ۱۸ تا ۲۲]

اشاره

كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ (۱۸) إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصِرًا فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ (۱۹) تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ
نَخْلٍ مُّنْقَعِرٍ (۲۰) فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ (۲۱) وَلَقَدْ يَسْرُنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُّذَكِّرٍ (۲۲)

ترجمه:

۱۸- قوم عاد (نیز پیامبر خود را) تکذیب کردند اکنون (ببینید) عذاب و انذارهای من چگونه بود؟ ۱۹- ما تندباد وحشتناک و سردی را در یک روز شوم مستمر بر آنها فرستادیم.

۲۰- که مردم را، همچون تنه های نخل ریشه کن شده، از جا برمی کند.

۲۱- (اکنون ببینید) عذاب و انذارهای من چگونه بود؟ ۲۲- ما قرآن را برای تذکر آسان کردیم، آیا کسی هست که متذکر شود؟

تفسیر:

و همچنین سرنوشت قوم عاد

قوم دیگری که سرگذشت آنها در این سوره به دنبال سرگذشت فشرده قوم نوح ع آمده، "قوم عاد" است، که قرآن به عنوان هشدار به کافران و مجرمان در آیات مورد بحث به طور فشرده به آن اشاره کرده، می گوید:

ص: ۳۷

"قوم عاد نیز پیامبر خود را تکذیب کردند" (كَذَّبَتْ لُؤْلُؤُا).

هر قدر پیامبر آنها، هود ع بر تبلیغات خود می افزود، و از راههای مختلف برای بیدار ساختن آنها تلاش می کرد، آنها بر خیره سری و لجاجت خود می افزودند، و غرور ناشی از ثروت و امکانات مادی و غفلت ناشی از غرق بودن در شهوات، گوش شنوا و چشم بینا را از آنها گرفته بود.

سرانجام خداوند آنها را با عذاب دردناکی مجازات کرد، لذا در دنباله همین آیه به صورت سربسته می فرماید بنگرید "عذاب و اندازهای من چگونه بود"؟ (فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذْرِي).

*** سپس در آیات بعد به شرح این اجمال پرداخته، می افزاید: "ما تندباد وحشتناک و سردی را در یک روز شوم که استمرار و ادامه داشت بر آنها فرستادیم" (إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ).

"صرصر" از ماده "صر" (بر وزن شر) در اصل به معنی بستن و محکم کردن است، و تکرار آن در واژه "صرصر" برای تاکید است، و از آنجا که این باد هم شدید بوده است و هم سرد، هم پر سوزش و هم پر سر و صدا، این واژه به آن اطلاق شده است.

"نحس" در اصل به معنی سرخی شدیدی است که گاه در افق ظاهر می شود، و همچون، شعله آتش بی دودی است که عرب آن را "نحاس" می گوید، سپس این واژه به هر چیز "شوم" در مقابل "سعد" اطلاق شده است (دقت کنید).

"مستمر" صفتی است برای "یوم" یا "نحس"، در صورت اول مفهومش این است که حوادث آن روز هم چنان استمرار یافت، و چنان که در آیه ۷ در سوره حاقه آمده است "هفت شب و هشت روز این عذاب الهی بطور مداوم بر آنها مسلط بود تا همگی را در هم کوبید و کسی را زنده نگذاشت".

و در صورت دوم معنایش این است که نحوست این روز ادامه یافت تا همگی را هلاک کرد.

بعضی نیز نحس را به معنی "پر گرد و غبار تفسیر کرده اند، چرا که این تندباد به قدری غبارآلود بود که یکدیگر را نمی دیدند وقتی از دور نمایان گشت آنها تصور کردند ابر پر بارانی به سوی آنها می آید! اما به زودی فهمیدند که تندبادی است مامور عذاب و هلاک آنها، چنان که در آیه ۲۴ سوره احقاف آمده است: فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُّسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ .

این دو تفسیر با هم منافاتی ندارد و ممکن است هر دو در معنی آیه جمع باشد.

*** سپس در توصیف این تندباد می فرماید: "مردم را همچون تنه های نخل ریشه کن شده از جا بر می کند" و به هر سو پرتاب می نمود (تَنَزَّعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُّنْقَعِرٍ).

"منقعر" از ماده "قعر" به معنی پائین ترین نقطه چیزی است، و لذا این واژه در معنی ریشه کن ساختن به کار می رود.

این تعبیر یا به خاطر آن است که قوم عاد اندامی قوی و هیکلهایی درشت داشتند، و چنان که بعضی از مفسران گفته اند برای حفظ خود از تندباد گودالها و پناهگاهی زیرزمینی ساخته بودند، اما قدرت تندباد در آن روز به حدی بود که آنها را از پناهگاههایشان ریشه کن می کرد و به این طرف و آن طرف می افکند! حتی گفته اند آنها را چنان با سر به زمین می کوبید که سرهایشان از تنها جدا می شد! تعبیر به "اعجاز" جمع "عجز" (بر وزن رجل) به معنی قسمت عقب یا

ص: ۳۹

پائین چیزی است، و تشبیه آنها به قسمت پائین نخلها به خاطر آن است که به گفته بعضی باد به قدری شدید بود که نخست دست و سرهای آنها را کند و با خود برد، و بعد بقیه بدنهایشان همچون نخل بی شاخ و برگ، از زمینی کنده شده به هر گوشه و کنار پرتاب می گشت.

یا به خاطر چیزی است که در بالا اشاره کردیم که باد آنها را با سر به زمین می کوبید و گردنها می شکست و سرها جدا می شد! *** سپس قرآن به عنوان هشدار می گوید: "اکنون بنگرید عذاب و اندازهای من چگونه بود؟" (فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذْرٍ).

ما با اقوام دیگر که راه تکذیب و کبر و غرور و گناه و عصیان را پویدند چنین رفتار کردیم، شما در باره خود چه می اندیشید که راه آنها را ادامه می دهید؟ *** و باز در پایان این ماجرا می افزاید: "ما قرآن را برای تذکر سهل و آسان ساختیم، آیا کسی هست که پند گیرد و متذکر شود؟" آیا گوش شنوایی در برابر این ندای الهی، و این هشدارها و اندازها وجود دارد؟! (وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ).

قابل توجه این که جمله "فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذْرٍ" در مورد قوم عاد دو بار تکرار شده یکی در آغاز بیان این سرگذشت، و یکی هم در پایان آن، این تفاوت شاید از این جهت است که عذاب این گروه از دیگران شدیدتر و وحشتناکتر بود، هر چند عذابهای الهی همه شدید می باشد.

ص: ۴۰

سعد و نحس ایام

در میان مردم معمول است که بعضی از روزها را روز سعد و مبارک، و بعضی را روز شوم و نحس می‌شمرند، هر چند در تعیین آن اختلاف بسیار است، سخن اینجا است که این اعتقاد عمومی تا چه حد در اسلام پذیرفته شده؟ و یا از اسلام گرفته شده است؟ البته این از نظر عقل محال نیست که اجزاء زمان با یکدیگر تفاوت داشته باشند، بعضی دارای ویژگیهای نحوست، و بعضی ویژگیهای ضد آن، هر چند از نظر استدلال عقلی راهی برای اثبات یا نفی چنین مطلبی در اختیار نداریم، همین اندازه می‌گوئیم ممکن است ولی از نظر عقل ثابت نیست.

بنا بر این اگر دلائل شرعی از طریق وحی که افقهای وسیعتری را روشن می‌سازد بر این معنی در دست داشته باشیم قبول آن نه تنها بی مانع بلکه لازم است.

در آیات قرآن تنها در دو مورد اشاره به "نحوست ایام" شده است:

یکی در آیات مورد بحث، و دیگری در آیه ۱۶ سوره فصلت که در باره همین ماجرای قوم عاد سخن می‌گوید در آنجا می‌خوانیم: فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحِساتٍ: "ما تندبادی سخت و سرد در روزهای شومی بر آنها مسلط ساختیم" (۱).

ص: ۴۱

۱-۱) باید توجه داشت که "نحسات" در این آیه صفت برای "ایام" است، یعنی ایام مزبور توصیف به نحوست شده، در حالی که در آیات مورد بحث (فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ) "یوم" اضافه به "نحس" شده، و معنی وصفی ندارد منتها به قرینه آیه فوق باید بگوئیم در اینجا از قبیل اضافه "موصوف" به "صفت" است (دقت کنید).

و در نقطه مقابل، تعبیر "مبارک" نیز در بعضی از آیات قرآن دیده می شود، چنان که در باره شب قدر می فرماید: **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْمُبَارَكَةِ**: "ما قرآن را در شبی پر برکت نازل کردیم" (دخان-۳).

همانگونه که گفتیم "نحس" در اصل به معنی سرخی فوق العاده افق است که آن را به صورت "نحاس" یعنی "شعله آتش خالی از دود" در می آورد، سپس به همین مناسبت در معنی "شوم" به کار رفته است.

به این ترتیب قرآن جز اشاره سربسته ای به این مساله ندارد، ولی در روایات اسلامی به احادیث زیادی در زمینه "نحس و سعد ایام" برخورد می کنیم که هر چند بسیاری از آنها روایات ضعیف است و یا احیاناً آمیخته با بعضی روایات مجعول و خرافات می باشد، ولی همه آنها چنین نیست، بلکه روایات معتبر و قابل قبولی در میان آنها بدون شک وجود دارد، چنان که مفسران نیز در تفسیر آیات فوق بر این معنی صحه نهاده اند.

محدث بزرگ مرحوم علامه مجلسی نیز روایات فراوانی در "بحار الانوار" در این زمینه آورده است (۱).

آنچه به طور فشرده و خلاصه در اینجا می توان گفت چند مطلب است:

الف- در روایات متعددی سعد و نحس ایام در ارتباط با حوادثی که در آن واقع شده است تفسیر شده، فی المثل در روایتی از امیر مؤمنان علی ع می خوانیم شخصی از امام ع درخواست کرد تا در باره روز "چهارشنبه" و فال بدی که به آن می زنند و سنگینی آن، بیانی فرماید که منظور کدام چهارشنبه است؟ فرمود:

□
آخر اربعاء فی الشهر و هو المحاق و فیه قتل قابیل هابیل اخاه... و یوم الاربعاء ارسل الله عز و جل الريح علی قوم عاد: "منظور

ص: ۴۲

۱- ۱) "بحار الانوار" جلد ۵۹ کتاب السماء و العالم صفحه ۱ تا ۹۱ و قسمتی بعد از آن.

چهارشنبه آخر ماه است که در محاق اتفاق افتاد، و در همین روز "قایل" برادرش "هابیل" را کشت... و خداوند در این روز چهارشنبه تندباد را بر قوم عاد فرستاد" (۱).

لذا بسیاری از مفسران به پیروی بسیاری از روایات آخرین چهارشنبه هر ماه را روز نحس می دانند، و از آن تعبیر به "اربعا لا تدور" می کنند (یعنی چهارشنبه ای که تکرار نمی شود).

در بعضی دیگر از روایات می خوانیم که روز اول ماه روز سعد و مبارکی است چرا که آدم در آن آفریده شد، همچنین روز ۲۶ چرا که خداوند دریا را برای موسی شکافت (۲).

یا این که روز سوم ماه روز نحسی است، چرا که آدم و حوا در آن روز از بهشت رانده شدند، و لباس بهشتی از تن آنها کنده شد (۳).

یا این که روز هفتم ماه روز مبارکی است، چرا که نوح سوار بر کشتی شد (و از غرقاب نجات یافت) (۴).

یا اینکه در مورد نوروز در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که فرمود: "روز مبارکی است که کشتی نوح بر جودی قرار گرفت، و جبرئیل بر پیامبر اسلام نازل شد، و روزی است که علی ع بر دوش پیامبر ص رفت بتهای کعبه را شکست، و داستان غدیر خم مصادف با نوروز بود..." (۵).

این گونه تعبیرات، در روایات فراوان است که سعد و نحس ایام را با بعضی از حوادث مطلوب، یا نامطلوب پیوند می دهد، مخصوصا در مورد روز عاشورا

ص: ۴۳

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین جلد ۵ ص ۱۸۳ (حدیث ۲۵).

۲- ۲) همان مدرک صفحه ۱۰۵.

۳- ۳) همان مدرک صفحه ۵۸.

۴- ۴) همان مدرک صفحه ۶۱.

۵- ۵) بحار الانوار جلد ۵۹ صفحه ۹۲.

که بنی امیه به گمان پیروزی بر اهل بیت ع آن را روز مسعودی می شمردند، و در روایات شدیداً از تبرک به آن روز نهی شده، و حتی دستور داده اند که آن روز را روز ذخیره آذوقه سال و مانند آن نکنند، بلکه کسب و کار را در آن روز تعطیل کرده، و عملاً از برنامه بنی امیه فاصله بگیرند مجموع این روایات سبب شده که بعضی مساله سعد و نحس ایام را چنین تفسیر کنند که مقصود اسلام توجه دادن مسلمین به این حوادث است، تا از نظر عمل خود را بر حوادث تاریخی سازنده تطبیق دهند، و از حوادث مخرب و روش بنیان گذاران آنها فاصله گیرند.

این تفسیر ممکن است در مورد قسمتی از این روایات صادق باشد ولی در مورد همه آنها مسلماً صادق نیست، چرا که از بعضی از آنها استفاده می شود تاثیر مرموزی در بعضی ایام احیاناً وجود دارد که ما از آن آگاهی نداریم.

ب: این نکته نیز قابل دقت است که بعضی در مساله سعد و نحس ایام به اندازه ای راه افراط را پوییده اند که به هر کاری می خواهند دست بزنند قبلاً به سراغ سعد و نحس ایام می روند، و عملاً از بسیاری فعالیتها باز می مانند، و فرصتهای طلایی را از دست می دهند.

یا این که بجای بررسی عوامل شکست و پیروزی خود و دیگران استفاده از این تجربیات گرانها در زندگی، گناه همه شکست ها را به گردن شومی ایام می اندازند، همانگونه که رمز پیروزی ها را در نیکی ایام جستجو می کنند! این یک نوع فرار از حقیقت، و افراط در مساله، و توضیح خرافی حوادث زندگی است که باید از آن به شدت پرهیز کرد، و در این مسائل نه گوش به شایعات میان مردم داد، نه سخن منجمان، و نه گفته فال گیران، اگر چیزی در حدیث معتبر در این زمینه ثابت شود باید پذیرفت، و گرنه بی اعتنا به گفته این و آن باید خط زندگی را ادامه داد، و با تلاش و سعی و کوشش به پیش محکم

گام برداشت، و از توکل بر خدا یاری جست و از لطف او استعانت خواست.

ج: مساله توجه به سعد و نحس ایام علاوه بر اینکه غالباً انسان را به یک سلسله حوادث تاریخی آموزنده رهنمون می شود، عاملی است برای توسل و توجه به ساحت قدس الهی، و استمداد از ذات پاک پروردگار، و لذا در روایات متعددی می خوانیم: در روزهایی که نام نحس بر آن گذارده شده می توانید با دادن صدقه، و یا خواندن دعا، و استمداد از لطف خداوند، و قرائت بعضی از آیات قرآن، و توکل بر ذات پاک او، به دنبال کارها بروید و پیروز و موفق باشید.

از جمله در حدیثی می خوانیم که یکی از دوستان امام حسن عسکری ع روز سه شنبه خدمتش رسید، امام فرمود: دیروز تو را ندیدم، عرض کرد:

دوشنبه بود، و من در این روز حرکت را ناخوش داشتم! فرمود:

من احب ان یقیه الله شر یوم الاثنين فلیقرأ فی اول رکعه من صلاه الغداه هل اتی علی الانسان ثم قرأ ابو الحسن (ع) فوقیهم الله شر ذلک الیوم و لقیهم نضره و سرورا: "کسی که دوست دارد از شر روز دوشنبه در امان بماند در اولین رکعت نماز صبح سوره هل اتی بخواند، سپس امام ع این آیه از سوره هل اتی را (که تناسب با رفع شر دارد) تلاوت فرمود: فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْیَوْمِ ...

"خداوند نیکان را از شر روز رستاخیز نگاه می دارد او به آنها خرمی و طراوت ظاهر و خوشحالی درون عطا می کند" (۱).

در حدیث دیگر می خوانیم که یکی از یاران امام ششم ع از آن حضرت پرسید: آیا در هیچ روزی از روزهای مکروه چهارشنبه و غیر آن سفر کردن مناسب است؟ امام ع در پاسخ فرمود: سفرت را با صدقه آغاز کن و آیه الکرسی را به هنگامی که می خواهی حرکت کنی تلاوت کن" (و هر کجا می خواهی

ص: ۴۵

۱- ۱) "بحار الانوار" جلد ۵۹ صفحه ۳۹ حدیث ۷.

(۱) برو.

در حدیث دیگری نیز آمده است که یکی از یاران امام دهم علی بن محمد الهادی ع می گوید: خدمت حضرت ع رسیدم در حالی که در مسیر راه انگشتم مجروح شده بود، و سواری از کنارم گذشت و به شانه من صدمه زد، و در وسط جمعیت گرفتار شدم و لباسم را پاره کردند، گفتم: خدا مرا از شر تو ای روز حفظ کند، عجب روز شومی هستی! امام فرمود: با ما ارتباط داری و چنین می گویی؟! او روز را که گناهی ندارد گناهکار می شمرد؟ آن مرد عرض می کند از شنیدن این سخن به هوش آمدم و به خطای خود پی بردم، عرض کردم ای مولای من من استغفار می کنم، و از خدا آمرزش می طلبم، امام ع افزود:

ما ذنب الایام حتی صرتم تتشامون بها اذا جوزیتم باعمالکم فیها؟:

"روزها چه گناهی دارد که شما آنها را شوم می شمارید هنگامی که کیفر اعمال شما در این روزها دامانتان را می گیرد؟!"
راوی می گوید: "عرض کردم من برای همیشه از خدا استغفار می کنم و این توبه من است ای پسر رسول خدا".

امام ع فرمود:

ما ینفعکم و لکن الله یعاقبکم بذمها علی ما لا ذم علیها فیه، اما علمت ان الله هو المشیب و المعاقب، و المجازی بالاعمال، عاجلا و آجلا، قلت: بلی یا مولای، قال لا تعد و لا تجعل للایام صنعا فی حکم الله! "این برای تو فایده ای ندارد، خداوند شما را مجازات می کند به مذمت کردن چیزی که نکوهش ندارد، آیا تو نمی دانی که خداوند ثواب و عقاب می دهد، و جزای اعمال را در این سرا و سرای دیگر خواهد داد، سپس افزود:

دیگر این عمل را تکرار مکن و برای روزها در برابر حکم خداوند کار و تاثیری

ص: ۴۶

۱- ۱) همان مدرک صفحه ۲۸.

قرار مده"!(۱).

این حدیث پر معنی اشاره به این است که اگر روزها هم تاثیری داشته باشد به فرمان خدا است، هرگز نباید برای آنها تاثیر مستقلى قائل شد، و از لطف خداوند خود را بی نیاز دانست، و آن گهی نباید حوادثی را که غالباً جنبه کفاره اعمال نادرست انسان دارد به تاثیر ایام ارتباط داد، و خود را تبرئه کرد. و شاید این بیان بهترین راه برای جمع میان اخبار مختلف در این باب است (دقت کنید).

ص: ۴۷

(۱- ۱) "تحف العقول" طبق نقل بحار الانوار جلد ۵۹ صفحه ۲ (با کمی تلخیص).

اشاره

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ (٢٣) فَقَالُوا أَبَشَرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ وَسُجُرٍ (٢٤) أَلْقَى الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَابٌ أَشِرٌ (٢٥) سَيَعْلَمُونَ غَدًا مِّنَ الْكَذَابِ الْأَشِرِّ (٢٦) إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةِ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ وَاصْطَبِرْ (٢٧) وَبَنَيْنَاهُمْ أَنْ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ (٢٨) فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ (٢٩) فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ (٣٠) إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمٍ الْمُحْتَظِرِ (٣١) وَلَقَدْ يَسْرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (٣٢)

ص: ٤٨

ترجمه:

۲۳- طایفه ثمود (نیز) اندازهای الهی را تکذیب کردند.

۲۴- و گفتند: آیا ما از بشری از جنس خود پیروی کنیم؟! اگر چنین کنیم در گمراهی و جنون خواهیم بود! ۲۵- آیا از میان ما تنها بر این مرد وحی نازل شده؟ نه، او آدم بسیار دروغگوی هوسبازی است.

۲۶- ولی فردا می فهمند چه کسی دروغگوی هوسباز است! ۲۷- ما "ناقه" را برای آزمایش آنها می فرستیم، در انتظار پایان کار آنها باش و صبر کن.

۲۸- و به آنها خبر ده که آب (قریه) باید در میان آنها تقسیم شود (یک روز سهم ناقه، و یک روز برای آنها) و هر یک در نوبت خود باید حاضر شوند.

۲۹- آنها یکی از یاران خود را صدا زدند، او به سراغ این کار آمد و (ناقه را) پی کرد.

۳۰- (اکنون بنگرید) عذاب و اندازهای من چگونه بود؟! ۳۱- ما فقط یک صیحه (صاعقه عظیم) بر آنها فرستادیم و به دنبال آن همگی به صورت گیاه خشکی درآمدند که صاحب چهارپایان در آغل جمع آوری می کند! ۳۲- ما قرآن را برای یادآوری آسان ساختیم آیا کسی هست که متذکر شود.

تفسیر:

سرانجام دردناک قوم ثمود

سومین قومی که شرح زندگی آنها به طور فشرده به عنوان درس عبرتی در تعقیب بحثهای گذشته در این سوره مطرح شده است "قوم ثمود" است که در سرزمین "حجر" که در شمال حجاز قرار داشت زندگی داشتند، و پیامبرشان "صالح" نهایت کوشش را در هدایت آنها کرد اما به جایی نرسید.

نخست می فرماید: طایفه ثمود نیز اندازهای الهی را تکذیب کردند، و تهدیدها را به هیچ گرفتند ("كَذَّبَتْ ثُمُودُ بِالنُّذُرِ").

گرچه بعضی از مفسران "نذر" را در اینجا به معنی "پیامبران انذار

ص: ۴۹

کننده "گرفته اند، و تکذیب قوم ثمود را نسبت به صالح به عنوان تکذیب تمام پیامبران شمرده اند، چرا که دعوت تمام انبیاء هماهنگ بود، ولی ظاهر این است که "نذر" در اینجا جمع "انذار" به معنی بیاناتی است که توأم با بیم دادن است که طبعاً در کلام هر پیغمبری وجود دارد.

*** سپس به علت تکذیب آنها پرداخته، می افزاید: "آنها گفتند: آیا ما از انسانی از جنس خود پیروی کنیم؟ اگر چنین کنیم در گمراهی و جنون خواهیم بود" (فَقَالُوا أَمْ بَشَرًا مِّثْلًا وَاحِدًا تَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ وَ سُعْرٍ).

آری کبر و غرور و خودبینی و خودخواهی حجاب بزرگ آنها در برابر دعوت انبیا بود، آنها می گفتند: صالح فردی مانند ما است، دلیلی ندارد که ما از او پیروی کنیم! او چه امتیازی بر ما دارد که رهبر باشد، و ما پیرو و تابع او؟! این همان اشکالی است که امتهای گمراه غالباً به انبیا داشتند که آنها افرادی از جنس ما هستند و به همین دلیل نمی توانند پیامبر الهی باشند.

جمعی از مفسران تعبیر به "واحد" چنین استفاده کرده اند که منظور دشمنان صالح این بوده که او یک فرد عادی است، مال و ثروت هنگفت، و یا نژاد و نسب فوق العاده ای ندارد، بعضی نیز آن را به این معنی تفسیر کرده اند که او یک نفر است جمعیت و گروهی ندارد، در حالی که یک رهبر باید جمعیتی در اختیار داشته باشد و با این امتیاز دیگران را به پیروی خود بخواند.

ولی تفسیر سومی نیز در اینجا وجود دارد که آنها روی واحد عددی تکیه نمی کردند، بلکه هدفشان واحد نوعی بود، مقصود این بود که او فردی از نوع و جنس ماست و نوع بشر نمی تواند رسالت الهی را بر عهده گیرد بلکه باید پیامبر از جنس فرشتگان باشد، البته جمع میان هر سه تفسیر ممکن است،

ولی به هر حال ادعایی واهی و بی اساس بود.

"سعر" (بر وزن شتر) جمع "سعیر" در اصل به معنی آتش برافروخته و پر هیجان است، و گاه به معنی "جنون" نیز آمده چرا که در حالت جنون، هیجان خاصی به انسان دست می دهد، و لذا به "شتر دیوانه" ناچه مسعوره" می گویند.

این احتمال نیز وجود دارد که قوم ثمود این تعبیر را از پیامبرشان صالح ع گرفته بودند که به آنها می گفت: اگر شما دست از بت پرستی بردارید، و از دعوت من پیروی نکنید، در "ضلال و سعر" (در گمراهی و آتشهای افروخته جهنم) خواهید بود، آنها در پاسخ می گویند: اگر ما از بشری مثل خودمان پیروی کنیم در "ضلال و سعر" خواهیم بود! به هر حال ذکر "سعر" به صورت "جمع" در حقیقت برای تاکید و دوام است، خواه به معنی جنون باشد یا به معنی آتش برافروخته.

*** سپس افزودند به فرض که وحی الهی بر انسانی نازل شود "آیا از میان ما تنها بر این مرد وحی نازل شده؟! با اینکه افرادی سرشناستر و معروفتر و ثروتمندتر از او پیدا می شود (أَلْقَى الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا).

در حقیقت گفته های قوم ثمود شباهت زیادی با گفته های مشرکان مکه داشت که گاهی ایراد می کردند مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْمَسَاقِ لَوْ لَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا: "چرا این پیامبر غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟ چرا فرشته ای نازل نشده که همراه او انداز کند؟" (فرقان-۷).

و گاه می گفتند: لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ :

"چرا این قرآن بر یکی از مردان بزرگ و ثروتمند مکه و طائف نازل نشده

ص: ۵۱

است؟! (زخرف-۳۱).

حال که بناست رسول الهی بشر باشد چرا بشری تهیدست و بی‌کس و کار؟! این کوردلان که گویی در طول تاریخ مطالب را یک نواخت بیخ گوش هم می گفتند گمان می کردند اگر کسی ثروت یا قوم و قبیله و مقام و منصب و نسب معروفی دارد دلیل بر شخصیت او است، در حالی که ستمکارترین مردم غالباً در میان اینگونه افراد بودند.

این احتمال در تفسیر آیه نیز از سوی بعضی از مفسران پذیرفته شده است که آنها می گفتند: آیا فقط وحی بر او نازل شده؟ چرا بر همه ما نازل نمی شود مگر ما چه تفاوتی با هم داریم؟ همانگونه که در آیه ۵۲ سوره مدثر آمده است: **بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَىٰ صُحُفًا مُّثَشَّرَةً**: "بلکه هر یک از آنها انتظار دارد کتابهایی از آسمان بر او نازل شود!" سپس در پایان آیه می گوید: **أَنَّهُمْ هَمِينٌ** موضوع را دلیل بر کذب پیامبرشان "صالح" گرفتند و گفتند: او آدم بسیار دروغگوی هوسباز و متکبر است! **(بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌّ)**.

چرا که می خواهد بر ما حکومت کند، و همه چیز را در قبضه خود بگیرد، و بر طبق هوسهایش رفتار کند.

واژه "اشر" وصف است از ماده "اشر" (بر وزن قمر) که به معنی "شدت خوشحالی توأم با هوسبازی" است.

*** ولی قرآن در پاسخ آنها می گوید "فردا می فهمند چه کسی دروغگوی هوسباز است؟! (سَيَعْلَمُونَ غَدًا مِّنَ الْكَذَّابِ الْأَشِرِّ)" .

همان زمان که عذاب الهی فرا رسد و آنها را در هم کوبد و تبدیل به یک مشت خاک و خاکستر شوند، و سپس "مجازات بعد از مرگ" نیز دامانشان را

ص: ۵۲

بگیرد می فهمند این گونه نسبتها شایسته چه کسی بوده است؟ و قبایی است برای قامت چه شخصی؟! روشن است که منظور از غذا(فردا) آینده نزدیک است و این تعبیر جالب لطیفی است.

در اینجا ممکن است سؤالی طرح شود و آن اینکه در حال نزول این آیات آنها مجازات خود را مسلماً دیده بودند، دیگر جای این ندارد که گفته شود فردا می فهمند دروغگوی هوسباز کیست؟ در پاسخ این سؤال دو جواب می توان گفت: نخست اینکه این سخن در حقیقت به پیامبر خدا "صالح" گفته شده، و در آن روز و در آن شرائط بیان گردیده و مسلم است که آن روز هنوز عذاب نازل نشده بود.

دیگر اینکه منظور از فردا فردای قیامت است که همه چیز به وضوح آشکار می شود(ولی تفسیر اول مناسبتر و با آیات بعد سازگارتر است).

در اینجا سؤال دیگری مطرح است و آن اینکه مشرکان قوم ثمود قبل از نزول عذاب نیز به واقعیت دعوت صالح پی برده، و معجزه انکارناپذیرش را مشاهده کرده بودند، پس چرا می گوید فردا می فهمند؟.

پاسخ این سؤال نیز با توجه به یک نکته روشن است و آن اینکه: علم همواره مراتبی دارد، در بعضی از مراتب ممکن است طرف مقابل انکار کند، اما گاه به مرحله ای می رسد که دیگر جای انکار نیست، و همه چیز به رأی العین دیده می شود، و منظور از علم در اینجا همین مرحله کامل آن است.

*** سپس به داستان "ناقه" که به عنوان معجزه و سند گویای صدق دعوت صالح ع فرستاده شده بود اشاره کرده، می افزاید: "به صالح وحی کردیم که ما ناقه را برای آزمایش و امتحان برای آنها می فرستیم، در انتظار پایان کار آنها باش

و شکیبایی پیشه کن" (إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةِ فِتْنَةً لَهُمْ فَأَرْتَبْنَاهُمْ وَ اصْطَبِرْ).

"ناقه" همان شتر ماده ای که به عنوان معجزه صالح فرستاده شد مسلماً یک ناقه معمولی نبود، بلکه دارای ویژگیهای خارق العاده ای بود، از جمله اینکه طبق روایت مشهوری این ناقه از دل صخره ای از کوه برآمد، تا معجزه گویایی در برابر منکران لجوج باشد.

"فتنه" چنان که قبلاً نیز گفته ایم به معنی بردن طلا- در بوته و آتش برای روشن ساختن میزان خلوص آن است، سپس به هر گونه آزمایش و امتحان اطلاق شده.

*** روشن است که قوم ثمود در اینجا در برابر آزمایش بزرگی قرار گرفتند، لذا در آیه بعد می افزاید: "به صالح گفتیم به آنها خبر ده که آب قریه باید در میان آنها تقسیم شود (یک روز از برای ناقه، و یک روز برای اهل قریه) و هر کدام از آنها در نوبت خود باید حضور یابد و دیگر مزاحم او نشود" (و تَبَيَّنْهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شَرْبٍ مُّحْتَضَرٌ) (۱).

گرچه قرآن در این زمینه توضیحی بیش از این نداده است، ولی بسیاری از مفسران گفته اند که ناقه صالح روزی که نوبت او بود تمام آب را می نوشید، ولی بعضی دیگر گفته اند وضع و هیئت آن طوری بود که وقتی کنار آب می آمد حیوانات دیگر فرار می کردند و نزدیک نمی شدند، و لذا چاره ای جز این نبود که یک روز آب را در اختیار ناقه قرار دهند، و روز دیگر را در اختیار خودشان.

ص: ۵۴

۱- ۱) "محتضر" اسم مفعول از ماده "حضور" است، و "شرب" به معنی سهم و نوبت آب است، بنا بر این جمله "كُلُّ شَرْبٍ مُّحْتَضَرٌ" مفهومش این است که هر نوبتی صاحبش نزد آن حاضر می شود و دیگری حق حضور و مزاحمت را ندارد.

به هر حال این قوم در مضیقه آب قرار گرفتند و تحمل نداشتند که یک روز تمام آب در اختیار "ناقه" باشد و یک روز در اختیار آنها، مخصوصاً طبق احتمالی که بعضی از مفسران داده اند که آب در آبادی آنها خیلی کم بود (هر چند این معنی با آیات ۱۴۶ تا ۱۴۸ تناسب ندارد چرا که از آن استفاده می شود این قوم در سرزمینی پر از باغها و چشمه ها زندگی می کردند).

*** به هر حال این قوم سرکش و خودخواه و لجوج تصمیم گرفتند "ناقه" را از پای در آورند، در حالی که "صالح" به آنها اخطار کرده بود که اگر آزاری به ناقه برسانند در فاصله کوتاهی عذاب دامانشان را خواهد گرفت، اما آنها بدون اعتنا به این امر "یکی از یاران خود را صدا زدند، و او به سراغ این کار آمد، و ناقه را پی کرد" (فَنَادُوا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ).

"صاحب" در اینجا ممکن است اشاره به یکی از رؤسای قوم عاد باشد، و یکی از اشرار معروف آنها که در تاریخ به عنوان "قداره بن سالف" (۱) از او یاد شده است.

"تعاطی" در اصل به معنی برگرفتن چیزی یا به سراغ مطلبی رفتن است، و نیز به انجام کارهای مهم و خطرناک گفته می شود، یا انجام کارهای پر زحمت، و یا کاری که در مقابل آن عطا و مزدی قرار داده شده است.

همه این تفسیرها در آیه مورد بحث جمع است چرا که اقدام به کشتن ناقه جرات و جسارت زیادی لازم داشت، و هم کاری پر زحمت بود، و قاعدتا در برابر آن اجر و مزدی هم قرار داده بودند.

"عقر" از ماده "عقر" (بر وزن ظلم) در اصل به معنی اساس و ریشه

ص: ۵۵

۱-۱) قداره (بر وزن مناره) مردی بود زشت صورت و زشت سیرت و از شومترین افراد در تاریخ بود.

است، و هنگامی که این واژه در مورد شتر به کار رود به معنی کشتن و نحر کردن و یا پی کردن است.

قابل توجه اینکه قرآن در اینجا کشتن ناقه را به یک فرد نسبت داده است، در حالی که در سوره "و الشمس" به همه آنها نسبت می دهد و می فرماید:

ففقروها (قوم ثمود ناقه را کشتند) این به خاطر آن است که آن یک نفر به نمایندگی و به رضایت همه قوم اقدام به این کار کرد، و می دانیم کسی که راضی به فعل دیگری باشد شریک در عمل او است (۱).

در بعضی روایات آمده که "قداره" قبلاً شراب نوشید، و در حال مستی اقدام بر این عمل زشت و جنایت بزرگ نمود.

در مورد طرز کشتن ناقه نیز اقوال گوناگونی است: بعضی گفته اند با شمشیر آن را پی کرد، و بعضی گفته اند در کمین آن پشت صخره ای قرار گرفت نخست آن را با تیر زد و بعد با شمشیر به آن حمله کرد.

*** آیه بعد به عنوان مقدمه ای برای ذکر عذاب وحشتناک این قوم سرکش می گوید: "اکنون بنگرید عذاب و اندازهای من چگونه بود؟" (فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذْرٍ).

*** و سپس می افزاید: یک صیحه بر آنها فرستادیم، و به دنبال آن همگی به صورت گیاه خشک شده کوبیده ای درآمدند که صاحب چهارپایان برای حیوانات خود در آغل جمع آوری می کند! (إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُخْتَطِرِ).

ص: ۵۶

۱- ۱) شرح این مطلب را تحت عنوان "پیوند مکتبی" در جلد ۹ صفحه ۱۵۸ (ذیل آیه ۶۵ سوره هود) بیان کردیم.

"صیحه" در اینجا به معنی صدای عظیمی است که از آسمان برمی خیزد، و ممکن است اشاره به صاعقه وحشت زایی باشد که بر فراز شهر آنها در گرفت، چنان که در آیه ۱۳ سوره فصلت آمده است فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ: "اگر آنها سرپیچی کنند به آنها بگو شما را صاعقه ای همچون صاعقه عاد و ثمود انذار می کنم!" "هشیم" از ماده "هشم" (بر وزن خشم) در اصل به معنی شکستن اشیاء سست است، مانند گیاهان، لذا به گیاهان خرد شده که صاحبان گوسفندان برای آنها می کوبند و آماده می کنند هشیم گفته می شود، و گاه به گیاهان خشکی تفسیر شده که زیر دست و پای حیوانات در آغل کوبیده می شود.

"محتظر" در اصل از ماده "حظر" (بر وزن مغز) به معنی "منع" است، و لذا آغلی را که برای گوسفندان و حیوانات درست می کنند که مانع خروج آنها یا حمله حیوانات وحشی گردد "حظیره" می نامند، و "محتظر" (بر وزن محتسب) شخصی است که صاحب چنین مکانی است.

تعبیری که در این آیه در باره عذاب قوم ثمود آمده است بسیار عجیب و پر معنی است، چرا که خداوند برای نابودی این قوم سرکش هرگز لشکریانی از آسمان و زمین نفرستاد، تنها با یک صیحه آسمانی، یک صاعقه گوشخراش، یک موج عظیم انفجار، که همه چیز را در مسیر خود در شعاع وسیعی در هم کوبید و خرد کرد کار آنها را ساخت! قصرها و خانه های آباد آنها همچون "حظیره" گوسفندان شد، و اجساد بیجان و در هم شکسته آنها به صورت گیاه خشک کوبیده ای که زیر دست و پای گوسفندان می ریزند درآمد.

درک این معنی برای گذشتگان مشکل بود، اما برای ما که امروز از تاثیر امواج ناشی از انفجار آگاه هستیم که چگونه همه چیز را در مسیر خود متلاشی

و خرد می کند درک آن آسان است، البته صاعقه عذاب الهی با این انفجارهای بشری قابل مقایسه نیست و از اینجا روشن می شود که این صاعقه عظیم چه بلائی بر سر این قوم خیره سر آورد؟ *** و در آخرین آیه مورد بحث و پایان این سرگذشت دردناک و عبرت انگیز بار دیگر می فرماید: "ما قرآن را برای تذکر و بیداری انسانها آسان نمودیم آیا پند گیرنده ای پیدا می شود؟! (وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ)".

تعبیراتش زنده و روشن، داستانهایش گویا، و اندازها و تهدیدهایش تکان دهنده و بیدارگر است.

ص: ۵۸

[سوره القمر (۵۴): آیات ۳۳ تا ۴۰]

اشاره

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ (۳۳) إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ (۳۴) نِعْمَهُ مِنْ عِنْدِنَا كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ (۳۵) وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ (۳۶) وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذِرِ (۳۷) وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقَرٌّ (۳۸) فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذِرِ (۳۹) وَلَقَدْ يَسْرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ (۴۰)

ترجمه:

۳۳- قوم لوط انذارهای (پی در پی پیامبران را) تکذیب کردند.

۳۴- ما بر آنها تندبادی که ریگها را به حرکت درمی آورد فرستادیم (و همه را هلاک

ص: ۵۹

کردیم) جز خاندان لوط را که سحرگهان آنها را نجات دادیم.

۳۵- این نعمتی بود از ناحیه ما، اینگونه کسی را که شکر گزار است پاداش می دهیم.

۳۶- او آنها را در مورد مجازات ما انداز کرد، ولی آنها اصرار بر مجادله و القاء شک داشتند.

۳۷- آنها از لوط خواستند میهمانانش را در اختیار آنان بگذارد! ولی ما چشمانشان را نابینا و محو کردیم (و گفتیم) بچشید عذاب و اندازهای مرا.

۳۸- سرانجام صبحگاهان در اول روز عذابی مستمر و ثابت به سراغشان آمد.

۳۹- (و گفتیم) اکنون بچشید عذاب و اندازهای مرا.

۴۰- ما قرآن را برای یادآوری آسان کردیم آیا کسی هست که متذکر شود؟

تفسیر:

قوم لوط به سرنوشت شومتری مبتلا شدند

در این آیات اشارات کوتاه و تکان دهنده ای به داستان قوم لوط و عذاب وحشتناک این جمعیت ننگین و گمراه دیده می شود، و این چهارمین قسمت از سرگذشت اقوام پیشین در این سوره است.

نخست می گوید: "قوم لوط اندازهای پی در پی پیامبرشان را تکذیب کردند" (كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالَّذِي).

"نذر" چنان که قبلاً نیز اشاره کردیم جمع "انذار" به معنی تهدید و بیم دادن است، و ذکر آن به صیغه جمع ممکن است اشاره به اندازهای پی در پی این پیامبر بزرگ باشد که این قوم لجوج همه آنها را تکذیب کردند، و یا اشاره به انذار حضرت لوط ع و پیامبران پیش از او است، زیرا دعوتهای انبیاء همگی یک حقیقت را تعقیب می کند.

*** سپس در یک جمله کوتاه به گوشه ای از عذاب آنها و نجات خانواده حضرت لوط اشاره کرده، می گوید: "ما بر آنها تندبادی که ریگها را به حرکت در

ص: ۶۰

می آورد فرستادیم" (إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا).

و همه را در زیر این باران ریگ مدفون ساختیم.

"جز خاندان لوط که ما آنها را سحرگاهان از آن سرزمین بلا رهایی بخشیدیم" (إِلَّا آلَ لُوطٍ نَّجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ).

"حاصب" به معنی تندبادی است که "حصباء" یعنی ریگ و سنگ را به حرکت درمی آورد.

در آیات دیگر قرآن نیز هنگامی که عذاب قوم لوط را می شمرد علاوه بر زلزله ای که شهرهای آنها را زیر و رو کرد سخن از باران سنگ می گوید، چنان که در آیه ۸۲ هود می خوانیم: فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنُصُودٍ: هنگامی که فرمان ما فرا رسید آن شهر و دیار را زیر و رو کردیم و بارانی از سنگ از گلهای متحجر و متراکم آنها نازل نمودیم".

آیا این دو نوع عذاب بود یکی تندبادی که سنگ و ریگ بیابان را با خود برداشت و بر آنها کوبید، و دیگر بارانی از سنگهای آسمانی، و یا هر دو به یک معنی باز می گردد، چرا که گاهی گردبادهای عظیم در بیابانها توده هایی از سنگ و ریگ را از زمین برداشته با خود به آسمان می برد و هنگامی که فشار گردباد فرو نشست یک مرتبه آنها را بر نقطه دیگری فرو می ریزد؟ بعید نیست که در اینجا نیز به فرمان خدا گردبادی ماموریت یافت تا توده های عظیمی از سنگ و ریگ بیابان را به آسمان برد، و بعد از زلزله ویرانگر بر شهرهای قوم لوط فرو ریزد، و اجساد آلوده آنها را در زیر آن دفن کند، و حتی ویرانه های شهرهای آنها را از صفحه روی زمین محو نماید تا برای همیشه درس عبرتی برای دیگران باشد (۱).

ص: ۶۱

(۱-۱) در این زمینه بحثهای دیگری در جلد ۹ صفحه ۱۹۰ به بعد (ذیل آیه ۸۲ سوره هود) داشته ایم.

ضمنا آیه فوق می گوید: نجات خاندان حضرت لوط به هنگام سحر بود، این به خاطر آن بود که وعده عذاب این قوم ستمگر نیز هنگام صبح بود، لذا در آخر شب به فرمان خدا این خانواده با ایمان (جز همسرش که راه خود را از راه لوط جدا کرده بود) از شهر بیرون رفتند و چیزی نگذشت که زلزله و سپس باران سنگ شروع شد، چنان که در آیه سوره هود آمده: فَأَسْبِرْ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرًا تَكُ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ: در قسمتی از شب با خانواده ات حرکت کن، و هیچیک از شما پشت سرش را نگاه نکند، مگر همسرت که او نیز به همان بلائی که آنها گرفتار می شوند مبتلا خواهد شد، موعده آنها صبح است آیا صبح نزدیک نیست؟! و از اینجا روشن می شود اینکه بعضی از مفسران به پیروی بعضی از ارباب لغت "سحر" را در اینجا به معنی "بین الطلوعین" تفسیر کرده اند هیچگونه مناسبتی با آیه فوق ندارد (۱).

*** در آیه بعد برای تاکید می فرماید: "نجات خاندان لوط نعمتی بود از ناحیه ما، آری این گونه کسی را که شکرگزاری کند پاداش می دهیم" (نِعْمَةٌ مِنْ عِنْدِنَا كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ) (۲).

*** و در آیه بعد این حقیقت را بازگو می کند که لوط قبلا اتمام حجت کرده

ص: ۶۲

۱-۱) "راغب" در مفردات می گوید: السحر اختلاط ظلام آخر الليل بضياء النهار: "سحر به معنی اختلاط تاریکی آخر شب با روشنایی روز است".

۲-۲) "نعمه" مفعول به "برای فعل مقدری است از جنس خودش، و یا "مفعول له" برای فعل "نجینا" است که در آیه قبل آمده.

"و آنها را از مجازات ما آگاه ساخته بود، ولی آنها در انذارهای الهی تردید کردند، و اصرار بر مجادله و القاء شک و شبهه داشتند" (وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ).

"بطش" (بر وزن فرش) در اصل به معنی گرفتن چیزی است با قدرت، و از آنجا که هنگام مجازات قبلا مجرم را با قدرت می گیرند این کلمه به معنی مجازات نیز آمده است.

"تماروا" از ماده "تماری" به معنی گفتگوی طرفینی برای ایجاد شک و القای شبهه و مجادله در برابر حق است، در حقیقت آنها دست به دست هم دادند و از طرق گوناگون برای ایجاد شک و شبهه در افکار عمومی وارد شدند تا اثرات انذارهای این پیامبر بزرگ را خنثی کنند.

*** آنها به القاء شبهات عقیدتی در میان مردم قناعت نکردند بلکه در زشتکاری و وقاحت و بی شرمی کار را به جایی رسانیدند که وقتی فرشتگان مامور عذاب به صورت جوانانی خوش منظر به عنوان میهمان وارد خانه لوط شدند این قوم بی شرم به سراغ آنها آمدند و چنان که آیه بعد می گوید "از لوط خواستند که میهمانانش را در اختیار آنان بگذارد" (وَلَقَدْ رَاَوْهُ عَنِ ضَيْفِهِ).

"لوط" به قدری از این مساله ناراحت شد که حد نداشت و مصرا از آنها خواش کرد دست از این رسوایی و آبروریزی بردارند، و حتی طبق آیه ۷۱ سوره حجر به آنها وعده داد دختران خود را به ازدواج آنها (در صورت توبه از این اعمال) درآورد، و این نهایت مظلومیت این پیامبر بزرگ را در میان این گروه بی شرم و بی ایمان و فاقد همه چیز نشان می دهد.

ولی چیزی نگذشت که این گروه مهاجم نخستین مجازات خود را دریافت داشتند، چنان که خداوند در دنباله همین آیه می فرماید: "ما چشمهای آنها را نابینا و محو کردیم و به آنها گفتیم بچشید عذاب من و انذارهای مرا" (فَطَمَسْنَا

أَعْيَنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَ نَذِرِ

.)

آری اینجا بود که دست قدرت خداوند از آستین عدالت بیرون آمد و به گفته بعضی به جبرئیل فرمان داد که گوشه ای از شهرش را بر چشم آنان بکوبد، فوراً همگی نابینا شدند، و حتی گفته می شود که جای چشم آنها به کلی صاف و همانند صورتشان شد! گرچه در آیه سخنی از این معنی به میان نیامده است که چه افرادی به سراغ فرشتگان آمدند ولی مسلماً تمام قوم لوط نبودند بلکه اوباشانی که در وقاحت از دیگران پیشی گرفته بودند در این کار پیشقدم شدند، و سرنوشت آنها درس عبرتی برای افرادی دیگر شد، چرا که با همان حال زار به میان جمع برگشتند، اما دلی آماده در آن میان نبود که از این عذاب مقدماتی عبرتی گیرد.

می گویند: اینکه خداوند مجازات آنها را تا هنگام طلوع صبح تاخیر انداخت برای این بود که این حادثه در روز قبل صورت گرفت، و به آنها مجال داد که یک شب دیگر را در باره سرنوشت خود بیندیشند، و نمونه ای از عذاب الهی را در وجود این نابینایان بدبخت ببینند، شاید بیدار شوند و توبه کنند، ولی افسوس که حتی طبق روایتی خود این نابینایان نیز عبرت نگرفتند و هنگامی که دست به دیوارها گرفته و به خانه خود برگشتند سوگند یاد کردند که فردا صبح یک نفر از خاندان لوط را زنده نخواهیم گذاشت (۱).

*** عاقبت عذاب نهایی فرا رسید، و با زلزله ای ویرانگر که با نخستین شعاع صبحگاهی آن سرزمین را تکان داد شهرهایشان زیر و رو شد، بدن‌ها قطعه قطعه و متلاشی و زیر آوارها فرو رفت، باران شدیدی از سنگ بر آنها فرو ریخت،

ص: ۶۴

۱- ۱) تفسیر "نور الثقلین" جلد ۵ صفحه ۱۸۵.

و آثار ویرانه های آنها را نیز محو کرد! چنان که آیه بعد به صورت سربسته و فشرده به این معنی اشاره کرده می گوید:

"سرانجام صبحگاهان در اول روز عذابی مستمر و ثابت به سراغ آنها آمد" (وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقَرٌّ).

آری در لحظاتی کوتاه همه چیز پایان گرفت و اثری از آنها باقی نماند.

تعبیر به "بکره" (آغاز روز) به خاطر این است که "صبحهم" معنی گسترده ای دارد که تمام صبح را در بر می گیرد در حالی که منظور آغاز صبح است.

آیا این ماجرا آغاز طلوع فجر بوده، یا آغاز طلوع آفتاب؟ دقیقاً معلوم نیست ولی شاید تعبیر "بکره" بیشتر مناسب آغاز طلوع آفتاب باشد.

واژه "مستقر" به معنی ثابت و پابرجاست، و در اینجا ممکن است اشاره به این باشد که این عذاب به قدری کوبنده و قوی و نیرومند بود که هیچ قدرتی مقابله با آن را نداشت.

این معنی نیز گفته شده است که چون این عذاب دنیوی با عذاب برزخی آنها اتصال پیدا کرد از آن تعبیر به "مستقر" شده است.

*** سپس می افزاید: بار دیگر به آنها گفته شد: "اکنون بچشید عذاب من و اندازهای مرا" (فَذُوقُوا عَذَابِيَ وَنُذِرْ).

تا دیگر در اندازهای پیامبران شک و تردید نکنید.

گرچه این جمله دو بار در این ماجرا ذکر شده ولی پیداست جمله اول اشاره به همان عذاب مقدماتی یعنی نابینا شدن گروهی است که به خانه لوط هجوم آوردند، و بار دوم اشاره به عذاب نهایی یعنی زلزله ویرانگر و باران سنگ

می باشد.

*** و بالاخره در آخرین آیه مورد بحث برای چهارمین بار در این سوره این جمله پر معنی و بیدارگر را تکرار می کنند: "ما قرآن را برای پند گرفتن و یادآوری آسان کردیم، آیا کسی هست که پند گیرد و متذکر شود" (وَلَقَدْ يَسْرِنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ).

قوم لوط پند نگرفتند، نه از اندازها، و نه از عذاب مقدماتی و هشدار دهنده، آیا دیگران که آلوده همان گناهانند از شنیدن این آیات قرآن به خود می آیند و پشیمان می شوند توبه می کنند؟! ***

ص: ۶۶

[سوره القمر (۵۴): آیات ۴۱ تا ۴۶]

اشاره

وَلَقَدْ لَجَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ (۴۱) كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاَهُمْ أَخَذَ عَزِيزٌ مُّقْتَدِرٌ (۴۲) أَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أُولَئِكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ (۴۳) أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ (۴۴) سَيُهْرَظُمُ الْجَمْعُ وَيُولُونَ الدَّبِيرَ (۴۵) بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَذْهَبِي وَ أَمْرٌ (۴۶)

ترجمه:

۴۱- اندازها و هشدارها (یکی پس از دیگری) برای آل فرعون آمد.

۴۲- اما آنها همه آیات ما را تکذیب کردند، و ما آنها را گرفتیم و مجازات کردیم گرفتن شخصی قدرتمند و توانا.

۴۳- آیا کفار شما بهتر از اینها هستند؟ یا برای شما امان نامه ای در کتب آسمانی نازل شده؟! ۴۴- یا می گویند: ما جماعتی متحد و نیرومند و پیروزیم؟ ۴۵- (ولی بدانند) جمعشان به زودی شکست می خورد و پا به فرار می گذارند.

۴۶- (علاوه بر این) رستاخیز موعد آنها است و مجازات قیامت هولناکتر و تلختر است.

ص: ۶۷

آیا شما از اقوام گذشته برترید؟!

پنجمین و آخرین قومی که در این سلسله به آنها اشاره می شود قوم فرعون است، ولی از آنجا که سرگذشت این قوم به طور مشروح در سوره های مختلف قرآن آمده در اینجا تنها اشاره کوتاه و فشرده ای به داستان عبرت انگیز آنها شده است.

می فرماید: "انذارهای ما (یکی پس از دیگری) به سراغ آل فرعون آمد" (وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النَّذْرُ).

منظور از "آل فرعون" تنها خاندان و بستگان او نیست، بلکه پیروان او را به طور عموم شامل می شود، زیرا "آل" گرچه غالباً در مورد "اهل بیت و خانواده" به کار می رود ولی احياناً در معنی وسیعی که گفتیم نیز استعمال می شود، و قرائن مقام نشان می دهد که در اینجا منظور همین معنی وسیع است.

"نذر" (بر وزن کتب) جمع "نذیر" به معنی بیم دهنده است خواه انسانی باشد یا حادثه ای از حوادث که به انسانها هشدار می دهد و آنها را از عاقبت کارشان بر حذر می دارد در صورت اول ممکن است آیه فوق اشاره به موسی و هارون باشد، و در صورت دوم اشاره به معجزات نه گانه موسی، ولی آیه بعد نشان می دهد که معنی دوم در اینجا مناسب است. (۱)

*** آیه بعد از واکنش "آل فرعون" در برابر این دو پیامبر بزرگ الهی

ص: ۶۸

۱-۱) باید توجه داشت که "نذر" هم جمع "نذیر" است و هم معنی مصدری یا اسم مصدری دارد، و از آنجا که مصدر نیز به معنی وصفی اطلاق می شود هر دو می تواند به یک مفهوم باز گردد.

و انذارهای آنها پرده برداشته، می گوید: "آنها تمام آیات ما را تکذیب کردند" (كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا).

آری این مغروران خودخواه، و این جباران خودکامه و بیدادگر، همه آیات الهی را بدون استثنا انکار کردند، همه را دروغ یا سحر یا حوادث اتفاقی شمردند! "آیات" مفهوم وسیعی دارد که هم دلائل عقلی را شامل می شود، هم معجزات، و هم دلائل نقلی را، اما به قرینه آیه ۱۰۱ سوره اسراء وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ "ما به موسی نه معجزه روشن دادیم" معلوم می شود که در اینجا اشاره به همان معجزات نه گانه است (۱).

انسان اگر حقیقت جو باشد دیدن یکی از این معجزات با اخطار قبلی و سپس بر طرف شدن بلا به وسیله دعای پیامبر خدا برای او کافی است، ولی هنگامی که انسان به اصطلاح بر سر دنده لج قرار می گیرد اگر تمام آسمان و زمین آیت خدا شود مؤثر نیست تنها عذاب الهی باید فرا رسد و مغزهایی را که پر از باد غرور است در هم بکوبد.

چنان که در ذیل همین آیه مورد بحث می خوانیم: "ما آنها را گرفتیم و مجازات کردیم، گرفتن کسی که هرگز مغلوب نمی شود و مقتدر و تواناست"

ص: ۶۹

۱- ۱) "معجزات نه گانه موسی" با توجه به آیات مختلف قرآن عبارت است از: ۱- تبدیل شدن عصا به مار عظیم (طه-۲۰)-۲- "ید بیضاء" و درخشیدن دست موسی همچون یک منبع نور (طه-۲۲)-۳- طوفانهای کوبنده (اعراف-۱۳۳) ۴ و ۵ و ۶ و ۷ "ملخ" که بر زراعتها مسلط شد، و "قمل" (یک نوع آفت نباتی) و "ضفادع" (قورباغه هایی که از رود نیل برخاستند و در مدت کوتاهی سطح زندگی آنها را پوشاندند) و "دم" رود نیل رنگ خون گرفت (اعراف-۱۳۳) ۸ و ۹ "خشکسالی" و کمبود انواع میوه ها (اعراف-۱۳۰) که شرح هر کدام در ذیل آیات مربوط داده شده است.

(فَأَخَذْنَاَهُمْ أَخَذَ عَزِيزٌ مُّقْتَدِرٌ).

"اخذ" در اصل به معنی گرفتن است، ولی از آنجا که مجرم را برای مجازات کردن قبلاً دستگیر می کنند این کلمه به عنوان کنایه از مجازات به کار می رود.

تعبیری که در ذیل این داستان آمده است در سرگذشتهای دیگر نظیر ندارد این به خاطر آن است که فرعونیان بیش از همه به قدرت و عزت خود می بالیدند، و همه جا سخن از نیروی حکومت آنها بود، اما خداوند می گوید:

ما آنها را گرفتیم، گرفتن عزیز مقتدر تا معلوم شود، این قدرت و عزت پوشالی در مقابل عزت و قدرت خدا هیچ و پوچ است، و عجب اینکه همان رود عظیم نیل که سرچشمه تمام ثروت و قدرت و آبادی و تمدن آنها بود مامور نابودی آنها شد، و عجبتر اینکه موجودات کوچکی همچون ملخ، قورباغه، قمل (یک نوع حشره) بر آنها مسلط گشت و آنان را به ستوه آورد و بیچاره کرد.

*** بعد از بیان داستان اقوام پیشین و عذاب و کیفر امتهای سرکش و مجرم، در آیه بعد مشرکان مکه را مخاطب ساخته می گوید: "آیا کفار شما از کافران پیشین بهترند و یا برای شما امان نامه ای در کتب آسمانی نازل شده است" (أَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أُولَئِكَ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ) (۱).

میان شما و قوم فرعون و قوم نوح و لوط و ثمود چه تفاوتی است؟ اگر آنها به خاطر کفر و طغیان و ظلم و گناه گرفتار طوفانها و زلزله ها و صاعقه ها شدند چه دلیلی دارد که شما به چنین سرنوشتی مبتلا نشوید؟! آیا شما از آنها بهترید؟ یا طغیان و عناد و کفر شما از آنها کمتر است؟

ص: ۷۰

۱- ۱) ضمیر در "کفارکم" ظاهراً به "مشرکان عرب" بر می گردد، به قرینه جمله " أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ ".

پس چگونه خود را از عذاب الهی مصون می شمردید؟ مگر اینکه امان نامه ای در کتب آسمانی برای شما آمده باشد، و مسلماً چنین ادعایی دروغ است و هیچگونه دلیلی بر آن ندارید.

*** "یا اینکه می گویند: ما جمعیت متحد و نیرومندی هستیم و از مخالفانمان انتقام می گیریم، و بر آنها پیروز می شویم" (أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنتَصِرُونَ) (۱) "جمع" به معنی "مجموع" است، و منظور در اینجا جماعتی است که هدف و قدرت عمل دارند و تعبیر به "منتصر" نیز تأکیدی بر این معنی است، زیرا از ماده "انتصار" و به معنی انتقام گرفتن و پیروز شدن است.

قابل توجه اینکه آیه قبل به صورت "خطاب" بود، اما آیه مورد بحث، و آیات آینده از کفار به صورت "غائب" سخن می گوید، و این یک نوع تحقیر است یعنی شایسته نیستند بیش از این مخاطب به خطاب الهی شوند.

به هر حال، اگر آنها ادعای چنین قدرتی کنند آن نیز ادعای بی اساسی است، چرا که "آل فرعون" و "قوم عاد و ثمود" و امثال آنان که از اینها قویتر بودند در برابر عذاب الهی همچون پر کاه در برابر یک طوفان عظیم کمترین مقاومتی از خود نشان ندادند تا چه رسد به این گروه اندک و فاقد همه چیز! *** سپس به عنوان یک پیشگویی قاطع برای رد سخنان آنها، می افزاید آنها بدانند "جمعشان به زودی شکست می خورد و فرار می کنند"

ص: ۷۱

۱- ۱) با اینکه "نحن" ضمیر جمع است خبر آن "جمع" به صورت مفرد آمده و همچنین "منتصر" که خبر بعد از خبر یا صفتی است برای جمع، و این به خاطر آن است که "جمع" هر چند لفظاً مفرد است ولی از نظر معنی جمع می باشد.

(سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلِّونَ الذُّبْرَ) (۱).

جالب اینکه "سیهزم" از ماده "هزم" (بر وزن جزم) در اصل به معنی فشار دادن جسم خشک است به حدی که متلاشی شود، و به همین مناسبت در متلاشی شدن لشکر و در هم شکستن آن به کار رفته است.

این تعبیر ممکن است اشاره ای به این نکته باشد که اگر چه آنها ظاهراً متحد و منسجمند، ولی چون موجوداتی خشک و فاقد انعطافند در برابر یک فشار قوی درهم می شکنند، بر عکس مؤمنان که صلابتی توأم با انعطاف دارند که اگر تندباد حوادث کمر آنها را خم کند به زودی قامت راست کرده و باز هم در برابر حادثه می ایستند.

"دبر" به معنی پشت در مقابل "قبل" به معنی پیش رو است، و ذکر این کلمه در اینجا برای بیان پشت کردن به میدان جنگ به طور کامل است.

این پیشگویی در میدان بدر و سایر جنگهای اسلامی جامع عمل به خود پوشید، و سرانجام جمعیت قدرتمند کفار متلاشی شدند و فرار کردند.

*** در آخرین آیه مورد بحث می افزاید: "تنها شکست و ناکامی در دنیا بهره آنها نیست، بلکه" رستاخیز موعده آنها است و مجازاتهای قیامت هولناکتر و تلخ تر است" (بَلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَذْهَبٌ وَأَمْرٌ).

و به این ترتیب آنها باید هم در انتظار شکست تلخی در این دنیا باشند، و هم شکست تلخ تر و وحشت انگیزتر در آخرت.

"ادهی" از ماده "دهو" و "دهاء" به معنی مصیبت و حادثه بزرگ است که راه خلاص و علاج و درمان ندارد، و گاه به معنی شدت هوشیاری نیز آمده

ص: ۷۲

۱- ۱) با اینکه مناسب است "یولون الادبار" گفته شود بجای آن "یولون الدبر" گفته شده، زیرا این کلمه معنی جنس دارد که در حکم جمع است.

است، اما در آیه مورد بحث به معنی اول می باشد.

آری آنها در قیامت گرفتار چنان سرنوشتی می شوند که راه فراری برای آن نیست.

نکته:

یک پیشگویی صریح و اعجاز آمیز

بدون شک آن زمان که این آیات در مکه نازل شد مسلمانان در اقلیت شدید و دشمن در اوج قدرت بود، و هرگز پیش بینی پیروزی سریع مسلمانان بر آنها قابل باور نبود، ولی مدت کوتاهی گذشت که مسلمانان هجرت نمودند و آن قدر قدرت پیدا کردند که در نخستین برخورد مسلحانه خود با دشمن در میدان بدر ضربه بسیار و سهمگینی بر آنان وارد ساختند، آن چنان که هرگز انتظارش را نداشتند، و چند سالی از ماجرای بدر بیشتر نگذشت که نه فقط کفار مکه، بلکه تمام جزیره عربستان در مقابل آنها تسلیم شدند! آیا این خبر غیبی از آینده آن هم با این قاطعیت و صراحت معجزه نیست؟ می دانیم یکی از جنبه های اعجاز قرآن مشتمل بودن بر خبرهای غیبی است، که یک نمونه اش آیه مورد بحث می باشد.

ص: ۷۳

[سوره القمر (۵۴): آیات ۴۷ تا ۵۵]

اشاره

إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَ سُعْرٍ (۴۷) يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُقُوا مَسَّ سَقَرٍ (۴۸) إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ (۴۹) وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ (۵۰) وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاءَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ (۵۱) وَ كُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ (۵۲) وَ كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ مُسْتَطَرٌ (۵۳) إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ (۵۴) فِي مَقْعَدٍ صَدِيقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ (۵۵)

ترجمه:

۴۷- مجرمان در گمراهی و شعله های آتشند.

۴۸- در آن روز که در آتش دوزخ به صورتشان کشیده می شوند (و به آنها گفته می شود) بچشید آتش دوزخ را.

۴۹- ما هر چیزی را به اندازه آفریدیم.

ص: ۷۴

۵۰- فرمان ما یک امر بیش نیست، همچون یک چشم بر هم زدن! ۵۱- ما کسانی را که در گذشته شبیه شما بودند هلاک کردیم آیا کسی هست که متذکر شود.

۵۲- هر کاری را انجام دادند در نامه های اعمالشان ثبت است.

۵۳- هر کار کوچک و بزرگی نوشته می شود.

۵۴- پرهیزگاران در باغها و نه‌رهای بهشتی جای دارند.

۵۵- در جایگاه صدق نزد خداوند مالک مقتدر.

تفسیر:

در جایگاه صدق نزد خداوند مقتدر!

این آیات در حقیقت ادامه بحث آیات قبل پیرامون کیفیت حال مشرکان و مجرمان در قیامت است، آخرین آیه از آیات گذشته این حقیقت را بیان کرد که روز قیامت میعاد آنهاست و آن روز مصیبت بار و تلخی است، تلختر از مصائب و شکستهای دنیا.

در نخستین آیه مورد بحث به بیان علت این امر پرداخته، می گوید:

"مجرمان در گمراهی و شعله های آتش دوزخند" (إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ) (۱).

*** "در آن روز در آتش دوزخ به صورتشان کشیده می شوند، و به آنها گفته

ص: ۷۵

۱- ۱) "سعر" چنان که ذیل آیه ۲۴ همین سوره اشاره کرده ایم دو معنی دارد نخست اینکه جمع "سعیر" به معنی آتش برافروخته است، دیگر اینکه به معنی جنون و هیجان زدگی و برافروختگی توأم با از دست دادن اعتدال فکری است، و در آیه مورد بحث ممکن است به معنی اول باشد، و یا به معنی دوم، در این صورت مفهوم آیه چنین است: آنها می گفتند ما اگر از انسانی همانند خود پیروی کنیم گمراه و دیوانه ایم قرآن می گوید: روز قیامت می فهمند که با انکار و تکذیب انبیا در گمراهی و جنون بوده اند!

می شود بچشید و لمس کنید آتش دوزخ را "دوزخی که پیوسته آن را انکار می کردید و دروغ و افسانه می پنداشتید (يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ)."

"سقر" (بر وزن سفر) در اصل به معنی تغییر رنگ بدن و متاذی شدن از تابش آفتاب و مانند آن است، و از آنجا که جهنم این دگرگونی و آزار را به نحو شدید دارد یکی از نامهای آن "سقر" است، و مراد از "مس" همان تماس گرفتن و لمس کردن است، بنا بر این به دوزخیان گفته می شود بچشید حرارت سوزانی را که از لمس آتش دوزخ حاصل می شود، بچشید و نگوئید اینها دروغ و خرافه و اسطوره است.

بعضی معتقدند که "سقر" نام تمام دوزخ نیست بلکه بخش خاصی از دوزخ است که سوزندگی فوق العاده عجیبی دارد، چنان که در روایتی از امام صادق ع نقل شده: "دره ای است به نام "سقر" که جایگاه متکبران است، و هر گاه نفس بکشد دوزخ را می سوزاند!" (۱).

*** و از آنجا که ممکن است خیال شود که این عذابها با آن معاصی هماهنگ نیست، در آیه بعد می افزاید: "ما هر چیزی را به اندازه آفریدیم" (إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ).

آری هم عذابهای دردناک آنها در این دنیا روی حساب است، و هم مجازاتهای شدید آنها در آخرت، نه تنها مجازاتها که هر چیزی را خدا آفریده روی حساب و نظام حساب شده ای است، زمین و آسمان، موجودات زنده و بیجان، اعضای پیکر انسان، و وسائل و اسباب حیات زندگی هر کدام روی حساب و اندازه لازم

ص: ۷۶

۱-۱) "تفسیر صافی" ذیل آیات مورد بحث.

است، و چیزی در این عالم بی حساب و کتاب نیست، چرا که آفریده آفریدگار حکیمی است.

*** سپس می فرماید: نه تنها اعمال ما از روی حکمت است، بلکه توأم با نهایت قدرت و قاطعیت نیز می باشد، زیرا "فرمان ما یک امر بیش نیست و چنان با سرعت انجام می گیرد همانند یک چشم بر هم زدن" (! وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ).

آری هر چیز را اراده کنیم می گوئیم: "کن": "موجود باش" آن نیز بلافاصله موجود می شود، (حتی کلمه "کن" هم به اصطلاح از باب ضیق بیان است، و الا اراده و مشیت خداوند همان و تحقق مراد او همان).

بنا بر این آن روز که فرمان برپا شدن قیامت را صادر می کنیم با یک چشم بر هم زدن همه چیز در مسیر رستخیز قرار می گیرد، و حیات نوین در کالبدها دمیده می شود.

همچنین آن روز که اراده کنیم که مجرمان را به وسیله صاعقه ها و صیحه های آسمانی یا زمین لرزه ها و طوفانها و تندبادها مجازات کنیم، و یا اراده عذاب آنها داشته باشیم یک فرمان بیشتر لازم نیست، بلافاصله همه اینها حاصل می شود.

اینها همه هشدار است برای گناهکاران تا بدانند خداوند در عین حکیم بودن قاطع است، و در عین قاطعیت، حکیم، و از مخالفت فرمانش بر حذر باشند.

*** آیه بعد بار دیگر مجرمان و کفار را مخاطب ساخته و توجه آنها را به سرنوشت اقوام پیشین معطوف می دارد، و می گوید: "ما افرادی را در گذشته

که شبیه شما بودند هلاک و نابود کردیم، آیا کسی هست که متذکر شود و پند گیرد" (وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ).

"اشیاع" جمع "شیعه" به معنی کسانی است که از سوی فردی به هر طرف می روند و امور مربوط به او را نشر و شیاع می دهند، و او را تقویت می کنند و اگر شیعه به معنی پیرو استعمال می شود نیز از همین جهت است.

مسلم اقوام پیشین، پیرو مشرکان مکه و مانند آنها نبودند، بلکه قضیه بر عکس بود، اما از آنجا که طرفداران یک نفر "شبیه" او هستند این واژه در معنی "شبیه و مانند" نیز به کار می رود.

این را نیز نباید نادیده گرفت که این گروه از کفار مکه از برنامه های پیشینیان نیرو می گرفتند، و از خط مکتب آنها استفاده می کردند، و به همین جهت بر اقوام پیشین اشیاع (شیعه ها) اطلاق شده است.

به هر حال این آیه بار دیگر این حقیقت را تاکید می کند که وقتی اعمال و رفتار و اعتقادات شما با آنها یکی است، دلیلی ندارد که شما سرنوشتی جز سرنوشت آنها داشته باشید بیدار شوید و پند گیرید.

*** سپس به این اصل اساسی اشاره می کند که با مرگ اقوام پیشین اعمال آنها نابود نشد، بلکه "هر کاری را انجام دادند در نامه های اعمالشان ثبت است" (وَ كُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ).

همین گونه اعمال شما نیز ثبت و ضبط می شود، و برای یوم الحساب محفوظ است.

"زبر" جمع "زبور" به معنی "کتاب" است، و در اینجا اشاره به نامه اعمال آدمیان می باشد، بعضی نیز احتمال داده اند که منظور از آن "لوح محفوظ"

باشد، ولی این معنی با صیغه جمع سازگار نیست.

*** سپس برای تاکید بیشتر می افزاید: "و هر کار صغیر و کبیری بدون استثنا نوشته می شود" (و كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ).

بنا بر این حساب اعمال در آن روز یک حساب جامع و کامل است، چنان که وقتی نامه اعمال مجرمان به دست آنها داده می شود فریاد برمی آورند:

که ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی نیست مگر آن را شماره کرده "و يَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا" (سوره کهف آیه ۴۹).

"مستطر" از ماده "سطر" در اصل به معنی "صف" می باشد، خواه انسانهایی که در یک صف ایستاده اند، یا درختانی که در یک صف قرار دارند، یا کلماتی که بر صفحه کاغذ در یک صف ردیف شده اند، و از آنجا که بیشتر در معنی اخیر به کار می رود معمولاً این معنی از آن به ذهن می رسد.

و به هر حال این هشدار دیگری است به این افراد گنهکار و غافل و بیخبر.

*** و از آنجا که سنت قرآن مجید بر این است که صالحان و طالحان و نیکان و بدان را در مقایسه با یکدیگر معرفی می کند، چرا که در مقایسه تفاوتها چشمگیرتر و آشکارتر است در اینجا نیز بعد از ذکر سرنوشت کافران مجرم اشاره کوتاهی به سرنوشت مسرت بخش و روحپرور پرهیزکاران کرده، می فرماید:

"پرهیزکاران در میان باغها و نهادهای بهشتی و فضای گسترده و فیض وسیع خداوند جای دارند" (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ).

"نهر" (بر وزن قمر) و همچنین نهر (بر وزن قهر) هر دو به معنی مجرای

آب فراوان است و به همین مناسبت گاهی به فضای گسترده یا فیض عظیم و نور گسترده "نهر" (بر وزن قمر) گفته شده است.

این واژه در آیه مورد بحث (قطع نظر از حدیث آینده) ممکن است به همان معنی اصلی یعنی نهر آب بوده باشد، و مفرد بودن آن مشکلی ایجاد نمی کند، چرا که معنی جنس و جمع دارد بنا بر این هماهنگ "جنات" جمع "جنت" است.

و نیز ممکن است اشاره به وسعت فیض الهی و نور و روشنایی گسترده بهشت و فضای وسیع آن باشد، و یا به هر دو معنی، اما در حدیثی که در المنثور از پیغمبر گرامی اسلام ص نقل شده می خوانیم: النهر الفضاء و السعه لیس بنهر جار "نهر به معنی فضا و گستردگی است نه به معنی نهر جاری" (۱).

*** آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه سوره "قمر" است توضیح بیشتری برای جایگاه متقین داده، چنین می گوید: "آنها در جایگاه صدق و حق و راستی نزد خداوند مالک قادر قرار دارند" (فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ).

چه توصیف جالبی در این آیه از جایگاه پرهیزگاران شده است؟ دو ویژگی دارد که همه امتیازات در آن جمع است: نخست اینکه آنجا جایگاه صدق است و هیچگونه باطل و بیهودگی در آن راه ندارد، سراسر حق است و تمام وعده های خداوند در باره بهشت در آنجا عینیت پیدا می کند، و صدق آنها آشکار می شود.

دیگر اینکه: در جوار و قرب خدا است، همان چیزی که از کلمه "عند" (نزد) استفاده می شود که اشاره به نهایت قرب و نزدیکی و معنوی است نه جسمانی، آن هم نسبت به خداوندی که هم مالک است و هم قادر، هر گونه نعمت و موهبتی در قبضه قدرت و در فرمان حکومت و مالکیت او است، و به همین دلیل در پذیرایی

ص: ۸۰

(۱-۱) تفسیر "در المنثور" جلد ۶ صفحه ۱۳۹.

این میهمانان گرامی فروگذار نخواهد کرد، و تنها خودش می داند چه مواهبی برای آنها آماده ساخته است.

قابل توجه اینکه: در این دو آیه که سخن از مواهب و پاداشهای بهشتیان است نخست از مواهب مادی آنها که باغهای وسیع و نهادهای جاری است سخن می گوید، سپس از پاداش بزرگ معنوی آنها که حضور در پیشگاه قرب ملوک مقتدر است، تا انسان را مرحله به مرحله آماده کند، و روح او را به پرواز درآورد و در شور و نشاط فرو برد، به خصوص که تعبیراتی همچون "ملوک" و "مقتدر" و نیز "مقعد صدق" همگی دلالت بر دوام و بقای این حضور و قرب معنوی دارد.

نکته ها:

اشاره

۱- همه چیز جهان روی حساب است

جمله **إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ** در عین فشردگی از حقیقت مهمی در عالم خلقت پرده برمی دارد، حقیقتی که بر سراسر جهان هستی حاکم است، و آن اندازه گیری دقیق در همه کائنات جهان است.

هر قدر علم و دانش بشری پیشرفت می کند به این اندازه گیری دقیق آشناتر می شود، این اندازه گیری دقیق نه تنها در موجودات ذره بینی که در کرات عظیم آسمانی نیز حاکم است.

فی المثل می شنویم فضانوردان با محاسبات دقیق علمی که وسیله صدها نفر کارشناس متخصص بوسیله مغزهای الکترونیکی انجام می گیرد موفق می شوند، درست در همان منطقه ای از کره ماه که می خواستند بنشینند، با اینکه ظرف چند روزی که سفینه فضایی فاصله زمین و ماه را می پیماید همه چیز دگرگون می شود، ماه هم بدور خود می گردد و هم بدور زمین، و جای آن بکلی عوض می شود،

ص: ۸۱

و حتی در لحظه پرتاب سفینه نیز زمین هم بدور خود و هم بدور آفتاب با سرعت فوق العاده ای در حرکت است، ولی از آنجا که تمام این حرکات گوناگون حساب و اندازه دقیقی دارد که مطلقاً از آن تخلف نمی کند، فضاوردان موفق می شوند که با محاسبات پیچیده درست در منطقه مورد نظر فرود آیند! ستاره شناسان می توانند از دهها سال قبل، خسوف و کسوفهای جزئی و کلی را که در نقاط مختلف زمین روی می دهد دقیقاً پیش بینی کنند، اینها همه نشانه دقت در اندازه گیریهای جهان بزرگ است.

در موجودات کوچک، در مورچگان ریز با آن اندامهای پیچیده و متنوع و رگها و اعصاب، ظرافت این اندازه گیری خیره کننده است، و هنگامی که به موجودات کوچکتر، یعنی جانداران ذره بینی، میکروبها، ویروسها، آمیبا می رسیم ظرافت این اندازه گیری اوج می گیرد، و در آنجا حتی یک هزارم میلیمتر و کوچکتر از آن تحت حساب است، و از آن فراتر هنگامی که به داخل اتم وارد می شویم تمام این مقیاسهای اندازه گیری را باید دور بریزیم، و اندازه ها به قدری کوچک می شود که به فکر هیچ انسانی نمی گنجد.

این اندازه گیری تنها در مساله کمیتها نیست، کیفیتهای ترکیبی از این اندازه گیری نیز دقیقاً برخوردار است، نظامی که بر روح و روحيات انسان و امیال و غرائز او حاکم است، نیز اندازه گیری دقیقی در مسیر خواسته های فردی و اجتماعی انسان دارد که اگر کمترین دگرگونی در آن رخ دهد نظام زندگی فردی و اجتماعی او به هم می ریزد.

در عالم طبیعت، موجوداتی هستند که آفت یکدیگرند، و هر کدام ترمزی در برابر دیگری محسوب می شود.

پرندهگان شکاری از گوشت پرندهگان کوچک تغذیه می کنند، و از اینکه آنها از حد بگذرند، و تمام محصولات را آسیب برسانند جلوگیری می نمایند،

و لذا عمر طولانی دارند.

ولی همین پرندگان شکاری، بسیار کم تخم می گذارند، و کم جوجه می آورند، و تنها در شرایط خاصی زندگی می کنند، اگر بنا بود با این عمر طولانی جوجه های فراوان بیاورند، فاتحه تمام پرندگان کوچک خوانده می شد.

این مساله دامنه بسیار گسترده ای در جهان حیوانات و گیاهان دارد که مطالعه آن انسان را به عمق "إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ" آشناتر می سازد.

۲- تقدیر الهی و آزادی اراده انسان

ممکن است از آیه مورد بحث و شبیه آن این توهم، یا سوء استفاده پیش آید که اگر همه چیز را خداوند روی اندازه و حسابی آفریده است پس اعمال و افعال ما نیز مخلوق او است، و بنا بر این از خود اختیاری نداریم.

ولی چنان که قبلا نیز گفته ایم گرچه اعمال ما به تقدیر و مشیت الهی است و هرگز خارج از محدوده قدرت و اراده او نیست ولی او مقدر ساخته که ما در اعمال خود مختار باشیم، و لذا برای ما تکلیف و مسئولیت قائل شده که اگر اختیار نداشتیم تکلیف و مسئولیت نامفهوم و بی معنی بود بنا بر این اگر ما در اعمال خود فاقد اراده و مجبور باشیم این بر خلاف تقدیر الهی است.

ولی در مقابل افراط "جبریون" گروهی به تفریط و تندروری در جهت مقابل افتاده اند که آنها را "قدریون" و مفوضه می نامند، آنها صریحا می گویند:

اعمال ما به دست ما است، و خدا را مطلقا به اعمال ما کاری نیست، و به این ترتیب قلمرو حکومت الهی را محدود ساخته و خود را مستقل پنداشته، و راه شرک را می پویند.

ص: ۸۳

حقیقت این است که جمع میان این دو اصل (توحید و عدل) نیاز به دقت و ظرافت خاصی دارد، اگر توحید را به این معنی تفسیر کنیم که خالق همه چیز حتی اعمال ما خداست، بطوری که ما هیچ اختیاری نداریم "عدل" خدا را انکار کرده ایم، چرا که گنهکاران را مجبور بر معاصی ساخته و سپس آنها را مجازات می کند.

و اگر عدل را به این معنی تفسیر کنیم که خدا هیچ دخالتی در اعمال ما ندارد او را از حکومتش خارج ساخته ایم و در دره "شرک" سقوط کرده ایم.

"امر بین الامرین" که ایمان خالص و صراط مستقیم و خط میانه است این است که معتقد باشیم ما مختاریم ولی مختار بودنمان نیز به اراده خدا است و هر لحظه بخواهد می تواند از ما سلب اختیار نماید و این همان مکتب اهل بیت ع است.

قابل توجه این که در ذیل آیات مورد بحث روایات متعددی در مذمت از این دو گروه در کتب تفسیر اهل سنت و شیعه وارد شده است:

از جمله در حدیثی می خوانیم که پیغمبر اکرم فرمود "

صَنَفَانِ مِنَ امْتِي لَيْسَ لَهُمْ فِي الْإِسْلَامِ نَصِيبٌ: الْمَرْجُئَةُ وَالْقَدْرِيَّةُ، انزلت فيهم آية في كتاب الله، إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَ سُعْرٍ .
 ..": "دو گروه از امتم هستند که سهمی در اسلام ندارند! جبری ها، و قدری ها و در باره اینها آیه إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَ سُعْرٍ
 ... "گنهکاران در گمراهی و جنون و شعله های آتش اند..." نازل شده " (۱).

"مرجئه" از ماده "ارجاء" به معنی تاخیر انداختن است و این اصطلاحی است که در مورد جبریون به کار می رود چرا که آنها اوامر الهی را نادیده

ص: ۸۴

۱- ۱) در تفسیر روح المعانی این حدیث را از بخاری، ترمذی، ابن ماجه، ابن عدی، و ابن مردویه از ابن عباس نقل کرده است جلد ۲۷ صفحه ۸۱- نظیر همین حدیث را قرطبی در تفسیرش آورده است (جلد ۹ صفحه ۶۳۱۸).

گرفته، و رو به سوی معصیت می آورند به گمان این که مجبورند، یا این که معتقدند مرتکبین گناهان کبیره سرنوشتشان روشن نیست و آن را به قیامت می اندازند (۱).

و در حدیثی از امام باقر ع می خوانیم:

نزلت هذه في القدرية "ذوقوا مَسَّ سَيِّئَاتِنَا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ" این آیات در باره قدریه نازل شده در قیامت به آنها گفته می شود آتش دوزخ را بجشید ما هر چیزی را روی حساب و اندازه آفریدیم (۲) (اشاره به این که منظور از اندازه و حساب این است که برای هر گناهی مجازات دقیقی معین ساخته ایم، و این یکی دیگر از تفسیرهای آیه است، و یا این که شما که منکر تقدیر الهی بودید و خود را قادر بر هر چیز می پنداشتید و خدا را از قلمرو اعمال خود بیرون فکر می کردید اکنون قدرت خدا را ببینید، و بجشید عذاب انحراف خود را).

۳- فرمان خداوند فقط یک کلمه است!

می دانیم در میان "علت تامه" و "معلول" هیچگونه فاصله زمانی وجود ندارد، و لذا در اصطلاح فلاسفه، تقدم علت را بر معلول تقدم رتبی می دانند، و در مورد اراده خداوند نسبت به امر ایجاد و خلقت که روشنترین مصداق علت تامه یا مصداق منحصر به فرد علت تامه است، این معنی روشنتر می باشد.

و لذا اگر آیه وَ مَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ (امر ما یک کلمه بیش نیست) را به کلمه "کن" تفسیر کرده اند، از تنگی بیان است، و الا کلمه "کن" نیز ترکیبی است از کاف و نون و نیاز به زمان دارد، و حتی "فاء" در "فیکون" که

ص: ۸۵

۱- ۱) مجمع البحرين ماده "رجا".

۲- ۲) تفسیر "نور الثقلین" جلد ۵ صفحه ۱۸۶.

معمولا بیانگر نوعی زمان است از جهت تنگی بیان می باشد، و حتی تشبیه "کلمح بالبصر" (۱) (یک چشم بر هم زدن) در آیه ۷۷ سوره نحل هنگامی که سخن از امر الهی در باره رستاخیز می گوید و آن را تشبیه به "لمح بصر" می کند می افزاید: أَوْ هُوَ أَقْرَبُ "از یک چشم بر هم زدن نیز نزدیکتر است!" به هر حال در اینجا سخن از زمان به خاطر تعبیرات روزمره ما است، و به خاطر آن است که قرآن به زبان ما با ما سخن می گوید، و گرنه خداوند و اوامرش ما فوق زمان است ضمنا تعبیر به "واحد" ممکن است اشاره به این معنی باشد که یک فرمان کافی است و نیاز به تکرار ندارد، و یا اشاره به اینکه فرمان او در باره کوچک و بزرگ و صغیر و کبیر و حتی آفرینش مجموع آسمانهای گسترده با یک ذره خاک فرق نمی کند.

اصلا کوچک و بزرگ و مشکل و آسان در مقیاس فکر محدود و قدرت ناچیز ماست، و آنجا که سخن از قدرت بی انتها مطرح است، این مفاهیم به کلی از میان می رود و همه یک رنگ و یک شکل می شوند (دقت کنید).

در اینجا "یک سؤال" پیش می آید که اگر معنی جمله فوق این است که همه چیز آنا وجود پیدا می کند، این امر با مشاهده تدریجی بودن حوادث جهان سازگار نیست.

ولی "پاسخ" این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود، و آن اینکه:

فرمان او همه جا یک کلمه است که از یک چشم بر هم زدن نیز سریعتر می باشد ولی محتوای فرمان متفاوت است، اگر به چنین فرمان داده که در نه ماه دوران خود را تکمیل کند یک لحظه کم و زیاد نخواهد شد، و فوریت آن به این است که درست در رأس این مدت تکمیل گردد، و اگر فرمان به کره زمین داده، که

ص: ۸۶

۱-۱) "لمح" (بر وزن مسح) در اصل به معنی درخشیدن برق است سپس به معنی نگاه سریع آمده است.

در ۲۴ ساعت یک بار بدور خود بچرخد فرمانش تخلف ناپذیر است، و به تعبیر دیگر برای تاثیر فرمان او هیچ زمانی لازم نیست، این محتوای فرمان است که با توجه به سنت تدریجی بودن عالم ماده و خاصیت و طبیعت حرکت، زمان به خود می پذیرد.

۴- آغاز و پایان سوره قمر

قابل توجه اینکه سوره قمر با وحشت و اضطراب و هشدار به نزدیک شدن قیامت آغاز شده، و با آرامش مطلق که برای مؤمنان راستین در جایگاه صدق در نزد ملیک مقتدر بیان فرموده پایان می گیرد، و چنین است راه و رسم تربیت که از اضطراب و وحشت شروع می شود، و به آرامش کامل منتهی می گردد، افکار پریشان را جمع می کند، هوسهای سرکش را رام می نماید، خوف و اضطراب درونی را از عوامل فنا و نابودی و ضلال برطرف می سازد و در جوار ابدیت پروردگار و در پیشگاه رحمت و قرب او غرق آرامش و سکینه و اطمینان می کند.

و به راستی توجه به اینکه خداوند مالک بی منازع و حاکم بی مانع در سرتاسر عالم هستی است، و توجه به اینکه او مقتدر است و قدرتش در همه چیز نافذ است به انسان آرامش بی نظیری می بخشد.

بعضی از مفسران نقل کرده اند که این دو نام مقدس (ملیک و مقتدر) تاثیر عمیقی در اجابت دعا دارد، به طوری که یکی از روایات نقل می کند که من وارد مسجد شدم در حالی که گمان می کردم صبح شده، ولی معلوم شد مقدار زیادی از شب باقی مانده و احدی در مسجد غیر از من نبود، ناگهان حرکتی از پشت سرم شنیدم ترسیدم اما دیدم ناشناسی صدا می زند ای کسی که قلبت مملو از ترس است وحشت نکن و بگو: اللهم انک ملیک مقتدر، ما تشاء من امر یكون سپس هر چه می خواهی بخواه او می گوید من این دعای کوتاه را

ص: ۸۷

خواندم و چیزی از خدا نخواستم مگر اینکه انجام شد (۱).

***خداوند! تو ملوک و مقتدری ما را چنان توفیقی مرحمت فرما که در سایه ایمان و عمل و تقوا در جایگاه صدق، در جوار قرب و رحمت قرار گیریم.

پروردگارا! ما ایمان داریم روز رستاخیز روزی است وحشتناک و برای گناهکاران تلخ و ناگوار، در آن روز تنها امید ما به لطف و کرم تو است.

بار الها! به ما روحی بیدار و عقلی هشیار مرحمت کن تا از سرنوشت پیشینیان درس عبرت گیریم و راهی را که به هلاک آنها انجامید نپیمائیم. پایان سوره قمر ۷ ربیع الثانی ۱۴۰۶.

۱۳۶۴/۹/۲۹

ص: ۸۸

۱- (۱) "روح المعانی" جلد ۲۷ صفحه ۸۳.

(۵۵) سوره الرحمن این سوره در مکه نازل شده و دارای ۷۸ آیه است

اشاره

ص: ۸۹

محتوای سوره الرحمن

این سوره به طور کلی بیانگر نعمتهای مختلف "معنوی" و "مادی" خداوند است که بر بندگان خود ارزانی داشته، و آنها را غرق در آن ساخته است، به طوری که می توان نام این سوره را "سوره رحمت" یا "سوره نعمت" گذارد، و به همین دلیل با نام مبارک "الرحمن" که "رحمت واسعه الهی" را بازگو می کند آغاز شده، و با جلال و اکرام خداوند پایان گرفته است، و ۳۱ بار جمله "قَبَائِرِ الْآلِیِّ رَبُّكُمَا تُكَذِّبَانِ" که به وسیله آن از بندگان اقرار بر نعمتهای خود می گیرد در آن ذکر شده.

بنا بر این از یک نظر مجموع سوره یک بخش به هم پیوسته پیرامون نعمتهای خداوند منان است، و اما از نظر دیگر می توان محتوای آن را به چند بخش تقسیم کرد:

"بخش اول" که مقدمه و آغاز سوره است از نعمتهای بزرگ خلقت، تعلیم و تربیت، حساب و میزان، وسائل رفاهی انسان، و غذاهای روحی و جسمی او سخن می گوید.

"بخش دوم" توضیحی است بر مساله چگونگی آفرینش انس و جن.

"بخش سوم" بیانگر نشانه ها و آیات خداوند در زمین و آسمان است.

در "بخش چهارم" از نعمتهای دنیوی فراتر رفته، سخن از نعمتهای جهان دیگر است که با دقت و ظرافت خاصی ریزه کاریهای نعمتهای بهشتی اعم از باغها، چشمه ها، میوه ها، همسران زیبا و باوفا، و انواع لباسها، توضیح داده شده است.

ص: ۹۱

و بالاخره در "بخش پنجم" این سوره اشاره کوتاهی به سرنوشت مجرمان و قسمتی از مجازاتهای دردناک آنها آمده است، ولی از آنجا که اساس سوره بر بیان رحمت الهی است در این قسمت توضیح زیادی داده نشده، به عکس نعمتهای بهشتی که به طور مشروح و گسترده آمده است آن چنان که دل‌های مؤمنان را غرق سرور و امید کرده، غبار غم را از دل برمی دارد، و نهال شوق را در خاطر می نشاند.

تکرار آیه "فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ" آن هم در مقطعهای کوتاه آهنگ جالب و زیبایی به سوره داده، و چون با محتوای زیبایش آمیخته می شود و جاذبه خیره کننده ای پیدا می کند، لذا جای تعجب نیست که در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص نقل شده است که فرمود:

لکل شیء عروس و عروس القرآن سوره الرحمن جل ذکره: "برای هر چیزی عروسی است، و عروس قرآن سوره الرحمن است" (۱).

قابل توجه اینکه واژه "عروس" گرچه در زبان فارسی به خصوص زن اطلاق می شود، ولی در فرهنگ عرب به مرد و زن هر دو ما دام که در مراسم عروسی هستند اطلاق می گردد (۲).

و از آنجا که مرد و زن در چنین مراسمی در بهترین حالات و کامل ترین احترامات قرار دارند این واژه به موجودات بسیار زیبا و گرامی اطلاق می شود.

علت انتخاب نام "الرحمن" برای این سوره و نیز تناسبش ناگفته پیداست.

ص: ۹۲

۱-۱) "مجمع البیان" آغاز "سوره الرحمن" این حدیث در "در المنثور" جلد ۶ صفحه ۱۴۰ نیز آمده است.

۲-۲) "لسان العرب" و "مجمع البحرین" و "صحاح اللغه و..."

از آنجا که این سوره حس شکرگزاری را در انسانها به عالیتین وجهی برمی انگیزد، و بیان نعمتهای مادی و معنوی دنیا و آخرت شوق طاعت و بندگی را در دل او افزایش می دهد فضیلتهای فراوانی برای تلاوت آن در روایات آمده است، البته تلاوتی که در اعماق روح انسان نفوذ کند و مبدأ حرکت گردد نه مجرد لقلقه زبان. از جمله در حدیثی از رسول خدا می خوانیم: من قرأ سوره الرحمن رحم الله ضعفه و ادى شكر ما انعم الله عليه: "هر کس سوره الرحمن را بخواند خداوند به ناتوانی او (در ادای شکر نعمتها) رحم می کند، و حق شکر نعمتهایی را که به او ارزانی داشته خودش ادا می کند" ۱. در حدیث دیگری در "ثواب الاعمال" از امام صادق ع می خوانیم: "تلاوت سوره الرحمن، و قیام به آن را هرگز رها نکنید، چرا که این سوره در قلوب منافقان هرگز استقرار نمی یابد، و خداوند آن را در قیامت در صورت انسانی قرار می دهد که زیباترین چهره، و خشبوترین رانحه را دارد، سپس در جایی قرار می گیرد که از همگان به خداوند متعال نزدیکتر است! خداوند از این سوره می پرسد: چه کسی در زندگی دنیا به محتوای تو قیام داشت و تلاوت تو را ادامه می داد؟ در پاسخ می گوید: خداوند! فلان و فلان در اینحال صورتهای آنها سپید می شود، خدا به آنها می فرماید: اکنون هر که را می خواهید شفاعت کنید، آنها تا آنجا که آرزو دارند شفاعت می کنند، و برای هیچکس شفاعت نمی کنند مگر اینکه به آنها گفته می شود وارد بهشت شوید و هر کجا می خواهید ساکن گردید!" ۱. و در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: من قرأ سوره الرحمن فقال عند کل "فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ" لا بشيء من آلائك رب اكذب، فان قرأها ليلًا ثم مات شهيدًا، و ان قرأها نهارًا فمات مات شهيدًا: هر کس سوره الرحمن را بخواند و هنگامی که به آیه "فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ" می رسد بگوید لا- بشيء من الائك رب اكذب: "خداوندا هیچیک از نعمتهای تو را انکار نمی کنم" اگر این تلاوت در شب باشد و در همان شب بمیرد شهید خواهد بود، و اگر در روز باشد و در همان روز بمیرد نیز شهید خواهد بود" ۲. ***

این سوره به طور کلی بیانگر نعمتهای مختلف "معنوی" و "مادی" خداوند است که بر بندگان خود ارزانی داشته، و آنها را غرق در آن ساخته است، به طوری که می توان نام این سوره را "سوره رحمت" یا "سوره نعمت" گذارد، و به همین دلیل با نام مبارک "الرحمن" که "رحمت واسعه الهی" را بازگو می کند آغاز شده، و با جلال و اکرام خداوند پایان گرفته است، و ۳۱ بار جمله "فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ" که به وسیله آن از بندگان اقرار بر نعمتهای خود می گیرد در آن ذکر شده.

بنا بر این از یک نظر مجموع سوره یک بخش به هم پیوسته پیرامون نعمتهای خداوند منان است، و اما از نظر دیگر می توان محتوای آن را به چند بخش تقسیم کرد:

"بخش اول" که مقدمه و آغاز سوره است از نعمتهای بزرگ خلقت، تعلیم و تربیت، حساب و میزان، و سائل رفاهی انسان، و غذاهای روحی و جسمی او سخن می گوید.

"بخش دوم" توضیحی است بر مساله چگونگی آفرینش انس و جن.

"بخش سوم" بیانگر نشانه ها و آیات خداوند در زمین و آسمان است.

در "بخش چهارم" از نعمتهای دنیوی فراتر رفته، سخن از نعمتهای جهان دیگر است که با دقت و ظرافت خاصی ریزه کاریهای نعمتهای بهشتی اعم از باغها، چشمه ها، میوه ها، همسران زیبا و باوفا، و انواع لباسها، توضیح داده شده است.

ص :

[سوره الرحمن (۵۵): آیات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . (۱) عَلَّمَ الْقُرْآنَ (۲) خَلَقَ الْإِنْسَانَ (۳) عَلَّمَهُ الْبَيَانَ (۴) الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ (۵) وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ (۶)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱- خداوند رحمن.

۲- قرآن را تعلیم فرمود.

۳- انسان را آفرید.

۴- و به او بیان را تعلیم کرد.

۵- خورشید و ماه بر طبق حساب منظمی می گردند.

۶- و گیاه و درخت برای او سجده می کنند.

ص: ۹۵

سرآغاز نعمتهای الهی

از آنجا که این سوره-همان گونه که گفتیم-بیانگر انواع نعمتها و مواهب بزرگ الهی است با نام مقدس "رحمن" که رمزی از رحمت و اسعه او است آغاز می شود، چرا که اگر صفت "رحمانیت" او نبود اینچنین خوان نعمت را برای دوست و دشمن نمی گستراند.

لذا می فرماید "خداوند رحمن" (الرَّحْمَنُ) (۱).

*** "قرآن را تعلیم فرمود" (عَلَّمَ الْقُرْآنَ).

و به این ترتیب نخستین و مهمترین نعمت را همان "تعلیم قرآن" بیان می کند، چه تعبیر جالب و پرمحتوایی؟ چرا که اگر درست بیندیشیم این قرآن مجید سرچشمه همه مواهب، و وسیله وصول به هر نعمت، و بهره گیری از تمام نعمتهای معنوی و مادی است، و جالب اینکه بیان نعمت "تعلیم قرآن" را حتی قبل از مساله "خلقت انسان" و "تعلیم بیان" ذکر کرده، در حالی که از نظر ترتیب طبیعی باید نخست اشاره به مساله آفرینش انسان، و بعد نعمت تعلیم بیان، و سپس نعمت تعلیم قرآن شود، اما عظمت قرآن ایجاب کرده که بر خلاف این ترتیب طبیعی نخست از آن سخن گوید.

این آیه در ضمن پاسخی است به مشرکان عرب که وقتی پیامبر ص نام "رحمن" بیان کرد و آنها را دعوت به سجده برای خداوند رحمن نمود آنها به

ص: ۹۶

۱-۱) "الرحمن" مبتداست، و "علم القرآن" خبر آن، و "خلق الانسان" خبر بعد از خبر است، در ترکیب این جمله احتمالات دیگری نیز داده شده که چون قابل ملاحظه نبود از ذکر آن خودداری شد.

عنوان بهانه جویی گفتند و ما الرحمن "رحمن چیست" (فرقان-۶۰).

قرآن می گوید خداوند رحمن کسی است که قرآن را تعلیم فرموده، انسان را آفریده، و تعلیم بیان به او کرده است.

به هر حال نام "رحمن" بعد از نام "الله" گسترده ترین مفهوم را در میان نامهای پروردگار دارد، زیرا می دانیم خداوند دارای دو رحمت است: "رحمت عام" و "رحمت خاص" نام "رحمن" اشاره به "رحمت عام" او است که همگان را شامل می شود، و نام "رحیم" اشاره به "رحمت خاص" او است که مخصوص اهل ایمان و طاعت است، و شاید به همین دلیل نام "رحمن" بر غیر خدا هرگز اطلاق نمی شود (مگر اینکه با کلمه "عبد" همراه باشد) ولی وصف "رحیم" به دیگران نیز گفته می شود، چرا که هیچکس دارای رحمت عام جز او نیست، اما رحمت خاص هر چند به صورت ضعیف در میان انسانها و موجودات دیگر نیز وجود دارد.

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

الرحمن اسم خاص بصفه عامه و الرحیم اسم عام بصفه خاصه: "رحمن اسم خاص است اما صفت عام دارد" (یعنی نامی است مخصوص خدا که رحمتش همگان را شامل می شود) ولی رحیم اسمی است عام به صفت خاص (یعنی توصیفی است که برای خدا و خلق هر دو به کار می رود همانگونه که قرآن مجید پیغمبر اسلام را به عنوان رءوف رحیم معرفی کرده است). (توبه- ۱۲۸) اما مفهوم آن رحمت ویژه و معینی است.

در اینکه خداوند قرآن را به چه کسی تعلیم کرده؟ مفسران تفسیرهای گوناگونی ذکر کرده اند: گاه گفته اند به جبرئیل و فرشتگان، و گاه به شخص پیامبر اسلام ص و گاه به همه انسانها و حتی جن.

و از آنجا که این سوره بیانگر رحمتهای الهی به جن و انس است و لذا ۳۱ بار بعد از ذکر بحثهایی از این نعمتها از آنها سؤال می کند "کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید" مناسب همان تفسیر آخر است که خدا این

ص: ۹۷

قرآن را به وسیله پیامبر بزرگش محمد ص به جن و انس تعلیم فرمود (۱).

*** بعد از ذکر نعمت بی مثال قرآن به مهمترین نعمت در سلسله بعد پرداخته، می فرماید: "انسان را آفرید" (خَلَقَ الْإِنْسَانَ).

مسئله منظور از انسان در اینجا نوع انسان است نه حضرت "آدم"، چرا که در چند آیه بعد در باره او جداگانه سخن می گوید، و نه شخص پیامبر اسلام ص هر چند حضرت برترین و والاترین مصداق آن است.

گسترده‌گی نعمت بیان که بعد از آن می آید نیز شاهد دیگری بر عمومیت معنی انسان است، بنا بر این تفسیرهای دیگر جز آنچه گفته شد صحیح به نظر نمی رسد.

و به راستی آفرینش انسان این مجموعه شگرف عالم هستی، این خلاصه موجودات، این "عالم صغیر" که "عالم کبیر" در آن درج است، نعمتی است بی نظیر و بی مانند چرا که هر یک از ابعاد وجود او خود نعمت بزرگی است.

گرچه آغاز وجودش یک نطفه بی ارزش، و یا صحیحتر یک موجود ذره بینی که در آن نطفه بی ارزش شناور است، بیش نیست، ولی در سایه ربوبیت پروردگار آن چنان مراحل تکامل را طی می کند که به مقام شریفترین موجود عالم خلقت ارتقا می یابد.

ذکر نام انسان بعد از قرآن نیز قابل دقت است، چرا که قرآن مجموعه اسرار هستی به صورت تدوین است، و انسان خلاصه این اسرار به صورت تکوین

ص: ۹۸

۱- ۱) در اینکه مفعول اول "علم" حذف شده یا مفعول دوم در میان مفسران گفتگو است، ولی مناسب آن است که مفعول اول حذف شده باشد و در تقدیر چنین است "علم الانس و الجن القرآن" و اینکه بعضی احتمال داده اند که "علم" یک مفعول بیشتر نگرفته و به معنی قرار دادن علامت است بسیار بعید به نظر می رسد.

است، و هر کدام نسخه ای است از این عالم بزرگ و پهناور! *** آیه بعد به یکی از مهمترین نعمتها بعد از نعمت آفرینش انسان، اشاره کرده می افزاید: "خداوند بیان را به او تعلیم کرد" (عَلَّمَهُ الْبَيَانَ).

"بیان" از نظر مفهوم لغت معنی گسترده ای دارد، و به هر چیزی گفته می شود که مبین و آشکار کننده چیزی باشد، بنا بر این نه فقط نطق و سخن را شامل می شود که حتی کتابت و خط و انواع استدلالات عقلی و منطقی که مبین مسائل مختلف و پیچیده است همه در مفهوم بیان جمع است، هر چند شاخص این مجموعه همان "سخن گفتن" است.

گرچه ما به خاطر عادت به سخن گفتن آن را مساله ساده ای فکر می کنیم، ولی در حقیقت سخن گفتن از پیچیده ترین و ظریف ترین اعمال انسان است، بلکه می توان گفت هیچ کاری به این ظرافت و پیچیدگی نیست! زیرا از یک سو دستگاههای صوتی برای ایجاد اصوات مختلف با یکدیگر همکاری می کنند، ریه هوا را در خود جمع می کند و آن را تدریجا از حنجره بیرون می فرستد، تارهای صوتی به صدا در می آیند، و صداهای کاملاً متفاوت که بعضی نشانه رضا و دیگری خشم و دیگری استمداد و دیگری تکلم و دیگری محبت یا عداوت است ایجاد می کنند، سپس این صداها با کمک زبان و لبها و دندانها و فضای دهان، حروف الفبا را با سرعت و ظرافت خاصی به وجود می آورند، و به تعبیر دیگر آن صدای ممتد و یک نواخت که از حنجره بیرون می آید به اشکال و اندازه های مختلف بریده می شود و حروف از آن تشکیل می گردد.

از سوی دیگر مساله وضع لغات پیش می آید که انسان بر اثر پیشرفت فکری لغات گوناگون برای انواع نیازهای مادی و معنویش وضع می کند، و عجب اینکه هیچگونه محدودیتی برای انسان در وضع لغات نیست، و تعداد

زبانهای موجود در دنیا به قدری زیاد است که دقیقا نمی توان آنها را احصا کرد، و حتی با گذشت زمان لغات و زبانهای جدیدی تدریجا تشکیل می شود.

بعضی تعداد زبانهای موجود در دنیا را سه هزار زبان! می دانند، و بعضی این عدد را بالاتر از این ذکر کرده اند (۱) ولی به نظر می رسد که هدف، شمارش اصول السنه بوده و گر نه اگر زبانهای محلی را در نظر بگیریم مطلب از این هم فراتر خواهد بود تا آنجا که گاه دیده شده دو روستای مجاور با دو زبان مختلف محلی صحبت می کنند.

از سوی سوم مساله تنظیم جمله بندیها و استدلالات یا بیان احساسات از طریق عقل و فکر پیش می آید که روح بیان و نطق است، و به همین دلیل سخن گفتن مخصوص انسانهاست.

درست است که بسیاری از حیوانات برای تفهیم نیازهایشان اصوات مختلفی ایجاد می کنند، ولی تعداد این اصوات بسیار محدود و گنگ و مبهم است، در حالی که بیان به صورت گسترده و نامحدود در اختیار انسانها قرار دارد، چرا که خداوند قدرت فکری لازم را برای سخن گفتن به آنها بخشیده است.

از اینها که بگذریم اگر نقش "بیان" را در تکامل و پیشرفت زندگی انسانها، و پیدایش و ترقی تمدنها در نظر بگیریم یقین خواهیم کرد که اگر این نعمت بزرگ نبود انسان هرگز نمی توانست تجربیات و علوم خود را به سادگی از نسلی به نسل دیگر منتقل سازد، و باعث پیشرفت علم و دانش و تمدن و دین و اخلاق گردد، و اگر یک روز این نعمت بزرگ از انسانها گرفته شود جامعه انسانی به سرعت راه قهقرا را پیش خواهد گرفت، و هر گاه بیان را به معنی وسیع آن که شامل خط و کتابت و حتی انواع هنرها می شود تفسیر کنیم نقش

ص: ۱۰۰

(۱-۱) "دائرة المعارف" فرید وجدی جلد ۸ صفحه ۳۶۴ ماده "لغت".

فوق العاده مهم آن در زندگی انسانها روشنتر می گردد.

اینجاست که می فهمیم چرا بعد از نعمت خلقت انسان سخن از تعلیم بیان در این سوره رحمن که مجموعه ای است از مواهب پروردگار به میان آمده.

*** سپس به سراغ چهارمین نعمت بزرگ از مواهب خداوند رحمن رفته، می گوید: "خورشید و ماه بر طبق حساب منظمی جریان دارند" (الْشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ) (۱).

اصل وجود خورشید از بزرگترین نعمتها برای انسان است، چرا که بدون نور و حرارت حاصل از آن زندگی در منظومه شمسی غیر ممکن است، و سابقا نیز گفته ایم هر جنبش و حرکتی در کره خاکی ما صورت می گیرد سر چشمه اصلی آن نور و حرارت خورشید است، نمو و رشد گیاهان و تمام مواد غذایی، بارش بارانها، وزش بادهای، همه ببرکت این موهبت الهی است.

ماه نیز به سهم خود نقش مهمی را در حیات انسان ایفا می کند، علاوه بر اینکه چراغ شبهای تاریک او است، جاذبه آن که سرچشمه جزر و مد در اقیانوسهاست عاملی است برای بقاء حیات در دریاها و مشروب ساختن بسیاری از سواحل که رودخانه ها در مجاورت آن به دریا می ریزند.

و افزون بر همه اینها نظام ثابت حرکت این دو حرکت (یا به تعبیر دیگر حرکت ماه به دور زمین و حرکت زمین به دور خورشید) که سبب پیدایش منظم شب و روز سال و ماه و فصول مختلف است، سبب نظم زندگی انسانها و برنامه ریزی برای امور تجاری و صنعتی و کشاورزی است که اگر این سیر منظم نبود

ص: ۱۰۱

۱-۱) "حسبان" بر وزن "غفران" مصدر است، و به معنی حساب و نظم و ترتیب می باشد، و آیه محذوفی دارد و در تقدیر چنین است: "و الشمس و القمر تجریان بحسبان".

زندگی بشر هرگز نظام نمی یافت.

نه تنها حرکت این کرات آسمانی نظام بسیار دقیقی دارد، بلکه مقدار جرم و جاذبه آنها و فاصله ای که از زمین، و از یکدیگر، دارند همه روی حساب و "حسابان" است، و به طور قطع هر کدام از این امور به هم بخورد اختلالات عظیمی در منظومه شمسی و به دنبال آن در نظام زندگی بشر رخ می دهد.

و عجب اینکه به هنگامی که اجزای این منظومه از کره خورشید جدا شد بسیار پریشان و نامنظم به نظر می رسید ولی سرانجام در شکل کنونی تثبیت شد یکی از دانشمندان علوم طبیعی در این زمینه چنین می گوید:

"منظومه شمسی ما از مخلوط (ظاهرا) در هم بر هم مواد و مصالحی که با حرارت ۱۲ هزار درجه از خورشید جدا شده، و با سرعتی غیر قابل تصور در فضای بی پایان پراکنده گشته، به وجود آمده است.

اما در همین آشفته‌گی ظاهری و انقلاب جوی چنان نظم و ترتیب دقیق و منظمی ایجاد شده که امروز حتی دقایق و لحظات حوادث آینده آن را می توانیم پیش بینی کنیم، و نتیجه این نظام و ترتیب آن است که اوضاع فلکی ما هزار میلیون سال است که به همین حال باقیمانده (۱).

این نکته نیز قابل توجه است که خورشید هر چند در وسط منظومه شمسی ظاهرا بدون حرکت ثابت مانده است، ولی نباید فراموش کرد که آن هم به اتفاق تمام سیارات و اقمارش در دل کهکشانی که به آن تعلق دارد به سوی نقطه معینی (ستاره معروف وگا) در حرکت و این حرکت نیز نظم و سرعت معینی دارد.

ص: ۱۰۲

۱-۱) راز آفرینش انسان صفحه ۲۸.

در پنجمین موهبت بزرگ از آسمان به زمین نظر می افکند، و می فرماید:

"و گیاه و درخت برای او سجده می کنند" (و النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ يَسْجُدَانِ).

"نجم" گاه به معنی ستاره می آید، و گاه به معنی گیاهان بدون ساقه و در اینجا به قرینه "شجر" (درخت) منظور معنی دوم یعنی گیاهان بدون ساقه است (۱).

اصولا- این واژه در اصل به معنی طلوع است، و اگر به این گیاهان "نجم" می گویند به خاطر آن است که از زمین سر بر می آورند، و اگر به ستاره "نجم" گفته می شود نیز به خاطر طلوع آن است.

می دانیم تمام مواد غذایی انسانها در اصل از گیاهان گرفته می شود، با این تفاوت که قسمتی را انسان مستقیما مصرف می کند، و قسمت دیگری صرف تغذیه حیواناتی می شود که جزء مواد غذایی انسانها است، این معنی حتی در مورد حیوانات دریایی نیز صادق است، زیرا آنها نیز از گیاهان بسیار کوچکی تغذیه می کنند که میلیونها میلیون از آن در هر گوشه و کنار دریا در پرتو نور آفتاب می روید و در لابلای امواج در حرکت است.

به این ترتیب "نجم" انواع گیاهان کوچک و خزنده (مانند بوته کدو خیار و امثال آنها) و "شجر" و انواع گیاهان ساقه دار مانند غلات و درختان میوه و غیر آن را شامل می شود.

و تعبیر "یسجدان" (این دو سجده می کنند) اشاره به تسلیم بی قید و شرط آنها در برابر قوانین آفرینش، و در مسیر منافع انسانهاست، مسیری که خدا برای آنها تعیین کرده، و آن را بی کم و کاست می پیمایند.

در ضمن اشاره به اسرار توحیدی آنها نیز هست، چرا که در هر برگ و هر دانه گیاهی آیات عجیبی از عظمت و علم پروردگار وجود دارد، و "هر

ص: ۱۰۳

۱-۱) راغب در مفردات می گوید: النجم ما لا ساق له من النبات.

ورقی دفتری است معرفت کردگار!" (۱).

البته این احتمال نیز داده شده که منظور از نجم در آیه فوق ستارگان آسمان باشد، ولی آنچه در بالا گفتیم با قرائن موجود در آیه متناسبتر و سازگارتر است.

نکته:

نظری به چند روایت

در منابع اسلامی ذیل آیات فوق روایاتی نقل شده که از قبیل تفسیر کلی به مصداق روشن است، و هر کدام قسمتی از آیات را تبیین می کند از جمله:

در حدیثی از امام صادق می خوانیم که در تفسیر "علمه البیان" فرمود:

البیان الاسم الاعظم الذی به علم کل شیء: "بیان همان اسم اعظم است که به وسیله آن همه چیز دانسته می شود" (۲).

در باره اسم اعظم و تفسیر آن بحثی در جلد ۷ صفحه ۳۰ (ذیل آیه ۱۸۰ سوره اعراف) داشتیم.

در حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا آمده است که منظور از "الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ" این است که خداوند قرآن را به پیامبر ص تعلیم فرمود، و منظور از "خَلَقَ الْإِنْسَانَ" آفرینش امیر مؤمنان علی ع و "عَلَّمَهُ الْبَيَانَ" بیان تمام اموری است که مردم به آن نیازمندند.

روشن است که روایات فوق عمومیت مفاهیم این آیات را محدود نمی کند هر چند ما را به مصادیق روشن آن رهنمون می گردد.

ص: ۱۰۴

۱-۱) در باره معنی "سجود موجودات مختلف عالم هستی" مشروحا در جلد ۱۴ صفحه ۴۸ به بعد (ذیل آیه ۱۸ سوره حج) بحث کرده ایم همچنین در جلد ۱۲ صفحه ۱۳۳ به بعد (ذیل آیه ۴۴ سوره اسرا) بحثهای مفصلی داشته ایم.

۲-۲) تفسیر مجمع البیان جلد ۹ صفحه ۱۹۷.

[سوره الرحمن (۵۵): آیات ۷ تا ۱۳]

اشاره

وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ (۷) أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ (۸) وَ أَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ (۹) وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ (۱۰) فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ (۱۱) وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ (۱۲) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۱۳)

ترجمه:

۷-و آسمان را برافراشت و میزان و قانون (در آن) گذاشت.

۸-تا در میزان طغیان نکنید (و از مسیر عدالت منحرف نشوید).

۹-وزن را بر اساس عدل بر پا دارید و در میزان کم نگذارید.

۱۰-و زمین را برای خلاق آفرید.

۱۱-که در آن میوه ها و نخلهای پر شکوفه است.

۱۲-و دانه هایی که همراه با ساقه و برگگی است که به صورت کاه درمی آید، و گیاهان خوشبو.

۱۳-پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می کنید شما ای گروه انس و جن؟

ص: ۱۰۵

آسمان را برافراشت و برای هر چیز میزانی قرار داد

این آیات همچنین ادامه بیان نعمتهایی است که در آیات پیشین آمده بود، و چنان که گفتیم در آن آیات به پنج نعمت بزرگ که از مهمترین مواهب الهی است اشاره شده، بنا بر این در نخستین آیه مورد بحث به ششمین نعمت که نعمت آفرینش آسمان است اشاره کرده، می فرماید: "خداوند آسمان را برافراشت" (وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا).

"آسمان" در این آیه خواه به معنی "جهت بالا" باشد یا "کواکب آسمانی" و یا "جو زمین" (یعنی قشر عظیم هوایی که گرداگرد این کره را فرا گرفته و همچون سپری از زمین در مقابل اشعه زیانبار کیهانی و سنگهای آسمانی حفظ می کند، و نیز گرمای آفتاب و رطوبت برخاسته از دریا را برای تشکیل ابرها و نزول باران در خود نگاه می دارد) هر کدام باشد موهبتی است بزرگ و نعمتی است بی نظیر، چرا که بدون آن زندگی کردن برای انسان محال است و یا ناقص.

آری نور و روشنایی که مایه گرما و هدایت و حیات و حرکت است از سوی آسمان می آید، باران از طریق آسمان می بارد، و نزول وحی نیز از آسمان است.

(در این صورت آسمان مفهوم اعم از مادی و معنوی دارد).

از همه اینها گذشته این آسمان برافراشته با تمام مفاهیمش آیت عظیمی از آیات خدا است، و در طریق معرفتش به انسانها بهترین کمک را می کند، و هنگامی که "اولوالباب" در آن می اندیشند بی اختیار می گویند رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا: "پروردگارا این دستگاه با عظمت را بیهوده نیافریده ای" (آل عمران-۱۹۱).

سپس به سراغ نعمت هفتم می رود، و می فرماید: "خداوند میزان را قرار

داد" (وَضَعَ الْمِيزَانَ).

"میزان" به معنی هر گونه وسیله سنجش است، سنجش حق از باطل، سنجش عدالت از ظلم و ستم، و سنجش ارزشها و سنجش حقوق انسانها در مراحل و مسیرهای مختلف اجتماعی.

"میزان" هر قانون تکوینی و دستور تشریعی را شامل می شود، چرا که همه وسیله سنجشند.

درست است که "میزان" در لغت به معنی ترازو و وسیله وزن کردن سنگینی اجسام است، اما مسلماً میزانی که در این آیه، بعد از ذکر آفرینش آسمان به آن اشاره شده مفهوم گسترده ای دارد که هر وسیله سنجش و همه قوانین تکوین و تشریع را فرا می گیرد، نه فقط وسیله سنجش وزن اجناس.

اصولاً برافراشته بودن آسمان و نظم دقیقی که بر ملیونها کره آسمانی حاکم است بدون میزان و قوانین حساب شده ای امکان پذیر نیست.

و اینکه می بینیم در بعضی از عبارات "میزان" به معنی "قرآن" یا به معنی "عدل" یا به معنی "شریعت" یا "ترازو" تفسیر شده است در حقیقت هر کدام اشاره به مصداقی از این مفهوم کل و گسترده است.

*** در آیه بعد نتیجه گیری جالبی از این موضوع کرده می افزاید: "هدف از قرار دادن میزان در عالم هستی این است که شما هم میزان را رعایت کنید و در آن طغیان ننمائید" (أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ).

شما نیز بخشی از این عالم عظیم هستید و هرگز نمی توانید به صورت یک وصله ناهم رنگ در این جهان بزرگ زندگی کنید، عالم نظام و میزانی دارد، شما هم باید نظام و میزان داشته باشید.

اگر میزان و قانون از عالم بزرگ برچیده شود راه فنا و نابودی پیش

ص: ۱۰۷

می گیرد، و اگر زندگی شما هم فاقد نظم و میزان باشد رو به فنا خواهید رفت.

چه تعبیر جالبی که از کل عالم هستی به انسان منتقل می شود، و قوانین حاکم بر آن عالم کبیر را با قوانین حاکم بر زندگی انسان عالم صغیر هماهنگ می شمرد، و این است حقیقت توحید که اصول حاکم همه جا یکی است.

*** بار دیگر روی مساله عدالت و وزن تکیه کرده می گوید: "شما وزن را بر اساس عدالت برپا دارید و در میزان کم و کسر نگذارید" (وَ أَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ).

قابل توجه اینکه در این آیات سه بار "میزان" ذکر شده است، با اینکه ممکن بود در مرحله دوم و سوم از ضمیر استفاده شود، این نشان می دهد که "میزان" در این سه آیه به سه معنی متفاوت است که استفاده از ضمیر جوابگوی آن نیست، و تناسب آیات نیز چنین ایجاب می کنند چرا که در مرحله اول سخن از میزان و معیار و قوانینی است که خداوند در سراسر عالم هستی قرار داده است.

و در مرحله دوم سخن از عدم طغیان انسانها در تمام موازین زندگی فردی و اجتماعی است که طبعاً دایره محدودتری دارد.

و در مرحله سوم روی مساله وزن به معنی خاص آن تکیه کرده، و دستور می دهد که در سنجش و وزن اشیاء به هنگام معامله چیزی کم و کسر نگذارند، و این مرحله محدودتر است.

به این ترتیب انسجام جالبی در آیات به صورت سلسله مراتب در مساله میزان و سنجش به کار رفته است، که از دایره های بزرگ به دوائر کوچکتر

ص: ۱۰۸

منتقل می شود (۱).

اهمیت میزان به هر معنی در زندگی و حیات انسان چنان است که هر گاه همین مصداق محدود و کوچکش یعنی "ترازو" را یک روز از زندگی حذف کنیم برای مبادله اشیاء گرفتار چه دردسرها و هرج و مرجها دعوا و نزاعها خواهیم شد.

به همین نسبت هر گاه مفاهیم گسترده تر آن حذف شود نابسامانی افزونتر و بی حساب است.

از آنچه گفتیم روشن می شود اینکه در بعضی از روایات "میزان" به وجود "امام" ع تفسیر شده به خاطر آن است که وجود مبارک امام معصوم وسیله ای است برای سنجش حق از باطل و معیاری است برای تشخیص حقایق، و عامل مؤثری است برای هدایت (۲) همچنین تفسیر میزان به "قرآن مجید" نیز ناظر به همین معنی است.

و به هر حال با توجه به اینکه همه این آیات در مقام ذکر نعمتهای الهی است روشن می شود که وجود "میزان" چه در کل جهان هستی و چه در جامعه انسانیت و روابط اجتماعی، و چه در کار و کسب و تجارت همه از نعمتهای گرانبهای خداوند است.

ص: ۱۰۹

۱- ۱) "فخر رازی" در تفسیرش می گوید: میزان در آیه اول اسم آلت است (به معنی وسیله سنجش) و در آیه دوم معنی مصدري دارد (یعنی وزن کردن) و در آیه سوم معنی مفعولی دارد و به معنی "جنس موزون" است.

۲- ۲) این حدیث در تفسیر "علی بن ابراهیم" از امام علی بن موسی الرضا (ع) روایت شده است، و حدیث مفصل است ما تنها مضمون گوشه ای از آن را نقل کردیم (تفسیر علی بن ابراهیم جلد ۲ صفحه ۳۴۳).

سپس از آسمان به زمین می آید و می فرماید: "خداوند زمین را برای زندگی انسانها آفرید" (وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ).

"انام" را بعضی به معنی "انسانها" و بعضی به معنی "انس و جن" و گاه آن را به معنی "هر موجود ذی روح" تفسیر کرده اند.

البته جمعی از ارباب لغت و مفسران آن را به مطلق "خلق" نیز تفسیر کرده اند ولی قرائن موجود و خطابه‌های سوره که متوجه انس و جن است نشان می دهد که منظور از آن در اینجا همان انس و جن است.

آری این کره خاکی که در اینجا به عنوان یک موهبت مهم الهی ذکر شده و در آیات دیگر از آن به عنوان "مه‌اد" (گهواره) یاد کرده، قرارگاه مطمئن و آرام و آماده ای است که برای غالب ما اهمیتش در حالت عادی درک نمی شود، اما هنگامی که یک زمین لرزه کوچک همه چیز را به هم می ریزد، و یا یک آتشفشان، شهری را زیر مواد مذاب و دود آتش دفن می کند، به این حقیقت پی می بریم که این زمین آرام چه نعمت و برکتی است، مخصوصا اگر به آنچه دانشمندان در باره سرعت حرکت زمین به دور خود، و به دور آفتاب، گفته اند بیندیشیم اهمیت این آرامش در عین حرکت سریع و سرسام آورش، نه یک حرکت بلکه انواع مختلف حرکت، روشنتر می شود (۱).

تعبیر به "وضع" در مورد زمین در برابر "رفع" در مورد "آسمان" علاوه بر لطف خاصی که در این مقابله است اشاره پر معنایی به تسلیم بودن زمین و منابع آن در مقابل انسان است، همانگونه که در آیه ۱۵ سوره ملک می خوانیم: هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ

ص: ۱۱۰

۱-۱) سرعت حرکت زمین را به دور خورشید (حرکت انتقالی) ۳۵ کیلومتر در ثانیه ذکر کرده اند، و سرعت سیر آن را به گرد خود در حدود ۱۶۰۰ کیلومتر در ساعت (در مناطق استوایی) است.

"او کسی است که زمین را "رام" و "مسخر" شما قرار دارد، در جاده ها و طرق مختلف آن حرکت کنید، و از رزق الهی که در آن آفریده شده است استفاده کنید".

و به این ترتیب هشتمین نعمت بزرگ را در این سلسله مشخص می سازد.

*** در آیه بعد به سراغ نهمین و دهمین نعمت که بخشی از مواد غذایی انسان را تشکیل می دهد رفته، می گوید: "در زمین میوه ها و نخلهای پر شکوفه است" (فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ).

"فاکله" به معنی هر گونه میوه است (چنان که راغب در مفردات گفته) و اینکه بعضی آن را به معنی همه میوه ها به استثنای خرما و رطب تفسیر کرده اند دلیلی ندارد جز اینکه "نخل" به صورت جداگانه در آیه ذکر شده است، در حالی که ممکن است این تکرار به خاطر اهمیتی باشد که در نخل و خرما است، در ذیل آیه ۱۱ سوره نحل و آیه ۲۵ سوره مریم بحث مشروحی در باره فوائد خرما از نظر غذایی و مواد مختلف حیاتبخش آن داشته ایم (۱).

"اکمام" جمع "کم" (بر وزن جن) به غلافی می گویند که میوه را می پوشاند و "کم" (بر وزن قم) به معنی آستین است که دست را می پوشاند، و "کمه" (بر وزن قبه) به معنی شب کلاهی است که سر را می پوشاند (۲).

انتخاب این توصیف در مورد میوه درخت نخل که در آغاز در غلافی پنهان

ص: ۱۱۱

۱- ۱) به جلد ۱۳ تفسیر نمونه صفحه ۴۶ به بعد، و همچنین به جلد ۱۱ صفحه ۱۷۲ به بعد مراجعه نمائید.

۲- ۲) در این زمینه در جلد بیستم صفحه ۳۱۵ به بعد شرحی آورده ایم (ذیل آیه ۴۷ سوره فصلت).

است، و سپس غلاف می شکافد و خوشه نخل به طرز جالبی بیرون می ریزد، ممکن است به خاطر زیبایی خیره کننده آن باشد، و یا به خاطر منافی که در همان غلاف نهفته است و دارای عصاره اسانس مخصوصی است که هم جنبه غذایی دارد و هم دارویی، و از همه گذشته این غلاف همچون رحم مادر، فرزندان نخل را تا مدتی در خود پرورش می دهد، و از آفات حفظ می کند، و هنگامی که توانستند راه خود را در برابر هوا و نور آفتاب ادامه دهند غلاف جدا می شود و کنار می رود.

از همه گذشته وضع خاص میوه این درخت که نخست در غلاف است و بعد به صورت خوشه ای بیرون می آید چیدن آن را سهل و آسان می سازد، و اگر بنا بود درخت نخل با آن طول قامت میوه های پراکنده فی المثل همچون درخت سیب داشت چیدنش بسیار مشکل بود.

*** و سرانجام از یازدهمین و دوازدهمین مواهبش بدینگونه سخن می گوید:

"و در زمین دانه هایی است همراه با ساقه و برگهایی که به صورت کاه درمی آید و همچنین گیاهان خوشبو و معطر" (وَ الْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ).

دانه های غذایی خوراک انسان، و برگهای تر و خشکش خوراک حیواناتی است که در خدمت انسان، و از شیر و گوشت و پوست و پشم آنها بهره می گیرد، و به این ترتیب چیزی از آن بی فایده و دور ریختنی نیست.

و از سوی دیگر گیاهان خوشبو و گلها را نیز در زمین آفریده که مشام جسم و جان را معطر می کند، و روح را آرامش و نشاط می بخشد، و به این وسیله نعمتهایش را بر انسان تمام کرده است.

"حب" به هر گونه دانه می گویند و "عصف" (بر وزن اسب) به معنی

برگها و اجزایی است که از گیاهان جدا می شوند و گاه به وسیله بادها به هر سو پراکنده می گردد، و به "کاه" نیز گفته شده است.

برای "ریحان" معانی زیادی گفته اند، از جمله: گیاهان خوشبو، و هر گونه روزی است، و در اینجا مناسب همان معنی اول است.

*** پس از ذکر این نعمتهای گوناگون مادی و معنوی در آخرین آیه مورد بحث جن و انس را مخاطب ساخته، می گوید: "کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می کنید؟! (فَبَأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ)."

نعمتهایی که یکی از دیگری گرانباتر و پرازشتر است، نعمتهایی که سراسر زندگی شما را در بر گرفته، و هر یک نشانه روشنی از قدرت و لطف و مهر پروردگار است، چگونه ممکن است اینها را تکذیب کرد؟! این استفهام، استفهام تقریری است که در مقام اقرار گرفتن می آورند، و لذا در روایتی که در آغاز سوره خواندیم به ما دستور داده شده است که بعد از ذکر این جمله عرضه داریم: پروردگارا! ما هیچیک از نعمتهای تو را تکذیب نمی کنیم ""لا بشيء من آلائك رب اكذب".

گرچه در آیات گذشته تنها سخن از انسانها به میان آمده است و مطلقا سخنی از طایفه جن در میان نبود، ولی آیات بعد نشان می دهد که مخاطب در ضمیر "تثنیه" (کما) این دو گروهند.

به هر حال خداوند با این جمله انس و جن را در برابر این واقعیت قرار می دهد که پیرامون این مسائل بیندیشند، و بعد بی آنکه نیاز به تعلیم دیگری باشد از عقل خود این سؤال را بکنند که "آیا هیچیک از این نعمتهای الهی قابل انکار است" و اگر نیست چرا ولی نعمت خود را شناسند؟ چرا شکر منعم

ص: ۱۱۳

را وسیله شناخت او قرار ندهند؟ و چرا در آستان مقدسش سر تعظیم فرود نیاورند؟! تعبیر به "ای" اشاره به این است که هر یک از این نعمتها دلیل بر مقام ربوبیت پروردگار و لطف و احسان او است، تا چه رسد به مجموع آنها.

نکته ها:

اشاره

شناخت نعمتها نردبان معرفت الله است

کمی دقت در نعمتهای دوازدهگانه فوق (نعمت قرآن، خلقت انسان، تعلیم بیان، حساب منظم زمان، آفرینش گیاهان و انواع اشجار، آفرینش آسمان، حاکمیت قوانین، آفرینش زمین با ویژگیهایش، خلقت میوه ها، خلقت نخل، آفرینش حیوانات، و خلقت گلها و گیاهان معطر) با جزئیات و ریزه کاریها و اسراری که در هر یک نهفته است کافی است که حس شکرگزاری را در انسان برانگیزد، و او را به دنبال عرفان و شناخت مبدأ این نعمتها بفرستد.

و به همین دلیل خداوند متعال از بندگانش بعد از ذکر این نعمتها نسبت به یک یک آنها اقرار می گیرد، و این جمله را در آیات آینده نیز بعد از ذکر نعمتهای دیگر تکرار می کند که مجموعاً ۳۱ بار می شود.

این تکرار نه تنها منافاتی با فصاحت ندارد بلکه خود یکی از فنون فصاحت است، این درست به آن می ماند که پدری فرزند فراموش کارش را مخاطب ساخته می گوید: آیا فراموش کردی کودکی خرد و ناتوان بودی؟ چه خون جگرها برای پرورش تو خوردی؟ آیا فراموش کردی بیمار شدی و بهترین طبیبان را برای تو حاضر ساخته؟ و برای دارو و درمانت چه زحمتهای که نکشیدم.

ص: ۱۱۴

آیا فراموش کردی هنگامی که به مرحله جوانی رسیدی و نیاز به همسر داشتی پاکترین همسران را برای تو انتخاب کردم؟ آیا فراموش کردی آن زمان که نیاز به خانه و زندگی و وسائل داشتی همه چیز را برای تو فراهم ساختم؟ پس این سرکشی و طغیان و بی مهری و بی وفایی از چیست؟ خداوند منان نیز نعمتهای گوناگونش را به این بشر فراموشکار یادآور می شود، و به دنبال هر بخش از این نعمتها از او سؤال می کند "کدامیک از اینها را می توانی انکار کنی؟" پس این نافرمانی و طغیان از چیست؟ در حالی که اطاعت من نیز رمز تکامل و پیشرفت خود شما است، و از آن چیزی عائد پروردگارتان نمی شود.

۲- مساله نظم و حساب در زندگی

در بدن ما بیش از بیست فلز و شبه فلز به کار رفته است که هر کدام با کیفیت خاص و کمیت معینی است، و هر گاه کمترین تغییری در میزان و معیار آنها رخ دهد سلامت ما به خطر می افتد، فی المثل در فصل گرما که انسان زیاد عرق می کند گاه گرفتار گرمزدگی می شود، و بی آنکه بیماری دیگری داشته باشد ممکن است تا سرحد مرگ پیش رود، در حالی که علت آن مساله بسیار ساده ای است و آن کم شدن آب بدن و نمک خون می باشد، و درمان آن چیزی جز نوشیدن آب و خوردن نمک اضافی نیست! این یک نمونه ساده از نظم و حساب در ساختمان تن ماست، گاه اندازه گیریه در ساختمان موجودهای ظریفتر همچون سلولها، و از آن ظریفتر اتمها به قدری دقیق و ظریف است که یک هزارم، و گاه یک میلیونیم میلیمتر، یا میلی

ص: ۱۱۵

گرم، سرنوشت ساز است، تا آنجا که دانشمندان ناچارند برای این محاسبه های دقیق از مغزهای الکترونیکی استفاده کنند.

این در نظام تکوین است، در جریانهای اجتماعی نیز انحراف از قانون عدالت، بسیار می شود که ملتی را در کام نیستی فرو می برد.

قرآن مجید در چهارده قرن قبل با تعبیراتی که در آیات فوق خواندیم پرده از روی این حقیقت برداشته، و با جمله "وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ" همه گفتنیها را گفته است، و طغیان و سرپیچی از قوانین تشریعی را همسنگ طغیان و سرپیچی از قوانین تکوینی که حاکم بر آسمانهاست شمرده.

چه تصویر جالبی قرآن در این آیات از جهان هستی، و از عالم انسانیت ارائه می دهد؟ نه تنها این جهان که جهان آخرت نیز "یوم الحساب" است، و روز "نصب موازين" بلکه در آنجا حساب و میزان به درجات دقیقتر از اینجا است، و به همین دلیل در روایات اسلامی به ما دستور داده شده است که حساب خودمان را برسیم پیش از آنکه به حسابمان برسند، و خویشتن را در میزان سنجش بگذاریم پیش از آنکه ما را وزن کنند "حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا و زنوها قبل ان توزنوا".

ص: ۱۱۶

[سوره الرحمن (۵۵): آیات ۱۴ تا ۱۸]

اشاره

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ (۱۴) وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ (۱۵) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۱۶) رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ (۱۷) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۱۸)

ترجمه:

۱۴- انسان را از گل خشکیده ای همچون سفال آفرید.

۱۵- و جن را از شعله های مختلط و متحرک آتش! ۱۶- پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟ ۱۷- او پروردگار دو مشرق و پروردگار دو مغرب است.

۱۸- پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟

تفسیر:

اشاره

آفرینش انسان از خاکی همچون سفال!

خداوند بعد از ذکر نعمتهای گذشته از جمله آفرینش انسان به صورت سربسته، در آیات مورد بحث نخست به شرحی پیرامون آفرینش انس و جن می پردازد شرحی که هم نشانه قدرت عظیم او است و هم درسهای عبرتی برای همگان در بردارد.

ص: ۱۱۷

می فرماید: "او انسان را از گل خشکیده ای که همچون سفال بود آفرید" (خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ).

"صلصال" در اصل به معنی "رفت و آمد صدا در اجسام خشک" است، سپس به خاکهای خشکیده که وقتی اشاره به آن می کنند صدا می کند "صلصال" گفته شده است، باقیمانده آب در ظرف را نیز "صلصه" می نامند چرا که به هنگام حرکت به این طرف و آن طرف صدا می کند.

بعضی نیز گفته اند "صلصال" به معنی "گل بدبو" (لجن) است ولی معنی اول مشهورتر و معروفتر است.

"فخار" از ماده "فخر" گرفته شده و به معنی کسی است که بسیار فخر می کند، و از آنجا که اینگونه اشخاص آدمهایی تو خالی و پر سر و صدا هستند این کلمه به کوزه و هر گونه "سفال" به خاطر سر و صدای زیادی که دارد اطلاق شده! (۱).

از آیات مختلف قرآن و تعبیرات گوناگونی که در باره مبدأ آفرینش انسان آمده به خوبی استفاده می شود که انسان در آغاز خاک بوده (سوره حج آیه ۵) سپس با آب آمیخته شده، و به صورت گل در آمده (انعام-۲) و بعد به صورت "گل بدبو" (لجن) در آمد (حجر-۲۸) سپس حالت "چسبندگی" پیدا کرد (صافات-۱۱) و بعدا به صورت "خشکیده" در آمد، و حالت "صلصال" کالفخار" به خود گرفت (آیه مورد بحث).

این مراحل از نظر بعد زمانی چه اندازه طول کشید؟ و انسان در هر مرحله ای چقدر توقف کرد؟ و این حالت‌های انتقالی تحت چه عواملی به وجود آمد؟ اینها مسائلی است که از علم و دانش ما مخفی است، و تنها خدا می داند و بس،

ص: ۱۱۸

(۱-۱) "مفردات" راغب.

آنچه مسلم است اینکه تعبیرات مزبور بیانگر یک واقعیت است که با مسائل تربیتی انسان پیوند مهمی دارد، و آن اینکه ماده اولیه انسان بسیار بی ارزش و بی مقدار، و از حقیرترین مواد روی زمین بوده، اما خداوند بزرگ از چنین ماده بی ارزشی چنان مخلوق پر ارزشی ساخت که گل سرسبد جهان آفرینش شد.

و در ضمن اشاره ای است به این معنی که ارزش واقعی انسان را همان "روح الهی" و نفخه ربانی که در آیات دیگر قرآن (مانند آیه ۲۵ سوره حجر) آمده تشکیل می دهد، تا با شناخت این حقیقت راه تکامل خود را به خوبی دریابد، و بداند از کدامین مسیر باید برود تا ارزش واقعی خویش را در عالم هستی باز یابد.

*** سپس به آفرینش "جن" پرداخته، می گوید: "و جن را از شعله های مختلط و متحرک آتش آفرید" (وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ).

"مارج" در اصل از "مرج" (بر وزن مرض) به معنی اختلاط و آمیزش است، و در اینجا منظور اختلاط شعله های مختلف آتش می باشد، زیرا هنگامی که آتش شعله ور می شود گاه به رنگ سرخ، گاه به رنگ زرد، گاه به رنگ آبی، گاه به رنگ سفید درمی آید.

بعضی گفته اند که معنی "تحرک" نیز در آن هست (از "مرجت الداب" یعنی "حیوان را در چراگاه رها کردم" زیرا یکی از معانی "مرج" همان مرتع است).

باز در اینجا دقیقاً برای ما روشن نیست که آفرینش "جن" از این آتشیهای رنگارنگ چگونه بوده است؟ همانگونه که خصوصیات دیگر آن نیز از طریق فجر صادق یعنی قرآن مجید و وحی آسمانی برای ما ثابت شده است، محدود

بودن معلومات ما در برابر مجهولات هرگز به ما اجازه نمی دهد که این حقایق را انکار کنیم یا نادیده بگیریم، بعد از آن که از طریق وحی اثبات گردد، هر چند علم به آن راهی نیابد.

(به خواست خدا شرح بیشتر در باره آفرینش جن و خصوصیات این مخلوق در تفسیر سوره جن خواهد آمد) به هر حال بیشترین موجوداتی که ما با آن سر و کار داریم آب و خاک و باد و آتش است، خواه آنها را چون قدماء بسیط و عنصر بدانیم، و یا همچون دانشمندان امروز مرکب از اجزای گوناگون، ولی در هر صورت مبدأ آفرینش "انسان" آب و خاک بوده، در حالی که مبدأ آفرینش "جن" باد و آتش است، و این دوگانگی مبدأ آفرینش سرچشمه تفاوت‌های زیادی میان این دو است.

*** باز به دنبال نعمتهایی که در آغاز آفرینش انسان بوده این جمله را تکرار می کند: "پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید" (فَبَآئِيَ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

*** در آیه بعد به بیان یکی دیگر از نعمتهای الهی پرداخته، می گوید:

او پروردگار دو مشرق و پروردگار دو مغرب است" (رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ).

درست است که خورشید در هر روزی از ایام سال از نقطه ای طلوع و در نقطه ای غروب می کند، و به این ترتیب به تعداد روزهای سال مشرق و مغرب دارد، ولی با توجه به حد اکثر "میل شمالی" آفتاب، و "میل جنوبی" آن در حقیقت

ص: ۱۲۰

دو مشرق و دو مغرب دارد، و بقیه در میان این دو می باشد (۱).

این نظام که مبدأ پیدایش فصول چهارگانه سال با برکات فراوانی است در حقیقت تاکید و تکمیلی است برای آنچه در آیات قبل آمده، آنجا که سخن از حساب سیر خورشید و ماه در میان است، و همچنین سخن از وجود میزان در آفرینش آسمانها، و در مجموع هم بیانگر نظام دقیق آفرینش و حرکت زمین و ماه و خورشید می باشد، و هم اشاره ای است به نعمتها و برکاتی که از این رهگذر عائد انسان می شود.

بعضی دو مشرق و دو مغرب را در اینجا به طلوع و غروب "خورشید" و طلوع و غروب "ماه" تفسیر کرده اند و آن را مناسب با آیه گذشته "و الشمس و القمر بحسبان" می دانند، ولی معنی اول مناسبتر به نظر می رسد، به خصوص اینکه در بعضی از روایات اسلامی به آن اشاره شده است.

از جمله در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود:

ان مشرق الشتاء علی حده، و مشرق الصيف علی حده، اما تعرف ذلك من قرب الشمس و بعدها؟ "مشرق (آغاز) زمستان جداگانه است، و مشرق (آغاز) تابستان جداگانه است آیا نمی بینی که خورشید در این دو فصل نزدیک و دور می شود (اشاره به بالا آمدن خورشید در آسمان در فصل تابستان و پائین رفتن در فصل زمستان است) (۲).

ص: ۱۲۱

-
- ۱-۱) توضیح اینکه: از آنجا که محور زمین نسبت به سطح مدار آن مایل است و زاویه ای در حدود ۲۳ درجه تشکیل می دهد و با همین حال به گرد آفتاب می گردد طلوع و غروب آفتاب دائما متغیر به نظر می رسد و از ۲۳ درجه میل اعظم شمالی (در آغاز تابستان) تا ۲۳ درجه میل اعظم جنوبی (در آغاز زمستان) در تغییر است که مدار اول را مدار "رأس السرطان" و مدار دوم را مدار "رأس الجدی" گویند، و این است دو مشرق و دو مغرب آفتاب و بقیه مدارات در درون این دو مدار قرار دارد.
- ۲-۲) تفسیر "نور الثقلین" جلد ۵ صفحه ۱۹۰.

از آنچه گفتیم این نکته به خوبی روشن شد که چرا در بعض آیات قرآن آمده است **فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ**: "سوگند به پروردگار مشرقها و مغربها" (معارج-۴۰).

زیرا در آنجا اشاره به تمام مشرقها و مغربهای خورشید در عرض سال است، در حالی که در آیه مورد بحث تنها به نهایت قوس صعودی و نزولی آن اشاره می کند.

*** به هر حال بعد از ذکر این نعمت باز جن و انس را مخاطب ساخته می گوید:

"کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

ص: ۱۲۲

[سوره الرحمن (۵۵): آیات ۱۹ تا ۲۵]

اشاره

مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ (۱۹) بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ (۲۰) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۱) يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ (۲۲) فَبِأَيِّ
 آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۳) وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَغْلَامِ (۲۴) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۵)

ترجمه:

۱۹- دو دریای مختلف را در کنار هم قرار داد، در حالی که با هم تماس دارند.

۲۰- اما در میان آن دو برزخی است که یکی بر دیگری غلبه نمی کند! ۲۱- پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟ ۲۲- از آن دو لؤلؤ و مرجان خارج می شود.

۲۳- پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟ ۲۴- و برای او است کشتیهایی ساخته شده ای که در دریا به حرکت درمی آیند که همچون کوهی هستند! ۲۵- پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟

ص: ۱۲۳

دریاها با ذخائر گرانبهایشان

در ادامه شرح نعمتهای پروردگار سخن از دریاها به میان می آورد، اما نه همه دریاها بلکه کیفیت خاصی در پاره ای از دریاها که هم پدیده ای است عجیب و نشانه ای است از قدرت بی پایان حق، و هم وسیله ای است برای پدید آمدن بعضی از متاعهای مورد استفاده انسانها.

می فرماید: "دو دریای مختلف را در کنار هم قرار داد در حالی که با هم تماس دارند" (مَرْجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ).

*** "اما در میان آن دو برزخی است که مانع از طغیان و غلبه یکی بر دیگری می باشد" (بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ).

ماده "مرج" (بر وزن فلج) به معنی مخلوط کردن و یا فرستادن و رها نمودن است، و در اینجا به معنی فرستادن و در کنار هم قرار دادن می باشد، به قرینه جمله "بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ".

منظور از این دو دریا به گواهی آیه ۵۳ سوره "فرقان" دو دریای آب "شیرین" و "شور" است، آنجا که می فرماید وَ هُوَ الَّذِي مَرْجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ جَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَ حِجْرًا مَحْجُورًا:

"او کسی است که دو دریا را در کنار هم قرار داد یکی گوارا و شیرین است و دیگری شور و تلخ، و در میان آنها برزخی قرار داد تا با هم مخلوط نشوند".

اما در اینکه این دو دریای شیرین و شور کجاست که بر یکدیگر غلبه نمی کنند؟ و این برزخی که میان آن دو قرار دارد چیست؟ در میان مفسران گفتگو بسیار است، و بعضی تعبیراتی دارند که نشان می دهد وضع دریاهاى زمین

ص: ۱۲۴

در آن زمان برای آنها کاملاً مشخص نبوده است، از جمله اینکه گفته اند: منظور از این دو دریا دریای فارس و دریای روم است، در حالی که امروز می دانیم این هر دو دریا آب شور دارد و برزخی در میان آن دو نیست.

یا اینکه گفته اند: منظور دریای آسمان است، و دریای زمین که اولی شیرین و دومی شور است، در حالی که می دانیم دریایی در آسمان وجود ندارد جز ابرها و بخاراتی که از اقیانوسهای زمین برمی خیزد.

یا اینکه گفته اند: منظور از دریای شیرین آبهای زیرزمینی است، که با آبهای دریاها مخلوط نمی شود، و برزخ میان این دو دیوارهای این مخازن آنها است.

در حالی که می دانیم در زیرزمین چیزی به صورت دریا کمتر یافت می شود، بلکه ذرات آب در لابلای ذرات خاک و شن مرطوب مخفی و پنهان است هنگامی که در نقطه ای چاه می کنند این رطوبتها تدریجاً جمع شده و آب ظاهر می گردد، بعلاوه لؤلؤ و مرجان که در آیات بعد به آن اشاره شده از آبهای زیرزمینی به دست نمی آید.

پس منظور از این دو دریا چیست؟ سابقاً در تفسیر سوره فرقان به این واقعیت اشاره کردیم که رودخانه های عظیم آب شیرین هنگامی که به دریاها و اقیانوسها می ریزند معمولاً دریایی از آب شیرین در کنار ساحل تشکیل می دهند و آب شور را به عقب می رانند و عجب اینکه تا مدت زیادی این دو آب شیرین و شور به خاطر تفاوت درجه غلظت به هم آمیخته نمی شوند.

در مسافرت با هواپیما در مناطقی که این رودخانه ها به دریا می ریزند منظره دریاهاى آب شیرین و شور که در کنار هم قرار دارند و از هم جدا هستند به خوبی از بالا نمایان است، و هنگامی که کنار این آبها به یکدیگر مخلوط

شوند آبهای شیرین تازه جای آنها را می گیرند، به طوری که این دو دریای جدا از هم دائما جلب توجه می کند.

جالب اینکه به هنگام مد دریا که سطح اقیانوس بالا می آید آبهای شیرین به عقب رانده می شود، بی آنکه با آب شور مخلوط گردد (مگر در مواقع خشکسالی و کم آبی) و قسمت زیادی از خشکی را می پوشانند، لذا ساحل نشینان در این مناطق با مهار کردن این آبهای شیرین نه‌های زیادی در منطقه ساحلی به وجود می آورند که به وسیله آن زمینهای فراوانی مشروب می شود.

این نه‌ها که از برکت جزر و مد ساحلی و تاثیر آن در آب این نه‌ها به وجود می آید در شبانه روز دو بار از آب شیرین پر و خالی می شود، و وسیله بسیار مؤثری برای آبیاری مناطق وسیعی هستند.

در باره این دو دریا تفسیر جالب دیگری از ناحیه بعضی گفته شده که منظور از آن احتمالا جریان "گلف استریم" است که شرح آن را به خواست خدا در نکات ذیل همین آیات بیان خواهیم کرد.

*** بار دیگر بندگان را مخاطب ساخته و در برابر این نعمتها از آنها سؤال کرده، می فرماید: "کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (فَبَأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

*** سپس در ادامه همین سخن می افزاید: "از آن دو دریا لؤلؤ و مرجان خارج می شود؟! (يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ).

*** "کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (فَبَأَيِّ

ص: ۱۲۶

(.

***"لؤلؤ" و "مرجان" دو وسیله جالب زینتی است و در طب و معالجه بیماریها نیز مورد استفاده قرار می گیرد، ضمناً مال التجاره و کالای خوبی است که از آن عوائد زیادی به دست می آید، و روی همین جهات به عنوان دو نعمت در آیات فوق به آن اشاره شده است.

اما "لؤلؤ" که در فارسی آن را "مروارید" گویند دانه شفاف و قیمتی است که در درون صدف در اعماق دریاها پرورش می یابد، و هر قدر درشت تر باشد گرانبهاتر است، و در طب موارد استعمال گسترده ای دارد، اطبای پیشین داروهایی از آن برای تقویت قلب و اعصاب، و برطرف کردن انواع خفقان، و حالت ترس و وحشت، و تقویت کبد، و رفع بدبویی دهان، و سنگهای کلیه و مثانه و یرقان تهیه می کردند، حتی در بیماریهای چشم نیز از آن استفاده می نمودند (۱).

"مرجان" بعضی آن را به معنی لؤلؤهای کوچک تفسیر کرده اند، ولی حقیقت چیز دیگر است، "مرجان" موجود زنده ای است شبیه شاخه کوچک درخت که در اعماق دریاها می روید، و تا مدتها دانشمندان آن را نوعی "گیاه" می پنداشتند، ولی بعداً روشن شد که نوعی حیوان است، هر چند به صخره های کف دریا می چسبد، و گاه منطقه وسیعی را می پوشاند و تدریجاً افزوده می شود، و جزایری تشکیل می دهد که به "جزائر مرجانی" معروف است.

مرجان معمولاً در آبهای ساکن نشو و نما می کند، و صیادان آن را از سواحل "دریای احمر" و "مدیترانه" و بعضی نقاط دیگر صید می کنند.

بهترین نوع مرجان زینتی "مرجان سرخ رنگ" است و هر قدر سرخ تر باشد قیمتی تر است، و تشبیهات شعرا در اشعارشان نیز بر همین اساس است،

ص: ۱۲۷

۱- ۱) "تحفه حکیم مؤمن" و "دائرة المعارف دهخدا" و منابع دیگر.

و بدترین نوع مرجان "مرجان سفید" است که به طور فراوان یافت می شود، و در میان این دو، "مرجان سیاه" قرار دارد.

"مرجان" نیز علاوه بر جنبه زینت استعمال طبی دارد، و خواص زیادی برای آن ذکر کرده اند، از جمله از آن داروهایی می سازند که برای تقویت قلب، دفع سم افعی، تقویت اعصاب، معالجه اسهال، و خونریزیهای رحم، بهره گیری می کنند، و گفته اند برای بیماری صرع نیز مفید است (۱).

ذکر این نکته نیز لازم است که بعضی از مفسران تصریح کرده اند که لؤلؤ و مرجان تنها در آب شور پرورش می کند و لذا در تفسیر آیه "يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ" (از آن دو لؤلؤ و مرجان بیرون می آید) به زحمت افتاده اند، و گفته اند منظور یکی از آن دو است (مانند آیه ۳۱ زخرف).

ولی ما هیچ دلیلی بر این معنی نداریم، بلکه بعضی تصریح کرده اند که لؤلؤ و مرجان در آبهای شیرین و شور هر دو یافت می شود.

*** باز در ادامه همین بخش از نعمتها به مساله کشتیها که در حقیقت بزرگترین و مهمترین وسیله حمل و نقل بشر در گذشته و حال بوده است اشاره کرده، می فرماید: "برای خدا است کشتیهای ساخته شده ای که در دل دریا به حرکت در می آیند که همچون کوهی هستند!" (وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ).

"جوار" جمع "جاریه" توصیفی است برای "سفن" به معنی "کشتی ها" که به خاطر اختصار از عبارت حذف شده، زیرا آنچه بیشتر مورد توجه است همین جریان و حرکت کشتیهاست، به همین جهت روی همین وصف تکیه شده است (دقت کنید).

ص: ۱۲۸

(۱-۱) دایره المعارف فرید وجدی و کتب دیگر.

و اینکه "کنیز" را "جاریه" می گویند به خاطر حرکت و کوشش او در انجام خدمات است، و نیز اگر به دختر جوان "جاریه" گفته می شود به خاطر جریان نشاط جوانی در وجود است.

"و منشآت" جمع "منشا" اسم مفعول از "انشاء" به معنی ایجاد است و جالب اینکه در عین تعبیر به منشآت که حکایت از مصنوع بودن کشتی به وسیله انسان می کند می فرماید "و له" (از برای خدا است...) اشاره به اینکه مخترعان و سازندگان کشتی از خواص خداداد که در مصالح مختلفی که در کشتی ها به کار می رود استفاده می کنند همچنین از خاصیت سیال بودن آب دریاها، و نیروی وزش بادهای بهره می گیرند، و خدا است که در آن مواد، و در دریا و باد این خواص و آثار را آفریده.

و لذا در جای دیگر قرآن تعبیر به "تسخیر" شده "و سَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ": خداوند کشتی را مسخر فرمان شما کرد که به فرمانش در دریا به حرکت درآید" (ابراهیم ۳۲).

بعضی "منشا" را از ماده "انشاء" به معنی "مرتفع ساختن" تفسیر کرده اند، و آن را اشاره به کشتیهای بادبانی می دانند که از برافراشتن بادبانها و قرار دادن آنها در مسیر بادهای به عنوان نیروی محرک کشتیها استفاده می کردند.

"اعلام" جمع "علم" (بر وزن قلم) به معنی "کوه" است هر چند در اصل به معنی علامت و اثری است که از چیزی خبر می دهد، و چون کوه ها از دور نمایان هستند از آنها تعبیر به "علم" شده است همانگونه که پرچم را نیز علم می گویند.

به این ترتیب قرآن روی کشتیهای بزرگ که بر صفحه اقیانوسها و دریاها حرکت می کنند تکیه کرده است، و بر خلاف آنچه بعضی تصور می کنند کشتیهای بزرگ مخصوص عصر موتور و بخار نیست، در داستان جنگهای یونانیان

و کشورهای دیگر می خوانیم که از کشتیهای بسیار بزرگ نیروبر استفاده می کردند.

*** و بار دیگر این سؤال پر معنی را تکرار کرده و می فرماید: "کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟" (فَبَائِيَّ
الْآلَاءِ رَبُّكُمْ أَتُكْذِبُونَ).

نکته ها:

اشاره

دریا کانون نعمتهای الهی

همانگونه که دیدیم در این بخش از آیات به مساله دریا و اهمیت آن در زندگی بشر اشاره شده است، می دانیم دریاها تقریباً سه چهارم سطح کره روی زمین را فرا گرفته است، و منبع عظیمی برای مواد غذایی، دارویی، زینت آلات، و طریق مهمی برای حمل و نقل انسانها و کالاهای است، و از همه مهمتر نزول بارانها، و تعدیل هوا، و حتی بخشی از وزش بادهای از برکات دریاها است.

اگر سطح دریاها کمتر یا بیشتر از آنچه اکنون هست بود یا کره زمین به خشکی می گرائید و یا آن چنان مرطوب می شد که جای زندگی نبود! لذا قرآن بارها و به تعبیرات مختلف، انسانها را به این نعمت بزرگ توجه داده و آنها را به اندیشه وادار دارد، گاه می گوید: "خداوند دریا را برای شما تسخیر کرد": سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ (جاثیه ۱۲).

و گاه می گوید: "کشتی ها را برای شما تسخیر کرد": سَخَّرَ لَكُمُ الْفُلُكَ (ابراهیم ۳۲).

و گاه می گوید: "آنچه در روی زمین است مسخر شما ساخت": سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ (حج ۶۵).

از همه اینها گذشته دریا دیار عجائب است، کوچکترین گیاهان ذره بینی،

ص: ۱۳۰

و بلندترین درختان عالم در دریاها می رویند، همچنین کوچکترین حیوانات و عظیمترین حیوانات غول پیکر در دریاها زندگی می کنند! زندگی در اعماق دریاها در آنجا که نه نوری وجود دارد و نه غذایی، به قدری شگفت انگیز است که انسان از مطالعه آن سیر نمی شود، و عجب اینکه حیوانات در آنجا از خودشان نور پخش می کنند، و مواد غذایی آنها در سطح آب ساخته می شود و ته نشین می کند، و اندام آنها چنان محکم و مقاوم و توأم با فشار داخلی ساخته شده که در مقابل آن فشار عظیم آب، که اگر انسان به حال عادی در آنجا قرار گیرد استخوانهایش تبدیل به آرد می شود، مقاومت می کند! ***

۲- گلف استریم، و رودهای عظیم دریایی!

اگر تعجب نکنید در سراسر اقیانوسهای جهان رودهای عظیمی در حرکت است که یکی از نیرومندترین آنها "گلف استریم" نام دارد.

این رود عظیم از سواحل آمریکای مرکزی حرکت می کند و سراسر اقیانوس اطلس را می پیماید و به سواحل اروپای شمالی می رسد.

این آبها که از مناطق نزدیک به خط استوا حرکت می کنند گرم هستند، و حتی رنگ آنها گاه با رنگ آبهای مجاور متفاوت است، و عجب اینکه عرض همین رود عظیم دریایی (گلف استریم) در حدود ۱۵۰ کیلومتر، و عمق آن چند صد متر می باشد! سرعت آن در بعضی از مناطق به قدری است که در یک روز ۱۶۰ کیلومتر راه را طی می کند.

تفاوت درجه حرارت این آبها با آبهای مجاور در حدود ۱۰ تا ۱۵ درجه است، و لذا حاشیه غربی آن را دیوار سرد می نامند.

"گلف استریم" بادهای گرمی به وجود می آورد، و مقدار قابل توجهی

ص: ۱۳۱

از حرارت خود را به طرف کشورهای شمالی قاره اروپا می برد، و هوای آن کشورها را بسیار مطبوع می کند، و شاید اگر این جریان نبود زندگی در آن کشورها بسیار سخت و طاقتفرسا بود.

باز تکرار می کنیم "گلف استریم" یکی از این رودهاست، و در آبهای پنج قاره جهان نظیر این جریان دریایی فراوان است.

و عامل اصلی آن تفاوت حرارت منطقه استوایی زمین و مناطق قطبی است که این حرکت را در آب دریاها به وجود می آورد.

این موضوع را با یک تجربه ساده می توان دریافت: اگر ظرف بزرگ آبی داشته باشیم در یک طرف آن قطعه یخی قرار دهیم، و در طرف دیگر قطعه آهن داغی، و روی سطح آب کمی کاه بریزیم، می بینیم جریانی در سطح این آب پیدا می شود و آبها آهسته از آن منطقه گرم به سوی منطقه سرد حرکت می کنند، عین این ماجرا در کل دریاهای جهان روی می دهد، و سرچشمه پیدایش این رودهای دریایی است.

عجب اینکه این رودهای عظیم دریایی با آبهای اطراف خود کمتر آمیخته می شوند و هزاران کیلومتر راه را به همان صورت می پیمایند و مصداق "مَرَجُ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ" را به وجود می آورند! و از آن جالبتر اینکه در محل برخورد این آبهای گرم با آبهای سرد مجاور، پدیده ای رخ می دهد که برای انسان بسیار پر سود است، زیرا در محل تقاطع این آبهای گرم و سرد یک نوع حالت بی حسی یا مرگ دستجمعی برای حیوانات ذره بینی که در میان آب معلق هستند به وجود می آید، و از این راه ماده غذایی فراوان و بی حساب جمع می شود که سبب جلب دسته های بزرگ ماهیان می گردد، و به این ترتیب این منطقه یکی از بهترین مناطق صید ماهی در کره زمین است (۱).

ص: ۱۳۲

(۱-۱) دائرة المعارف "فرهنگنامه" جلد ۱۲ صفحه ۱۲۲۸ و نشریه "بندر و دریا شماره ۴ صفحه ۱۰۰ و منابع دیگر.

و لذا یکی از تفسیرها برای آیات فوق همین است و منافاتی با سایر تفسیرها ندارد و جمع میان همگی ممکن است.

۳-تفسیری از بطون آیات

در حدیثی از امام صادق ع نقل شده است که در تفسیر آیه مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ... فرمود:

علی و فاطمه (ع) بحران عمیقان، لا یبغی احدهما علی صاحبه، یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُ وَ الْمَرْجَانُ، قال: الحسن و الحسین (ع) :

"علی و فاطمه دو دریای عمیقند که هیچیک بر دیگری تجاوز نمی کند، و از این دو دریا لؤلؤ و مرجان یعنی حسن و حسین خارج شده اند" (۱).

در تفسیر "در المنثور" همین معنی از بعضی از صحابه پیامبر ص نقل شده است (۲).

مرحوم "طبرسی" نیز در "مجمع البیان" آن را با مختصر تفاوتی نقل کرده است می دانیم قرآن مجید دارای بطونی است و یک آیه ممکن است چندین معنی، و یا دهها معنی داشته باشد، و آنچه در این حدیث آمده است از بطون قرآن می باشد که منافاتی با معنی ظاهر آن ندارد.

ص: ۱۳۳

۱- ۱) تفسیر قمی جلد ۲ صفحه ۳۴۴.

۲- ۲) در المنثور جلد ۶ صفحه ۱۴۲.

[سوره الرحمن (۵۵): آیات ۲۶ تا ۳۰]

اشاره

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ (۲۶) وَ يَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ (۲۷) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۸) يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ (۲۹) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۰)

ترجمه:

۲۶- تمام کسانی که روی آن (زمین) هستند فانی می شوند.

۲۷- و تنها ذات ذو الجلال و گرامی پروردگارت باقی می ماند.

۲۸- پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟ ۲۹- تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند از او تقاضا می کنند، و او هر روز در شان و کاری است.

۳۰- پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟

تفسیر:

اشاره

ما همه فانی و بقا بس تو راست!

باز در ادامه شرح نعمتهای الهی در این آیات می افزاید: "تمام کسانی که بر روی زمین زندگی می کنند فانی می شوند" (كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ).

ص: ۱۳۴

اما چگونه "مساله فنا" می تواند در زمره نعمتهای الهی قرار گیرد؟ ممکن است از این نظر باشد که این فنا به معنی فنای مطلق نیست، بلکه دریچه ای است به عالم بقا و دالان و گذرگاهی است که شرط وصول به سرای جاویدان عبور از آن است.

دنیا با تمام نعمتهایش زندانی است برای مؤمن، و خروج از این دنیا آزاد شدن از این زندان تنگ و تاریک است.

و یا از این نظر که ذکر نعمتهای فراوان گذشته ممکن است مایه غفلت و غرق شدن گروهی در زندگی دنیا و انواع خوردنیها و نوشیدنیها و لؤلؤ و مرجان و مرکبهای راهوارش گردد، لذا یادآوری می کند که این دنیا جای بقا نیست، مبادا دلبستگی به اینها پیدا کنید، و از آنها در مسیر پروردگار بهره نگیرید که این تذکر خود نعمتی است بزرگ.

ضمیر در "علیها" به زمین باز می گردد که در آیات قبل اشاره ای به آن بود، بعلاوه از قرائن نیز روشن است.

منظور از "من علیها" (کسانی که بر زمین هستند) انس و جن می باشند، هر چند بعضی از مفسران احتمال داده اند که حیوانات و جنبندگان و موجودات زنده دیگر را نیز شامل می شود، ولی ظاهر تعبیر "من" که معمولا برای صاحبان عقل می آید همان معنی اول است.

درست است که مساله "فنا" منحصر به انس و جن نیست، و نه حتی منحصر به موجودات زمینی، بلکه طبق تصریح قرآن تمام اهل آسمانها و همه موجودات فانی می شوند، "كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ" (قصص ۸۸) ولی از آنجا که سخن از ساکنان زمین در میان بوده در این آیه تنها آنها را مطرح کرده است.

*** در آیه بعد می افزاید "تنها ذات ذو الجلال و گرامی پروردگار تو باقی

ص: ۱۳۵

می ماند" (وَيَقِي وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ).

"وجه" از نظر لغت به معنی صورت است که به هنگام مقابله با کسی با آن مواجه و روبرو می شویم، ولی هنگامی که در مورد خداوند به کار می رود منظور ذات پاک او است.

بعضی نیز "وجه ربک" را در اینجا به معنی صفات پروردگار دانسته اند که از طریق آن، برکات و نعمتها بر انسانها نازل می شود، همچون علم و قدرت و رحمت و مغفرت.

این احتمال نیز داده شده است که منظور اعمالی است که به خاطر خدا انجام داده می شود، بنا بر این همه فانی می شوند تنها چیزی که باقی می ماند اعمالی است که از روی خلوص نیت و برای رضای او انجام گرفته است.

ولی معنی اول از همه مناسبتر به نظر می رسد.

اما "ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ" که توصیفی است برای "وجه" اشاره به صفات جمال و جلال خدا است، زیرا ذُو الْجَلَالِ از صفاتی خبر می دهد که خداوند "اجل" و برتر از آن است (صفات سلبيه) و "اکرام" به صفاتی اشاره می کند که حسن و ارزش چیزی را ظاهر می سازد و آن "صفات" ثبوتیه خداوند مانند علم و قدرت و حیات او است.

بنا بر این معنی آیه رویهمرفته چنین می شود تنها ذات پاک خداوندی که متصف به صفات ثبوتیه و منزّه از صفات سلبيه است در این عالم باقی و برقرار می ماند.

بعضی از مفسران نیز "صاحب اکرام" بودن خداوند را اشاره به الطاف و نعمتهایی می دانند که با آن اولیای خود را اکرام و گرامی می دارد، جمع میان معانی در آیه فوق نیز ممکن است.

در حدیثی می خوانیم که مردی در حضور پیامبر ص مشغول نماز بود

ص: ۱۳۶

سپس چنین دعا کرد: اللهم انی استلک بان لک الحمد، لا اله الا انت المنان، بدیع السماوات و الارض، ذو الجلال و الاکرام یا حی یا قیوم.

پیامبر ص به اصحاب و یارانش فرمود: می دانید خدا را با چه نامی خواند؟ عرض کردند: خدا و رسولش آگاهتر است، فرمود:

و الذی نفسی بیده لقد دعا الله باسمه الاعظم الذی اذا دعی به اجاب، و اذا سئل به اعطی:

"قسم به آن کس که جانم به دست او است خدا را به اسم اعظمش خواند که هر گاه کسی خدا را به آن بخواند اجابت می کند، و هر گاه به وسیله آن از او تقاضا کند عطا می فرماید" (۱).

*** بار دیگر خلائق را مخاطب ساخته می فرماید: "کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (فَبَیَّ آلاءِ رَبِّکُمْ تَکْذِبُ)".

*** محتوای آیه بعد در واقع نتیجه ای است از آیات قبل، زیرا می فرماید:

"تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند همواره نیازهای خود را از او می خواهند، و از او سؤال می کنند" (يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ).

چرا چنین نباشد؟ در حالی که همه فانی اند و او باقی است، نه تنها در پایان جهان همه کائنات جز ذات پاک پروردگار راه فنا می پویند که الان نیز همه در برابر او فانی هستند، و بقائشان بسته به بقاء او و مشیت او است، و اگر لحظه ای نظر لطفش را از کائنات برگیرد "فرو ریزند قالبها"! با این حال مگر کسی جز او هست که اهل آسمانها و زمین از وی تقاضا کنند؟!

ص: ۱۳۷

۱-۱) تفسیر "روح المعانی" جلد ۲۷ صفحه ۹۵.

تعبیر به "یساله" به صورت "فعل مضارع" دلیل بر این است که این سؤال و تقاضا دائمی است، و همگی به زبان حال از آن مبدأ فیاض دائما فیض می طلبند، هستی می خواهند، و حوائج خود را تمنا می کنند، و این اقتضای ذات موجود ممکن است که نه تنها در "حدوث" بلکه در "بقاء" نیز وابسته و متکی به واجب الوجودند.

سپس می افزاید: "هر روز خداوند در شان و کاری است" (كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ).

آری خلقت او دائم و مستمر است، و پاسخگویی او به نیازهای سائلان و نیازمندان نیز چنین است، و هر روز طرح تازه ای ابداع می کند.

یک روز اقوامی را قدرت می دهد، روز دیگری آنها را بر خاک سیاه می نشانند، یک روز سلامت و جوانی می بخشد، روز دیگر ضعف و ناتوانی می دهد، یک روز غم و اندوه را از دل می زداید، روز دیگر مایه اندوهی می آفریند، خلاصه هر روز طبق حکمت و نظام احسن، پدیده تازه و خلق و حادثه جدیدی دارد.

توجه به این حقیقت، از یک سو نیاز مستمر ما را به ذات پاک او روشن می کند، و از سوی دیگر پرده های یاس و نومیدی را از دل کنار می زند.

و از سوی سوم غرور و غفلت را در هم می شکند.

آری او هر روز در شان و کاری است.

گرچه مفسران هر کدام گوشه ای از این معنی گسترده را به عنوان تفسیر آیه ذکر کرده اند:

بعضی تنها آمرزش گناهان، و بر طرف ساختن اندوهها، و تعالی و سقوط اقوام را.

و بعضی تنها مساله آفرینش و رزق و حیات و مرگ و عزت و ذلت را.

ص: ۱۳۸

بعضی دیگر تنها مساله آفرینش و مرگ انسانها را عنوان نموده، و گفته اند:

خداوند در هر روز سه لشکر دارد: لشکری از اصلاّب پدران به ارحام مادران منتقل می شوند، و لشکری از رحم مادران به عالم دنیا گام می نهند، و لشکری از این دنیا روانه قبر می شوند.

ولی همانگونه که گفتیم آیه مفهوم گسترده ای دارد که هر گونه آفرینش تازه و خلقت جدید و دگرگونی و تحول را در این جهان در بر می گیرد.

در روایتی از امیر مؤمنان علی ع می خوانیم: که در یکی از خطبه هایش فرمود:

الحمد لله الذى لا يموت ولا تنقضى عجائبه لانه كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ من احداث بدیع لم یکن: "حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که هرگز نمی میرد، و شگفتیهای خلقتش پایان نمی گیرد، چرا که هر روز در شان و کاری است، و موضوع تازه ای می آفریند که هرگز نبوده (۱)."

و در حدیث دیگری از رسول خدا ص می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود:

من شانه ان یغفر ذنبا، و یفرج کربا و یرفع قوما، و یضع آخرین:

"از کارهای او این است که گناهی را می بخشد، و ناراحتی و رنجی را برطرف می سازد، گروهی را بالا- می برد، و گروه دیگری را پائین می آورد" (۲).

این نکته نیز لازم به یادآوری است که "یوم" در اینجا به معنی روز در مقابل شب نیست، بلکه هم دورانهای طولانی را شامل می شود، و هم ساعات و لحظات را، و مفهومی است که خداوند متعال هر زمان در شان و کاری است.

بعضی نیز شان نزولی برای آیه ذکر کرده اند که این آیه رد بر گفتار

ص: ۱۳۹

۱-۱) "اصول کافی" مطابق نقل تفسیر "نور الثقلین" جلد ۵ صفحه ۱۹۳.

۲-۲) "مجمع البیان" ذیل آیات مورد بحث- این حدیث در "روح المعانی" از "صحیح بخاری" نیز نقل شده است.

یهود است که معتقد بودند خداوند روز "شنبه" همه کارها را تعطیل می کند! و هیچ حکم و فرمانی نمی دهد! (۱) قرآن می گوید: برنامه آفرینش و تدبیر او لحظه ای تعطیل بردار نیست.

*** و باز به دنبال این نعمت مستمر و پاسخگویی به نیازهای همه مخلوقات و اهل آسمانها و زمین تکرار می کند که: "کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

نکته ها:

اشاره

۱- حقیقت "فنا" چیست؟

اینکه در آیات فوق خواندیم همه کس جز خدا فانی می شود به معنی نابودی مطلق نیست، به این معنی که حتی روح انسان نیز نابود می شود، و یا خاکهای حاصل از جسم او معدوم می گردد، چرا که آیات قرآن تصریح به وجود برزخ تا روز رستاخیز می کند (۲) و از سوی دیگر بارها می گوید که مردگان در قیامت از قبرها برمی خیزند (۳).

و استخوانهای پوسیده و "عظم رمیم" به فرمان خدا لباس حیات در تن می پوشند (۴).

و اینها همه گواه برای این است که فنا در این آیه و آیات مشابه به معنی به هم ریختن نظام جسم و جان، و قطع پیوندها، و بر هم خوردن نظم عالم خلقت

ص: ۱۴۰

۱- (۱) "مجمع البیان" جلد ۹ صفحه ۲۰۲.

۲- (۲) مؤمنون-۱۰۰.

۳- (۳) یس-۵۱.

۴- (۴) یس-۷۹.

و جانشین شدن عالم دیگری به جای آن است.

۲- هر روز پدیده تازه ای می آفریند

گفتیم آیه "كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ" هم امید آفرین است، هم غرور شکن، و هم نشانه دوام خلقت و استمرار آفرینش، به همین دلیل گاهی پیشوایان اسلام برای امید بخشیدن به افراد مخصوصاً روی این آیه تکیه می کردند، چنان که در داستان تبعید دردناک "ابو ذر" به "ربذه" می خوانیم: علی ع با جمله های بسیار گیرا و پر معنی به هنگام بدرقه او به او دلداری داد، سپس امام حسن ع فرزند رشید امیر مؤمنان او را به عنوان "عمو" خطاب کرد و جمله های دیگری افزود، بعد از او سالار شهیدان امام حسین ع زبان به سخن گشود و فرمود:

يا عماه! ان الله تعالى قادر ان يغير ما قد ترى، الله كَلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ ، و قد منعك القوم دنياهم و منعهم دينك... فاسأل الله الصبر و النصر. ..

"ای عمو! خداوند متعال قادر است که این شرائط را دگرگون سازد، و او هر روز در شان و کار تازه ای است، آنها تو را مزاحم دنیای خود دیدند و تو را بازداشتند، و تو آنها را مزاحم دین خود دیدی و از آن بازداشتی... از خدا شکیبایی و پیروزی بطلب" (۱).

و نیز می خوانیم هنگامی که امام حسین ع به سوی کربلا می آمد وقتی به منزلگاه "صفاح" رسید "فرزدق شاعر" حضرت را ملاقات کرد، امام ع فرمود: بین لی خبر الناس خلفك: "بگو بینم مردم پشت سرت چگونه بودند" (اشاره به مردم عراق است) عرض کرد: الخبير سالت، قلوب الناس معك، و سیوفهم مع بنی امیه! و القضاء ينزل من السماء و الله يفعل ما يشاء:

"از شخص آگاهی سؤال کردی، بدان دل های مردم با تو است، اما شمشیرهایشان

ص: ۱۴۱

با بنی امیه است! اما فرمان الهی از آسمان نازل می شود و خداوند هر چه را صلاح بداند و اراده کند انجام می دهد".

□
امام حسین ع فرمود: صدقت لله الامر یفعل ما یشاء، و کل یوم ربنا فی شان: "راست گفתי خدا هر چه را مشیت کند انجام می دهد، و پروردگار ما هر روز در شان و کاری است" (۱).

اینها همه نشان می دهد که این آیه آیه ای است امیدبخش برای مؤمنان.

جالب اینکه می گویند: یکی از امراء از وزیر خود از تفسیر این آیه سؤال کرد اما او اظهار بی اطلاعی نمود و تا فردای آن روز مهلت خواست.

هنگامی که محزون و غمناک به منزل آمد غلام سیاه (با معرفتی) داشت سؤال کرد: چه خبر است؟ ماجرا را گفت، غلام اظهار داشت به سراغ امیر برو اگر مایل باشد من تفسیر آیه را برای او بازگو می کنم، امیر او را خواست و از وی سؤال کرد، در پاسخ گفت:

ای امیر! شانه ان یولج اللیل فی النهار، و یولج النهار فی اللیل، و یخرج الحی من المیت، و یخرج المیت من الحی، و یشفی سقما و یسقم سلیمما، و یتلی معافا، و یعافی مبتلی، و یعز ذلیلا، و یذل عزیزا، و یفقر غنیا و یغنی فقیرا: "شان خداوند این است که شب و روز را یکی بعد از دیگری می آورد، و می برد، از دل مرده زنده خارج می کند، و از زنده مرده، بیماری را شفا می دهد، و سالمی را بیمار می کند، تندرستی را مبتلا می سازد، و مبتلایی را عافیت می بخشد، ذلیلی را عزت می دهد، و عزیزی را ذلیل می کند، ثروتمندی را فقیر می سازد و فقیری را غنی می کند!" امیر گفت: فرجت عنی فرج الله عنک: "مشکلی را برای من گشودی"

ص: ۱۴۲

(۱-۱) "کامل ابن اثیر" جلد ۴ صفحه ۴۰.

خداوند مشكلت را بگشايد" و بعد او را اكرام كرد و انعام داد (۱).

۳- حرکت جوهری

بعضی از طرفداران "حرکت جوهری" به آیاتی از قرآن استدلال کرده و یا لا اقل آن را اشاره ای بر مقصود خود می دانند، از جمله همین آیه "كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ" است.

توضیح اینکه: قدماى فلاسفه معتقد بودند حرکت تنها در چهار مقوله عرضیه امکان پذیر است (مقوله های "این" و "کم" و "کیف" و "وضع") و به تعبیر ساده تر ممکن است یک جسم از نظر مکان تغییر محل دهد، و یا نمو کرده بر کمیتش افزوده شود، و یا فی المثل رنگ و بو و طعم آن (همچون یک سیب بر درخت) تغییر یابد، و یا در جای خود و به دور خویش بگردد (مانند حرکت وضعی زمین) ولی معتقد بودند هرگز در جوهر و ذات جسم حرکت امکان پذیر نیست، چرا که در هر حرکتی باید ذات متحرک ثابت باشد، و عوارض آن دگرگون شود، و گرنه حرکت مفهومی نخواهد داشت.

ولی فلاسفه متاخرین این نظریه را رد کردند و معتقد به حرکت جوهری شدند، و گفتند: اساس حرکت در ذات و جوهر است که آثار آن در عوارض ظاهر می شود.

نخستین کسی که این نظر را به صورت مشروح و مستدل عرضه کرد "ملا صدراى شیرازى" بود، او گفت: تمام ذرات کائنات و جهان ماده یکپارچه حرکت است، و یا به تعبیر دیگر ماده اجسام وجودی است سیال که دائما ذاتش دگرگون می شود، و هر لحظه وجود تازه ای است که با وجود قبل فرق دارد، اما چون این

ص: ۱۴۳

دگر گونیها با هم اتصال دارد یک شیء محسوب می شود، بنا بر این ما هر لحظه وجود تازه ای هستیم، اما این وجودات متصل و مستمر است، و صورت واحدی دارد، یا به تعبیر دیگر: ماده دارای چهار بعد است: طول و عرض و عمق و بعد دیگری که نامش را "زمان" می گذاریم، و این زمان چیزی جز مقدار حرکت در جوهر نیست (دقت کنید).

اشتباه نشود حرکت جوهری ارتباطی با مساله حرکت درون اتمها ندارد، چرا که آن حرکتی است در مکان و حرکتی است در عرض.

حرکت جوهری مفهوم بسیار عمیقتری دارد که ذات و هویت جسم را شامل می شود، و عجب اینکه در اینجا متحرک عین حرکت می شود، و اشیاء دالانی می شوند برای خودشان! (دقت کنید).

آنها برای اثبات این مقصد دلائل متعددی دارند که اینجا جای شرح آن نیست، ولی بد نیست که به نتیجه این عقیده فلسفی اشاره کنیم نتیجه اش این است که ما مساله خداشناسی را از هر زمان روشنتر درک کنیم، چرا که خلقت و آفرینش تنها در آغاز دنیا نبوده، بلکه هر ساعت و هر لحظه ای آغازی است، و دائما خداوند دست در کار خلقت و آفرینش جدیدی است، و دائما ما وابسته او و مستفیض از فیض ذات او هستیم، و كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ را نیز به این معنی تفسیر کرده اند، البته مانعی ندارد که آن هم جزئی از مفهوم گسترده آیه باشد.

ص: ۱۴۴

[سوره الرحمن (۵۵): آیات ۳۱ تا ۳۶]

اشاره

سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ (۳۱) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۲) يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ (۳۳) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۴) يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ شَوَاظٍ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٍ فَلَا تَنْتَصِرَانِ (۳۵) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۶)

ترجمه:

۳۱- به زودی به حساب شما می پردازیم ای دو گروه انس و جن.

۳۲- پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟ ۳۳- ای گروه جن و انس! اگر می توانید از مرزهای آسمانها و زمین بگذرید، ولی هرگز قادر نیستید مگر با نیرویی (الهی).

۳۴- پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟ ۳۵- شعله هایی از آتش بی دود، و دودهایی متراکم، بر شما می فرستد، و نمی توانید از کسی یاری بطلبید!

ص: ۱۴۵

۳۶- پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟!

تفسیر:

اگر می توانید از مرزهای آسمانها بگذرید!

نعمتهایی که تا کنون در آیات این سوره مطرح شده مربوط به این جهان بوده است، ولی در آیات مورد بحث از محاسبه قیامت و بعضی دیگر از خصوصیات معاد سخن می گوید که در عین تهدید بودن برای مجرمان وسیله تربیت و آگاهی و بیداری و هم وسیله تشویق و دلگرمی مؤمنان است، و به همین جهت نعمت محسوب می شود، لذا بعد از ذکر هر کدام همان سؤال را که در باره نعمتها است تکرار می کند.

نخست می فرماید: "به زودی به حساب شما می پردازیم ای انس و جن!" (سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ) (۱)(۲).

آری در آن روز خداوند عالم قادر دقیقا همه اعمال و گفتار و نیات انس و جن را مورد بررسی و حساب دقیق قرار داده، و کیفر و پاداش مناسب را برای آنها تعیین می کند.

با اینکه خداوند هر گاه به چیزی پردازد از چیز دیگری غافل نمی شود و در آن واحد احاطه علمی به همه کائنات دارد و هرگز چیزی او را از چیز دیگر

ص: ۱۴۶

۱-۱) باید توجه داشت در رسم الخط قدیمی قرآن مجید در چند مورد "ایها" به صورت "ایه" نوشته شده است که آیه مورد بحث و دو آیه دیگر (نور-۳۱ و زخرف-۴۹) می باشد، در حالی که در موارد دیگر رسم الخط "ایها" با الف کشیده آخر ثبت شده است، و به نظر می رسد که این بر اساس ضابطه ای در رسم الخط قدیم بوده است.

۲-۲) با اینکه "الثقلان" تشبیه است، ضمیر در "لکم" به صورت "جمع" آمده، به خاطر اینکه اشاره به دو گروه است.

مشغول نمی سازد "لا- یشغله شان عن شان" ولی با اینحال تعبیر به "سنفرغ" جالب است، چرا که این تعبیر معمولاً در موردی گفته می شود که شخصی تمام کارهای خود را رها می کند، تا با حواس جمع به کاری بپردازد، و این تنها در مورد مخلوقاتی است که به حکم محدودیت هر گاه توجه به چیزی کنند از چیز دیگر باز می مانند.

ولی این تعبیر در مورد خداوند چیزی جز تاکید هر چه بیشتر بر مساله رسیدگی به حساب نخواهد بود، به گونه ای که هیچ مثال ذره ای از قلم نخواهد افتاد، و چه عجیب است که خداوند بزرگ حساب بندگان کوچک خود را بر عهده گیرد، و چه هولناک و وحشتناک است یک چنین محاسبه؟! "ثقلان" از ماده "ثقل" (بر وزن کبر) به معنی بار سنگین است، و به معنی وزن نیز آمده است، اما "ثقل" (بر وزن خبر) معمولاً به متاع و بار مسافر گفته می شود، و اطلاق آن بر گروه جن و انس به خاطر سنگینی معنوی آنهاست، چرا که خداوند به آنها از نظر عقل و شعور و علم و آگاهی وزن و ارزش خاصی داده است، هر چند از نظر جسمی نیز در مجموع سنگینی قابل ملاحظه ای دارند، و لذا در "آیه ۲ سوره زلزال" می خوانیم: وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا که یکی از معانی آن خروج انسانها از قبرها به هنگام رستاخیز است، ولی به هر حال این تعبیر آیه مورد بحث بیشتر توجه به جنبه معنوی دارد، به خصوص اینکه در مورد گروه جن به نظر می رسد از نظر جسمی وزن چندانی نداشته باشند.

این نکته نیز قابل تذکر است که ذکر خصوص این دو گروه به خاطر آن است که عمده کسانی که مکلف به تکالیف الهی هستند همینها می باشند.

*** و بعد از ذکر این معنی باز این سؤال را تکرار می فرماید: کدامین یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟ (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

ص: ۱۴۷

*** در تعقیب آیه گذشته که از مساله حساب دقیق الهی سخن می گفت باز جن و انس را مخاطب ساخته می گوید: "ای جمعیت جن و انس! هر گاه به راستی می خواهید از مجازات و کیفر الهی برکنار مانید اگر می توانید از مرزهای آسمانها و زمین بگذرید، و از حیطة قدرت او خارج شوید، ولی هرگز قادر بر این کار نیستید مگر با نیروی الهی، و چنین نیروی الهی نیز در اختیار شما نیست" (يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ).

به این ترتیب شما هرگز یارای فرار از دادگاه عدل خدا و پیامدهای آن را ندارید، هر جا بروید ملک خدا است، و هر کجا باشید محل حکومت او است، آری این موجود ضعیف و ناتوان کجا می تواند از عرصه قدرت خداوند بگریزد همانگونه که امیر مؤمنان علی ع در دعای روحپور کمال عرضه می دارد:

و لا یمكن الفرار من حکومتك.

"معشر" در اصل از "عشر" به معنی "عدد ده" گرفته شده است، و چون عدد ده یک عدد کامل است واژه "معشر" به جمعیت کاملی گفته می شود که از اصناف و طوائف مختلف تشکیل گردد.

"اقطار" جمع "قطر" به معنی اطراف چیزی است.

"تنفذوا" از ماده نفوذ در اصل به معنی پاره کردن و عبور کردن از چیزی است، و تعبیر به "من اقطار" اشاره به این است که جوانب آسمانها را بشکافید و از آن بگذرید، و به خارج آنها سفر کنید.

ضمناً مقدم داشتن "جن" در اینجا ممکن است به خاطر این باشد که آنها آمادگی بیشتری برای سیر آسمانها دارند.

ص: ۱۴۸

در اینکه آیه فوق مربوط به قیامت است، یا دنیا، و یا هر دو؟ در میان مفسران گفتگو است، و چون آیات قبل و بعد از آن ناظر به رویدادهای سرای دیگر است به نظر می رسد که این آیه نیز مربوط به فرار از چنگال عدالت الهی در قیامت باشد.

ولی بعضی با توجه به جمله "لَا تَنْفَعُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ" (نمی توانید بگذرید مگر با قدرت و نیرو) آن را اشاره به مسافرتهاى فضایی بشر دانسته اند که قرآن شرط آن را داشتن سلطه علمی و صنعتی بر این کار دانسته است.

این احتمال نیز داده شده که هم ناظر به رستاخیز باشد، و هم ناظر به دنیا، یعنی نه در اینجا قادرید بدون قدرت در اقطار آسمان نفوذ کنید، و نه در آنجا، منتها، در اینجا وسیله محدودی در اختیار شما قرار دارد، اما در آنجا هیچ وسیله ای نیست.

بعضی نیز تفسیر چهارمی برای آن گفته اند که منظور نفوذ فکری و علمی در اقطار آسمانها است که با قدرت استدلال برای بشر امکان پذیر است.

ولی تفسیر اول از همه مناسبتر به نظر می رسد و مؤید آن بعضی از اخباری است که در منابع اسلامی در این زمینه نقل شده از جمله در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم: "روز قیامت خداوند بندگان را در محل واحدی جمع می کند و به فرشتگان آسمان پائین وحی می فرستد فرود آید، آنها که دو برابر جمعیت روی زمین از جن و انس هستند فرود می آیند، سپس اهل آسمان دوم که آنها نیز دو برابر همه می باشند فرود می آیند، و به همین ترتیب فرشتگان هفت آسمان فرود می آیند و همچون هفت حجابی گرداگرد انس و جن را احاطه می کنند، اینجاست که منادی صدا می زند: ای جمعیت جن و انس اگر می توانید از اقطار آسمانها و زمین بگذرید، اما هرگز نمی توانید جز با قدرت الهی و در اینجا می بیند اطراف آنها را هفت گروه عظیم از فرشتگان فرا گرفته اند (و راهی

برای فرار از چنگال عدالت نیست) (۱) جمع میان تفاسیر نیز امکان پذیر است.

*** باز در اینجا دو گروه را مخاطب ساخته، می گوید: "کدامین یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

درست است که تهدید فوق به ظاهر در مسیر مجازات و کیفر است، ولی از آنجا که ذکر آن هشدار است به همه انسانها، و عاملی است برای اصلاح و تربیت، طبعاً لطف و نعمتی محسوب می شود. و اصولاً وجود حساب در هر دستگاه نعمت بزرگی است چرا که به خاطر آن سرهای همه به حساب خواهد بود! *** آیه بعد برای تأکید آنچه در آیه قبل دائر بر عدم قدرت انس و جن بر فرار از چنگال عدالت آمده، می افزاید: "شعله هایی از آتش بی دود، و دودهایی متراکم بر شما می فرستد (و آن چنان شما را از هر سو احاطه می کنند که راهی برای فرار نیست) و در این هنگام نمی توانید از کسی یاری بطلبید" (يُزِيلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظًا مِّنْ نَّارٍ وَنُحَاسًا فَلَا تَتَّصِرَانِ).

از یک سو فرشتگان شما را احاطه کرده اند و از سوی دیگر شعله های گرم و سوزان آتش و دودهای تیره و تار و خفقان آور اطراف محشر را فرا می گیرد و راهی برای گریز نیست.

"شواظ" - به گفته "راغب" در "مفردات" و "ابن منظور" در "لسان العرب" و بسیاری از مفسران - به معنی شعله های بی دود آتش است، و بعضی آن را به معنی زبانه های آتش که از خود آتش به ظاهر بریده می شود و سبز رنگ است تفسیر کرده اند، و در هر حال این تعبیر اشاره به شدت حرارت آن است.

ص: ۱۵۰

(۱-۱) "تفسیر صافی" صفحه ۵۱۷، تفسیر مجمع البیان جلد ۹ صفحه ۲۰۵.

و "نحاس" به معنی دود (و یا شعله های قرمز رنگ و دود آلود آتش) است که به رنگ مس در می آید، بعضی نیز آن را به معنی "مس مذاب" تفسیر کرده اند که ظاهراً هیچ تناسبی با آیه مورد بحث ندارد، زیرا سخن از موجودی در میان است که انسان را در قیامت احاطه کند و از فرار از دادگاه عدل الهی بازدارد.

و چه عجیب است دادگاه قیامت که انسان از هر سو در احاطه کامل ماموران الهی و آتش سوزان و دود کشنده قرار گرفته، و راهی جز حضور در آن دادگاه و تسلیم در برابر حکم آن محکمه ندارد.

*** باز می فرماید: "کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (فَبَآئِيَ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

تعبیر به نعمت در اینجا نیز به خاطر همان لطفی است که در آیه قبل به آن اشاره شد.

ص: ۱۵۱

[سوره الرحمن (۵۵): آیات ۳۷ تا ۴۵]

اشاره

فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ (۳۷) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۸) فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ (۳۹) فَبِأَيِّ
 آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۰) يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بَسِيْمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَفْئَامِ (۴۱) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۲) هَذِهِ جَهَنَّمُ
 الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ (۴۳) يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آتٍ (۴۴) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۵)

ترجمه:

۳۷- در آن هنگام که آسمان شکافته شود، و همچون روغن مذاب گلگون گردد (حوادث هولناکی رخ می دهد که تاب تحمل آن را نخواهید داشت).

۳۸- پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! ۳۹- در آن روز هیچکس از انس و جن از گناهش سؤال نمی شود.

ص: ۱۵۲

۴۰- پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟ ۴۱- بلکه مجرمان با قیافه هایشان شناخته می شوند، و آن گاه آنها را با موهای پیش سر، و پاهایشان، می گیرند (و به دوزخ می افکنند).

۴۲- پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟ ۴۳- این همان دوزخی است که مجرمان آن را انکار می کردند.

۴۴- امروز در میان آن آب سوزان در رفت و آمدند! ۴۵- پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟

تفسیر:

اشاره

کنهکاران از سیمایشان شناخته می شوند!

در تعقیب آیات گذشته که بعضی از حوادث رستاخیز را بازگو می کرد، این آیات هم چنان ادامه همان بحث و ذکر خصوصیات دیگری از صحنه قیامت، و چگونگی حساب، و مجازات، و کیفر است.

نخست می فرماید: "هنگامی که آسمان شکافته شود، و همانند روغن مذاب گلگون گردد، حوادث هولناکی واقع می شود که هیچکس را یارای تحمل آن نیست" (فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ) (۱).

از مجموع آیات "قیامت" به خوبی استفاده می شود که در آن روز نظام کنونی جهان به کلی در هم می ریزد، و حوادث بسیار هول انگیز در سرتاسر عالم رخ می دهد، کواکب و سیارات و زمین و آسمان دگرگون می شوند، و مسائلی که تصور آن امروز برای ما مشکل است واقع می گردد، و از جمله چیزی است که در آیه فوق آمده است که کرات آسمانی از هم می شکافد و به

ص: ۱۵۳

۱- ۱) در اینکه "اذا" در این جمله شرطیه است یا فجائیه است و یا ظرفیه احتمالات متعددی داده شده ولی بهتر همان اول است و جزای شرط محذوف می باشد و ممکن است در تقدیر چنین باشد فاذا انشقت السماء فکانت ورده کالدّهان کان احوال لا یطیقها البیان.

رنگ سرخ و به صورت مذاب همچون روغن در می آید.

"ورده" و "ورد" به معنی "گل" است و از آنجا که گلها غالبا سرخ رنگند معنی سرخ را در اینجا تداعی می کند.

این واژه به معنی اسبهای سرخ رنگ نیز آمده، و از آنجا که اینگونه اسبها در فصول سال تغییر رنگ می دهند در فصل بهار کمی زرد رنگ و در فصل زمستان سرخ رنگ، و در شدت سرما تیره رنگ می شوند، دگرگونیهایی که صحنه آسمان در قیامت پیدا می کند به آن تشبیه شده است که گاه همچون شعله آتش سرخ و سوزان، و گاه زرد رنگ، و گاه سیاه دودآلود و تیره و تار می شود.

"دهان" (بر وزن کتاب) به معنی روغن مذاب، و گاه به معنی دردی است که در روغن ته نشین می کند، و غالبا رنگهای مختلفی دارد. این تشبیه ممکن است از این نظر باشد که رنگ آسمان به صورت روغن مذاب گلگون در می آید، و یا اشاره به ذوب شدن کرات آسمانی، و یا رنگهای مختلف آن بوده باشد بعضی "دهان" را به معنی "چرم سرخ رنگ" نیز تفسیر کرده اند، و در هر صورت این تشبیهات تنها می تواند شبیحی از آن صحنه هولناک را مجسم سازد، چرا که در واقع شباهتی به هیچ حادثه ای از حوادث این دنیا ندارد، و صحنه هایی است که تا کسی نبیند نمی داند.

*** و از آنجا که اعلام وقوع این حوادث هولناک در صحنه قیامت، و یا قبل از آن هشدار است به همه مجرمان و مؤمنان، و لطفی است از الطاف الهی، بعد از آن همان جمله سابق را تکرار فرموده، می گوید: "کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (فَبَأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

*** در آیه بعد، از حوادث تکوینی قیامت، به وضع انسان گنهکار در آن روز،

ص: ۱۵۴

پرداخته، می افزاید: "در آن روز هیچ کس از انس و جن از گناهش پرسش نمی شود" (فَيَوْمَذِلَّا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ).

چرا سؤال نمی کنند؟ برای اینکه همه چیز در آن روز آشکار است، یوم البروز است، و در چهره انسانها همه چیز خوانده می شود.

ممکن است تصور شود که این آیه با آیاتی که تصریح و تاکید بر مساله سؤال از بندگان در قیامت می کند تضاد دارد، مانند "آیه ۲۴ صافات" و قفوههم انهم مسئولون: "آنها را متوقف سازید که باید از آنها سؤال شود" و "آیه ۹۲-۹۳ سوره حجر" فَوَرَّبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ :

"به پروردگارت سوگند که از همه آنها سؤال می کنیم از کارهایی که انجام می دادند".

ولی با توجه به یک نکته این مشکل حل می شود و آن اینکه قیامت یک روز بسیار طولانی است، و انسان از مواقف و گذرگاه های متعددی باید بگذرد و در هر صحنه و موقعی باید مدتی بایستد، طبق بعضی از روایات این مواقف پنجاه موقف است، در بعضی از این مواقف مطلقا سؤالی نمی شود، بلکه "رنگ رخساره خبر می دهد از سر درون" چنان که در آیات بعد خواهد آمد.

و در بعضی از مواقف مهر بر دهان انسان گذارده می شود و اعضای بدن به شهادت برمی خیزند (۱).

در بعضی از انسانها دقیقا پرسش می شود (۲).

و در بعضی دیگر انسانها به جدال و دفاع و مخاصمه برمی خیزند (۳) خلاصه

ص: ۱۵۵

۱-۱) یس ۶۵.

۲-۲) مانند آیه مورد بحث و دو آیه ای که در بالا اشاره کردیم.

۳-۳) نحل ۱۱۱.

هر صحنه ای شرایطی دارد و هر صحنه از صحنه دیگر خوفناکتر است.

*** و باز در تعقیب آن همگان را مخاطب ساخته می گوید "کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می کنید؟!)"
فَبَآئِیَ آلَاءِ رَبِّکُمْ تَکْذِبُونَ).

*** آری در آن روز سؤال نمی شود، بلکه "مجرمان با قیافه هایشان شناخته می شوند" (يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ) (۱).

گروهی دارای چهره های بشاش نورانی و درخشانند که بیانگر ایمان و عمل صالح آنهاست، و گروهی دیگر صورتهایی سیاه و تاریک و زشت و عبوس دارند که نشانه کفر و گناه آنهاست، چنان که در آیات ۳۸ تا ۴۱ سوره عبس می خوانیم:

"وَجُوهٌ يُّومَرُّ بِهَا مُشَبَّهَةٌ وَ وُجُوهٌ يُّومَرِّدُ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتَرٌ:" در آن روز چهره هایی درخشان و نورانیند، و چهره هایی تاریک، که سیاهی مخصوصی آن را پوشانیده."

سپس می افزاید: "آن گاه آنها را با موهای پیش سر، و پاهایشان می گیرند، و به دوزخ می افکنند!" (فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ).

"نواحی" جمع "ناحیه" چنان که راغب در مفردات می گوید: در اصل به معنی موهای پیش سر و از ماده "نصا" (بر وزن نصر) به معنی اتصال و پیوستگی است، و "اخذ به ناصیه" به معنی گرفتن موی پیش سر است، و گاه کنایه از غلبه کامل بر چیزی می آید.

ص: ۱۵۶

۱- ۱) "سیما" در اصل به معنی "علامت و نشانه" است، و هر گونه علامت و نشانه ای را که در صورت و یا سایر نقاط بدن آنها باشد شامل می شود، ولی از آنجا که علائم خوشحالی و بد حالی بیشتر در صورت نمایان می گردد به هنگام ذکر این لفظ غالباً صورت تداعی می شود.

"اقدام" جمع "قدم" به معنی پاها است.

گرفتن مجرمان با موی پیش سر، و پاها، ممکن است به معنی حقیقی آن باشد که ماموران عذاب این دو را می گیرند و آنها را از زمین برداشته، با نهایت ذلت به دوزخ می افکنند، و یا کنایه از نهایت ضعف و ناتوانی آنها در چنگال ماموران عذاب الهی است، که این گروه را با خواری تمام به دوزخ می برند، و چه صحنه دردناک و وحشتناکی است آن صحنه؟ *** باز از آنجا که یادآوری این مسائل در زمینه معاد هشدار و لطفی است به همگان می افزاید: "کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می کنید؟! (فَبَآئِیَ آلَآءِ رَبِّکُمْ تُکَذِّبُونَ).

*** در آیه بعد می فرماید: "این همان دوزخی است که مجرمان پیوسته آن را انکار می کنند" (هَٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِیْ یُکَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ).

در اینکه مخاطبین حاضران در محشرند و این سخن در قیامت به آنها گفته می شود؟ و یا مخاطب شخص پیامبر ص می باشد، و در دنیا به او گفته شده است؟ مفسران تفسیرهای مختلفی دارند، ولی قرائنی در آیه وجود دارد که معنی دوم را تقویت می کند زیرا تعبیر به فعل مضارع (یکذب) و استفاده از جمله غائب با عنوان "مجرمون" بیانگر این است که خداوند به پیامبرش ص می گوید:

این اوصاف دوزخی است که همواره مجرمان در این دنیا آن را انکار می کنند، و یا اینکه مخاطب همه انس و جن هستند که به آنها هشدار می دهد جهنمی که مجرمان آن را انکار می کنند دارای چنین اوصافی است که می شنوید، باید به هوش باشید، عاقبت کارتان به آنجا نرسد.

*** باز در توصیف جهنم و عذابهای دردناک آن می افزاید: "مجرمان در میان

ص: ۱۵۷

دوزخ و آب سوزان در رفت و آمدند" (يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ آتٍ).

"آن" و "آنی" در اینجا به معنی آبی است که در نهایت حرارت و سوزندگی باشد، و در اصل از ماده "انا" (بر وزن رضا) به معنی وقت گرفته شده، زیرا آب سوزان به وقت و مرحله نهایی خود رسیده است.

به این ترتیب آنها از یک سو در میان شعله های سوزان جهنم می سوزند و تشنه می شوند و تمنای آب می کنند، و از سوی دیگر آب جوشان به آنها می دهند (یا بر آنها می ریزند) و این مجازاتی است دردناک.

از بعضی از آیات قرآن استفاده می شود که چشمه سوزان حمیم در کنار جهنم است که نخست دوزخیان را در آن می برند و سپس در آتش دوزخ می افکنند:

"يُسْحَبُونَ فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ" (مؤمن ۷۱ و ۷۲).

تعبیر به "يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ آتٍ" در آیه مورد بحث نیز متناسب با همین معنی است.

*** باز به دنبال این هشدار و اخطار شدید بیدار کننده که لطفی است از ناحیه خداوند، می فرماید: "کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

ص: ۱۵۸

[سوره الرحمن (٥٥): آيات ٤٦ تا ٥٥]

اشاره

وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ (٤٦) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٤٧) ذَوَاتَا أَفْنَانٍ (٤٨) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٤٩) فِيهِمَا عِتْنَانِ
 تَجْرِيَانِ (٥٠) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٥١) فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ (٥٢) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٥٣) مُتَّكِئِينَ عَلَى فُرُشٍ
 بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَ جَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ (٥٤) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٥٥)

ص: ١٥٩

۴۶-و برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد دو باغ بهشت است.

۴۷-پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟ ۴۸-آن دو باغ بهشتی دارای انواع نعمتها و درختان پر طراوت است.

۴۹-پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟ ۵۰-در آنها دو چشمه،دائما در جریان است.

۵۱-پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟ ۵۲-در آن دو از هر میوه ای دو نوع وجود دارد.

۵۳-پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟ ۵۴-این در حالی است که آنها بر فرشهایی تکیه کرده اند که آستر آنها از پارچه های ابریشمین است و میوه های رسیده آن دو باغ بهشتی در دسترس است.

۵۵-پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟

تفسیر:

این دو بهشت در انتظار خائفان است

در این آیات دوزخیان را به حال خود رها کرده،به سراغ بهشتیان می رود، و از نعمتهای دلپذیر و بی نظیر و شوق انگیز بهشت قسمتهایی را بر می شمرد،تا در مقایسه با کیفرهای شدید و دردناک دوزخیان اهمیت هر کدام روشنتر گردد.

می فرماید:برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد دو باغ بهشت است " (وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ).

"خوف از مقام پروردگار" یا به معنی خوف از مواقف قیامت و حضور در پیشگاه او برای حساب است،و یا به معنی خوف از مقام علمی خدا و مراقبت دائمی او نسبت به همه انسانها است (۱).

ص: ۱۶۰

۱- ۱) در صورت اول مقام اسم مکان است و در صورت دوم مصدر میمی.

تفسیر دوم مناسب چیزی است که در آیه ۳۳ سوره رعد آمده که می فرماید: **أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ**: "آیا کسی که بالای سر همه ایستاده حافظ و مراقب اعمال همگان است همچون کسی است که این صفات را ندارد".

و در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود:

من علم ان الله يراه، و يسمع ما يقول، و يعلم ما يعمله من خير او شر، فيحجزه ذلك عن القبيح من الاعمال، فذلك الذي خاف مقام ربه، و نهى النفس عن الهوى. "کسی که می داند خدا او را می بیند، و آنچه می گوید می شنود، و آنچه را از خیر و شر انجام می دهد می داند، و این توجه او را از اعمال قبیح باز می دارد این کسی است که از مقام پروردگارش خائف است، و خود را از هوای نفس باز داشته" (۱).

در اینجا تفسیر سومی است که منظور ترس از خدا است نه به خاطر آتش دوزخ و طمع در نعیم بهشت، بلکه تنها به خاطر "مقام پروردگار و جلال او" خائف است.

و نیز تفسیر چهارمی وجود دارد که منظور از "مقام پروردگار" مقام عدالت او است، چرا که ذات مقدس او مایه خوف نیست، بلکه خوف از عدالت او است و خوف از عدالت نیز بازگشت به خوف از اعمال خود انسان می کند، زیرا کسی که پاک است از محاسبه اش چه باک است؟ مجرمان هنگامی که از کنار محکمه و دادگاه و زندان می گذرند ترسانند، اما برای پاکان فرق نمی کند که آنجا دادگاه است یا هر مکان دیگر.

ص: ۱۶۱

۱- ۱) "اصول کافی" طبق نقل نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۱۹۷- از ذیل حدیث چنین بر می آید که امام این سخن را در تفسیر آیه **"وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ"** -سوره نازعات ۴۰- فرموده، هر چند محتوای هر دو آیه یکی است.

البته خوف از پروردگار سرچشمه های مختلفی دارد: گاه همان اعمال ناپاک و افکار آلوده است، و گاه مقربان به خاطر قرب به ذات پاکش کمترین ترک اولی و غفلت مایه وحشت آنها است، و گاه بدون همه اینها هنگامی که تصور آن ذات نامحدود و عظمت بی انتها را می کنند در مقابل او احساس حقارت کرده و حالت خوف به آنها دست می دهد، این خوفی است که از نهایت معرفت پروردگار حاصل می شود و مخصوص عارفان و مخلصان درگاه او است.

این تفسیرهای چهارگانه با هم تضادی ندارند و ممکن است در مفهوم آیه جمع باشد.

و اما "جنتان" (دو باغ بهشت) ممکن است بهشت اول بهشت مادی و جسمانی باشد و بهشت دوم بهشت معنوی و روحانی، چنان که در آیه ۱۵ سوره آل عمران آمده است: **لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ** .

در این آیه علاوه بر بهشت جسمانی که نهرها از زیر درختانش می گذرد و همسران پاک در آن هستند از بهشت معنوی که خشنودی خدا است سخن می گوید.

یا اینکه بهشت اول به عنوان پاداش اعمال به آنها داده می شود، و بهشت دوم به عنوان تفضل، چنان که در آیه ۳۸ نور آمده است: **لِيَجْزِيََهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ** : "هدف این است که خداوند پاداش بهترین اعمال آنها را بدهد و از فضلش بر آن بیفزاید".

یا اینکه یک بهشت برای اطاعت، و دیگری برای ترک معصیت است.

و یا یکی برای ایمان و عقیده، و دیگری برای اعمال صالح و مانند آن.

یا اینکه چون مخاطب جن و انس هستند هر یک از این دو بهشت به گروهی از آنها تعلق دارد.

ص: ۱۶۲

البته هیچیک از این تفسیرها دلیل خاصی ندارد و در عین حال همه آنها ممکن است در آیه جمع باشد، آنچه مسلم است خداوند باغهای متعددی از بهشت در اختیار بندگان صالح می گذارد که در آن رفت و آمد دارند، دوزخیان "در میان آتش و آب سوزان در طوافند" و اینها در باغهای بهشت.

*** باز به دنبال این نعمت بزرگ همگان را مخاطب ساخته می گوید:

"کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (فَبَأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

*** سپس در توصیف این دو بهشت می افزاید: "آنها دارای انواع نعمتها و درختان پر شاخه با طراوتند" (ذَوَاتَا أَفْنَانٍ).

"ذواتا" تشبیه "ذات" به معنی "صاحب" و دارنده است (۱).

"افنان" جمع "فن" (بر وزن قلم) در اصل به معنی شاخه های تازه و پر برگ است، و گاه به معنی "نوع" نیز به کار می رود، و در آیه مورد بحث در هر یک از این دو معنی ممکن است استعمال شده باشد، در صورت اول اشاره به شاخه های با طراوت درختان بهشتی است، بر عکس درختان دنیا که دارای شاخه های پیر و جوان و خشکیده هستند.

و در صورت دوم اشاره به تنوع نعمتهای بهشت و انواع مواهب آن است،

ص: ۱۶۳

۱ - ۱) به عقیده بعضی اصل "ذات" که مفرد مؤنث است "ذوات" بوده که واو به عنوان تخفیف حذف شده، و به شکل "ذات" درآمده، و از آنجا که تشبیه کلمات را به صورت اصلی برمی گردانند در اینجا "ذواتان" شد و به هنگام اضافه نون آن حذف گردیده است، در "مجمع البحرین" آمده که "اصل" ذو "ذوا" (بر وزن عصا) بوده "و بنا بر این تعجب نیست که مؤنث آن ذوات باشد.

استعمال در هر دو معنی نیز بی مانع است.

این احتمال نیز وجود دارد که درختان بهشتی به گونه ای هستند که در یک درخت شاخه های مختلفی است و بر هر شاخه نوعی از میوه ها.

*** و به دنبال این نعمت باز همان سؤال تکرار می شود که "کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟!)" (فَبَآئِذَا لَاَءِ رَبُّكُمَا تُكَذِّبَانِ) *** از آنجا که یک باغ سرسبز و خرم و پر طراوت، علاوه بر درختان، باید چشمه های آب جاری داشته باشد در آیه بعد می افزاید: "در آن دو بهشت دو چشمه به طور مداوم جریان دارد" (فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ).

*** باز در برابر این نعمت همان سؤال مطرح می شود: "کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید" (فَبَآئِذَا لَاَءِ رَبُّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

گرچه در آیه فوق سخنی از چگونگی این دو چشمه به میان نیامده، تنها تعبیری از آن به عنوان "نکره" دیده می شود که در اینگونه موارد دلیل بر عظمت و اهمیت است، ولی بعضی از مفسران این دو چشمه را به چشمه های "سلسبیل" و "تسنیم" که به ترتیب در آیه های "۱۸ دهر"، و "۲۷ مطففین" آمده تفسیر کرده اند و گاه گفته شده یکی از این دو چشمه چشمه "شراب طهور" و چشمه دوم چشمه "عسل مصفی" است که هر دو در آیه ۱۵ سوره محمد آمده است.

و اگر ما "جنتان" را در آیات گذشته به معنی بهشت معنوی و مادی تفسیر کنیم طبعاً این دو چشمه نیز یکی معنوی (همچون چشمه معرفت) و دیگری چشمه مادی (همچون چشمه های آب زلال یا شیر و عسل و شراب طهور است) ولی

ص: ۱۶۴

دلیل خاصی برای هیچیک از این تفاسیر در دست نیست.

*** در آیه بعد که نوبت به میوه های این دو باغ بهشتی می رسد، می فرماید:

"در آنها از هر میوه ای دو نوع وجود دارد" (فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ).

نوعی که در دنیا نمونه آن را دیده اید، و نوعی که هرگز شبیه و نظیر آن را در این جهان ندیده اید.

بعضی از مفسران نیز آن را به دو نوع تابستانی و زمستانی و یا خشک و تر و یا کوچک و بزرگ تفسیر کرده اند، ولی هیچیک از اینها دلیل روشنی ندارد این اندازه مسلم است که میوه های بهشتی کاملاً متنوع و گوناگون می باشد، و هر کدام از دیگری بهتر و جالبتر است.

*** باز می افزاید: "کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟" (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

*** در آیات پیشین سه قسمت از ویژگیهای این دو باغ بهشتی مطرح شد، اکنون به سراغ ویژگی چهارم می رویم که می فرماید: "این در حالی است که بهشتیان بر فرشهایی نشسته و تکیه کرده اند که آستر آنها از پارچه های ابریشمین است" (مُتَكِّينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ) (۱).

معمولاً انسان وقتی تکیه می کند که در محیطی آرام و در نهایت امنیت باشد، این تعبیر نشانه آرامش کامل روح بهشتیان است.

"فرش" (بر وزن شتر) جمع "فرش" به معنی فرشهایی است که

ص: ۱۶۵

۱-۱) "متکین" حال است برای بهشتیان که در آیات قبل به عنوان "وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ" ذکر شده است.

گسترده می شود.

"بطائن" جمع "بطانه" به معنی آستر است و "استبرق" به معنی حریر ضخیم است.

جالب توجه اینکه: در اینجا گرانقیمت ترین پارچه ای که در دنیا تصور می شود آستر این فرشها ذکر شده، اشاره به اینکه قسمت روئین آن چیزی است که از لطافت و زیبایی و جذابیت در وصف نمی گنجد، چرا که معمولا در دنیا آستر را به خاطر اینکه ظاهر نمی شود از جنس کم اهمیتی تهیه می کنند، و به این ترتیب کم اهمیت ترین جنسهای آن جهان پرارزشترین جنس این جهان است، اکنون باید فکر کرد که متاع پر ارزش آن چگونه است.

قدر مسلم این است که مواهب الهی در سرای دیگر چیزی نیست که در الفاظ ما بگنجد، و یا حتی قدرت تصور آن را داشته باشیم، تنها شبیحی از دور، در لابلای این گونه آیات پر معنی برای ما تجلی می کند.

این نکته نیز قابل توجه است که در آیات دیگر قرآن می خوانیم که بهشتیان بر "ارائک" (تختهای سایبان دار) و "سریر" (تختهای بدون سایبان) تکیه می کنند، اما در اینجا می گوید: تکیه بر فرشها دارند، ممکن است اینها همه به خاطر تنوع در لذات بهشتی باشد که گاهی بر آن و گاهی بر این تکیه می زنند و نیز ممکن است این فرشهای گرانبها را بر آن تختها بگسترانند، و یا اشاره به مسائل مهمتری است که درک آن برای ما ساکنان دنیا ممکن نیست.

و بالاخره در پنجمین نعمت به چگونگی نعمتهای این باغ بهشتی اشاره کرده می گوید: "میوه های رسیده این دو بهشت در دسترس است" (وَ جَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ).

آری زحمتی که معمولا در چیدن میوه های دنیا وجود دارد در آنجا به هیچوجه نیست.

ص: ۱۶۶

"جنی" (بر وزن بقا) به معنی میوه ای است که موقع چیدن آن فرا رسیده، و "دان" در اصل "دانی" و به معنی نزدیک است.

*** و باز همگان را در اینجا مخاطب ساخته می گوید: "کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟" (فَبَأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

ص: ۱۶۷

[سوره الرحمن (۵۵): آیات ۵۶ تا ۶۱]

اشاره

فِيهِنَّ قَاصَّةٌ رَأَتْ الْطَّرْفَ لَمْ يَطْمِئِنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا حَيَّانٌ (۵۶) فَبَأَىٰ آلَاءُ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۷) كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهِمْ إِذِ انبَعَثَ أَشْقَىٰ (۵۸) فَبَأَىٰ آلَاءُ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۵۹) هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ (۶۰) فَبَأَىٰ آلَاءُ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۱)

ترجمه:

۵۶- در باغهای بهشتی زنانی هستند که جز به همسران عشق نمی ورزند و هیچ انس و جن قبلا با آنها تماس نگرفته است.

۵۷- پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟ ۵۸- آنها همچون یاقوت و مرجانند! ۵۹- پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟ ۶۰- آیا جزای نیکی جز نیکی خواهد بود؟ ۶۱- پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟

ص: ۱۶۸

همسران زیبای بهشتی

در آیات گذشته پنج قسمت از مواهب و ویژگیهای این دو باغ بهشتی عنوان شده بود، در اینجا به سراغ ششمین نعمت می رویم، و آن همسران پاک بهشتی است، می فرماید: "در این قصرهای بهشتی زنانی هستند که جز به همسران خود چشم ندوخته، و جز به آنها عشق نمی ورزند" (فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرَفِ (۱)).

"و هیچ انس و جن قبلاً با آنها تماس نگرفته است" (لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ (۲)).

بنا بر این آنها دوشیزه اند، و دست نخورده، و پاک از هر نظر.

از "ابو ذر" نقل شده است که "همسر بهشتی به شوهرش می گوید: سوگند به عزت پروردگارم که در بهشت چیزی را بهتر از تو نمی یابم، سپاس مخصوص خداوندی است که مرا همسر تو، و تو را همسر من قرار داد" (۳).

"طرف" (بر وزن حرف) به معنی پلک چشمها است، و از آنجا که به هنگام نگاه کردن پلکها به حرکت در می آید کنایه از نگاه کردن است، بنا بر این تعبیر به "قاصرات الطرف" اشاره به زنانی است که نگاهی کوتاه دارند، یعنی فقط به همسرانشان عشق می ورزند، و این یکی از بزرگترین امتیازات همسر است که جز به همسرش نیندیشد و به غیر او علاقه نداشته باشد.

ص: ۱۶۹

۱- ۱) ضمیر جمع در "فیهن" ممکن است به "قصور بهشتی" باز گردد، و یا به "باغهای مختلف آن دو بهشت" و یا به "نعمتها و مواهب آن".

۲- ۲) "لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ" از ماده "طمث" در اصل به معنی خون عادت ماهیانه است به معنی زوال بکارت آمده، و در اینجا اشاره به این است که زنان بکر بهشتی هرگز همسرانی نداشته اند.

۳- ۳) مجمع البیان جلد ۹ صفحه ۲۰۸.

باز در تعقیب این نعمت بهشتی تکرار می کند: "کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟" (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

*** سپس به توصیف بیشتری از این همسران بهشتی پرداخته، می گوید:

"آنها همچون یاقوت و مرجانند!" (كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ).

به سرخی و صفا و درخشندگی "یاقوت" و به سفیدی و زیبایی شاخ "مرجان" که هنگامی که این دو رنگ (یعنی سفید و سرخ شفاف) به هم آمیزند زیباترین رنگ را به آنها می دهند.

"یاقوت" سنگی است معدنی و معمولاً - سرخ رنگ، و "مرجان" حیوانی است دریایی شبیه شاخه های درخت که گاه به رنگ سفید و گاه قرمز یا رنگهای دیگر است، و در اینجا ظاهراً منظور نوع سفید آن است (۱).

*** بار دیگر به دنبال این نعمت بهشتی می فرماید: "کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟" (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

*** و در پایان این بحث می گوید: "آیا جزای نیکی جز نیکی خواهد بود" (هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ) (۲).

آیا آنها که در دنیا کار نیک کرده اند جز پاداش نیک الهی انتظاری در باره آنها می رود؟ گرچه در روایات اسلامی یا تفسیر مفسران احسان در این آیه تنها به معنی "توحید" یا به معنی "توحید و معرفت" یا به معنی "اسلام" تفسیر شده، ولی

ص: ۱۷۰

۱- ۱) در باره مرجان در اوائل همین سوره ذیل آیه ۲۲ شرح بیشتری داده ایم.

۲- ۲) "هل" در این آیه برای استفهام انکاری است، و در حقیقت این آیه دلیلی است برای آیات پیشین که سخن از نعمتهای ششگانه بهشتیان می گفت.

پیدا است که اینها هر کدام مصداق روشنی از این مفهوم گسترده است که هر گونه نیکی را در عقیده و گفتار و عمل شامل می شود.

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که فرمود:

آیه فی کتاب الله مسجله، قلت و ما هی؟ قال قول الله عز و جل: "هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ" جرت فی الکافر و المؤمن، و البر و الفاجر، و من صنع الیه معروف فعليه ان یکافئ به و لیس المكافاه ان تصنع کما صنع حتی تربی، فان صنعت کما صنع کان له الفضل بالابتداء!:

"آیه ای در قرآن است که عمومیت و شمول کامل دارد.

راوی می گوید: عرض کردم کدام آیه است؟ فرمود: این سخن خداوند متعال که می فرماید: هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ: که در باره کافر و مؤمن نیکوکار و بدکار جاری می شود (که پاسخ نیکی را باید به نیکی داد) و هر کس به او نیکی شود باید جبران کند، و راه جبران این نیست که به اندازه او نیکی کنی، بلکه باید بیش از آن باشد، زیرا اگر همانند آن باشد نیکی او برتر است، چرا که او آغازگر بوده!" (۱).

بنا بر این پاداش الهی در قیامت نیز بیش از عمل انسان در دنیا خواهد بود، طبق همان استدلالی که امام در حدیث فوق فرموده است.

"راغب" در "مفردات" می گوید: "احسان" چیزی برتر از عدالت است، زیرا عدالت این است که انسان آنچه بر عهده او است بدهد، و آنچه متعلق به او است بگیرد، ولی احسان این است که بیش از آنچه وظیفه او است انجام دهد، و کمتر از آنچه حق او است بگیرد.

ص: ۱۷۱

۱- ۱) تفسیر عیاشی (طبق نقل نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۱۹۹ و تفسیر مجمع البیان جلد ۹ صفحه ۲۰۸).

باز در اینجا از بندگان اقرار می گیرد که "کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟" (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

چرا که این قانون یعنی جزای احسان به احسان خود نعمتی است بزرگ از ناحیه خداوند بزرگ، و نشان می دهد که پاداش او در برابر اعمال بندگان نیز درخور کرم او است نه درخور اعمال آنها، تازه اگر آنها عملی دارند و اطاعتی می کنند آنهم به توفیق و لطف خدا است و برکاتش نیز به خودشان می رسد.

نکته:

نیکی پاداش نیکی است

آنچه در آیه فوق خواندیم "هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ" یک قانون عمومی در منطق قرآن است که خدا و خلق و همه بندگان را شامل می شود.

عمومیت این قانون به همه مسلمانان تعلیم می دهد که هر نیکی را از هر کسی باشد جبران کنند، و به گفته امام صادق ع جبران آن نیست که همانندش را انجام دهند، بلکه باید برتر باشد، و گرنه آنکه ابتدا به احسان کرده است برتری خواهد داشت! در مورد اعمال ما در پیشگاه خداوند مساله شکل دیگری به خود می گیرد، چرا که طرف خداوند کریمی است که امواج رحمتش سرتاسر عالم هستی را فرا گرفته، و اکرام و انعامش شایسته ذات او است، نه هموزن اعمال بندگان، بنا بر این جای تعجب نیست که در تاریخ امم کرارا می خوانیم که افرادی با انجام کار کوچکی از روی اخلاص مشمول عنایات بزرگی شده اند، از جمله اینکه:

بعضی از مفسران نقل کرده اند "یکی از مسلمانان پیر زن کافری را دید که دانه هایی برای پرندگان در وقت زمستان می پاشید، به او گفت از امثال تو

ص: ۱۷۲

این عمل پذیرفته نمی شود، او در پاسخ گفت من این کار را می کنم خواه پذیرفته شود یا نشود، این ماجرا گذشت بعد از مدتی او را در حرم کعبه دید گفت:

ای مرد خداوند به برکت یک مشت دانه برای پرندگان نعمت اسلام را به من ارزانی داشت" (۱).

ص: ۱۷۳

۱-۱) "روح البیان" جلد ۹ صفحه ۳۱۰.

[سوره الرحمن (۵۵): آیات ۶۲ تا ۶۹]

اشاره

وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ (۶۲) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۳) مُدْهَامَتَانِ (۶۴) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۵) فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ (۶۶) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۷) فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَانٌ (۶۸) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۶۹)

ترجمه:

۶۲- و پائین تر از آنها دو بهشت دیگر است.

۶۳- پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟ ۶۴- هر دو کاملاً- خرم و سرسبزند! ۶۵- پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟ ۶۶- در آنها دو چشمه در حال فوران است.

۶۷- پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟

ص: ۱۷۴

۶۸- در آنها میوه های فراوان و درخت نخل و انار است.

۶۹- پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟

تفسیر:

دو بهشت دیگر با اوصاف شگفت آورش

در ادامه بحث گذشته که پیرامون دو بهشت خائفان با ویژگیهای و الا سخن می گفت در این آیات از دو بهشت سخن می گوید که در مرحله پائینتری و طبعاً برای افرادی است که در سطح پائینتری از ایمان و خوف از پروردگار قرار دارند، و به تعبیر دیگر هدف بیان وجود سلسله مراتب به تناسب ایمان و عمل صالح است.

نخست می فرماید: "و پائینتر از آنها دو بهشت دیگر است" (و مِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ).

برای این جمله دو تفسیر ذکر کرده اند نخست همان که در بالا گفتیم تفسیر دیگر اینکه: تعبیر "من دونهما" یعنی غیر از آن دو بهشت، دو بهشت دیگر برای همان مؤمنان است که به عنوان تنوع در میان این باغهای بهشتی در گردشند، چرا که طبع آدمی تنوع طلب است و از آن لذت می برد.

ولی با توجه به لحن این آیات، و همچنین روایاتی که در تفسیر آن وارد شده تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد.

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود:

جنتان من فضه، آنیتهما و ما فیهما، جنتان من ذهب آنیتهما و ما فیهما:

"دو بهشت که بنای آنها و هر چه در آنها است از نقره است، و دو بهشت است که بنای آنها و هر چه در آنها است از طلا است" (تعبیر به طلا و نقره ممکن است اشاره به تفاوت ارزش مواهب آنها باشد) (۱).

ص: ۱۷۵

۱- ۱) "مجمع البیان" ذیل آیات مورد بحث.

در حدیث دیگری از امام صادق ع می خوانیم که در تفسیر همین آیه فرمود:

لا- تقولن الجنة واحدة، ان الله يقول: "وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ" و لا- تقولن درجة واحدة ان الله يقول: "درجات بعضها فوق بعض" انما تفاضل القوم بالاعمال: "نگو بهشت یکی است، چرا که خداوند می گوید: "غیر از آن دو بهشت، دو بهشت دیگر است"، و نگو درجه واحدی است، چرا که خداوند می فرماید: "درجاتی است که بعضی بالا-تر از بعض دیگر است" و این تفاوت به خاطر اعمال می باشد" (۱).

روی همین اصل در حدیثی از پیامبر ص آمده است:

جنتان من ذهب للمقربين، و جنتان من ورق لاصحاب اليمين: "دو بهشت از طلا- است برای مقربان، و دو بهشت از نقره برای اصحاب اليمين" (۲).

*** سپس می افزاید: "کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید" (فَبَائِي آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

*** بعد به پنج ویژگی این دو بهشت که بعضی با آنچه در باره دو بهشت سابق گفته شد شباهت دارد و بعضی متفاوت است پرداخته، می گوید: "هر دو کاملاً خرم و سرسبزند" (مُدْهَامَتَانِ).

"مدهامتان" از ماده "ادهیما" و از ریشه "دهمه" (بر وزن تهمة) در اصل به معنی "سیاهی" و "تاریکی شب" است، سپس به سبز پر رنگ نیز اطلاق شده است، و از آنجا که چنین رنگی نشانه نهایت شادابی و طراوت گیاهان

ص: ۱۷۶

۱- ۱) همان مدرک.

۲- ۲) "در المنثور" جلد ۶ صفحه ۱۴۶- چنان که گفتیم تعبیر به طلا- و نقره ممکن است اشاره به تفاوت مرتبه این دو بهشت باشد.

و درختان است این تعبیر بیانگر نهایت خرمی آن دو بهشت است.

*** باز در اینجا اضافه می کند: "کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟" (فَبَأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

*** در آیه بعد به توصیف دیگری پرداخته، می گوید: "در آنها دو چشمه در حال فوران است" (فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَاحَتَانِ).

"نضاختان" از ماده "نضخ" به معنی فوران آب می باشد.

*** دگر بار از جن و انس به صورت یک استفهام انکاری می پرسد: "کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟" (فَبَأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

*** آیه بعد در باره میوه های این دو بهشت چنین می گوید: "در آنها میوه های فراوان و درخت خرما و انار است" (فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ رُمَّانٌ).

بدون شك "فاكهه" مفهوم گسترده ای دارد و همه انواع میوه را شامل می شود، ولی اهمیت خرما و انار سبب شده که بالخصوص از آن دو نام برده شود، و اینکه بعضی از مفسران پنداشته اند که این دو میوه در مفهوم "فاكهه" داخل نیست اشتباه است، زیرا علمای لغت آن را انکار کرده اند، و اصولاً عطف "خاص" بر "عام" در مواردی که امتیازی موجود باشد کاملاً معمول است، چنان که در آیه ۹۸ سوره بقره می خوانیم: مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ: "کسی که دشمن خدا و ملائکه و فرستادگان او و جبرئیل باشد (کافر است و) خداوند دشمن کافران می باشد".

ص: ۱۷۷

در اینجا "جبرئیل" و "میکائیل" که دو نفر از فرشتگان بزرگ خدا هستند بعد از ذکر "ملائکه" به طور عام مورد توجه قرار گرفته اند.

*** باز همان سؤال را تکرار کرده، می فرماید: "کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟" (فَبَأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

نکته:

ارزش میوه ها

قابل توجه اینکه در آیات فوق از میان غذاهای بهشتی مخصوصا روی میوه ها تکیه شده و از میان تمام میوه ها به خصوص خرما و انار را نام می برد، و عجب اینکه بجای "خرما" "درخت نخل" گفته شده، ولی در مورد انار نام خود میوه آمده است، و لا بد هر کدام نکته ای دارد.

اما ذکر خصوص میوه ها از میان غذاهای بهشتی بخاطر اهمیتی است که میوه ها در تغذیه دارند، تا آنجا که انسان را موجودی "میوه خوار" نامیده اند، و نقش میوه ها در طراوت و شادابی و نشاط انسان نه تنها از نظر علمی بلکه از نظر تجربه عمومی مردم نیز آشکار است.

و اما ذکر درخت نخل بجای میوه آن ممکن است از این نظر باشد که درخت نخل علاوه بر میوه اش از جهات مختلف مورد استفاده است در حالی که درخت انار چنین نیست، از برگهای نخل انواع وسائل زندگی، از فرش گرفته تا کلاه و لباس و وسیله حمل و نقل و تخت خواب می بافند، و از الیاف آن استفاده های مختلف می کنند، بعضی از قسمتهای آن خواص دارویی دارد و حتی از تنه آن به عنوان ستون برای بعضی عمارتها یا پل برای عبور از نهرها استفاده می کنند.

و اما انتخاب این دو میوه از میان میوه های بهشتی به خاطر تنوع این دو می باشد: یکی غالبا در مناطق گرم می روید، و دیگری در مناطق سرد، یکی

ص: ۱۷۸

ماده قندی دارد، و دیگری ماده اسیدی، یکی از نظر طبیعت گرم است و دیگری از نظر طبیعت سرد، یکی غذا است و دیگری برطرف کننده تشنگی.

در باره مواد حیاتی موجود در خرما و انواع ویتامینهای آن که امروز کشف شده و بالغ بر ۱۳ ماده حیاتی و ۵ نوع ویتامین است و همچنین سایر خواص آن ذیل آیه ۲۵ سوره مریم تحت عنوان یک غذای نیروبخش سخن گفته ایم (۱).

و اما "انار" که در بعضی از روایات اسلامی به عنوان بهترین میوه ها (سید الفاکهه) معرفی شده (۲).

دانشمندان غذاشناس مطالب بسیاری گفته اند، از جمله روی قدرت پاک کنندگی خون و وجود مقدار قابل ملاحظه ای "ویتامین ث" در آن تکیه کرده اند.

فوائد فراوان دیگری برای انار (شیرین و ترش) در کتب آمده است از جمله تقویت معده، دفع تبهای صفراوی، یرقان، جرب (بیماری خارش)، تقویت دید چشم، رفع جراحات مزمن، تقویت لثه، دفع اسهال است.

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

اطعموا صبیانکم الرمان، فانه اسرع لشبابهم: "به کودکان خود انار دهید که موجب رشد سریع آنها است" (۳).

و در حدیث دیگری آمده است:

فانه اسرع لالستهم: "زودتر به سخن می آیند" (۴).

ص: ۱۷۹

۱- ۱) تفسیر نمونه جلد ۱۳ صفحه ۴۶.

۲- ۲) این تعبیر در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده است (بحار الانوار جلد ۶۶ صفحه ۱۶۳).

۳- ۳) "بحار الانوار" جلد ۶۶ صفحه ۱۶۴.

۴- ۴) همان مدرک صفحه ۱۶۵.

و در حدیث دیگری از امام باقر و امام صادق ع آمده است که فرمودند

□

ما علی وجه الارض ثمره کانت احب الی رسول الله (ص) من الرمان: "هیچ میوه ای در روی زمین نزد رسول خدا محبوبتر از انار نبود" (۱).

ص: ۱۸۰

۱- ۱) "کافی" جلد ۶ صفحه ۳۵۲.

[سوره الرحمن (۵۵): آیات ۷۰ تا ۷۸]

اشاره

فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ (۷۰) فَبَيَّأَ آلَاءَ رَبُّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۱) حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْحِيَامِ (۷۲) فَبَيَّأَ آلَاءَ رَبُّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۳) لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌ (۷۴) فَبَيَّأَ آلَاءَ رَبُّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۵) مُتَكَيِّنَ عَلَى رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ (۷۶) فَبَيَّأَ آلَاءَ رَبُّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۷۷) تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (۷۸)

ترجمه:

۷۰- و در آن باغهای بهشتی زنانی هستند نیکو خلق و زیبا.

۷۱- پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟ ۷۲- حوریانی که در خیمه های بهشتی مستورند.

۷۳- پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟

ص: ۱۸۱

۷۴- زنانی که هیچ انس و جن قبلا با آنها تماس نگرفته (و دوشیزه اند).

۷۵- پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟ ۷۶- این در حالی است که این بهشتیان بر تختهایی تکیه زده اند که با بهترین و زیباترین پارچه های سبز رنگ پوشانده شده.

۷۷- پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟ ۷۸- پر برکت و زوال ناپذیر است نام پروردگار صاحب جلال و جمال تو.

تفسیر:

باز هم همسران بهشتی

در ادامه شرح نعمتهای دو بهشتی که در آیات سابق آمده است در این آیات نیز به قسمتهای دیگر از این مواهب اشاره شده است.

نخست می فرماید: "در این دو بهشت نیز زنانی هستند نیکو خلق و زیبا" (فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ) (۱).

زنانی که جمع میان "حسن سیرت" و "حسن صورت" کرده اند، چرا که "خیر" غالبا در مورد صفات نیک و جمال معنوی به کار می رود و "حسن" غالبا در زیبایی و جمال ظاهر.

در روایاتی که در تفسیر این آیه وارد شده صفات نیک بسیاری برای همسران بهشتی شمرده شده که می تواند اشاره ای به صفات عالی زنان دنیا نیز باشد، و الگویی برای همه زنان محسوب شود، از جمله خوش زبان بودن، نظافت و پاکی، آزار نرسانیدن، نظری به بیگانگان نداشتن و مانند آن.

ص: ۱۸۲

۱- ۱) ضمیر "فیهن" که جمع مؤنث است ممکن است به مجموع چهار بهشت باز گردد که در آیات گذشته آمده بود، و نیز ممکن است به دو بهشتی که اخیرا به آن اشاره شد باز گردد به اعتبار باغهای متعدد و قصرهای گوناگونی که دارد و این تفسیر مناسبتر است چرا که حساب آنها را از هم جدا کرده است.

خلاصه اینکه تمام صفات کمال و جمالی که در یک همسر مطلوب است در آنها جمع است، و آنچه خوبان همه دارند آنها تنها دارند، و به همین دلیل قرآن در یک تعبیر کوتاه و پر معنی از آنها به عنوان "خیرات حسان" تعبیر کرده است (۱).

*** و به دنبال ذکر این نعمت باز می افزاید: "کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟" (فَبَيِّتْ آلَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

*** سپس در ادامه توصیف این زنان بهشتی اضافه می کند: "آنها حوریانی هستند که در خیمه های بهشتی مستورند" (حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ).

"حور" جمع "حوراء" و "احور" به کسی می گویند که سیاهی چشمش کاملاً مشکی و سفیدی آن کاملاً شفاف است، و گاه به زنان سفید چهره نیز اطلاق شده است.

تعبیر به "مقصورات" اشاره به این است که آنها تنها تعلق به همسرانشان دارند و از دیگران مستور و پنهانند.

"خیام" جمع "خیمه" است، ولی به طوری که در روایات اسلامی آمده خیمه های بهشتی شباهتی به خیمه های این جهان ندارند، از نظر گستردگی و وسعت و زیبایی.

این نکته نیز قابل توجه است که "خیمه" طبق آنچه علمای لغت و بعضی

ص: ۱۸۳

۱- ۱) "خیرات" بعضی گفته اند جمع "خیره" (بر وزن سیده) است که به خاطر تخفیف آن را "خیرات" گفته اند، و بعضی آن را جمع "خیره" (بر وزن حیره) دانسته اند، و در هر حال معنی وصفی دارد نه معنی "افعل التفضیل" چرا که افعل التفضیل جمع بسته نمی شود.

از مفسران گفته اند تنها به معنی خیمه های پارچه ای که در میان ما معروف است نمی باشد، بلکه به خانه های چوبی و یا حتی هر خانه مدوری کلمه "خیمه" اطلاق می شود، و گاه گفته شده "خیمه" عبارت است از هر خانه ای که از سنگ و مانند ساخته نشده است (۱).

*** و بار دیگر همان سؤال پر معنی را تکرار کرده می گوید: "کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟" (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

*** آیه بعد توصیف دیگری است در باره حوریان بهشتی، می فرماید: "هرگز پیش از این جن و انس دیگری با آنها تماس نگرفته، و دوشیزه اند" (لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ) (۲).

البته چنان که از آیات دیگر قرآن استفاده می شود زنان و مردانی که در این دنیا همسر یکدیگرند هر گاه هر دو با ایمان و بهشتی باشند در آنجا به هم ملحق می شوند، و با هم در بهترین شرائط و حالات زندگی می کنند (۳).

و حتی از روایات استفاده می شود که مقام این زنان برتر از حوریان بهشت است (۴) به خاطر عبادات و اعمال صالحی که در این جهان انجام داده اند.

*** سپس می فرماید: "کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟" (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

ص: ۱۸۴

۱-۱) "لسان العرب"، "مجمع البحرين"، و "المنجد".

۲-۲) در باره معنی "طمت" ذیل آیه ۵۶ همین سوره توضیح کافی داده ایم.

۳-۳) (رعد-۲۳ و مؤمن-۸).

۴-۴) در المنثور صفحه ۱۵۱.

*** در آخرین توصیفی که در این آیات از نعمتهای بهشتی کرده، می گوید:

"ساکنان این دو بهشت در حالی هستند که تکیه بر تختهایی زده اند که با بهترین و زیباترین پارچه های سبز رنگ پوشانده شده است" (مُتَّكِئِينَ عَلَى رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ).

"رفرف" در اصل به معنی برگهای گسترده درختان است و سپس به پارچه های زیبای رنگارنگ که بی شباهت به منظره باغها نیست اطلاق شده (۱).

"عبقری" در اصل به معنی هر موجود بی نظیر یا کم نظیر است، و لذا به دانشمندانی که وجود آنها در میان مردم نادر است "عباقره" می گویند، بسیاری معتقدند کلمه "عبقر" در آغاز اسمی بوده که عرب برای شهر پریان انتخاب کرده بود، و از آنجا که این شهر موضوع ناشناخته و نادری بوده، هر موضوع بی نظیر را به آن نسبت می دهند و "عبقری" می گویند، بعضی نیز گفته اند که "عبقر" شهری بود که بهترین پارچه های ابریشمین را در آن می بافتند (۲).

ولی به هر حال ریشه اصلی فعلا متروک شده، و عبقری به صورت یک کلمه مستقل به معنی "نادر الوجود" یا "عزیز الوجود" به کار می رود، و با اینکه مفرد است گاهی معنی جمعی نیز می دهد (مانند آیه مورد بحث).

و "حسان" جمع "حسن" (بر وزن چمن) به معنی خوب و زیبا است.

به هر حال این تعبیرات همه حاکی از این است که بهشت همه چیزش ممتاز است، میوه ها، غذاها، قصرها، فرشها و خلاصه هر چیزش در نوع خود بی نظیر و بی مانند است، بلکه باید گفت این تعبیرات نیز هرگز نمی تواند آن

ص: ۱۸۵

۱-۱) بعضی از مفسران در اینجا فرش معروف نگارستان انوشیروان را به صورت مثالی ذکر کرده اند، همان فرش فوق العاده گرانیمیتی که منظره یک باغ را منعکس می کرد.

۲-۲) تفسیر "ابو الفتوح رازی" ذیل آیات مورد بحث.

مفاهیم بزرگ و بی مانند را در خود جای دهد، و تنها شبحی از آن را در ذهن ما ترسیم می کند.

*** سپس برای آخرین بار (و سی و یکمین مرتبه) این سؤال را از انس و جن و از تمام افراد می کند: "کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (فَبَآئِیَ آلَاءِ رَبِّکُمْ تَکْذِبُونَ)."

نعمتهای معنوی؟ یا نعمتهای مادی؟ نعمتهای این جهان؟ یا نعمتهای بهشتی؟ نعمتهایی که سر تا پای وجود شما را فرا گرفته و دائما غرق در آنید، و گاه بر اثر غرور و غفلت همه آنها را به دست فراموشی می سپرید، و از بخشنده اینهمه نعمتها و کسی که در انتظار نعمتهایش در آینده هستید غافل می شوید؟ کدامیک را منکر هستید؟ *** و در آخرین آیه این سوره می فرماید: "پر برکت و زوال ناپذیر است نام پروردگارت که صاحب جلال و اکرام است" (تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّکَ ذِی الْجَلَالِ وَالْإِکْرَامِ).

"تبارک" از ریشه "برک" (بر وزن درک) به معنی سینه شتر است، و از آنجا که شتران هنگامی که در جایی می خوابند و ثابت می مانند سینه خود را به زمین می چسبانند این واژه به معنی ثابت ماندن و پایدار و با دوام بودن به کار رفته است، و نیز از آنجا که سرمایه با دوام و زوال ناپذیر فوائد زیاد دارد به موجود پرفایده "مبارک" گفته می شود، و شایسته ترین کسی که این عنوان برای او سزاوار است ذات پاک خداوند است که سرچشمه همه خیرات و برکات می باشد.

این تعبیر به خاطر آن است که در این سوره انواع نعمتهای الهی، در زمین و آسمان، در خلقت بشر، و در دنیا و آخرت آمده است، و از آنجا که اینها همه

ص: ۱۸۶

از وجود پر برکت پروردگار افاضه می شود، مناسبترین تعبیر همان است که در این آیه آمده است.

زیرا منظور از "اسم" در اینجا اوصاف پروردگار است، مخصوصاً صفت "رحمانیت" که منشأ همه این برکات است، و به تعبیر دیگر افعال خداوند از صفات او سرچشمه می گیرد، اگر عالم هستی را با نظام آفرید و در همه چیز میزان قرار داد "حکمت" او ایجاب می کرد، و اگر قانون عدالت را در همه چیز حکمفرما فرمود "علم و عدل" او ایجاب می کند، و اگر مجرمان را در انواع مجازاتهایی که در این سوره اشاره شد گرفتار می سازد "منتقم" بودنش اقتضا می نماید، و اگر مؤمنان صالح را مشمول انواع مواهب معنوی و مادی در این جهان و جهان دیگر قرار می دهد "فضل و رحمت" واسعه او ایجاب می کند، بنا بر این "اسم" او اشاره به "صفات" او است، و صفات او هم عین ذات پاک او است.

تعبیر به "ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ" اشاره ای است به تمام صفات جمال و جلال او (ذی الجلال اشاره به صفات سلبيه، و ذی الاکرام اشاره به صفات ثبوتیه است).

جالب اینکه این سوره با نام خداوند "رحمن" آغاز شد، و با نام پروردگار ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ پایان می گیرد، و هر دو هماهنگ با مجموعه محتوای سوره است.

نکته ها:

۱- در آیه ۳۷ این سوره بعد از ذکر نعمتهای مختلف معنوی و مادی دنیا می فرماید: "وَيَتَّقِي وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ" و در پایان سوره بعد از ذکر انواع نعمتهای بهشتی می فرماید "تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ"

ص: ۱۸۷

این دو تعبیر بیانگر این واقعیت است که همه خطوط به ذات پاک او منتهی می شود، و هر چه هست از ناحیه او است، دنیا از ناحیه او است، و عقبی نیز از ناحیه او است، و جلال و اکرام او همه چیز را فرا گرفته.

***۲- در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص می خوانیم: شخصی در محضرش دعا می کرد و می گفت: یا ذا الجلال و الاکرام: "ای خداوندی که صاحب جلال و اکرامی" پیامبر ص فرمود: قد استجیب لک فسل: "اکنون که خدا را به این نام خواندی دعایت مستجاب شد هر چه می خواهی بخواه!" (۱).

و در حدیث دیگری آمده است که پیامبر ص مردی را مشاهده کرد که ایستاده و مشغول نماز بود، بعد از رکوع و سجود و تشهد دعا کرد و در دعایش چنین گفت:

اللهم انی اسئلك بان لك الحمد لا اله الا انت وحدك لا شریک لك المنان بدیع السماوات و الارض، یا ذا الجلال و الاکرام، یا حی یا قیوم، انی اسئلك...

پیامبر ص فرمود:

□
لقد دعا الله باسمه العظيم الذي اذا دعى به اجاب، و اذا سئل به اعطى: "این مرد خدا را به نام عظیمی خواند که هر گاه به آن دعا شود اجابت می کند و اگر به وسیله آن سؤال کنند عطا می فرماید" (۲).

***۳- در حدیثی از امام باقر ع می خوانیم که در تفسیر آیه "تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ" فرمود:

□ □
نحن جلال الله و كرامته التي اكرم الله العباد بطاعتنا: "ما جلال خداوند و کرامت او هستیم که بندگان را به اطاعت ما گرامی داشته است" (۳).

ص: ۱۸۸

۱- ۱ و ۲) تفسیر "در المنثور" جلد ۶ صفحه ۱۵۳.

۲- ۳) "تفسیر برهان" جلد ۴ صفحه ۲۷۲.

روشن است که اهل بیت پیامبر ص جز به سوی خدا دعوت نمی کنند، و جز به اطاعت او نمی خوانند، و هادیان راه و کشتیهای نجات در این دریای متلاطم زندگی دنیا هستند، و بنا بر این یکی از مصداقهای جلال و اکرام الهی محسوب می شوند، چه اینکه خداوند به وسیله اولیائش مردم را مشمول نعمت هدایت می سازد.

***۴- بعضی نقل کرده اند که نخستین بخشی از قرآن مجید که در مکه بر قریش آشکار خوانده شد آیات آغاز همین سوره "الرحمن" بود، "عبد الله بن مسعود" می گوید: یاران رسول خدا ص جمع شدند و گفتند تا کنون قریش از قرآن هیچ نشنیده اند، در میان ما کیست که قرآن را آشکارا بر آنها بخواند، من گفتم آن کس منم! گفتند: ما می ترسیم تو را آزار دهند، بهتر این است که کسی این کار را بر عهده گیرد که قبيله نیرومندی داشته باشد تا از او دفاع کنند.

گفتم مرا به حال خود بگذارید خداوند مدافع من است.

روز دیگر "ابن مسعود" در وسط روز در کنار مقام ابراهیم قرار گرفت و در حالی که قریش در مجلس خود نشسته بودند برخاست و با صدای بلند شروع کرد: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَلَّمَ الْقُرْآنَ... و هم چنان ادامه داد، قریش خاموش شدند و گوش فرا دادند سپس گفتند: این مرد بی سر و پا چه می گوید؟! بعضی گفتند: او قسمتی از سخنانی را که محمد آورده است تلاوت می کند، برخاستند و محکم بر صورت او کوبیدند، ولی او هم چنان به تلاوت سوره تا آنجا که خدا می خواست ادامه داد.

سپس به سوی اصحاب پیامبر ص برگشت در حالی که آثار زخم بر صورتش نمایان بود، گفتند ما از همین بر تو می ترسیدیم! ابن مسعود گفت: هرگز این دشمنان خدا در نظر من این اندازه کوچک

ص: ۱۸۹

نبودند، اگر می خواهید فردا هم ادامه می دهم ابدًا ترس ندارم، گفتند: نه، همین مقدار کافی است، آنچه را که آنها نمی خواستند بر آنها خواندی (۱).

به همین دلیل "ابن مسعود" را نخستین کسی می شمرد که قرآن را در مکه آشکارا برای مشرکان خواند (۲).

*** خداوند! تو ذو الجلال و الاکرامی، به جلال و اکرامت سوگند که ما را از نعمتها و مواهب بهشتی محروم مگردان.

پروردگارا! دایره رحمت بسیار گسترده است هر چند ما عملی که شایسته آن باشد انجام نداده ایم آنچه لایق مقام رحمانیت تو است با ما رفتار کن.

بار الها! ما هیچیک از نعمتهای تو را تکذیب نمی کنیم، و خود را همواره غرق احسان تو می دانیم، آنها را بر ما مستدام دار! آمین یا رب العالمین.

۸/ج ۱/۱۴۰۶ هجری قمری ۲۹/۱۰/۱۳۶۴ شمسی

ص: ۱۹۰

۱-۱) "سیره ابن هشام" جلد ۱ صفحه ۳۳۶.

۲-۲) "اسد الغابه" جلد ۳ صفحه ۲۵۷.

(۵۶) سوره واقعه این سوره در مکه نازل شده و دارای ۹۶ آیه است

اشاره

ص: ۱۹۱

در "تاریخ القرآن" از "ابن ندیم" نقل شده که سوره "واقعه" چهل و چهارمین سوره ای است که بر پیغمبر اکرم ص نازل شد (۱) قبل از آن سوره "طه"، و بعد از آن "شعرا" بوده است.

این سوره همانگونه که از لحن آن پیدا است، و مفسران نیز تصریح کرده اند، در مکه نازل شده است، هر چند بعضی گفته اند آیه ۸۱ و ۸۲ در مدینه نازل گردیده، ولی دلیلی برای این گفته در دست نیست، و نشانه ای در آیات مزبور بر این ادعا وجود ندارد.

سوره واقعه چنان که از نامش پیدا است از قیامت و ویژگیهای آن سخن می گوید، و این معنی در تمام آیات ۹۶ گانه سوره مساله اصلی است، اما از یک نظر می توان محتوای سوره را در هشت بخش خلاصه کرد:

۱- آغاز ظهور قیامت و حوادث سخت و وحشتناک مقارن آن.

۲- گروه بندی انسانها در آن روز و تقسیمشان به "اصحاب الیمین" و "اصحاب الشمال" و "مقریین".

۳- بحث مشروحات از مقامات مقریین و انواع پادشاهی آنها در بهشت.

۴- بحث مشروحات در باره گروه دوم یعنی اصحاب الیمین و انواع مواهب الهی بر آنها.

۵- بحث قابل ملاحظه ای در باره "اصحاب الشمال" و مجازاتهای دردناک آنها در دوزخ.

ص: ۱۹۳



۱- (۱) تاریخ القرآن ابو عبد الله زنجانی صفحه ۵۹.

۶- ذکر دلائل مختلفی پیرامون مساله معاد از طریق بیان قدرت خداوند، و خلقت انسان از نطفه ناچیز، و تجلی حیات در گیاهان، و نزول باران، و فروغ آتش، که در ضمن نشانه هایی از توحید نیز محسوب می شود.

۷- ترسیمی از حالت احتضار و انتقال از این جهان به جهان دیگر که آن خود نیز از مقدمات رستاخیز است.

۸- نظر اجمالی دیگری روی پاداش و کیفر مؤمنان و کافران و سرانجام سوره را با نام پروردگار عظیم پایان می دهد.

فضیلت تلاوت این سوره

در باره تلاوت این سوره روایات زیادی در منابع اسلامی ذکر شده است، از جمله در حدیثی از رسول خدا می خوانیم: "من قرأ سورة الواقعة كتب لیس من الغافلين": "کسی که سوره واقعه را بخواند نوشته می شود که این فرد از غافلان نیست" ۱. چرا که آیات سوره آن قدر تکان دهنده و بیدار کننده است که جایی برای غفلت انسان باقی نمی گذارد. به همین دلیل در حدیث دیگری از پیامبر ص می خوانیم: وقتی از آن حضرت سؤال کردند: چرا با این سرعت آثار پیری در چهره مبارک شما ظاهر شده است؟ در پاسخ فرمود: شیتنی هود، و الواقعة، و المرسلات، و عم یتساءلون: "سوره های هود و واقعه و مرسلات و عم مرا پیر کرد" ۲! (چرا که در این سوره ها اخبار تکان دهنده ای از قیامت و رستاخیز و حوادث هولناک و مجازات مجرمان آمده، همچنین داستانهای تکان دهنده ای از سرگذشت اقوام پیشین و بلاهایی که بر آنها نازل شد). در حدیث دیگری از امام صادق ع می خوانیم: من قرأ فی کل لیلہ جمعه الواقعة احبه الله، و حبه الی الناس اجمعین، و لم یر فی الدنیا بؤسا ابدا، و لا فقا و لا فاقه و لا آفة من آفات الدنیا، و کان من رفقاء امیر المؤمنین ع: "هر کس سوره واقعه را در هر شب جمعه بخواند خداوند او را دوست دارد و نزد همه مردم محبوب می کند، و هرگز در دنیا ناراحتی نمی بیند، و فقر و فاقه و آفتی از آفات دنیا دامنگیرش نمی شود، و از دوستان امیر مؤمنان علی ع خواهد بود" ۱. در حدیث دیگری آمده است که عثمان بن عفان به عنوان عیادت وارد بر عبد الله بن مسعود شد در همان بیماری که با آن از دنیا رفت، پرسید: از چه ناراحتی؟ گفت: از گناهانم، گفت: چه میل داری؟ گفت: رحمت پروردگارم! گفت: اگر موافق باشی طیب برای تو بیاوریم؟ گفت: طیب بیمارم کرده، گفت: اگر مایل باشی دستور دهم عطای تو را از بیت المال بیاورند، گفت: آن روز که نیازمند بودم به من ندادی و امروز که بی نیازم به من می دهی؟! گفت: مانعی ندارد برای دخترانت باشد، گفت: آنها هم نیازی ندارند، چرا که من سفارش کردم سوره "واقعه" را بخوانند، من از رسول خدا ص شنیدم که می فرماید: من قرأ سورة الواقعة کل لیلہ لم تصبه فاقه ابدا: "هر کس سوره واقعه را هر شب بخواند هرگز فقیر نخواهد شد" ۲. و به همین دلیل در روایت دیگری سوره واقعه سوره "غنی" نامیده شده است ۱. روشن است که تنها نمی توان با لقلقه زبان اینهمه برکات را در اختیار گرفت، بلکه باید به دنبال تلاوت فکر و اندیشه، و به دنبال آن حرکت و عمل باشد.

در "تاریخ القرآن" از "ابن ندیم" نقل شده که سوره "واقع" چهل و چهارمین سوره ای است که بر پیغمبر اکرم ص نازل شد (۱) قبل از آن سوره "طه"، و بعد از آن "شعرا" بوده است.

این سوره همانگونه که از لحن آن پیدا است، و مفسران نیز تصریح کرده اند، در مکه نازل شده است، هر چند بعضی گفته اند آیه ۸۱ و ۸۲ در مدینه نازل گردیده، ولی دلیلی برای این گفته در دست نیست، و نشانه ای در آیات مزبور بر این ادعا وجود ندارد.

سوره واقع چنان که از نامش پیدا است از قیامت و ویژگیهای آن سخن می گوید، و این معنی در تمام آیات ۹۶ گانه سوره مساله اصلی است، اما از یک نظر می توان محتوای سوره را در هشت بخش خلاصه کرد:

۱- آغاز ظهور قیامت و حوادث سخت و وحشتناک مقارن آن.

۲- گروه بندی انسانها در آن روز و تقسیمشان به "اصحاب الیمین" و "اصحاب الشمال" و "مقرین".

۳- بحث مشروحی از مقامات مقرین و انواع پادشاهی آنها در بهشت.

۴- بحث مشروحی در باره گروه دوم یعنی اصحاب الیمین و انواع مواهب الهی بر آنها.

۵- بحث قابل ملاحظه ای در باره "اصحاب الشمال" و مجازاتهای دردناک آنها در دوزخ.

ص :

(۱- ۱) ثواب الاعمال (طبق نقل نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۲۰۳).

در "تاریخ القرآن" از "ابن ندیم" نقل شده که سوره "واقع" چهل و چهارمین سوره ای است که بر پیغمبر اکرم ص نازل شد (۱) قبل از آن سوره "طه"، و بعد از آن "شعرا" بوده است.

این سوره همانگونه که از لحن آن پیدا است، و مفسران نیز تصریح کرده اند، در مکه نازل شده است، هر چند بعضی گفته اند آیه ۸۱ و ۸۲ در مدینه نازل گردیده، ولی دلیلی برای این گفته در دست نیست، و نشانه ای در آیات مزبور بر این ادعا وجود ندارد.

سوره واقع چنان که از نامش پیدا است از قیامت و ویژگیهای آن سخن می گوید، و این معنی در تمام آیات ۹۶ گانه سوره مساله اصلی است، اما از یک نظر می توان محتوای سوره را در هشت بخش خلاصه کرد:

۱- آغاز ظهور قیامت و حوادث سخت و وحشتناک مقارن آن.

۲- گروه بندی انسانها در آن روز و تقسیمشان به "اصحاب الیمین" و "اصحاب الشمال" و "مقرین".

۳- بحث مشروحات از مقامات مقرین و انواع پادشاهی آنها در بهشت.

۴- بحث مشروحات در باره گروه دوم یعنی اصحاب الیمین و انواع مواهب الهی بر آنها.

۵- بحث قابل ملاحظه ای در باره "اصحاب الشمال" و مجازاتهای دردناک آنها در دوزخ.

ص :

۱- ۱) "روح المعانی" جلد ۲۷ صفحه ۱۱۱.

[سوره الواقعة (٥٦): آيات ١ تا ١٤]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ (١) لَيْسَ لَوْفَعَتِهَا كَذِبُهُ (٢) خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ (٣) إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا (٤) وَبُسَّتِ
 الْجِبَالُ بَسًّا (٥) فَكَانَتْ هَبَاءً مُتَّبًا (٦) وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً (٧) فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ (٨) وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمِ مَا
 أَصْحَابُ الْمَشْأَمِ (٩) وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ (١٠) أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (١١) فِي جَنّاتٍ النَّعِيمِ (١٢) ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَمْوَلِينَ (١٣) وَفَلِيلٌ مِنَ
 الْآخِرِينَ (١٤)

ص: ١٩٧

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱- هنگامی که واقعه عظیم (قیامت) بر پا شود، ۲- هیچکس نمی تواند آن را انکار کند.

۳- گروهی را پائین می آورد و گروهی را بالا می برد.

۴- این در هنگامی است که زمین به شدت به لرزه در می آید.

۵- و کوه ها در هم کوبیده می شود.

۶- و به صورت غبار پراکنده در می آید.

۷- و شما به سه گروه تقسیم خواهید شد.

۸- نخست "اصحاب میمنه" هستند، چه اصحاب میمنه ای؟ ۹- گروه دیگر اصحاب شومند، چه اصحاب شومی؟ ۱۰- و سومین گروه پیشگامان پیشگام! ۱۱- آنها مقربانند ۱۲- در باغهای پر نعمت بهشت جای دارند

ص: ۱۹۸

۱۳- گروه کثیری از امتهای نخستین هستند ۱۴- و اندکی از امت آخرین!

تفسیر:

واقعه عظیم!

مسائل مربوط به قیامت در قرآن مجید معمولاً با ذکر حوادث عظیم و انقلابی و کوبنده در آغاز آن توأم است، و این در بسیاری از سوره های قرآن که بحث از قیامت می کند کاملاً به چشم می خورد، در این سوره واقعه که بر محور معاد دور می زند نیز همین معنی کاملاً در نخستین آیاتش مشهود است.

در آغاز می فرماید: "هنگامی که واقعه عظیم قیامت بر پا شود" (إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ) (۱).

*** "هیچکس نمی تواند آن را انکار کند" (لَيْسَ لَوْفَعَتِهَا كَاذِبَةٌ).

چرا که حوادث پیش از آن به قدری عظیم و شدید است که آثار آن در تمام ذرات جهان آشکار می شود.

"واقعه" به صورت سربسته اشاره به مساله رستاخیز است و از آنجا که وقوعش حتمی است از آن تعبیر به "واقعه" شده، و حتی بعضی آن را یکی از نامهای قیامت شمرده اند.

واژه "کاذبه" را در اینجا بعضی به معنی مصدری گرفته اند، اشاره به اینکه وقوع قیامت آن چنان ظاهر و آشکار خواهد بود که هیچگونه جای تکذیب

ص: ۱۹۹

۱- ۱) "اذا" منصوب به "ظرفیت" است، و ناصب آن "لیس" است که در آیه دوم آمده، مثل اینکه می گوئیم: یوم الجمعة لیس لی شغل، این احتمال نیز داده شده که ناصب آن "اذکر" مقدر بوده باشد، و یا جمله "کان کذا و کذا" (کشاف ذیل آیه مورد بحث) ولی احتمال اول از همه مناسبتر است.

و گفتگو ندارد، بعضی نیز آن را به معنی ظاهریش که اسم فاعل است تفسیر کرده اند و گفته اند در برابر وقوع رستاخیز تکذیب کننده ای وجود نخواهد داشت (۱).

*** به هر حال رستاخیز نه تنها با دگرگونی کائنات توأم است بلکه انسانها هم دگرگون می شوند همانگونه که در آیه بعد می فرماید: "گروهی را پائین می آورد و گروهی را بالا می برد!" (خَافِضَهُ رَافِعَهُ) (۲).

مستکبران گردنکش و ظالمان صدرنشین سقوط می کنند، و مستضعفان مؤمن و صالح بر اوج قله افتخار قرار می گیرند، عزیزان بی دلیل ذلیل می شوند، و محرومان بی جهت عزیز می گردند، گروهی در قعر جهنم سقوط می کنند، و گروه دیگری در اعلا عِلین بهشت جای می گیرند، و این است خاصیت یک انقلاب بزرگ و گسترده الهی! و لذا در روایتی از امام علی بن الحسین ع می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود:

خافضه: "خفضت و الله باعداء الله في النار، رافعه: رفعت و الله اولياء الله الى الجنة: رستاخیز خافضه است چرا که به خدا سوگند دشمنان خدا را در آتش ساقط می کند، و رافعه است چرا که به خدا سوگند اولیاء الله را به بهشت بالا می برد!" (۳).

*** سپس به توصیف بیشتری در این زمینه پرداخته می گوید: "این در هنگامی

ص: ۲۰۰

۱-۱) مؤنث بودن "ضمیر" به خاطر آن است که در تقدیر "نفس کاذبه" یا "فضیه کاذبه" است (ضمناً "لام" در لوقعتها" را بعضی برای "توقیت" دانسته اند، ولی ظاهر این است که "لام" برای "تعذیه" است).

۲-۲) "خافضه رافعه" خبر مبتدای محذوفی است و در اصل "هی خافضه رافعه" بوده است.

۳-۳) "خصال" طبق نقل "نور الثقلین" جلد ۵ صفحه ۲۰۴.

است که زمین به شدت به لرزه درآید" (إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا).

*** این زلزله به قدری عظیم و شدید است که "کوه ها در هم کوبیده و خرد می شود" (وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا).

*** "و به صورت غبار پراکنده ای در می آید" (فَكَانَتْ هَبَاءً مُتَّبَثًا).

"رجت" از ماده "رج" (بر وزن حج) به معنی حرکت دادن شدید است و "رجرجه" به اضطراب گفته می شود.

"بست" از ماده "بس" (بر وزن حج) در اصل به معنی نرم کردن آرد به وسیله آب است.

"هباء" به معنی غبار است و "منبث" به معنی پراکنده، بعضی گفته اند "هباء" آن غبارهای بسیار کوچکی است که در فضا معلق است و در حال عادی دیده نمی شود مگر زمانی که نور آفتاب از روزنه ای به درون محل تاریکی بتابد.

اکنون باید اندیشید که آن زلزله و انفجار تا چه حد سنگین است که می تواند کوه های عظیم را که در صلابت و استحکام ضرب المثلند آن چنان متلاشی کند که تبدیل به غبار پراکنده کند، و فریادی که از این انفجار عظیم برمی خیزد از آن هم وحشتناکتر است.

به هر حال در آیات قرآن در باره وضع کوه ها در آستانه قیامت تعبیرات گوناگونی دیده می شود که در حقیقت مراحل مختلف انفجار عظیم کوه ها را نشان می دهد.

گاه می گوید: "کوه ها به حرکت در می آیند وَ تَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا (طور-۱۰).

ص: ۲۰۱

و گاه می گوید: "کوه ها از جا کنده می شوند" وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ (مرسلات-۱۰).

و گاه می فرماید: "برداشته می شوند و در هم کوبیده می شوند" فَدَكَّكُنَّا دَكَّةً وَاحِدَةً (حاقه-۱۴).

و زمانی می گوید: به تلی از شن تراکم تبدیل خواهند شد" وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا (مزمل-۱۴).

و گاه می فرماید: "به صورت غبار پراکنده ای در می آیند"!(آیه مورد بحث).

و سرانجام می گوید: "همچون پشم زده شده ای در فضا پخش می شوند" که تنها رنگی از آن دیده می شود وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (قارعه-۵).

البته هیچکس جز خدا دقیقاً نمی داند مسیر این حوادث چگونه است؟ و شاید با الفاظ و در قالب سخنان ما قابل توصیف نباشد، ولی این اشارات پر معنی همگی حاکی از عظمت این انفجار بزرگ است.

*** بعد از بیان وقوع این واقعه عظیم و رستاخیز بزرگ به چگونگی حال مردم در آن روز پرداخته، و قبل از هر چیز آنها را به سه گروه تقسیم کرده، می گوید: "و شما در آن روز سه دسته خواهید بود" (وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً).

می دانیم "زوج" همیشه به جنس مذکر و مؤنث گفته نمی شود، بلکه به اموری که قرین هم هستند نیز زوج اطلاق می شود، و از آنجا که اصنافی از مردم در قیامت و حشر و نشر قرین یکدیگرند به آنها ازواج اطلاق شده است.

*** در مورد دسته اول می فرماید: "نخست اصحاب میمنه هستند، چه اصحاب

ص: ۲۰۲

میمنه ای؟! (فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ) (۱).

منظور از "اصحاب المیمنه" کسانی هستند که نامه اعمالشان را به دست راستشان می دهند و این امر در قیامت رمزی و نشانه ای برای مؤمنان نیکوکار و اهل نجات است، چنان که بارها در آیات قرآن به آن اشاره شده.

یا اینکه "میمنه" از ماده "یمن" به معنی سعادت و خوشبختی گرفته شده، و به این ترتیب گروه اول گروه سعادت‌مندان و خوشبختانند.

و با توجه به اینکه در آیه بعد گروه دوم را به عنوان "اصحاب المشئمه" (از ماده "شوم" معرفی می کند مناسب همین تفسیر اخیر است) (۲).

تعبیر به "ما اصحاب المیمنه" (چه گروه خوشبختی؟) برای بیان این حقیقت است که حد و نهایی برای خوشبختی و سعادت آنها متصور نیست، و این بالا-ترین توصیفی است که در اینگونه موارد امکان دارد، مثل این است که می گوئیم: "فلان کس انسان است، چه انسانی؟! *** سپس به ذکر گروه دوم پرداخته، می افزاید: "گروه دیگری اصحاب شوم هستند چه اصحاب شومی؟! (وَ أَصْحَابُ الْمَشْئَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْئَمَةِ).

گروهی بدبخت و تیره روز و بیچاره و بینوا که نامه های اعمالشان را به دست چپشان می دهند که خود نشانه و رمزی است برای تیره بختی و جرم و جنایت آنها.

تعبیر به "ما اصحاب المشئمه" نیز در اینجا نهایت بدبختی و شقاوت آنها را

ص: ۲۰۳

۱-۱) در ترکیب این جمله احتمالات متعددی داده اند که از همه مناسبتر این است که گفته شود "اصحاب المیمنه" مبتدا است و "ما" استفهامیه مبتدای دوم، و "اصحاب المیمنه" خبر آن است، و مجموعاً خبر مبتدای اول می باشد و "فاء" در آغاز جمله به عنوان تفریع و تفسیر است.

۲-۲) هر چند در آیات بعد بجای اصحاب المشئمه، اصحاب الشمال آمده است.

منعکس می سازد.

*** سرانجام گروه سوم را چنین توصیف می کند: "و پیشگامان پیشگام" (و السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ) (۱).

*** "آنها مقربانند!" (أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ).

"سابقون" کسانی هستند که نه تنها در ایمان پیشگامند، که در اعمال خیر و صفات و اخلاق انسانی نیز پیشقدمند، آنها "اسوه" و "قدوه" مردمند، و امام و پیشوای خلقند، و به همین دلیل مقربان درگاه خداوند بزرگند.

بنا بر این اگر بعضی از مفسران پیشگام بودن آنها را تنها به سبقت در طاعة الله (اطاعت خدا) یا نمازهای پنجگانه، یا جهاد، یا هجرت، یا توبه، و امثال آن تفسیر کرده اند، هر کدام گوشه ای از این مفهوم وسیع را مورد توجه قرار داده اند، و گرنه این کلمه اینها و غیر اینها از خیرات و برکات را شامل می شود، و نیز اگر در روایات اسلامی گاه "سابقون" به چهار نفر "هابیل" و "مؤمن آل فرعون" و "حبيب نجار" که هر کدام در امت خود پیشگام بودند، و همچنین امیر مؤمنان علی بن ابی طالب ع که نخستین مسلمان از مردان بود تفسیر شده، در حقیقت بیان مصداقهای روشن آن است، و به معنی محدود ساختن مفهوم آیه

ص: ۲۰۴

۱-۱) در ترکیب این آیه و آیه بعد احتمالات فراوانی داده شده: نخست اینکه "السابقون" اول مبتدا است، و دومی توصیف یا تاکید آن است، و "أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ" مبتدا و خبر می باشد که مجموعاً خبر است برای "السابقون"، بعضی نیز احتمال داده اند که "السابقون السابقون" مبتدا و خبر است، و شبیه شعر معروف ابو النجم است که می گوید: "انا ابو النجم، و شعری شعری" که در واقع یک نوع توصیف عالی است، این احتمال نیز داده شده که "السابقون" اول به معنی سابقون در ایمان، و سابقون دوم به معنی سابقون به سوی بهشت بوده باشد که باز هم مبتدا و خبر خواهد بود.

نیست (۱).

در حدیث دیگری آمده است که رسول خدا فرمود:

□
ا تدرّون من السابقون الى ظل الله يوم القيامة؟ "آیا می دانید چه کسانی پیشگامان به سوی سایه لطف پروردگار در قیامتند؟" اصحاب عرض کردند: خدا و رسولش آگاهتر است، فرمود:

الذين اذ اعطوا الحق قبله، و اذا سالوه بذلوه، و حكموا للناس كحكمهم لانفسهم: "آنها کسانی هستند که وقتی حق به آنها داده شود پذیرا می گردند، و هنگامی که از حق سؤال شوند آن را در اختیار می گذارند، و در باره مردم آن گونه حکم می کنند که در باره خودشان!" (۲).

در بعضی از روایات نیز به پیامبران مرسل و غیر مرسل تفسیر شده است (۳).

در حدیثی نیز می خوانیم که ابن عباس می گوید: از رسول خدا ص در باره این آیه سؤال کردم، فرمود: جبرئیل به من چنین گفته است:

□
ذلك على ع و شيعته هم السابقون الى الجنة، المقربون من الله بكرامته لهم:

"آنها علی ع و پیروان او هستند که پیشگامان به سوی بهشت و مقربان درگاه خداوند به خاطر احترامی که خدا برای آنها قائل شده است" (۴).

ولی اینها نیز در حقیقت بیان مصداقهای روشنی از مفهوم گسترده فوق است، مفهومی که همه پیشگامان را در هر امت و ملتی شامل می شود.

*** سپس در یک جمله کوتاه مقام والای مقربان را روشن ساخته، می گوید:

ص: ۲۰۵

۱-۱) این معنی در حدیثی از امام باقر(ع) نقل شده است (مجمع البیان جلد ۹ صفحه ۲۱۵).

۲-۲) "تفسیر مراغی" جلد ۲۷ صفحه ۱۳۴.

۳-۳) تفسیر نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۲۰۶.

۴-۴) همان مدرک صفحه ۲۰۹.

"مقربان در باغهای پر نعمت بهشتند" (فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ) (۱).

تعبیر به "جنات النعیم" انواع نعمتهای مادی و معنوی بهشت را شامل می شود.

ضمناً این تعبیر می تواند اشاره به این باشد که باغهای بهشت تنها کانون نعمت است بر خلاف باغهای دنیا که گاه وسیله زندگی و زحمت است، همانگونه که حال مقربان در آخرت با حالشان در دنیا متفاوت است، زیرا مقام والایشان در این دنیا توأم با مسئولیتهایی است در حالی که در سرای دیگر تنها مایه نعمت است.

بدیهی است منظور از "قرب" در اینجا "قرب مقامی" است نه "قرب مکانی" چرا که خداوند مکان ندارد و از ما به ما نزدیکتر است.

*** آیه بعد به چگونگی تقسیم نفرات آنها در امم گذشته و این امت اشاره کرده، می گوید: "گروه کثیری از امتهای نخستینند" (ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ).

*** و گروه اندکی از امت آخرین" (وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ).

"ثله" چنان که "راغب" در "مفردات" می گوید "در اصل به معنی قطعه مجتمع از پشم است، سپس به معنی جماعت و گروه به کار رفته است.

بعضی نیز آن را از "ثل عرشه" (تختش فرو ریخت و حکومتش قطع شد) گرفته و آن را به معنی "قطعه" می دانند، و در اینجا به قرینه مقابله با "قلیل من الآخرين" به معنی قطعه عظیم است.

ص: ۲۰۶

۱ - ۱) "فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ" (جار و مجرور) ممکن است متعلق به "مقربین" باشد، و یا متعلق به محذوفی که "حال" است برای "مقربین" و در تقدیر چنین است "کائین فی جنات النعیم" و یا خبر بعد از خبر.

طبق این دو آیه گروه زیادی از مقربان از امتهای پیشینند، و تنها کمی از آنها از امت محمد ص می باشند.

ممکن است در اینجا این سؤال پیش بیاید که چگونه این مساله با اهمیت فوق العاده امت اسلامی سازگار است، با اینکه خدا آنها را بهترین امت خطاب کرده و فرموده: "كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ..." (آل عمران ۱۱۰).

پاسخ این سؤال با توجه به دو نکته روشن می شود: نخست اینکه منظور از مقربان همان سابقون و پیشگامان در ایمانند، مسلم است که در امت اسلامی پیشگامان در پذیرش اسلام در صدر اول گروه اندکی بودند که نخستین آنها از مردان علی ع و از زنان خدیجه بود در حالی که کثرت پیامبران پیشین و تعداد امتهای آنها و وجود پیشگامان در هر امت، سبب می شود که آنها از نظر تعداد فزونی یابند.

دیگر اینکه کثرت عددی دلیل بر کثرت کیفی نیست، و به تعبیر دیگر ممکن است تعداد سابقون این امت کمتر باشند ولی از نظر مقام بسیار برتر، همانگونه که در میان خود پیامبران نیز تفاوت است: تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ "ما بعضی از رسولان را بر بعضی دیگری برتری دادیم" (بقره-۲۵۳).

ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که ممکن است بعضی از مؤمنان در زمره پیشگامان در ایمان نباشند، اما دارای صفات و ویژگیهای دیگری باشند که آنها را همردیف سابقون قرار می دهد و از نظر پاداش و اجر همردیف آنها هستند، لذا در بعضی از روایات از امام باقر ع چنین نقل شده که فرمود:

نحن السابقون السابقون و نحن الآخرون: "ما پیشگامان پیشگام، و ما آخرون هستیم" (۱).

ص: ۲۰۷

۱- ۱) تفسیر صافی ذیل آیات مورد بحث.

و در روایتی از امام صادق ع آمده است که به جمعی از پیروان خود خطاب کرد و فرمود:

انتم السابقون الاولون، و السابقون الآخرون، و السابقون فی الدنيا الی ولایتنا، و فی الآخرة الی الجنة: "شما سابقون نخستین و سابقون آخرین هستید، در دنیا پیشگام در ولایت ما بودید و در آخرت پیشگام در بهشتید" (۱).

این نکته نیز لازم به یادآوری است که بعضی تعبیر به "اولین" و "آخرین" را به "اولین امت اسلام" و "آخرین امت اسلام" تفسیر کرده اند، طبق این تفسیر همه مقربان از امت اسلامند.

اما این تفسیر نه با ظاهر آیات سازگار است، و نه با روایاتی که در ذیل این آیات وارد شده که افرادی از امم پیشین را بالخصوص به عنوان "سابقون اولین" معرفی کرده است.

ص: ۲۰۸

۱-۱) تفسیر صافی ذیل آیات مورد بحث.

[سوره الواقعة (٥٦): آيات ١٥ تا ٢٦]

اشاره

عَلَىٰ سُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ (١٥) مُتَكِينِينَ عَلَيْهَا تَقَابُلِينَ (١٦) يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ (١٧) بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِنْ مَّعِينٍ (١٨)
 لَا يَصِيءُ دَعْوَنَ عَنْهَا وَلَا يُنْزِفُونَ (١٩) وَفَاكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ (٢٠) وَلَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ (٢١) وَحُورٌ عِينٌ (٢٢) كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ
 الْمَكْنُونِ (٢٣) جِزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (٢٤) لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا (٢٥) إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا (٢٦)

ص: ٢٠٩

ترجمه:

۱۵- آنها (مقربان) بر تختهایی که صف کشیده و به هم پیوسته است قرار دارند.

۱۶- در حالی که بر آن تکیه کرده و روبروی یکدیگرند.

۱۷- نوجوانانی جاودانی (در شکوه و طراوت) پیوسته گرداگرد آنها می گردند.

۱۸- با قدحها و کوزه ها و جامهایی از نهرهای جاری بهشتی (و شراب طهور)! ۱۹- اما شرابی که از آن درد سر نمی گیرند و نه مست می شوند.

۲۰- و میوه هایی از هر نوع که مایل باشند.

۲۱- و گوشت پرنده از هر نوع که بخواهند.

۲۲- و همسرانی از حور العین دارند.

۲۳- همچون مروارید در صدف پنهان! ۲۴- اینها پاداشی است در برابر اعمالی که انجام می دادند.

۲۵- در آن باغهای بهشت نه لغو و بیهوده ای می شنوند نه سخنان گناه آلود.

۲۶- تنها چیزی که می شنوند "سلام" است "سلام"!

تفسیر:

نعمتهای بهشتی که در انتظار مقربان است

این آیات انواع نعمتهای بهشتی را که نصیب گروه سوم یعنی مقربان می شود بازگو می کند، نعمتهایی که هر یک از دیگری دل انگیزتر و روحپرورتر است، نعمتهایی که می توان آنها را در هفت بخش خلاصه کرد:

نخست می فرماید: "آنها بر تختهایی که صف کشیده و به هم پیوسته است قرار دارند" (عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ).

*** "در حالی که تکیه بر آن کرده اند و روبروی یکدیگر قرار گرفته و مجلسی پر از انس و سرور دارند" (مُتَّكِئِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ).

"سرر" جمع "سریر" از ماده "سرور" به معنی تختهایی است که

صاحبان نعمت در مجالس انس و سرور بر آن می نشینند (۱).

"موضوع" از ماده "وضن" (بر وزن وزن!) در اصل به معنی بافتن زره است، سپس به هر منسوجی که تار و پود آن محکم است اطلاق شده، و در اینجا منظور تختهایی است که کاملاً در کنار هم قرار گرفته و به هم پیوسته است، یا خود این تخته‌ها دارای بافت مخصوصی است از لؤلؤ و یاقوت و مانند آن، چنان که جمعی از مفسران گفته اند.

و در هر حال ساختمان این تخته‌ها، و طرز قرار گرفتن آنها، و مجلس انسی که بر آنها تشکیل می شود و سرور و شادمانی در آن موج می زند، با هیچ بیانی قابل توصیف نیست.

در قرآن مجید کرارا از تخته‌های بهشتی و مجالس دستجمعی بهشتیان توصیف‌های جالبی شده که نشان می دهد یکی از مهمترین لذات آنها همین جلسات انس و انجمنهای دوستانه است، اما موضوع سخن آنها و نقل محفلشان چیست؟ کسی به درستی نمی داند، آیا از اسرار آفرینش سخن می گویند و شگفتیهای خلقت خداوند؟ یا از اصول معرفت و اسماء و صفات حسناى او؟ و یا حوادثی که در این جهان رخ داده؟ یا از مصائب جانکاهی که از آن راحت و آسوده شدند؟ و یا امور دیگری که ما در شرائط زندگی این دنیا قادر بر درک آن نیستیم؟ کسی نمی داند.

*** سپس از دومین موهبت آنها سخن گفته، می فرماید: "نوجوانانی که همواره در شکوه و طراوت جوانی به سر می برند گرداگرد آنها می گردند و در خدمت آنها هستند" (يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وَلَدَانٌ مُّحَلَّدُونَ).

تعبیر به "یطوف" از ماده "طواف" اشاره به خدمت مداوم آنها است،

ص: ۲۱۱

(۱-۱) مفردات "راغب" ماده سر.

و تعبیر به "مخلدون" با اینکه همه اهل بهشت "مخلد" و جاودانی هستند اشاره به جاودانگی نشاط جوانی و طراوت و زیبایی آنها است.

در اینکه این نوجوانان کیانند؟ تفسیرهای گوناگونی برای آن ذکر کرده اند:

بعضی گفته اند آنها فرزندان مردم دنیا هستند که پیش از بلوغ چشم از دنیا بسته، و چون کار نیک و بدی نداشته اند به لطف پروردگار چنین منصبی را یافته اند، البته آنها از این کار خود بیشترین لذت را می برند که در خدمت مقربان درگاه خدایند.

در حدیثی از علی ع این معنی نقل شده است.

ولی در تفسیر دیگری می خوانیم: که اینها اطفال مشرکینند که به خاطر بی گناهی دارای چنین مرتبه ای شده اند، چرا که اطفال مؤمنان به پدران و مادران خود ملحق می شوند.

و در تفسیر سوم می خوانیم که آنها خدمتکارانی هستند بهشتی که خداوند مخصوصا آنان را برای این هدف آفریده است.

*** "این نوجوانان زیبا با قدحها و کوزه ها و جامهای پر از شراب طهور که از نهادهای جاری بهشتی برداشته شده در اطراف آنها می گردند و آنان را سیراب می کنند" (بِأَكْوَابٍ وَ أَبَارِيقَ وَ كَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ) (۱).

ص: ۲۱۲

۱ - ۱) "اکواب" جمع "کوب" به معنی "قدح" یا ظرفی است که دسته دار نباشد، "اباریق" جمع "ابریق" در اصل از ریشه فارسی "آبریز" گرفته شده به معنی ظروفی است که دارای دسته و لوله برای ریزش مایعات است، و "کاس" به جام لبریز گفته می شود و "معین" از ماده "معن" (بر وزن صحن) به معنی جاری است.

اما نه شرابی که عقل و هوش را ببرد و مستی آورد، بلکه هنگامی که بهشتیان آن را می نوشند "نه درد سر می گیرند و نه مست می شوند" (لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزِفُونَ) (۱).

تنها یک حالت نشئه روحانی توصیف ناپذیر به آنها دست می دهد که تمام وجودشان را در لذتی بی نظیر فرو می برد! *** سپس به چهارمین و پنجمین قسمت از نعمتهای مادی مقربان در بهشت اشاره کرده، می گوید: "نوجوانان بهشتی هر نوع میوه ای که آنها مایل باشند به آنها تقدیم می کنند" (وَفَاكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ) (۲).

*** "و گوشت پرندگان از هر نوع که بخواهند" (وَلَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ).

مقدم داشتن میوه بر گوشت، به خاطر آن است که از نظر تغذیه بهتر و عالتر است، به علاوه میوه قبل غذا لطف دیگری دارد.

البته از بعضی دیگر از آیات قرآن استفاده می شود که شاخه های درختان بهشتی کاملاً در دسترس بهشتیان است، به طوری که به آسانی می توانند از هر گونه میوه ای شخصا تناول کنند این معنی، در باره غذاهای دیگر بهشتی

ص: ۲۱۳

۱- ۱) "یصدعون" از ماده "صداع" (بر وزن حباب) به معنی سردرد است، این واژه در اصل از "صدع" به معنی شکافتن است و از آنجا که انسان وقتی به سردرد شدید دچار می شود گویی می خواهد از شدت درد سر او بشکافد این کلمه در این معنی به کار رفته است، و "ینزفون" از ریشه "نزف" (بر وزن حذف) به معنی کشیدن تمام آب چاه به طور تدریجی است، و در مورد مستی و از دست دادن عقل نیز به کار می رود.

۲ - ۲) "فاکهه" و "لحم" هر دو معطوف است بر "اکواب" و به این ترتیب از چیزهایی است که وسیله "ولدان مخلدون" به "مقربان" اهداء می شود.

نیز مسلماً صادق است، ولی شک نیست، که وقتی خدمتکارانی آن چنان غذاهایی این چنین را برای آنها بیاورند لطف و صفای دیگری دارد، و به تعبیر دیگر این یک نوع احترام و اکرام بیشتر نسبت به بهشتیان و رونق و صفای افزونتر برای مجالس انس آنها است، حتی در مجالس معمول دنیا نیز بسیار می شود که با وجود قرار داشتن میوه و غذا در دسترس میهمانان، میزبان شخصا به آنها تعارف می کند، و این نوعی احترام و محبت محسوب می شود.

و البته در میان انواع گوشتها، گوشت پرندگان برتری دارد لذا روی آن تکیه شده است.

این نکته نیز قابل ذکر است که در مورد میوه تعبیر به "یتخیرون" (انتخاب می کنند) و در مورد گوشت تعبیر به "یشتهون" (اشتها دارند) شده است بعضی از مفسران خواسته اند در میان این دو تعبیر، تفاوتی قائل شوند، ولی بیشتر به نظر می رسد که هر دو ناظر به یک معنی است با دو عبارت متفاوت، منظور این است بهشتیان هر نوع غذایی را بپسندند از سوی خدمتکاران بهشتی در اختیارشان گذاشته می شود.

*** سپس به ششمین نعمت که همسران پاک و زیبا است اشاره کرده، می گوید:

"و همسرانی از حور العین دارند" (و حُورٌ عِینٌ) (۱).

*** "همچون مروارید در صدف پنهان" (كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ).

ص: ۲۱۴

۱- ۱) گرچه بعضی تصور کرده اند "حور عین" عطف به "غلمان مخلصون" است و بنا بر این آنها نیز گرداگرد بهشتیان در گردشند، ولی با توجه به عدم تناسب این معنی مخصوصاً با جلسات دستجمعی بهشتیان ظاهر این است مبتدا برای خبر محذوفی می باشد و در تقدیر چنین است و لهم حور عین: "برای آنها حور العین است".

"حور" چنان که قبلا نیز گفته ایم جمع "حوراء" و "احور"، به کسی می گویند که سیاهی چشمش کاملاً مشکی و سفیدیش کاملاً شفاف است.

و "عین" جمع "عیناء" و "اعین" به معنی درشت چشم است، و از آنجا که بیشترین زیبایی انسان در چشمان او است روی این مساله مخصوصاً تکیه شده است.

بعضی نیز گفته اند که "حور" از ماده "حیرت" گرفته شده، یعنی آن چنان زیبا هستند که چشمها از دیدن آنها حیران می شود (۱).

"مکنون" به معنی پوشیده است، و در اینجا منظور پوشیده بودن در صدف است، زیرا مروارید به هنگامی که در صدف قرار دارد و هیچ دستی به آن نرسیده از همیشه شفافتر و زیباتر است، بعلاوه ممکن است اشاره به این معنی باشد که آنها از چشم دیگران کاملاً مستورند، نه دستی به آنها رسیده، و نه چشمی بر آنها افتاده است! *** بعد از ذکر این شش موهبت جسمانی می افزاید: "اینها همه پاداشی است در برابر اعمال صالحی که انجام می دادند" (جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

تا تصور نشود این نعمتهای بیشمار بهشتی بی حساب به کسی داده می شود، و یا ادعای ایمان و عمل صالح برای نیل به آنها کافی است، نه، عمل مستمر و خالص لازم است تا این الطاف نصیب انسان شود (توجه داشته باشید که "يَعْمَلُونَ" فعل مضارع است و معنی استمرار را دارد).

*** هفتمین و آخرین نعمت آنها که جنبه معنوی دارد این است که: "آنها در باغهای بهشت نه لغو و بیهوده ای می شنوند، نه سخنان گناه آلود"

ص: ۲۱۵

(۱- ۱) "ابو الفتوح رازی" جلد ۱۱ ذیل آیه مورد بحث.

(لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغَوًا وَلَا تَأْثِيمًا).

نه در آنجا دروغ و تهمت و افترا وجود دارد، و نه استهزاء و غیبت، نه کلمات نیش دار، نه تعبیرات گوشخراش، نه سخنان لغو و بیهوده و بی اساس، هر چه هست در آنجا لطف و صفا و زیبایی و متانت و ادب و پاکی است و چه عالی است محیطی که سخنان آلوده در آن نباشد، و اگر درست فکر کنیم بیشترین ناراحتی ما در زندگی این دنیا نیز از همین سخنان لغو و بیهوده و گناه آلود و زخم زبانها و جراحات اللسان است! *** سپس می افزاید: "تنها چیزی که در آنجا می شنوند سلام است سلام!" (إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا) (۱).

آیا این سلام از ناحیه خداوند است؟ یا از ناحیه فرشتگان؟ یا خود بهشتیان نسبت به یکدیگر؟ و یا همه اینها؟ از همه مناسبتر تفسیر اخیر است چنان که در آیات دیگر قرآن به سلام خداوند و فرشتگان و بهشتیان بر یکدیگر اشاره شده است (۲).

آری آنها جز سلام چیزی نمی شنوند، سلام و درود خداوند و ملائکه مقربین او، و سلام و درود خودشان به یکدیگر، در آن جلسات پر شور و پر صفا که لبریز از دوستی و محبت است.

محیط آنها آکنده از سلام و سلامت است، و همین معنی بر تمام وجود آنها

ص: ۲۱۶

۱-۱) "سلاما" مفعول به برای "قیلا" می باشد که مصدر است مانند "قول" یعنی گفتار آنها در آنجا سلام است، این احتمال نیز داده شده است که "سلاما" صفت برای "قیلا" بوده باشد، و یا مفعول به (یا مفعول مطلق) برای فعل محذوفی است، و در تقدیر "یسلمون سلاما" می باشد، ولی معنی اول از همه بهتر است، و سلاما دومی تاکید می باشد.

۲-۲) یس آیه ۵۸-رعد ۲۴-یونس ۱۰.

حکومت می کند، هر چه می گویند بر همین محور دور می زند و نتیجه تمام گفتگوها و بحثهای آنها به سلام و صلح و صفا منتهی می شود، اصولاً بهشت "دار السلام" و خانه سلامت و امن و امان است چنان که در آیه ۱۲۷ انعام می خوانیم "لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ" (۱).

ص: ۲۱۷

۱-۱) توجه داشته باشید که استثناء در آیه "إِلَّا قِيلاً سَلَاماً سَلَاماً" منقطع است و مفید تاکید می باشد.

[سوره الواقعة (٥٦): آيات ٢٧ تا ٤٠]

اشاره

وَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ ﴿٢٧﴾ فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ ﴿٢٨﴾ وَ طَلْحٍ مَّنْضُودٍ ﴿٢٩﴾ وَ ظِلِّ مَمْدُودٍ ﴿٣٠﴾ وَ مَاءٍ مَّسْكُوبٍ ﴿٣١﴾ وَ فَاكِهِهِ كَثِيرِهِ ﴿٣٢﴾ لَا مَقْطُوعِهِ وَ لَا مَمْنُوعِهِ ﴿٣٣﴾ وَ فُرْشٍ مَّرْفُوعِهِ ﴿٣٤﴾ إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً ﴿٣٥﴾ فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَاراً ﴿٣٦﴾ غُرُباً أَتْرَاباً ﴿٣٧﴾ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿٣٨﴾ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ﴿٣٩﴾ وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ ﴿٤٠﴾

ص: ٢١٨

ترجمه:

۲۷- و اصحاب یمین، چه اصحاب یمینی؟ ۲۸- آنها در سایه درختان سدر بی خار قرار دارند.

۲۹- و در سایه درخت طلح پر برگ به سر می برند (درختی است خوشرنگ و خوشبو).

۳۰- و سایه کشیده و گسترده.

۳۱- و در کنار آبشارها.

۳۲- و میوه های فراوانی.

۳۳- که هرگز قطع و ممنوع نمی شود.

۳۴- و همسرانی گرانقدر.

۳۵- ما آنها را آفرینش نوینی بخشیدیم.

۳۶- و همه را بکر قرار داده ایم.

۳۷- همسرانی که به همسرشان عشق می ورزند و خوش زبان و فصیح و هم سن و سالند.

۳۸- اینها همه برای اصحاب یمین است.

۳۹- که گروهی از امتهای نخستینند.

۴۰- و گروهی از امتهای آخرین.

تفسیر:

مواهب و نعمتهای اصحاب الیمین

بعد از بیان مواهب معنوی و مادی مقربان، نوبت به "اصحاب الیمین" می رسد، همان جمعیت سعادت‌مندی که نامه اعمالشان به علامت پیروزی در امتحانات الهی به دست راستشان داده می شود، و در اینجا به شش نعمت از نعم خداوند اشاره می کند که با مقایسه به نعمتهای مقربان که در هفت بخش آمده بود یک

ص: ۲۱۹

مرحله پائینتر است.

نخست برای بیان بلندی مقام آنها می فرماید: "اصحاب یمن، چه اصحاب یمنی؟! (وَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ) (۱)."

و این برترین توصیفی است که از آنها شده، زیرا این تعبیر در مواردی به کار می رود که اوصاف کسی در بیان ننگد، و به هر حال این تعبیر بیانگر مقام والای اصحاب الیمین است.

*** آیه بعد به نخستین موهبت این گروه اشاره کرده، می گوید: "آنها در سایه درخت سدر بی خار قرار خواهند گرفت" (فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ) (۲).

در حقیقت این رساترین توصیفی است که برای درختان بهشتی در قالب الفاظ دنیوی ما امکان پذیر است، زیرا "سدر" به گفته بعضی از ارباب لغت درختی است تناور که بلندیش گاهی تا چهل متر می رسد، و می گویند تا دو هزار سال عمر می کند (و سایه بسیار سنگین و لطیفی دارد) تنها عیب این درخت این است که خاردار است، ولی با توصیف به "مخضود" (از ماده خضد بر وزن "مجد" به معنی بریدن و گرفتن خار است) این مشکل نیز در درختان سدر بهشتی حل شده.

در حدیثی آمده است که هر گاه بعضی از لغات قرآن برای یاران پیامبر ص مشکل می شد می گفتند خداوند به برکت اعراب بادیه نشین و سؤالات آنها ما را بهره مند می کند، از جمله اینکه عربی بادیه نشین روزی خدمت

ص: ۲۲۰

۱-۱) ترکیب این جمله ذیل آیه ۸ همین سوره گذشت.

۲-۲) جار و مجرور متعلق به عامل مقدری است و مجموعاً خبر مبتدای محذوفی است و در تقدیر چنین است "هم فی سدر مخضود".

پیامبر ص آمد عرض کرد ای رسول خدا! خداوند متعال در قرآن نام از درخت موذی و آزار دهنی برده است، و من فکر نمی کردم در بهشت چنین درختی باشد! فرمود: کدام درخت؟ عرض کرد: درخت سدر، زیرا دارای خار است، پیامبر ص فرمود: مگر خداوند نمی فرماید: "فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ" مفهومی این است که خارهای آن را قطع کرده است، و بجای هر خار میوه ای قرار داده که هر میوه ای هفتاد و دو رنگ ماده غذایی دارد که هیچیک شباهتی به دیگری ندارد! (۱).

*** دومین موهبت این است که "آنها در سایه درختان" طلح متراکم "به سر می برند" (وَ طَلْحٍ مَّنْضُودٍ).

"طلح" درختی است سبز و خوش رنگ و خوشبو، جمعی گفته اند همان درختان موز است که برگهای بسیار پهن و سبز و زیبا، و میوه ای شیرین و گوارا دارد، و "منضود" از ماده "نضد" به معنی متراکم است.

ممکن است این تعبیر اشاره به تراکم برگها یا تراکم میوه ها، و یا هر دو باشد، حتی بعضی گفته اند، این درختان چنان پر میوه است که ساقه و شاخه ها غرق میوه و پوشیده از آن می باشد.

بعضی از مفسران گفته اند با توجه به اینکه درخت سدر برگهایی بسیار کوچک و درخت موز برگهایی بسیار پهن و بزرگ و گسترده دارند ذکر این دو درخت اشاره لطیفی به تمام درختان بهشتی است که در میان این دو قرار دارد (۲).

*** سومین نعمت بهشتی را چنین بیان می کند "و سایه کشیده و گسترده"

ص: ۲۲۱

۱- ۱) روح المعانی جلد ۲۷ صفحه ۱۲۰- در المثنوی جلد ۶ صفحه ۱۵۶.

۲- ۲) فخر رازی در تفسیر کبیر ذیل آیات مورد بحث جلد ۲۹ صفحه ۱۶۲.

(وَ ظِلٌّ مَمْدُودٌ).

بعضی این سایه گسترده را به حالتی شبیه بین الطلوعین تفسیر کرده اند که سایه همه جا را فرا گرفته است و در حدیثی در روضه کافی این معنی از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده است (۱).

غرض این است که حرارت آفتاب هرگز بهشتیان را متالم و ناراحت نمی کند، و دائما در سایه های مطبوع و گسترده و روح افزا به سر می برند.

*** در مرحله چهارم به آبهای بهشتی اشاره کرده می فرماید: "بهشتیان در کنار آبهای آبشار مانند (که منظره فوق العاده زیبا و دل انگیزی دارد) به سر می برند" (و مَاءٍ مَّسْكُوبٍ).

"مسکوب" از ماده "سکب" (بر وزن کبک) در اصل به معنی ریزش است، و از آنجا که ریزش آب از بالا به پائین به صورت آبشار بهترین مناظر را ایجاد می کند، زمزمه های آن گوش جان را نوازش می دهد و منظره آن چشم را فروغ می بخشد، این امر یکی از مواهب بهشتیان قرار داده شده است.

*** و البته آن درختها و آن همه آب جاری دائم انواع میوه ها را نیز همراه دارد، و لذا در پنجمین نعمت می افزاید: "و میوه های فراوانی" (و فَاكِهِهٔ كَثِيرَهٔ). که نه قطع می شود و نه هیچگاه ممنوع می گردد "لَا مَقْطُوعَهٔ وَلَا مَمْنُوعَهٔ".

آری همچون میوه های این جهان نیست که محدود به فصول معینی باشد، و تنها چند هفته یا چند ماه در سال بر درخت ظاهر شود، و نیز همچون میوه های

ص: ۲۲۲

این جهان نیست که گاه خارها مانع چیدن آن است و گاه بلندی خطرناک درخت مانند نخل، و یا مانعی در وجود خود انسان از تناول آن وجود داشته باشد، و نه میزبان اصلی بهشت که خداوند منان است و ماموران او بخل و منعی دارند بنا بر این هیچ مانعی در کار نیست بلکه "مقتضی کاملاً موجود و مانع در هر شکل و هر صورت مفقود است".

*** سپس به نعمت دیگری اشاره کرده، می افزاید: "آنها دارای همسران گرانقدری هستند" (و فُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ).

"فرش" جمع "فراش" در اصل به معنی هر گونه فرش یا بستری است که می گسترانند و به همین تناسب گاه به عنوان کنایه از همسر به کار می رود (خواه مرد باشد یا زن).

لذا در حدیث معروف از پیغمبر گرامی آمده است الولد للفراش و للعاهر الحجر: "فرزندی که از زن شوهردار متولد می شود متعلق به همان خانواده است و اگر مرد فاسق و زناکاری در این میان بوده بهره اش تنها سنگ است" (و احتمال انعقاد فرزند از نطفه او پذیرفته نیست).

بعضی نیز "فرش" را به معنی حقیقی (نه به معنی کنایی) تفسیر کرده اند، و آن را اشاره به فرشها و بسترهای بسیار گرانبها و پر ارزش بهشت دانسته اند، ولی در این صورت ارتباط آیات بعد که حکایت از حوریان و همسران بهشتی می کند از آن قطع می شود.

*** سپس به اوصاف دیگری از همسران بهشتی پرداخته، می گوید: "ما آنها را آفرینش نوینی بخشیده ایم" (إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً).

ص: ۲۲۳

این جمله ممکن است اشاره به همسران مؤمنان در این دنیا باشد که خداوند آفرینش تازه ای در قیامت به آنها می دهد، و همگی در نهایت جوانی و طراوت و جمال و کمال ظاهر و باطن وارد بهشت می شوند که طبیعت بهشت تکامل و خروج از هر گونه نقص و عیب است.

و اگر منظور حوریان باشد خداوند آنها را آفرینش نوینی بخشیده به گونه ای که هرگز گرد و غبار پیری و ناتوانی بر دامان آنها نمی نشیند. ممکن است که تعبیر به انشاء، اشاره به هر دو نیز بوده باشد.

*** سپس می افزاید ما آنها را همگی بکر قرار دادیم، (فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا) و شاید این وصف همیشه برای آنها باقی باشد، چنان که بسیاری از مفسران به آن تصریح کرده اند و در روایات نیز به آن اشاره شده، یعنی با آمیزش، وضع آنها دگرگون نمی شود (۱).

*** و در اوصاف آنها باز می افزاید: "آنان نسبت به همسرانشان، عشق می ورزند و خوش سخن و فصیحند" (عُرْبًا).

"عرب" جمع "عروبه" (بر وزن ضروره) به معنی زنی است که وضع حالش حکایت از محبتش نسبت به همسر و مقام عفت و پاکیش می کند، زیرا "اعراب" (بر وزن اظهار) به همان معنی آشکار ساختن است، این واژه به معنی فصیح و خوش سخن بودن نیز می آید، و ممکن است هر دو معنی در آیه جمع باشد.

وصف دیگرشان اینکه "آنها هم سن و سال با همسرانشان هستند و همگی در خوبی و جمال ظاهر و باطن همانندند و یک از یک بهتر" (أَتْرَابًا).

ص: ۲۲۴

(۱- ۱) روح المعانی جلد ۲۷ صفحه ۱۲۳- ضمنا باید توجه داشت که این حالت، با فاء تفریع، عطف بر آیه قبل شده است.

"اتراب" جمع "ترب" (بر وزن "ذهن") به معنی مثل و همانند است و بعضی گفته اند این معنی از "ترائب" که به معنی دنده های قفسه سینه است گرفته شده زیرا با یکدیگر شباهت دارند.

این شباهت و برابری ممکن است در سن و سال نسبت به همسرانشان باشد، تا به اصطلاح، احساسات یکدیگر را کاملاً درک کنند، و زندگی با هم برای آنها لذتبخش تر باشد هر چند گاهی با تفاوت سن و سال نیز چنین است ولی در غالب چنین نیست، و یا همانند در خوبی و زیبایی و حسن ظاهر و باطن، درست شبیه تعبیر معروف که می گویند: "آنها همه خوبند و یک از یک بهتر".

*** سپس می افزاید: "همه این نعمتها برای اصحاب الیمین است" (لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ).

و این تاکید است مجدد بر اختصاص این مواهب (ششگانه) به آنها.

این احتمال نیز داده شده است که این جمله تکمیلی است برای جمله "انا انشاناهن انشاء" یعنی ما آنها را آفرینش نوینی برای اصحاب الیمین دادیم (۱).

*** و در پایان این مقال می فرماید: "گروهی از آنان از امتهای نخستینند" (ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ).

*** "و گروهی از اقوام آخرینند" (و ثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ).

ص: ۲۲۵

۱ - (۱) در صورت اول عبارت "اصحاب الیمین" خبر مبتدای محذوفی است و در تقدیر چنین است: "هذه كلها لاصحاب الیمین" و در صورت دوم جار مجرور متعلق به "انشاناهن" می باشد، ولی تفسیر اول مناسبتر است.

"نله" در اصل به معنی قطعه مجتمع از پشم است، سپس به هر جمعیت انبوه درهم فشرده گفته شده است، و به این ترتیب گروه عظیمی از اصحاب الیمین از امتهای گذشته هستند و گروه عظیمی از امت اسلام، چرا که در میان این است صالحان و مؤمنان، بسیارند، هر چند پیشگامان آنها در قبول ایمان نسبت به پیشگامان امم سابق با توجه به کثرت آن امتها و پیامبرانیشان کمترند.

بعضی گفته اند این دو گروه هر دو از امت اسلامند، گروهی از اولین آنها و گروهی از آخرین آنها، ولی تفسیر اول صحیحتر است.

ص: ۲۲۶

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۴۱ تا ۵۰]

اشاره

وَ أَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ (۴۱) فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ (۴۲) وَ ظِلٌّ مِنْ يَحْمُومٍ (۴۳) لَا بَارِدٍ وَ لَا كَرِيمٍ (۴۴) إِنَّهُمْ كَانُوا
 قَبِيلَ ذَلِكَ مُتَرْفِينَ (۴۵) وَ كَانُوا يُصْعِقُونَ عَلَى الْحِنْتِ الْعَظِيمِ (۴۶) وَ كَانُوا يَقُولُونَ إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا أَ إِنَّا لَمُبْعُوثُونَ
 (۴۷) أَوْ أَبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ (۴۸) قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ (۴۹) لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتٍ يَوْمٍ مَعْلُومٍ (۵۰)

ترجمه:

۴۱- و اصحاب شمال چه اصحاب شمالی؟ (که نامه اعمالشان به نشانه جرمشان به دست چپ آنها داده می شود).

۴۲- آنها در میان بادهای کشیده و آب سوزان قرار دارند.

۴۳- و در سایه دودهای متراکم و آتش ز!

ص: ۲۲۷

۴۴- سایه ای که نه خنک است و نه مفید.

۴۵- آنها پیش از این در عالم دنیا مست و مغرور نعمت بودند.

۴۶- و بر گناهان بزرگ اصرار داشتند.

۴۷- و می گفتند: هنگامی که ما مردیم و خاک و استخوان شدیم آیا برانگیخته خواهیم شد؟ ۴۸- یا نیاکان نخستین ما؟ ۴۹- بگو اولین و آخرین، ۵۰- همگی در موعد روز معینی جمع می شوند.

تفسیر:

کیفرهای دردناک اصحاب شمال

در تعقیب مواهب عظیم گروه مقربان و گروه اصحاب الیمین به سراغ گروه سوم و عذابهای دردناک و وحشتناک آن می رود تا در یک مقایسه وضع حال سه گروه روشن گردد.

می فرماید: "و اصحاب شمال، چه اصحاب شمالی" (وَ أَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ).

همانها که نامه اعمالشان به دست چپشان داده می شود که رمزی است برای آن که گنهکار و آلوده و ستمگرند و اهل دوزخ، و همانگونه که در توصیف مقربان و اصحاب الیمین گفتیم این تعبیر برای بیان نهایت خوبی یا بدی حال کسی است، فی المثل می گوئیم سعادت به ما رو کرد، چه سعادت؟ یا مصیبتی رو کرد، چه مصیبتی؟! *** سپس به سه قسمت از کیفرهای آنها اشاره کرده می گوید: "آنها در میان بادهای کشنده و آب سوزان قرار دارند" (فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ).

ص: ۲۲۸

"و در سایه دودی شدید و آتش زا" (و ظِلٌّ مِنْ يَحْمُومٍ).

باد سوزان کشنده از یک سو، و آب جوشان مرگبار از سوی دیگر، و سایه دود داغ و خفه کننده از سوی سوم، آنها را چنان گرفتار می سازد که تاب و توان را از آنان می گیرد، و اگر هیچ مصیبت دیگری جز این سه مصیبت را نداشته باشند برای کیفر آنها کافی است.

"سموم" از ماده "سم" به معنی باد سوزانی است که در "مسام" (سوراخهای ریز بدن انسان) داخل می شود و او را هلاک می کند (اصولا سم را به این جهت سم می گویند که در تمام ذرات بدن نفوذ می کند).

"حمیم" به معنی شیء داغ، و در اینجا به معنی آب سوزان است که در آیات دیگر قرآن نیز به آن اشاره شده است، مانند آیه ۱۹- حَجَّ يَصْبُ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ: "بر سر آنها آب سوزان ریخته می شود".

"یحموم" نیز از همین ماده است و در اینجا به تناسب ظل (سایه) به دود غلیظ و سیاه و داغ تفسیر شده است.

*** سپس برای تاکید می افزاید: سایه ای که نه برودت دارد، و نه هیچ فایده " (لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ).

سایبان گاه انسان را از آفتاب حفظ می کند، و گاه از باد و باران و یا منافع دیگری در بردارد، ولی پیدا است این سایبان هیچ یک از این فوائد را ندارد.

تعبیر "کریم" از ماده "کرامت" به معنی مفید فایده است، و لذا در میان عرب معمول است که وقتی می خواهند شخص یا چیزی را غیر مفید معرفی کنند می گویند: "لا کرامه فیه"، مسلم است سایه ای که از دود سیاه و خفه کننده است جز شر و زیان چیزی از آن انتظار نمی رود "لا کرامه".

گرچه کیفرهای دوزخیان انواع و اقسام مختلف و وحشتناکی دارد ولی

ذکر همین سه قسمت کافی است که انسان بقیه را از آن حدس بزند.

*** در آیات بعد دلایل گرفتاری اصحاب شمال را به این سرنوشت شوم و وحشتناک در سه جمله نخست خلاصه می کند:

نخست این که "آنها پیش از این در عالم دنیا مست و مغرور نعمت بودند" (إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ).

"مترف" بطوری که در "لسان العرب" آمده از ماده "ترف" (بر وزن سبب) به معنی تنعم است، و مترف به کسی می گویند که فزونی نعمت او را غافل و مغرور و مست کرده و به طغیان واداشته است (۱).

درست است که همه "اصحاب الشمال" در زمره "مترفین" نیستند، ولی هدف قرآن سردمداران آنها است.

همانگونه که امروز هم می بینیم فساد جامعه های بشری از گروه متنعمین مست و مغرور است که عامل گمراهی دیگران نیز می باشند، سرنخ تمام جنگها و خونریزیهها و انواع جنایات، و مراکز شهوات، و گرایشهای انحرافی، به دست این گروه است، و به همین جهت قرآن قبل از هر چیز انگشت روی آنها می گذارد.

این احتمال نیز وجود دارد که نعمت معنی گسترده ای دارد و منحصر به اموال نیست بلکه جوانی و سلامت و عمر نیز از نعمتهای خدا است که اگر باعث غرور و غفلت گردد سرچشمه اصلی گناهان است، و اصحاب شمال هر یک دارای نوعی از این نعمتها هستند.

*** سپس به دومین گناه آنها اشاره کرده، می افزاید: "آنها بر گناهان بزرگ

ص: ۲۳۰

(۱- ۱) لسان العرب جلد ۹ صفحه ۱۷.

اصرار داشتند" (وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ).

"حنث" در اصل به معنی هر گونه گناه است، ولی در بسیاری از مواقع این واژه به معنی پیمان شکنی و مخالفت سوگند آمده، به خاطر اینکه از مصداقهای روشن گناه است.

بنا بر این ویژگی اصحاب شمال تنها انجام گناه نیست، بلکه اصرار بر گناهان عظیم است، چرا که گناه ممکن است، احیاناً از اصحاب یمین نیز سرزند ولی آنها هرگز بر آن اصرار نمی ورزند، هنگامی که متذکر می شوند فوراً توبه می کنند.

جمعی "حنث عظیم" را در اینجا به معنی "شرک" تفسیر کرده اند، چرا که گناهی از آن عظیمتر وجود ندارد، همان گونه که قرآن می گوید: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ "خداوند هیچگاه شرک را نمی بخشد و کمتر از آن را برای هر کس بخواهد می بخشد" (۱).

بعضی نیز آن را به "دروغ" که از اعظم گناهان، و کلید معاصی دیگر است تفسیر کرده اند، مخصوصاً هنگامی که توأم با تکذیب انبیاء و قیامت باشد.

ولی ظاهر این است که همه اینها مصداقهایی برای "حنث عظیم" محسوب می شود.

*** و سومین عمل خلاف آنها این بود که می گفتند: آیا هنگامی که مردیم و خاک و استخوان شدیم، بار دیگر برانگیخته خواهیم شد؟ وَكَانُوا يَقُولُونَ أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ).

بنا بر این انکار قیامت که خود سرچشمه بسیاری از گناهان است یکی دیگر از اوصاف اصحاب الشمال می باشد، و تعبیر به "كَانُوا يَقُولُونَ" نشان می دهد

ص: ۲۳۱

که در انکار قیامت نیز اصرار میورزیدند و پافشاری داشتند.

در اینجا دو مطلب قابل توجه است: نخست اینکه: هنگامی که سخن از "اصحاب الیمین" و "مقربین" در میان بود، شرح اعمال و کارهایی را که سبب آن پاداشها می شد نداد (جز اشاره کوتاهی که در مورد مقربان بود) اما هنگامی که نوبت به "اصحاب الشمال" می رسد، در این باره شرح کافی می دهد تا هم اتمام حجتی باشد و هم بیان این حقیقت که آن مجازاتهای دردناک با اصل عدالت کاملاً سازگار است.

دیگر این که سه گناهی که آیات سه گانه فوق به آن اشاره شده در حقیقت می تواند اشاره به نفی اصول سه گانه دین از ناحیه اصحاب شمال باشد: در آخرین آیه تکذیب رستاخیز بود، و در آیه دوم انکار توحید، و در آیه نخست که سخن از "مترفین" می گفت اشاره ای به تکذیب انبیاء است، زیرا همانگونه که در آیه ۲۳ زخرف می خوانیم: وَ كَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّهٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ: اینگونه ما در هیچ شهر و آبادی پیامبری قبل از تو نفرستادیم مگر این که مترفین آنها گفتند ما نیاکان خود را بر آئینی یافتیم و به آثار آنها پایبندیم."

تعبیر به "تراپا و عظاما" ممکن است اشاره به این باشد که گوشتهای ما تبدیل به خاک و استخوانهای ما برهنه می شود، با این حال آفرینش جدید چگونه ممکن است؟ و چون فاصله خاک از حیات نوین بیشتر است در آغاز ذکر شده است.

و عجب اینکه آنها صحنه های معاد را با چشم خود در این جهان می دیدند که چگونه بسیاری از موجودات زنده مانند گیاهان می پوسند و خاک می شوند و بار دیگر لباس حیات در تن می کنند، و اصولاً کسی که آفرینش نخستین را کرده است چگونه تکرار آن برای او مشکل است، با این حال آنها پیوسته

ص: ۲۳۲

روی انکار معاد اصرار داشتند (۱).

*** آنها به این هم قناعت نمی کردند و برای اظهار تعجب بیشتر می گفتند:

"آیا نیاکان نخستین ما که هیچ اثری از آنها باقی نمانده دوباره زنده می شوند؟! (أَوِ ابْنُ الْأَوَّلُونَ) (۲).

همانها که شاید هر ذره ای از خاکشان به گوشه ای افتاده است یا جزء بدن موجود دیگری شده است؟ ولی چنان که در پایان سوره یس مشروحا گفته شد در برابر دلائل محکمی که بر مساله معاد دلالت می کند اینها یک مشت بهانه های واهی است.

*** سپس قرآن به پیامبر اسلام ص دستور می دهد که در پاسخ آنها "بگو:

نه فقط شما و پدرانتان، بلکه تمام اولین و آخرین..." (قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ).

*** "همگی در موعد روز معین (روز رستاخیز) جمع می شوند" (لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتٍ يَوْمَ مَعْلُومٍ) (۳).

"مِيقَاتٍ" از ماده "وقت" به معنی زمانی است که برای کار یا وعده ای

ص: ۲۳۳

۱-۱) توجه داشته باشید که تکرار حرف استفهام، و تعبیر به "ان" همه به عنوان تاکید آورده شده.

۲-۲) "همزه" در "أ و ابنا الاولین" همزه استفهام، و "واو"، "واو عاطفه" است که همزه استفهام بر آن مقدم می شود.

۳-۳) "الی" در این جمله به خاطر این به کار رفته که قیامت، در پایان این جهان قرار دارد و نیز ممکن است که "الی" در اینجا به معنی لام بوده باشد، همانگونه که در بسیاری از آیات قرآن "لمیقات" آمده است.

تعیین شده، و منظور از میقات در اینجا همان وقت مقرر قیامت است، که در آن روزها همه انسانها در محشر برای رسیدگی به حسابهایشان اجتماع می کنند، گاهی نیز به صورت کنایه، برای مکانی که برای انجام کاری مقرر شده است به کار می رود، مانند "میقاتهای حج" که نام مکانهای خاصی است که از آنجا احرام می بندند.

ضمناً از تعبیرات مختلف این آیه تاکیدهایی متعددی در زمینه رستاخیز استفاده می شود (ان-لام-مجموعون به صورت اسم مفعول-و توصیف "یوم" به معلوم بودن).

از این آیه به خوبی استفاده می شود که معاد و رستاخیز همه انسانها در یک روز همراه هم انجام می گیرد، و همین معنی در آیات دیگر قرآن نیز آمده است (۱).

و از اینجا به خوبی روشن می شود آنهایی که قیامت را در زمانهای متعدد نسبت به هر امتی جداگانه پنداشته اند از آیات قرآن کاملاً بیگانه اند.

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که منظور از معلوم بودن قیامت، معلوم بودن نزد پروردگار است و گر نه هیچکس حتی انبیاء مرسلین و ملائکه مقربین از وقت آن آگاه نیست.

ص: ۲۳۴

۱-۱) هود آیه ۱۰۲-مریم آیه ۹۵.

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۵۱ تا ۵۶]

اشاره

ثُمَّ إِنَّكُمْ أَتَيْهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ (۵۱) لَا يَكُلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ (۵۲) فَمَالُوا مِنْهَا الْبُطُونَ (۵۳) فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ (۵۴)
فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَلِيمِ (۵۵) هَذَا نُزْلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ (۵۶)

ترجمه:

۵۱- سپس شما ای گمراهان تکذیب کننده.

۵۲- قطعاً از درخت زقوم می خورید ۵۳- و شکمها را از آن پر می کنید ۵۴- و روی آن از آب سوزان می نوشید ۵۵- و همچون
شترانی که مبتلا به بیماری عطش شده اند از آن می آشامید ۵۶- این است وسیله پذیرایی از آنها در قیامت!

تفسیر:

بخش دیگری از مجازاتهای این مجرمان گمراه

این آیات هم چنان ادامه بحثهای مربوط به کیفرهای "اصحاب الشمال" است، آنها را مخاطب ساخته چنین می گوید: "سپس
شما ای گمراهان تکذیب کننده"

ص: ۲۳۵

(ثُمَّ إِنَّكُمْ أَتَيْهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ).

*** "از درخت "زقوم" می خورید" (لَا كُلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ) (۱).

*** "و شکمهای خود را از آن پر می کنید" (فَلَمَّا لُؤْنَ مِنْهَا الْبُطُونَ).

در آیات گذشته تنها از محیط زندگی "اصحاب الشمال" دوزخ سخن به میان آمده بود.

اما در اینجا سخن از ماکول و مشروب آنها است، که درست از این نظر نیز نقطه مقابل مقربان و اصحاب الیمین می باشند.

قابل توجه اینکه مخاطب در این آیات "گمراهان تکذیب کننده اند"، آنهایی که علاوه بر گمراهی و ضلال دارای روح عناد و لجاج در مقابل حقند و پیوسته به این کار ادامه می دهند.

"زقوم" چنان که قبلاً نیز گفته ایم گیاهی است تلخ و بد بو و بد طعم، و شیرۀ ای دارد که وقتی به بدن انسان می رسد ورم می کند، و گاه به هر نوع غذای تنفر آمیز دوزخیان گفته شده است (۲).

برای شرح بیشتر در باره "زقوم" به جلد ۱۹ صفحه ۷۰ ذیل آیه ۶۲ سوره صافات، و جلد ۲۱ ذیل آیه ۴۳ سوره دخان مراجعه کنید).

تعبیر به "فَلَمَّا لُؤْنَ مِنْهَا الْبُطُونَ" اشاره به این است که آنها نخست گرفتار حالت گرسنگی شدید می شوند به گونه ای که حریصانه از این غذای بسیار ناگوار می خورند و شکمها را پر می کنند.

ص: ۲۳۶

۱-۱) "من" در "من شجر" تبعیضیه است و در "من زقوم" بیانیه.

۲-۲) "مجمع البحرين"، "مفردات راغب"، "لسان العرب" و "تفسیر روح المعانی".

هنگامی که از این غذای ناگوار خوردند تشنه می شوند، اما نوشابه آنها چیست؟ قرآن در آیه بعد می گوید: "شما روی آن غذای ناگوار از آب سوزان می نوشید!" (فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ) (۱).

*** "و چنان حریصانه می نوشید همانند نوشیدن شترانی که به بیماری استسقا مبتلا شده اند" (فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ).

شتری که مبتلا به این بیماری می شود آن قدر تشنه می گردد و پی در پی آب می نوشد تا هلاک شود، آری این است سرنوشت "ضالون مکذبون" در قیامت.

"حمیم" به معنی آب فوق العاده داغ و سوزان است، لذا به دوستان گرم و پر محبت "ولی حمیم" می گویند، "حمام" نیز از همین ماده مشتق شده است.

"هیم" (بر وزن میم) جمع "هاؤم" (و بعضی آن را جمع "اهیم" و "هیماء" می دانند) در اصل از "هیمام" (بر وزن فرات) به معنی بیماری عطش است که به شتر عارض می شود، این تعبیر در مورد عشقهای سوزان، و عاشقان بیقرار نیز به کار می رود.

بعضی از مفسران "هیم" را به معنی زمینهای شترار می دانند که هر قدر آب روی آن بریزند در آن فرو می رود و گویی هرگز سیراب نمی شود! *** و در آخرین آیه مورد بحث بار دیگر اشاره به این طعام و نوشابه کرده، می گوید: "این است وسیله پذیرایی از آنها در روز قیامت" (هَذَا نُزْلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ).

ص: ۲۳۷

۱- ۱) قابل توجه اینکه در آیه قبل ضمیر مؤنث (منها) به "شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ" باز می گردد و در این آیه ضمیر مذکر (علیه) چرا که "شجر" هم به معنی مذکر و هم مؤنث به کار می رود و همچنین ثمر (مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث).

و این در حالی است که "اصحاب الیمین در سایه های بسیار لطیف و پر طراوت آرمیده اند، و از بهترین میوه ها و چشمه های آب گوارا، و شراب طهور، می نوشند و سرمست از عشق خدا هستند، "بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا"؟! واژه "نزل" چنان که قبلاً گفته ایم به معنی وسیله ای است که با آن از میهمان عزیزی پذیرایی می کنند، و گاه به اولین طعام یا نوشیدنی که برای میهمان می آورند اطلاق می شود، بدیهی است دوزخیان نه میهمانند، و نه زقوم و حمیم وسیله پذیرایی محسوب می شود، بلکه این یک نوع طعنه بر آنها است تا حساب کنند وقتی پذیرایی آنها چنین باشد وای به حال مجازات و کیفر آنان!

ص: ۲۳۸

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۵۷ تا ۶۲]

اشاره

نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ (۵۷) أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ (۵۸) أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ (۵۹) نَحْنُ قَادِرُونَ بِبَيْنِكُمْ الْمَوْتَ وَالْمَآءِ نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَنُنْشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ (۶۱) وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ (۶۲)

ترجمه:

۵۷- ما شما را آفریدیم، چرا که آفرینش مجدد را تصدیق نمی کنید؟ ۵۸- آیا از نطفه ای که در رحم می ریزید آگاهید؟ ۵۹- آیا شما آن را (در دوران جنینی) آفرینش پی در پی می دهید، یا ما آفریدگاریم؟ ۶۰- ما در میان شما مرگ را مقدر ساختیم و هرگز کسی بر ما پیشی نمی گیرد.

۶۱- به این منظور که گروهی را بجای گروه دیگری بیاوریم و شما را در جهانی که نمی دانید آفرینش تازه بخشیم.

۶۲- شما عالم نخستین را دانستید، چگونه متذکر نمی شوید (که جهانی بعد از آن است).

تفسیر:

هفت دلیل بر مساله معاد

از آنجا که در آیات گذشته سخن از تکذیب کنندگان معاد در میان بود،

ص: ۲۳۹

و اصولاً- تکیه بحثهای این سوره عمدتاً روی مساله اثبات معاد، است در این آیات به بحث و بررسی پیرامون ادله معاد می پردازد، رویهمرفته هفت دلیل بر این مساله مهم ارائه می دهد که پایه های ایمان را در این زمینه قوی کرده، قلب انسان را به وعده های الهی که در آیات گذشته پیرامون مقربان و اصحاب الیمین و اصحاب الشمال آمده بوده مطمئن می سازد.

در مرحله اول می گوید: "ما شما را خلق کرده ایم، چرا آفرینش مجدد را تصدیق نمی کنید؟! (نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ) (۱).

چرا از رستاخیز و معاد جسمانی بعد از خاک شدن بدن تعجب می کنید؟ مگر روز نخست شما را از خاک نیافریدیم؟ مگر "حکم الامثال" واحد نیست؟ این استدلال در حقیقت شبیه همان است که در آیه ۷۸-۷۹ سوره "یس" آمده که قرآن در پاسخ یکی از مشرکان که استخوان پوسیده ای را در دست گرفته بود و می گفت "چه کسی این استخوانها را زنده می کند!" می فرماید: وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ: او برای ما مثالی زد، و آفرینش نخستین خود را فراموش کرد و گفت: چه کسی استخوانهای پوسیده را زنده می کند، بگو: همان کس که آن را در آغاز آفرید، و او از همه مخلوقات خود آگاه است."

*** در آیه بعد به دلیل دوم اشاره کرده می فرماید: "آیا از نطفه ای که در

ص: ۲۴۰

۱- ۱) "لولا-" به اصطلاح برای تحضیض و تحریک بر انجام کاری است، و به گفته بعضی در اصل مرکب از "لم" و "لا" بوده که معنی سؤال و نفی را می رساند، و سپس میم تبدیل به واو شده، این واژه در جایی به کاری می رود که فرد یا افرادی در انجام کاری مسامحه می کنند و به آنها گفته می شود چرا چنین و چنان نمی کنید.

رحم می ریزید آگاه هستید؟! (أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ) (۱).

*** "آیا شما در طول مراحل جنینی آن را آفرینشهای مکرر می دهید؟ یا ما آفریدگاریم؟" (أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ) (۱).

چه کسی این نطفه بی ارزش و ناچیز را هر روز به شکل تازه ای در می آورد و خلقتی بعد از خلقتی، و آفرینشی بعد از آفرینشی می دهد؟ راستی این تطورات شگفت انگیز که اعجاب همه اولوالالباب و متفکران را برانگیخته از ناحیه شما است یا خدا؟ آیا کسی که قدرت بر این آفرینشهای مکرر دارد از زنده کردن مردگان در قیامت عاجز است؟! این آیه در حقیقت شبیه آیه ۵ سوره حج است که می فرماید: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقَرُّ فِي الْأَرْحَامِ ثُمَّ نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَيَّيَّمٍ ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا: "ای مردم اگر در رستاخیز شک دارید (به این نکته توجه کنید که) ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شده، سپس از مضغه (چیزی شبیه به گوشت جویده) که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل، هدف این است که برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم) و جنین هایی را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم مادران قرار می دهیم (و آنچه را بخواهیم ساقط می کنیم) بعد شما را به صورت طفلی بیرون می فرستیم".

از اینها گذشته اگر آنچه را دانشمندان امروز در باره این قطره آب ظاهرا ناچیز دریافته اند در نظر بگیریم مطلب روشنتر می شود چرا که می گویند آنچه باعث تولید نطفه انسان می شود ترکیبی است از "اسپر" (نطفه مرد) با "اوول"

ص: ۲۴۱

۱-۱) "رایتم" در اینجا از "رؤیت" به معنی "علم" است نه مشاهده با چشم.

(نطفه زن) و "اسپرها" کرمکهای بسیار کوچک ذره بینی هستند که در هر مرتبه انزال ممکن است بین دو تا پانصد میلیون اسپر در آن وجود داشته باشد! (یعنی به اندازه جمعیت چندین کشور جهان!) (۱).

و عجب اینکه این موجود بسیار کوچک بعد از ترکیب با نطفه زن به زودی رشد می کند و به طور سرسام آوری تکثیر یافته و سلولهای بدن انسان را می سازد و با اینکه سلولها ظاهرا همه مشابهند به زودی از هم جدا می شوند، گروهی قلب انسانی را تشکیل می دهند، و گروهی دست و پا، و گروهی گوش و چشم، و هر یک درست در جای خود قرار می گیرند، نه سلولهای قلب بجای کلیه می روند و نه سلولهای کلیه به جای قلب، نه یاخته های گوش در محل یاخته های چشم قرار می گیرند و نه بر عکس، خلاصه اینکه نطفه در دوران جنینی عوالم پر غوغایی را طی می کند تا به صورت طفلی متولد گردد، و همه اینها در پرتو خالقیت مستمر و مداوم الهی است، در حالی که نقش ساده انسان در این خلقت فقط در یک لحظه تمام می شود و آن لحظه ریختن نطفه است در رحم و بس! آیا این خود دلیل زنده ای بر مساله معاد نیست؟ که چنین قادر متعالی قدرت بر احیای مردگان را دارد؟! (۲).

*** سپس به بیان دلیل سوم پرداخته، می گوید: "ما در میان شما مرگ را مقدر ساختیم، و هرگز کسی بر ما پیشدستی نمی کند" (نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ).

آری ما هرگز مغلوب نخواهیم شد و اگر مرگ را مقدر کرده ایم نه به

ص: ۲۴۲

۱- ۱) اولین دانشگاه جلد ۱ (بحث جنین شناسی) صفحه ۲۴۱.

۲- ۲) در این زمینه توضیحات دیگری در جلد ۱۴ صفحه ۲۲ به بعد ذیل آیه ۵ سوره حج آورده ایم.

خاطر این است که نمی توانیم عمر جاویدان بدهیم.

*** بلکه هدف این بوده است که گروهی از شما را ببریم و گروه دیگری را جای آنها بیاوریم، و سرانجام شما را در جهانی که نمی دانید آفرینش تازه بخشیم" (عَلَى أَنْ يُبَدَّلَ أَمْثَالُكُمْ وَ تُنْشَأَ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ).

در تفسیر این دو آیه نظر دیگری غیر از آنچه در بالا گفتیم نیز وجود دارد و آن اینکه آیه دوم بیان هدف آیه اول نیست بلکه دنباله آن است می گوید:

ما هرگز عاجز و مغلوب نیستیم از اینکه گروهی را ببریم و گروه دیگری را جانشین آنها سازیم (۱). در مورد جمله "عَلَى أَنْ يُبَدَّلَ أَمْثَالُكُمْ" نیز دو تفسیر وجود دارد: یکی همان تفسیری است که در بالا ذکر کردیم که در میان مفسران مشهور است، و مطابق آن سخن از تبدیل اقوام در این دنیا است، تفسیر دوم می گوید: منظور از "امثال" خود انسانها هستند که در قیامت باز می گردند، و تعبیر به "مثل" به خاطر آن است که انسان با تمام خصوصیاتش باز نمی گردد، بلکه در زمان دیگر و کیفیات تازه ای از نظر جسم و روح خواهد بود.

ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد، و به هر حال هدف این است که از مساله مرگ استدلالی برای رستخیز بیان کند، استدلال را می توان به این صورت توضیح داد: خداوند حکیم که انسانها را آفریده و مرتبا گروهی می میرند و گروه دیگری جانشین آنها می شوند هدفی داشته، اگر این هدف تنها زندگی دنیا بوده سزاوار است که عمر انسان جاودان باشد، نه آن قدر کوتاه و آمیخته با هزاران ناملاتومات که به آمد و رفتش نمی ارزد.

ص: ۲۴۳

۱- ۱) طبق تفسیر اول جار و مجرور در "عَلَى أَنْ يُبَدَّلَ" متعلق است به "قدرنا" که در آیه قبل آمده، و طبق تفسیر دوم متعلق است به "مسبقین" (دقت کنید).

بنا بر این قانون مرگ به خوبی گواهی می دهد که اینجا یک گذرگاه است نه یک منزلگاه: یک پل است، نه یک مقصد، چرا که اگر مقصد و منزل بود باید دوام می داشت.

جمله "و نُشِئَكُمْ فِي مَالٍ لَا تَعْلَمُونَ" (شما را می آفرینیم به صورتهایی که نمی دانید) ظاهراً اشاره به آفرینش انسان در قیامت است که می تواند هدفی برای مرگ و حیات این دنیا باشد.

بدیهی است چون هیچکس سرای آخرت را ندیده، از اصول و نظاماتی را که بر آن حاکم است بیخبرند، حتی بیان حقیقت آن در قالب الفاظ ما نمی گنجد تنها شبیحی از آن را از دور می بینیم.

ضمناً آیه فوق کاملاً بیانگر این واقعیت است که شما را در جهان نوین و با اشکال و شرائط تازه می آفرینیم که از آن خبر ندارید (۱).

*** در آخرین آیه مورد بحث سخن از چهارمین دلیل معاد است می فرماید: "شما نشئه اولی (این جهان) را دانستید چگونه متذکر نمی شوید که نشئه و عالم دیگری بعد از آن است" (وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ).

این دلیل را به دو گونه می توان بیان کرد: نخست اینکه فی المثل اگر ما از بیابانی بگذریم و در آن قصر بسیار مجلل و باشکوهی با محکمترین و عالترین مصالح، و تشکیلات وسیع و گسترده، ببینیم، و بعد به ما بگویند اینهمه تشکیلات و ساختمان عظیم برای این است که فقط قافله کوچکی چند ساعتی در آن بیاساید و بروید، پیش خود می گوئیم این کار حکیمانه نیست، زیرا

ص: ۲۴۴

۱-۱) بعضی آیه فوق را اشاره به "مسخ اقوام" در این جهان دانسته اند که خداوند آنها را به اشکالی که از آن خبر ندارند مسخ نموده است، ولی این معنی با ظاهر آیه هماهنگ نیست.

برای چنین هدفی مناسب این بود چند خیمه کوچک برپا شود.

دنیای با این عظمت و اینهمه کرات و خورشید و ماه و انواع موجودات زمینی نمی تواند برای هدف کوچکی مثل زندگی چند روزه بشر در دنیا آفریده شده باشد، و گر نه آفرینش جهان پوچ و بی حاصل است، این تشکیلات عظیم برای موجود شریفی مثل انسان آفریده شده تا خدای بزرگ را از آن بشناسد معرفتی که در زندگی دیگر سرمایه بزرگ او است.

این بیان در حقیقت شبیه همان است که در آیه ۲۷ سوره ص در باره معاد آمده است: **وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِإِذَا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا: "ما آسمان و زمین و آنچه را در میان آنهاست بیهوده نیافریده ایم این گمان کافران است."**

دیگر اینکه صحنه های معاد را در این جهان در هر گوشه و کنار با چشم خود می بینید، همه سال در عالم گیاهان صحنه رستاخیز تکرار می شود، زمینهای مرده را با نزول قطرات حیاتبخش باران زنده می کند، چنان که در آیه ۳۹ سوره فصلت می فرماید: **إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لُمُحْيِ الْمَوْتِ** "کسی که این زمینهای مرده را زنده می کند هم او است که مردگان را زنده می کند!" در آیه ۶ سوره حج نیز به همین معنی اشاره شده است.

نکته:

دلیلی برای اثبات حجیت قیاس

در اصول فقه ما این مساله مطرح است که نمی توان احکام شرع را از طریق قیاس ثابت کرد، فی المثل بگوئیم چون زن حائض روزه خود را قضا می کند نماز خود را نیز باید قضا کند (و به اصطلاح باید از کلی به جزئی راه پیدا کرد نه از یک جزء به جزئی دیگر) هر چند علمای اهل سنت غالباً قیاس را به عنوان

ص: ۲۴۵

یکی از منابع تشریع در فقه اسلامی پذیرفته اند، هر چند جمعی از آنها در مساله نفی حجیت قیاس با ما موافقند.

جالب اینکه بعضی از طرفداران قیاس از آیه فوق (وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشَاءَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ) خواسته اند برای مقصود خود استدلال کنند! چون خداوند می گوید حال نشاء اخری (قیامت) را بر نشاء اولی (دنیا) قیاس کنید.

ولی این استدلال عجیبی است زیرا "اولا- آنچه در آیه فوق آمده یک استدلال عقلی و قیاس منطقی است، چون منکران معاد می گفتند خدا چگونه قدرت دارد استخوان پوسیده را زنده کند؟ قرآن در جواب آنها می گوید: همان کسی که قدرت داشت شما را در آغاز بیافریند بعدا نیز چنین قدرتی را دارد، در حالی که قیاس ظنی در احکام شرعی هیچگاه چنین نیست، زیرا ما احاطه به مصالح و مفاسد تمام احکام شرع نداریم.

"ثانیا" آنها که قیاس را ممنوع می دانند "قیاس اولویت" را استثنا کرده اند فی المثل اگر قرآن می گوید: "نسبت به پدر و مادر کمترین سخن خشونت- آمیز نگوئید" به طریق اولی می فهمیم نباید آزار بدنی به آنها برسانیم، آیه مورد بحث از قبیل "قیاس اولویت" است و ربطی به قیاس ظنی مورد نزاع ندارد چرا که در آغاز که هیچ چیزی وجود نداشت خداوند کره زمین و خاک را آفرید و انسان را از آن خاک خلقت کرد، در آخرت حد اقل خاکهای انسان موجود است، و لذا در قرآن مجید در آیه ۲۷ روم می خوانیم: وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ "او کسی است که آفرینش را آغاز کرد سپس آن را باز می گرداند و این کار برای او آسانتر است".

این سخن را با حدیثی پایان می دهیم که فرمود: عَجَبًا كُلُّ الْعَجَبِ لِلْمَكْذِبِ بِالنِّشَاءِ الْأُخْرَى وَهُوَ يَرَى النِّشَاءَ الْأُولَى، و عَجَبًا لِلْمُصَدِّقِ بِالنِّشَاءِ الْآخِرَةِ وَهُوَ يَسْعَى لِدَارِ الْغُرُورِ: "بسیار شگفت انگیز است کار کسی که نشاء دیگر

ص: ۲۴۶

را انکار می کند در حالی که نشاء اولی را می بیند و بسیار تعجب آور است کسی که به نشاء آخرت ایمان دارد اما تمام تلاش او برای دنیا است" (۱).

ص: ۲۴۷

۱ - ۱) این حدیث را تفسیر "روح البیان" و "روح المعانی" و "قرطبی" و "مراغی" با تفاوت مختصری به عنوان خبر: و بدون تصریح به نام پیامبر (ص) ذکر کرده اند، ولی ظاهر تعبیراتشان این است که حدیث از پیامبر (ص) است، در کتاب کافی نیز قسمت اول این حدیث از امام علی بن الحسین (ع) نقل شده.

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۶۳ تا ۶۷]

اشاره

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ (۶۳) أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ (۶۴) لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ (۶۵) إِنَّا لَمُعْرِضُونَ (۶۶) بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ (۶۷)

ترجمه:

۶۳- آیا هیچ در باره آنچه کشت می کنید اندیشیده اید؟ ۶۴- آیا شما آن را می رویانید، یا ما می رویانیم؟ ۶۵- هر گاه بخواهیم آن را تبدیل به کاه درهم کوبیده می کنیم به گونه ای که تعجب کنید! ۶۶- (به گونه ای که بگوئید:) به راستی ما زیان کرده ایم.

۶۷- بلکه ما به کلی محرومیم.

تفسیر:

زارع خداوند است یا شما؟!

تا کنون چهار دلیل از دلائل هفتگانه ای را که در این سوره برای معاد ذکر شده خوانده ایم.

آیات مورد بحث و آیات آینده به سه دلیل دیگر که هر کدام نمونه ای از قدرت بی پایان خدا در زندگی انسان است اشاره می کند که یکی مربوط به آفرینش دانه های غذایی و دیگری "آب" و "سومی" "آتش" است، زیرا سه

ص: ۲۴۸

رکن اساسی زندگی انسان را اینها تشکیل می دهد، دانه های گیاهی مهمترین ماده غذایی انسان محسوب می شود، و آب مهمترین مشروب، و آتش مهمترین وسیله برای اصلاح مواد غذایی و سایر امور زندگی است.

نخست می فرماید: "آیا هیچ در باره آنچه کشت می کنید اندیشیده اید؟" (أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ).

*** "آیا شما آن را می رویانید یا ما می رویانیم؟" (أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ).

جالب اینکه در آیه اول تعبیر به "تحرثون" از ماده "حرث" (بر وزن درس) می کند که به معنی کشت کردن (افشاندن دانه و آماده ساختن آن برای نمو است) و در آیه دوم تعبیر به "تزرعونه" از ماده "زراعت" می کند که به معنی رویانیدن است.

بدیهی است کار انسان تنها کشت است، اما رویانیدن تنها کار خدا است، و لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم ص نقل شده که فرمود:

لا يقولن احدكم زرع و ليقول حرث (فان الزارع هو الله): "هیچیک از شما نگوید: من زراعت کردم، بلکه گوید کشت کردم" (زیرا زارع حقیقی خدا است) (۱).

شرح این دلیل چنین است که انسان کاری را که در مورد زراعت می کند بی شباهت به کار او در مورد تولد فرزند نیست، دانه ای را می افشاند و کنار می رود، این خداوند است که در درون دانه یک سلول زنده بسیار کوچک آفریده که وقتی در محیط مساعد قرار گرفت در آغاز از مواد غذایی آماده در خود دانه استفاده می کند، جوانه می زند، و ریشه می دواند، سپس با سرعت عجیبی

ص: ۲۴۹

۱- ۱) قسمت اول حدیث در تفسیر "مجمع البیان" ذیل آیات مورد بحث آمده، و قسمت دوم در "روح البیان" اضافه بر آن نقل شده.

از مواد غذایی زمین کمک می گیرد، و دستگاههای عظیم و لابراتوارهای موجود در درون گیاه به کار می افتد و غوغایی برپا می کند ساقه و شاخه و خوشه را می سازد و گاه از یک تخم صدها یا هزاران تخم برمی خیزد (۱).

دانشمندان می گویند: تشکیلاتی که در ساختمان یک گیاه به کار رفته از تشکیلات موجود در یک شهر عظیم صنعتی با کارخانه های متعددش شگفت انگیزتر و به مراتب پیچیده تر است.

آیا کسی که چنین قدرتی دارد از احیای مجدد مردگان عاجز است.

*** در آیه بعد برای تاکید روی این مساله که انسان هیچ نقشی در مساله نمو و رشد گیاهان جز افشاندن دانه ندارد می افزاید "اگر ما بخواهیم این زراعت را تبدیل به یک مشت کاه درهم کوبیده شده می کنیم به گونه ای که تعجب کنید!" (لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكُّهُونَ).

آری می توانیم تندباد سمومی بفرستیم که آن را قبل از بستن دانه ها خشک کرده درهم بشکند، یا آفتی برای آن مسلط کنیم که محصول را از بین ببرد، و نیز می توانیم سیل ملخها را بر آن بفرستیم، و یا گوشه ای از یک صاعقه بزرگ را بر آن مسلط سازیم، به گونه ای که چیزی جز یک مشت کاه خشکیده از آن باقی نماند، و شما از مشاهده منظره آن در حیرت و ندامت فرو روید.

آیا اگر زارع حقیقی شما بودید این امور امکان داشت؟ پس بدانید همه این برکات از جای دیگر است.

ص: ۲۵۰

۱- ۱) گرچه معمولاً در دانه گندم تکثیر تا صدها دانه کمتر دیده شده، ولی همانگونه که در جلد دوم این تفسیر گفتیم طبق گواهی صریح مطبوعات در یکی از شهرستانهای جنوب ایران در بعضی از مزارع بوته های گندمی بسیار بلند و پر خوشه دیده شد که گاه در یک بوته حدود چهار هزار دانه گندم وجود داشت!

"حطام" از ماده "حطم" (بر وزن حتم) در اصل به معنی شکستن چیزی است، و غالباً به شکستن اشیاء خشک مانند استخوان پوسیده، و یا ساقه های خشک گیاهان اطلاق می شود و در اینجا منظور کاه است.

این احتمال نیز داده شده است که منظور از حطام در اینجا پوسیدن تخمها در زیر زمین و عدم رویش آنها باشد (۱).

"تفکھون" از ماده "فاکھه" به معنی میوه است، سپس "فکاهت" به مزاح و شوخی و گفتن لطیفه ها که میوه جلسات انس است اطلاق شده، ولی این ماده گاهی به معنی تعجب و حیرت نیز آمده، و آیه مورد بحث از این قبیل است.

این احتمال نیز وجود دارد همانگونه که انسان به هنگام "خشم" گاهی می خندد که نام آن را خنده خشم می گذارند در هنگام مصائب سخت و سنگین نیز به شوخی می پردازد بنا بر این منظور شوخی به خاطر مصیبت است.

*** آری تعجب می کنید و به حیرت فرو می روید و می گوئید: "به راستی که ما زیان کردیم" و سرمایه ز کف دادیم، و چیزی به دست نیاوردیم (إِنَّا لَمَغْرُمُونَ) (۲)(۳).

*** بلکه ما به کلی محروم و بیچاره هستیم" (بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ).

آیا اگر زارع حقیقی شما بودید چنین سرنوشتی امکان پذیر بود؟ اینها

ص: ۲۵۱

۱-۱) تفسیر "ابو الفتوح رازی" ذیل آیات مورد بحث.

۲-۲) این جمله محدوفی دارد، و در تقدیر چنین است "و تقولون انا لمغرمون".

۳-۳) "مغرمون" از ماده "غرامت" به معنی زیان کردن، و از دست دادن وقت و سرمایه است.

نشان می دهد که اینهمه آوازه ها از او است، و هم او است که از یک دانه ناچیز، گیاهان پر طراوت و گاه صدها یا هزاران دانه تولید می کند، گیاهانی که دانه هایش خوراک انسانها، و شاخ و برگش غذای حیوانات، و گاه ریشه ها و سایر اجزایش درمان انواع دردهاست.

ص: ۲۵۲

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۶۸ تا ۷۴]

اشاره

أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ (۶۸) أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ (۶۹) لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ (۷۰) أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ (۷۱) أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ (۷۲) نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذَكُّرًا وَمَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ (۷۳) فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (۷۴)

ترجمه:

۶۸- آیا به آبی که می نوشید اندیشیده اید؟ ۶۹- آیا شما آن را از ابر نازل می کنید؟ یا ما نازل می کنیم؟ ۷۰- هر گاه بخواهیم این آب گوارا را، تلخ و شور قرار می دهیم، پس چرا شکر نمی کنید؟، ۷۱- آیا در باره آتشی که می افروزید فکر کرده اید؟ ۷۲- آیا شما درخت آن را آفریده اید؟ یا ما آفریده ایم؟ ۷۳- ما آن را وسیله یادآوری (برای همگان) و وسیله زندگی برای مسافران قرار داده ایم.

۷۴- حال که چنین است به نام پروردگار بزرگت تسبیح کن (و او را پاک و منزّه بشمار).

ص: ۲۵۳

این آب و آتش از کیست؟

در این آیات اشاره به ششمین و هفتمین دلیل معاد، در این بخش از آیات سوره واقعه می کند که بیانگر قدرت خداوند بر همه چیز و بر احیای مردگان است.

نخست می فرماید: "آیا به آبی که می نوشید اندیشیده اید؟" (أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ).

*** "آیا شما آن را از ابر نازل می کنید؟ یا ما نازل می کنیم؟" (أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ).

"مزن" (بر وزن حزن) آن گونه که "راغب" در "مفردات" می گوید:

به معنی "ابره‌ای روشن" است، و بعضی آن را به "ابره‌ای باران زا" تفسیر کرده اند (۱).

این آیات و جدان انسانها را در برابر یک سلسله سؤالات قرار می دهد و از آنها اقرار می گیرد، و در واقع می گوید: آیا در باره این آبی که مایه حیات شما است و پیوسته آن را می نوشید هرگز فکر کرده اید؟ چه کسی به آفتاب فرمان می دهد بر صفحه اقیانوسها بتابد، و از میان آبهای شور و تلخ تنها ذرات آب خالص و شیرین و پاک از هر گونه آلودگی را جدا ساخته، و به صورت بخار به آسمان بفرستد؟ چه کسی به این بخارات دستور می دهد دست به دست هم دهند و فشرده شوند، و قطعات ابرهای باران را تشکیل دهند؟

ص: ۲۵۴

۱- ۱) "لسان العرب" ماده "مزن".

چه کسی دستور حرکت به بادها و جابجا کردن قطعات ابرها و فرستادن آنها را بر فراز زمینهای خشک و مرده می دهد؟ چه کسی به طبقات بالای هوا این خاصیت را بخشیده که به هنگام سرد شدن توانایی جذب بخار را از دست دهد، و در نتیجه بخارات موجود به صورت قطرات باران، نرم و ملایم، آهسته و پی در پی، بر زمینها فرود آیند؟ اگر یک سال خورشید اعتصاب کند، بادها از حرکت بایستند، قطعات بالای جو بخارات را مصرانه در خود نگهدارند، و آسمان بر زمین بخیل گردد، آن چنان که زرع و نخیل لب تر نکنند، همه شما از تشنگی هلاک می شوید، و حیوانات و باغها و زراعتهای شما می خشکد.

کسی که این قدرت را دارد که با وسایلی اینچنین ساده آن چنان برکاتی برای شما فراهم سازد، آیا قادر بر احیای مردگان نیست؟ این خود یک نوع احیای مردگان است احیای زمینهای مرده که، هم نشانه توحید و عظمت خدا است و هم دلیل بر رستاخیز و معاد.

و اگر می بینیم در آیات فوق فقط روی آب نوشیدنی تکیه شده و از تاثیر آن در مورد حیات حیوانات و گیاهان سخنی به میان نیامده به خاطر اهمیت فوق العاده آب برای حیات خود انسان است، بعلاوه در آیات قبل اشاره ای به مساله زراعت شده بود و نیازی به تکرار نبود.

جالب اینکه اهمیت آب و نقش آن در زندگی بشر نه تنها با گذشت زمان و پیشرفت صنایع و علم و دانش انسان کم نمی شود، بلکه بر عکس، انسان صنعتی نیاز بیشتری به آب دارد، لذا بسیاری از مؤسسات عظیم صنعتی فقط در کنار رودخانه های عظیم قدرت فعالیت دارند.

*** سرانجام در آیه بعد برای تکمیل همین بحث می افزاید: "اگر بخواهیم

ص: ۲۵۵

این آب گوارا و شیرین را به صورت تلخ و شور قرار می دهیم" (لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا) (۱).

"پس چرا شکر این نعمت بزرگ را بجا نمی آورید؟" (فَلَوْ لَا تَشْكُرُونَ).

آری اگر خدا می خواست به املاح محلول در آب نیز اجازه می داد که همراه ذرات آب تبخیر شوند، و دوش به دوش آنها به آسمان صعود کنند، و ابرهایی شور و تلخ تشکیل داده، قطره های بارانی درست همانند آب دریا شور و تلخ فرو ریزند! اما او به قدرت کامله اش این اجازه را به املاح نداد، نه تنها املاح در آب، بلکه میکروبهای موزی و مضر و مزاحم نیز اجازه ندارند همراه بخارات آب به آسمان صعود کنند، و دانه های باران را آلوده سازند به همین دلیل قطرات باران هر گاه هوا آلوده نباشد خالص ترین، پاکترین، و گواراترین آبها است.

"اجاج" از ماده "اج" (بر وزن حج) در اصل از "اجیج" آتش یعنی برافروختگی و سوزندگی آن گرفته شده است، و به آبهایی که به خاطر شوری یا تلخی و حرارت دهان را می سوزاند اجاج می گویند.

این سخن را با حدیثی از پیغمبر اکرم ص پایان می دهیم در این حدیث می خوانیم:

ان النبی کان اذا شرب الماء قال الحمد لله الذی سقانا عذبا فراتا برحمته و لم یجعلہ ملحا اجاجا بذنوبنا! "هنگامی که حضرت آب می نوشید می فرمود: حمد برای خداوندی که به رحمتش ما را از آب شیرین و گوارا سیراب کرد، و آن را به خاطر گناهانمان شور و تلخ قرار نداد!" (۲).

*** سرانجام به هفتمین و آخرین دلیل معاد در این سلسله آیات می رسیم و آن

ص: ۲۵۶

۱- ۱) در این جمله "لام" حذف شده و در تقدیر چنین است "لو نشاء لجعلناه".

۲- ۲) تفسیر "مراغی" جلد ۲۷ صفحه ۱۴۸ و تفسیر "روح المعانی" جلد ۲۷ صفحه ۱۲۹.

آفرینش آتش است، آتشی که از مهمترین ابزار زندگی بشر، و مؤثرترین وسیله در تمام صنایع است، می فرماید: "آیا هیچ در باره آتشی که می افروزید اندیشیده اید؟" (أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ).

*** "آیا شما درخت آن را آفریده اید یا ما آفریده ایم؟" (أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ).

"تورون" از ماده "وری" (بر وزن نفی) به معنی مستور ساختن است و به آتشی که در وسائل آتش افروزی نهفته است و آن را از طریق جرقه زدن بیرون می آورند "وری" و "ایراء" می گویند.

توضیح اینکه: برای افروختن آتش و ایجاد جرقه نخستین که امروز از کبریت و فندک و مانند آن استفاده می کنند در گذشته گاه از آهن و سنگ چخماق بهره می گرفتند، و آنها را به یکدیگر می زدند و جرقه ظاهر می شد، اما اعراب حجاز از دو نوع درخت مخصوص که در بیابانها می روئید و بنام "مرخ" و "عفار" نامیده می شد به عنوان دو چوب آتش زنه استفاده می کردند، اولی را زیر قرار می دادند و دومی را روی آن می زدند، و مانند سنگ و چخماق جرقه از آن تولید می شد.

غالب مفسران آیات فوق را به همین معنی تفسیر کرده اند که خداوند می خواهد از آتشی که در چوب اینگونه درختان نهفته شده و از آن به عنوان آتش زنه استفاده می شود استدلال بر نهایت قدرت خود کند، که در "شجر اخضر" (درخت سبز) آتش و نار آفریده است، در حالی که جان درخت در آب است، آب کجا و آتش کجا؟! آن کس که چنین توانایی دارد که این آب و آتش را در کنار هم بلکه در درون هم نگهداری کند چگونه نمی تواند مردگان را لباس حیات بپوشاند

ص: ۲۵۷

و در رستاخیز زنده کند؟ شبیه همین دلیل برای معاد در آیات آخر سوره "یس" نیز آمده است، الَّذِي جَعَلْ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ "همان کسی که برای شما از درخت سبز آتش آفرید و شما به وسیله آن آتش می افروزید" (یس ۸۰).

ولی همانگونه که در تفسیر آیه فوق مشروحا بیان کردیم این تعبیر قرآنی می تواند اشاره به دلیل لطیفتری که همان رستاخیز انرژیهاست بوده باشد، و به تعبیر دیگر در اینجا سخن تنها از "آتش زنه" نیست، بلکه سخن از خود آتش گیر یعنی چوب و هیزم که به هنگام سوختن آن همه حرارت و انرژی را آزاد می کند، نیز هست.

توضیح اینکه: از نظر علمی ثابت شده آتشی که امروز به هنگام سوختن چوبها مشاهده می کنیم همان حرارتی است که درختان طی سالیان دراز از آفتاب گرفته، و در خود ذخیره کرده اند، ما فکر می کنیم تابش پنجاه سال نور آفتاب بر بدنه درخت از میان رفته، غافل از اینکه تمام آن حرارت در درخت ذخیره شده، و به هنگامی که جرقه آتش به چوبهای خشک می رسد و شروع به سوختن می کند آن حرارت و نور و انرژی را پس می دهند.

یعنی در اینجا رستاخیز و معادی برپا می شود، و انرژیها مرده از نو زنده می شوند و جان می گیرند، و به ما می گویند: خدایی که رستاخیز ما را فراهم ساخت قدرت دارد که رستاخیز شما انسانها را نیز فراهم سازد! (برای توضیح بیشتر در این زمینه به بحث مشروحی که در جلد ۱۸ صفحه ۴۶۱ تا ۴۶۷ بیان کرده ایم مراجعه کنید).

جمله "تورون" که به معنی آتش افروختن است گرچه معمولاً در اینجا به استفاده از "آتش زنه" تفسیر شده، ولی هیچ مانعی ندارد که آتش گیره (هیزم)

ص: ۲۵۸

را نیز شامل می شود، زیرا به هر حال آتشی است پنهان که آشکار می گردد.

البته این دو معنی با هم منافات ندارد، معنی اول را عموم مردم می فهمند و معنی دوم که معنی دقیقتری است با گذشت زمان و پیشرفت علم و دانش آشکار گشته.

*** در آیه بعد برای تاکید بحثهای فوق می افزاید: "ما این آتشی را که از این درختان خارج می شود وسیله یادآوری برای همگان و نیز وسیله زندگی برای مسافران قرار داده ایم" (نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذَكُّرًا وَ مَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ).

بازگشت آتش از درون درختان سبز از یک سو یادآور بازگشت روح به بدنهای بیجان در رستاخیز است، و از سوی دیگر این آتش تذکری است نسبت به آتش دوزخ، چرا که طبق حدیثی پیغمبر گرامی اسلام ص فرمود:

نارکم هذه التي توقدون جزء من سبعين جزءا من نار جهنم این آتشی که برمی افروزید یک جزء از هفتاد جزء آتش دوزخ است! (۱).

و اما تعبیر به "متاعا للمقوين" اشاره کوتاه و پر معنی به فواید دنیوی این آتش است، زیرا در معنی "مقوین" دو تفسیر آمده، نخست اینکه: از ماده "قواء" (بر وزن کتاب) به معنی بیابان خشک و خالی است، بنا بر این "مقوین" به کسانی می گویند که در بیابانها گام می نهند، و از آنجا که افراد بادیه نشین غالبا فقیرند گاه این تعبیر در معنی "فقیر" نیز به کار رفته است.

تفسیر دوم اینکه: از ماده "قوت" و به معنی "نیرومندان" است، بنا بر این واژه مزبور از لغاتی است که در دو معنی متضاد به کار می رود (۲).

ص: ۲۵۹

۱- ۱) تفسیر قرطبی جلد ۹ صفحه ۶۳۹۲ و تفسیر روح المعانی جلد ۲۷ صفحه ۱۳۱.

۲- ۲) توجه داشته باشید که "متاع" به هر وسیله ای که انسان در زندگی خویش از آن بهره مند می شود اطلاق می گردد.

درست است که آتش و درختان "آتش زنه" و "آتشگیره" مورد استفاده همگان است، ولی چون مسافران برای دفع سرما و طبخ غذا مخصوصا در سفرهای قدیم به وسیله قافله ها بیش از همه محتاج به آن بودند روی آن تکیه شده است.

استفاده "اقویاء" از آتش نیز به خاطر گسترده‌گی زندگی آنها روشن است، مخصوصا اگر این بحث را گسترش به جهان امروز دهیم که چگونه حرارت ناشی از انواع آتشها دنیای صنعتی را به حرکت در می آورد، و چرخهای عظیم کارخانجات را به گردش وامی دارد که اگر این شعله عظیم (که همه از درختان است، حتی آتشی که از زغال سنگ و یا مواد نفتی گرفته می شود آن هم نیز بلاواسطه یا بالواسطه به گیاهان باز می گردد) روزی خاموش شود نه تنها چراغ تمدن که چراغ زندگی انسانها نیز خاموش خواهد گشت.

بدون شک آتش یکی از مهمترین اکتشافات بشر است در حالی که تمام نقش ایجاد در آن را آفرینش بر عهده گرفته، و نقش انسان در آن بسیار ناچیز و بی ارزش است، و نیز بدون شک از زمانی که آتش کشف شد بشریت در مرحله تازه ای از تمدن خود گام نهاد.

آری قرآن مجید در همین یک جمله کوتاه به تمام این حقایق به صورت سربسته اشاره کرده است.

این نکته نیز قابل توجه است که در آیه فوق نخست فایده معنوی آتش که تذکر رستاخیز است مطرح شده، و بعد فایده دنیوی آن، چرا که اولی اهمیت بیشتری دارد بلکه اصل و اساس را تشکیل می دهد.

در مورد ذکر این نعمتهای سه گانه (دانه های غذایی - آب - آتش) ترتیبی رعایت شده که یک ترتیب کاملا طبیعی است، انسان نخست به سراغ دانه های غذایی می رود، بعد آنها را با آب می آمیزد، و سپس آن را با آتش طبخ و آماده برای تغذیه می کند!

ص: ۲۶۰

در آخرین آیه مورد بحث به عنوان نتیجه گیری می فرماید: "حال که چنین است به نام پروردگار بزرگت تسبیح کن و او را پاک و منزّه بشمر" (فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ) (۱).

آری خداوندی که اینهمه نعمت را آفریده، و هر کدام یادآور توحید و معاد و قدرت و عظمت او است شایسته تسبیح و تنزیه از هر گونه عیب و نقص است.

او هم "رب" است و پروردگار، و هم "عظیم" است و قادر و مقتدر گرچه مخاطب در این جمله پیامبر ص است ولی ناگفته پیداست که منظور همه انسانها می باشد.

نکته:

در اینجا لازم است به چند حدیث پر معنی در ارتباط با آیات فوق از پیامبر ص و امیر مؤمنان علی ع اشاره کنیم:

۱- در تفسیر "روح المعانی" در حدیثی از علی ع می خوانیم: "شبی از شبها حضرت به هنگام نماز و خواندن سوره واقعه وقتی به آیه أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ رسید، سه بار عرض کرد: بل انت یا رب:

"بلکه تو خالق انسان هستی ای پروردگار" و هنگامی که به آیه أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ رسید باز سه مرتبه عرض کرد: بل انت یا رب "بلکه زارع حقیقی تویی ای پروردگار" و هنگامی که به آیه أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ رسید باز سه مرتبه عرض کرد: بل انت یا رب: "تویی که باران

ص: ۲۶۱

۱- ۱) "باء" در "باسم ربك" ممکن است برای تعدیه باشد (به این ترتیب که فعل متعدی "سبح" به منزله لازم گرفته شده) بعضی نیز احتمال داده اند که "باء" در اینجا برای "استعانت"، یا "زائده" یا "ملا بست" بوده باشد، ولی معنی اول مناسبتر است.

را از ابرها فرو می فرستی ای پروردگار "سپس آیه **أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا** أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ را تلاوت فرمود، و سه بار عرض کرد: بل انت یا رب: "تویی که درختان آتش را آفریده ای پروردگار" (۱).

از این حدیث استفاده می شود که مناسب است انسان در برابر جمله هایی که به عنوان استفهام تقریری در قرآن مجید آمده است پاسخ مساعد دهد گویی خدا با او سخن می گوید سپس حقیقت آن را در روح و جان خود زنده کند و تنها به تلاوت بی روح و فاقد اندیشه قناعت نکند.

۲- در حدیث دیگری از پیغمبر گرامی اسلام ص آمده است که فرمود:

لا تمنعوا عباد الله فضل الماء ولا كلاء ولا نارا فان الله تعالى جعلها متاعا للمقوين وقوه للمستضعفين: "هرگز بندگان خدا را از آب اضافی که در اختیار دارید منع نکنید، و نه از مرتع اضافی، و نه از آتش، چرا که خداوند اینها را وسیله زندگی مسافران و مایه قوت نیازمندان قرار داده است" (۲).

۳- در حدیث دیگری می خوانیم: "هنگامی که آیه **فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ** نازل شد پیغمبر اکرم ص فرمود:

اجعلوها فی رکوعکم "آن را ذکر رکوع خود قرار دهید" (در رکوع خود بگوئید سبحان ربی العظیم و بحمده) (۳).

ص: ۲۶۲

۱- (۱) تفسیر "روح المعانی" جلد ۲۷ صفحه ۱۳۰.

۲- (۲) تفسیر در المثور جلد ۶ صفحه ۱۶۱.

۳- (۳) این حدیث را مرحوم طبرسی در "مجمع البیان" به عنوان یک حدیث صحیح آورده است (جلد ۹ صفحه ۲۲۴) و در کتاب من لا یحضره الفقیه نیز آمده است (مطابق نقل نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۲۲۵) و همچنین در تفسیر "در المثور" جلد ۶ صفحه ۱۶۸.

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۷۵ تا ۸۲]

اشاره

فَلَا أُفْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ (۷۵) وَإِنَّهُ لَقَسِيمٌ لِّمَنْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٍ (۷۶) إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ (۷۷) فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ (۷۸) لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ (۷۹) تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۸۰) أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ (۸۱) وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ (۸۲)

ترجمه:

۷۵-سوگند به جایگاه ستارگان،و محل طلوع و غروب آنها.

۷۶-و این سوگندی است بسیار بزرگ اگر بدانید! ۷۷-که آن قرآن کریمی است ۷۸-که در کتاب محفوظ جای دارد.

۷۹-و جز پاکان نمی توانند آن را مس کنند.

۸۰-این چیزی است که از سوی پروردگار عالمیان نازل شده.

۸۱-آیا این سخن را(این قرآن را با اوصافی که گفته شد)سست و کوچک می شمیرید؟ ۸۲-و به جای شکر روزیهای که به شما داده شده آن را تکذیب می کنید؟

ص: ۲۶۳

تنها پاکان به حریم قرآن راه می یابند

در تعقیب بحثهای فراوانی که در آیات قبل با ذکر هفت دلیل در باره معاد آمد در این آیات سخن از اهمیت قرآن مجید است، چرا که مساله نبوت و نزول قرآن بعد از مساله مبدأ و معاد مهمترین ارکان اعتقادی را تشکیل می دهد، بعلاوه قرآن مجید در زمینه دو اصل توحید و معاد بحثهای عمیقی دارد، و تحکیم پایه های آن تحکیم این دو اصل محسوب می شود.

نخست با یک سوگند عظیم سخن را شروع کرده، می فرماید: "سوگند به جایگاه ستارگان و محل طلوع و غروب آنها" (فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ).

بسیاری از مفسران را عقیده بر این است که "لا" در اینجا به معنی نفی نیست، بلکه زائده، و برای تاکید است، چنان که در آیات دیگر قرآن همین تعبیر در مورد سوگند به روز قیامت، و نفس لواحه، و پروردگار مشرقها و مغربها، و شفق، و مانند آن آمده است.

در حالی که بعضی دیگر "لا" را در اینجا به معنی نفی و اشاره به این می دانند که مطلب مورد قسم از آن پراهمیت تر است که به آن سوگند یاد شود، همانگونه که در تعبیرات روزمره نیز گاه می گوئیم: "ما به فلان موضوع قسم نمی خوریم".

ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد، چرا که در قرآن به ذات پاک خدا صریحا سوگند یاد شده، مگر ستارگان از آن برترند که به آنها قسم یاد شود؟! مفسران در مورد "مواقع النجوم" تفسیرهای متعددی ذکر کرده اند:

نخست همان که در بالا گفتیم یعنی جایگاه ستارگان و مدارات و مسیر آنها.

ص: ۲۶۴

دیگر اینکه منظور محل طلوع و غروب آنها است.

و دیگر اینکه منظور سقوط ستارگان در آستانه رستاخیز و قیامت است.

بعضی نیز آن را تنها به معنی غروب ستارگان تفسیر کرده اند.

بعضی هم به پیروی پاره ای از روایات آن را اشاره به نزول قسمتهای مختلف قرآن در فواصل زمانی متفاوت می دانند (زیرا "نجوم" جمع "نجم" در مورد کارهای تدریجی به کار می رود).

گرچه منافاتی بین این معانی نیست، و ممکن است همه در آیه فوق جمع باشد، ولی تفسیر اول از همه مناسبتر به نظر می رسد، چرا که به هنگام نزول این آیات غالب مردم اهمیت این سوگند را نمی دانستند امروز برای ما روشن شده است که ستارگان آسمان هر کدام جایگاه مشخصی دارد، و مسیر و مدار آنها که طبق قانون جاذبه و دافعه تعیین می شود بسیار دقیق و حساب شده است.

و سرعت سیر آنها هر کدام با برنامه معینی انجام می پذیرد.

این مساله گرچه در کرات دوردست دقیقا قابل محاسبه نیست، اما در منظومه شمسی که خانواده ستارگان نزدیک به ما را تشکیل می دهد دقیقا مورد بررسی قرار گرفته، و نظام مدارات آنها به قدری دقیق و حساب شده است که انسان را به شگفتی وامی دارد.

هنگامی که به این نکته توجه کنیم که طبق گواهی دانشمندان تنها در کهکشان ما حدود یک هزار میلیون ستاره وجود دارد! و در جهان کهکشانهای زیادی موجود است که هر کدام مسیر خاصی دارند، به اهمیت این سوگند قرآن آشنا تر می شویم.

□
در کتاب "الله و العلم الحدیث" می خوانیم:

"دانشمندان فلکی معتقدند این ستارگانی که از میلیاردها متجاوزند که قسمتی از آنها را با چشم غیر مسلح می توان دید، و قسمت (بسیار بیشتری)

ص: ۲۶۵

را جز با تلسکوپها نمی توان دید. بلکه قسمتی از آنها با تلسکوپ هم قابل مشاهده نیست فقط با وسائل خاصی می توان از آنها عکسبرداری کرد همه اینها در مدار مخصوص خود شناورند و هیچ احتمال این را ندارد که یکی از آنها در حوزه جاذبه ستاره دیگری قرار گیرد، یا با یکدیگر تصادف کنند، و در واقع چنین تصادفی همانند این است که فرض کنیم یک کشتی اقیانوس پیما در دریای مدیترانه با کشتی دیگری در اقیانوس کبیر تصادف کند در حالی که هر دو کشتی به یک سو و با سرعت واحدی در حرکتند و چنین احتمالی اگر محال نباشد لا اقل بعید است!" (۱).

با توجه به این اکتشافات علمی از وضع ستارگان اهمیت سوگند بالا روشنتر می گردد.

*** و به همین دلیل در آیه بعد می افزاید: "و این سوگندی است بسیار بزرگ اگر بدانید" (وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّو تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ).

تعبیر به "لو تعلمون" (اگر بدانید) به خوبی گواهی می دهد که علم و دانش بشر در آن زمان این حقیقت را به طور کامل درک نکرده بود، و این خود یک اعجاز علمی قرآن محسوب می شود که در عصری که شاید هنوز عده ای می پنداشتند ستارگان میخهای نقره ای هستند که بر سقف آسمان کوبیده شده اند!، یک چنین بیانی، آنهم در محیطی که به حق محیط جهل و نادانی محسوب می شد از یک انسان عادی محال است صادر شود.

*** اکنون ببینیم این قسم عظیم برای چه منظوری ذکر شده؟ آیه بعد پرده

ص: ۲۶۶

□
(۱- ۱) "اللَّهُ وَالْعِلْمُ الْحَدِيثُ" صفحه ۳۳.

از روی آن برداشته، می گوید: "آنچه محمد ص آورده قرآن کریم است" (إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ).

□

و به این ترتیب به مشرکان لجوج که پیوسته اصرار داشتند این آیات نوعی از کفایت است، و یا العیاذ بالله سخنانی است جنون آمیز، یا همچون اشعار شاعران، یا از سوی شیاطین است، پاسخ می گوید که این وحی آسمانی است و سخنی است که آثار و عظمت و اصالت از آن ظاهر و نمایان است، و محتوای آن حاکی از مبدأ نزول آن می باشد و آن چنان این موضوع عیان است که حاجت به بیان نیست.

توصیف "قرآن" به "کریم" (با توجه به اینکه "کرم" در مورد خداوند به معنی احسان و انعام، و در مورد انسانها به معنی دارا بودن اخلاق و افعال ستوده، و به طور کلی اشاره به محاسن بزرگ است (۱)) نیز اشاره به زیباییهای ظاهری قرآن از نظر فصاحت و بلاغت الفاظ و جمله ها و هم اشاره به محتوای جالب آن است، چرا که از سوی خدایی نازل شده که مبدأ و منشا هر کمال و جمال و خوبی و زیبایی است.

آری هم گوینده قرآن کریم است، و هم خود قرآن، و هم آورنده آن، و هم اهداف قرآن کریم است.

*** سپس به توصیف دوم این کتاب آسمانی پرداخته، می افزاید: "این آیات در کتاب مستوری جای دارد" (فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ).

در همان "لوح محفوظ" در علم خدا "که از هر گونه خطا و تغییر و تبدیل محفوظ است. بدیهی است کتابی که از چنان مبدئی سرچشمه می گیرد و نسخه اصلی آن در آنجا است از هر گونه دگرگونی و خطا و اشتباه مصون است.

ص: ۲۶۷

(۱-۱) "راغب" در "مفردات" ماده "کرم".

*** و در سومین توصیف می فرماید: "این کتاب را جز پاکان نمی توانند مس کنند!" (لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ) (۱).

بسیاری از مفسران به پیروی از روایاتی که از امامان معصوم ع وارد شده این آیه را به عدم جواز مس کتابت قرآن بدون غسل و وضو تفسیر کرده اند.

در حالی که گروه دیگری آن را اشاره به فرشتگان مطهری می دانند که از قرآن آگاهی دارند، یا واسطه وحی بر قلب پیامبر ص بوده اند، نقطه مقابل مشرکان که می گفتند: این کلمات را شیاطین بر او نازل کرده اند! بعضی نیز آن را اشاره به این معنی می دانند که حقایق و مفاهیم عالی قرآن را جز پاکان درک نمی کنند، همانگونه که در آیه ۲ سوره بقره می خوانیم: ذَلِكِ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ: "این کتاب شکی در آن نیست، و مایه هدایت پرهیزکاران است" و به تعبیر دیگر حد اقل پاکی که روح "حقیقت جویی" است برای درک حد اقل مفاهیم آن لازم است، و هر قدر پاکی و قداست بیشتر شود درک انسان از مفاهیم قرآن و محتوای آن افزون خواهد شد.

ولی هیچ منافاتی در میان این سه تفسیر وجود ندارد و ممکن است همه در مفهوم آیه جمع باشد.

*** در چهارمین و آخرین توصیف از قرآن مجید می فرماید: "این قرآن از سوی پروردگار عالمان نازل شده است" (تَنْزِيلُ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ) (۲).

ص: ۲۶۸

۱- ۱) "لا یمسه" جمله خبریه است که می تواند به معنی "نهی" یا به معنی "نفی" بوده باشد.

۲- ۲) "تنزیل" در اینجا مصدری است به معنی "اسم مفعول" یعنی "منزل" می باشد و خبر برای مبتدای محذوف است یا خبر بعد از خبر.

خدایی که مالک و مربی تمام جهانیان است این قرآن را برای ترتیب انسانها بر قلب پاک پیامبرش نازل کرده است، و همانگونه که در جهان تکوین مالک و مربی او است، در جهان تشریع نیز هر چه هست از ناحیه او می باشد.

*** سپس می افزاید: آیا این قرآن را با این اوصافی که گفته شد سست و کوچک می شمیرید؟! سهل است آن را انکار و تکذیب می کنید؟! (أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُذْهَبُونَ).

در حالی که نشانه های صدق و حقانیت از آن به خوبی آشکار است و باید کلام خدا را با نهایت جدیت پذیرفت و به عنوان یک واقعیت بزرگ با آن روبرو شد.

"هذا الحديث" (این سخن) اشاره به قرآن است و "مدهنون" در اصل از ماده "دهن" به معنی روغن است، و از آنجا که برای نرم کردن پوست تن یا اشیاء دیگر آن را روغن مالی می کنند کلمه "ادهان" به معنی مدارا و ملایمت و گاه به معنی سستی و عدم برخورد جدی آمده است، و نیز از آنجا که افراد منافق و دروغگو غالباً زبانهای نرم و ملایمی دارند این واژه احیاناً به معنی تکذیب و انکار نیز به کار رفته است، و هر دو معنی در آیه فوق محتمل است، اصولاً انسان چیزی را که باور دارد جدی می گیرد اگر آن را جدی نگرفت دلیل بر این است که باور ندارد.

*** در آخرین آیه مورد بحث می فرماید: "شما به جای اینکه در برابر روزیهای خداداد، مخصوصاً نعمت بزرگ قرآن شکر بجا آورید آن را تکذیب می کنید؟" (وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكَذِّبُونَ) (۱).

ص: ۲۶۹

۱- ۱) طبق این تفسیر در اینجا کلمه "شکر" محذوف است و در تقدیر "و تجعلون" شکر رزقکم انکم تکذبون" می باشد، و یا اینکه "رزق" کنایه از "شکر رزق" است.

بعضی گفته اند: منظور این است که بهره شما از قرآن تنها تکذیب است، و یا شما تکذیب را وسیله رزق و معاش خود قرار داده اید (۱).

ولی تفسیر اول از دو تفسیر اخیر با آیات پیشین متناسبتر به نظر می رسد، و با شان نزولی که برای این آیه ذکر شد نیز هماهنگتر است، چرا که بسیاری از مفسران از "ابن عباس" نقل کرده اند که در یکی از سفرها همراهان پیامبر ص گرفتار تشنگی شدیدی شدند، پیامبر ص دعا کرد بارانی نازل شد و همه سیراب شدند، ولی در این میان حضرت ص شنید که مردی می گوید: به برکت طلوع فلان ستاره باران نازل گردید! (در عصر جاهلیت عربها معتقد به "انواء" بودند و منظورشان از آن ستارگانی بود که در فواصل مختلفی در آسمان ظاهر می شدند، و عرب جاهلی عقیده داشت همراه ظهور هر یک از این ستارگان بارانی می بارد، و لذا تعبیر می کردند "مطرنا بنوء فلان" این باران از برکت طلوع فلان ستاره است! و این یکی از مظاهر شرک و بت پرستی و ستاره پرستی بود) (۲).

قابل توجه اینکه در بعضی از روایات نقل شده که پیامبر ص کمتر آیات را تفسیر می کرد ولی از جمله مواردی که آن را تفسیر نمود همین آیه بود که فرمود:

"منظور از تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكْذِبُونَ این است که بجای شکر روزیهایتان، تکذیب می کنید" (۳).

ص: ۲۷۰

۱-۱) مطابق این دو تفسیر چیزی در تقدیر نیست.

۲-۲) این حدیث را "طبرسی" در "مجمع البیان" نقل کرده است، در تفسیر "در المنثور" جلد ۶ صفحه ۱۶۳ و "قرطبی" جلد ۹ صفحه ۶۳۹۸ و "مراغی" جلد ۲۷ صفحه ۱۵۲ و "روح المعانی" جلد ۲۷ صفحه ۱۳۵ نیز با تفاوتهای مختصری ذیل آیات مورد بحث آمده است.

۳-۳) تفسیر "در المنثور" جلد ۶ صفحه ۱۶۳ و "نور الثقلین" جلد ۵ صفحه ۲۲۷.

۱- ویژگیهای قرآن مجید

از چهار توصیفی که در آیات فوق در باره قرآن ذکر شده چنین می توان نتیجه گرفت که عظمت قرآن از یک سو به خاطر عظمت محتوای آن، و از سوی دیگر عمق معانی، و از سوی سوم قداستی است که جز پاکان و نیکان به آن راه نمی یابند، و از سوی چهارم جنبه تربیتی فوق العاده ای دارد چرا که از سوی رب العالمین نازل شده است، و هر یک از این چهار موضوع نیاز به بحثهای مفصلی دارد که در ذیل آیات مناسب بیان کرده ایم.

۲- قرآن و طهارت

در آیات فوق خواندیم که قرآن را جز پاکان مس نمی کنند، و گفتیم این آیه هم به مس ظاهری تفسیر شده هم معنوی و تضادی با هم ندارند، و در مفهوم کلی آیه جمعند.

در قسمت اول در روایات اهل بیت از ابو الحسن امام علی بن موسی الرضا ع نقل شده:

المصحف لا- تمسه علی غیر طهر، و لا- جنباً، و لا- تمس خطه و لا- تعلقه، ان الله تعالى يقول: لا- يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ: "قرآن را بدون وضو مس نکن، و نه در حال جنابت، و دست بر خط آن در این حال مگذار، و آن را حمایل نکن، چرا که خداوند متعال فرموده: جز پاکان آن را مس نمی کنند" (۱).

همین معنی در حدیث دیگری از امام باقر ع با مختصر تفاوتی نقل شده است (۲).

ص: ۲۷۱

۱- (۱) وسائل الشیعه جلد ۱ صفحه ۲۶۹ حدیث ۳ (طبق این حدیث نفی در آیه فوق کنایه از نهی است).

۲- (۲) وسائل الشیعه جلد ۱ صفحه ۲۷۰ حدیث ۵.

و در منابع اهل سنت نیز آمده است از جمله از طرق مختلف نقل شده که پیغمبر ص فرمود

لا يمس القرآن الا طاهر: "قرآن را جز افراد پاک نباید مس کند" (۱).

و در مورد مس معنوی نیز از ابن عباس از پیغمبر گرامی اسلام ص نقل شده که فرمود:

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ

"قال: عند الله في صحف مطهرة لا يمسُّه إلا المَطَهَّرُونَ قال: المقربون: "این قرآن کریمی است که در کتاب پنهان (لوح محفوظ) قرار دارد، فرمود نزد خداوند در صفحات پاکیزه ای است و جز پاکان آن را مس نمی کند، فرمود یعنی مقربان!" (۲).

این مطلب از طریق عقل نیز قابل استدلال است، زیرا گرچه قرآن مجید برای هدایت عموم است اما می دانیم افراد زیادی بودند که قرآن را از لبهای مبارک پیامبر ص می شنیدند و این آب زلال حقیقت را در سرچشمه وحی می دیدند اما چون آلوده به تعصب و عناد و لجاجت بودند کمترین بهره ای از آن نگرفتند، اما کسانی که اندکی خود را پاک کردند و با روح حقیقت جویی و تحقیق به سراغ آن آمدند هدایت یافتند، بنا بر این هر قدر پاکی و تقوای انسان بیشتر شود به مفاهیم عمیقتر و بیشتری از قرآن مجید دست می یابد، به این ترتیب آیه در هر دو بعد جسمی و روحانی صادق است ناگفته پیداست که شخص پیامبر ص و ائمه معصومین و ملائکه مقربین روشنترین مصداق مقربانند و حقایق قرآن را از همه بهتر درک می کنند.

ص: ۲۷۲

۱- ۱) این حدیث در "در المنثور" از عبد الله بن عمر، و معاذ بن جبل، و ابن حزم انصاری از پیغمبر گرامی اسلام (ص) نقل شده (جلد ۶ صفحه ۱۶۲).

۲- ۲) "در المنثور" جلد ۶ صفحه ۱۶۲.

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۸۳ تا ۸۷]

اشاره

فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ (۸۳) وَ أَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ (۸۴) وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ (۸۵) فَلَوْ لَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ (۸۶) تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۸۷)

ترجمه:

۸۳- پس چرا هنگامی که جان به گلوگاه می رسد (توانایی بازگرداندن آن را ندارید)؟! ۸۴- و شما در این حال نظاره می کنید (و کاری از دستتان ساخته نیست).

۸۵- و ما به او نزدیکتریم از شما ولی نمی بینید.

۸۶- اگر هرگز در برابر اعمالتان جزا داده نمی شوید، ۸۷- پس او را بازگردانید اگر راست می گوئید.

تفسیر:

هنگامی که جان به گلوگاه می رسد

از لحظات حساسی که آدمی را سخت در فکر فرو می برد، لحظه احتضار و پایان عمر انسانها است، در آن لحظه که کار از کار گذشته، و اطرافیان مایوس و نومید به شخص محتضر نگاه می کنند، و می بینند همچون شمعی که عمرش پایان گرفته آهسته آهسته خاموش می شود، با زندگی وداع می گوید، و هیچ

ص: ۲۷۳

کاری از دست هیچکس ساخته نیست.

آری ضعف و ناتوانی کامل انسان، در این لحظات حساس آشکار می شود، نه تنها در زمانهای گذشته که امروز با تمام تجهیزات فنی و پزشکی و حضور تمام وسائل درمانی، این ضعف و زبونی به هنگام احتضار درست همانند گذشته مشهود و آشکار است.

قرآن مجید در تکمیل بحثهای معاد و پاسخگویی به منکران و مکذبان، ترسیم گویایی از این لحظه کرده، می گوید: "پس چرا هنگامی که جان به گلوگاه می رسد، توانایی بازگرداندن آن را ندارید؟! (فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ) (۱)."

*** "و شما در این حال نظاره می کنید و کاری از دستتان ساخته نیست" (وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ).

مخاطب در اینجا اطرافیان محتضرند، از یک سو نظاره حال او را می کنند، و از سوی دیگر ضعف و ناتوانی خود را مشاهده می نمایند و از سوی سوم توانایی خدا را بر همه چیز و بودن مرگ و حیات در دست او، و نیز می دانند خودشان هم چنین سرنوشتی را در پیش دارند (۲).

*** سپس می افزاید: "در حالی که ما به او نزدیکتریم از شما، و فرشتگان

ص: ۲۷۴

۱- آیه محذوفی دارد که از آیات بعد استفاده می شود و در تقدیر چنین است: "فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ لَا تَرْجِعُونَهَا وَلَا تَمْلِكُونَ شَيْئًا" (مؤنث بودن فعل در اینجا به خاطر آن است که به "نفس" باز می گردد).

۲- اینکه بعضی احتمال داده اند مخاطب در اینجا شخص محتضر است بسیار بعید به نظر می رسد زیرا آیه بعد به خوبی روشن می سازد که مخاطب اطرافیان او هستند.

ما که آماده قبض روح او هستند نیز نزدیکتر از شما می باشند ولی شما نمی بینید " (وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ) .

ما به خوبی می دانیم در باطن جان محتضر چه می گذرد؟ و در عمق وجودش چه غوغایی برپا است؟ و مائیم که فرمان قبض روح او را در سرآمد معینی صادر کرده ایم، ولی شما تنها ظواهر حال او را می بینید، و از چگونگی انتقال او از این سرا به سرای دیگر، و طوفانهای سختی که در این لحظه برپا است بی خبرید.

بنا بر این منظور از این آیه نزدیکی خداوند به شخص محتضر است، هر چند بعضی احتمال داده اند که منظور نزدیکی فرشتگان قبض ارواح می باشد، ولی تفسیر اول با ظاهر آیه هماهنگتر است.

به هر حال نه تنها در این موقع بلکه در همه حال خداوند از همه کس به ما نزدیکتر است حتی او نزدیکتر از ما به ما است، هر چند ما بر اثر ناآگاهی از او دوریم، ولی ظهور و بروز این معنی در لحظه جان دادن از هر موقع واضحتر است.

*** سپس برای تاکید بیشتر، و روشن ساختن همین حقیقت، می افزاید: "اگر شما هرگز در برابر اعمالتان جزا داده نمی شوید...." (فَلَوْ لَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ) .

*** "پس او را بازگردانید اگر راست می گوئید" (تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) .

این ضعف و ناتوانی شما دلیلی است بر اینکه مالک مرگ و حیات دیگری

ص: ۲۷۵

است، و پاداش و جزاء در دست او است، و او است که می میراند و زنده می کند.

"مدینین" جمع "مدین" از ماده "دین" به معنی جزا است، و بعضی آن را به معنی "مربوین" تفسیر کرده اند، یعنی اگر شما تحت ربوبیت دیگری قرار ندارید و مالک امر خویش هستید او را باز گردانید، این خود دلیل بر این است که تحت حکومت دیگری قرار دارید.

نکته ها:

اشاره

۱- لحظه ناتوانی جباران!

در حقیقت هدف از این آیات بیان قدرت خداوند بر مساله مرگ و حیات است تا از آن پلی به مساله معاد زده شود، و انتخاب لحظه احتضار و مرگ در اینجا به خاطر ظهور ضعف و ناتوانی کامل انسان در این هنگام است با تمام قدرتی که برای خود فکر می کند.

بد نیست در اینجا به حالات بعضی از جباران که در اوج قدرت لحظه مرگشان فرا رسید توجه کنیم تا عمق معنی این آیات روشنتر گردد.

"مسعودی" در "مروج الذهب" در حالات "مامون" و جنگ او با سپاه روم داستانی آورده است که خلاصه اش چنین است: او هنگامی که از میدان جنگ باز می گشت به چشمه "بدیدون" که در منطقه "قشیره" معروف است رسید، و برای استراحت در آنجا فرود آمد، صفا و سردی و درخشندگی آب چشمه، او را در شگفتی فرو برد، و همچنین سرسبزی و طراوت و خرمی آن منطقه، دستور داد چوبهایی از درختان قطع کنند و همچون پلی روی چشمه بزنند، و سقفی از چوب و برگ درختان بالای آن آماده سازند، او در آنجا استراحت کرد و آب از زیر پای او رد می شد، صافی آب به قدری بود که درهمی در درون آب

ص: ۲۷۶

افکند از قعر آب نقش روی آن خوانده می شد! ولی به قدری سرد بود که هیچکس نمی توانست دست خود را در آب فرو برد.

در این هنگام ماهی نسبتاً بزرگی به اندازه یک ذراع ظاهر گشت، گویی یکپارچه نقره بود، مامون گفت هر کس آن را بگیرد، شمشیری به او جایزه می دهم، بعضی از خدمتکاران پیشدستی کردند، و آن را گرفتند، هنگامی که نزدیک مامون آوردند ماهی تکانی خورد و از دست خدمتکار او بیرون پرید، و مانند قطعه سنگی در آب افتاد و مختصر آبی بر سینه و گلو و شانه های مامون پاشید، به طوری که لباسش تر شد، خدمتکار بار دیگر پائین رفت و ماهی را گرفت و در مقابل مامون در دستمالی گذارد در حالی که تکان می خورد، مامون گفت: الان باید آن را سرخ و آماده کنید.

اما ناگهان لرزه ای بر اندام او افتاد به طوری که قادر بر حرکت نبود، او را با لحافهای متعدد پوشاندند اما باز می لرزید و فریاد می کشید: "سرما، سرما، سرما!" برای او آتش افروختند، باز فریادش از سرما بلند بود، ماهی را سرخ کرده برای او آوردند، اما او حتی قادر نبود از آن بچشد، هنگامی که حالش سختتر شد از "بختیشوع" و "ابن ماسویه" (که هر دو از اطباء دربار مامون بودند) درخواست کمک کرد، در حالی که در سكرات مرگ بود، بختیشوع یک دست او را گرفت و ابن ماسویه دست دیگرش را، دیدند نبض او کاملاً از اعتدال خارج شده، و خبر از فنا و نابودی و از هم پاشیدگی نظام جسمانی او می دهد، در این حال عرق مخصوصی از بدن او تراوش می کرد که لزج و چسبنده مانند روغن بود! و این دو طبیب در حال او فرو ماندند و اعتراف کردند که چنین چیزی را در کتب طبی هرگز نخوانده اند، ولی هر چه هست دلیل بر نزدیک شدن مرگ او است.

حال مامون سختتر شد، گفت مرا به نقطه بلندی ببرید که مشرف

ص: ۲۷۷

بر لشکر باشد تا وضع آنها را بررسی کنم، و در این هنگام شب فرا رسید، هنگامی که از آن نقطه به خیمه ها و لشکر خود و آتشیهای بسیار زیادی که برافروخته بودند نگاه کرد گفت: یا من لا یزول ملکه ارحم من قد زال ملکه:

"ای خدایی که هرگز حکومت زوال نمی پذیرد به کسی رحم کن که حکومتش رو به زوال است" بعد او را به بسترش آوردند و کسی را کنار او نشانند که شهادتین بر زبانش بگذارد، و چون گوشش سنگین شده بود آن مرد صدایش را بلند کرد "ابن ماسویه" گفت: فریاد زن به خدا سوگند او در این لحظه فرقی بین "خدا" و "مانی" نمی گذارد!

در این هنگام مامون چشمش را باز کرد و چنان حدقه ها از هم باز و سرخ شده بود که سابقه نداشت، می خواست با دستش بر ابن ماسویه بکوبد اما نتوانست، می خواست سخن تنیدی بگوید اما قدرت نداشت، در همان ساعت جان سپرد (۱).

ممکن است بیماری او سابقه قبلی داشته و یا به گفته بعضی از مورخان هر کسی از آب آن چشمه نوشید بیمار می شد، و یا ماهی نوعی ترشحات مسموم داشته، هر چه بود حکومت و قدرتی با آن عظمت در لحظاتی چند فرو ریخت و قهرمان میدانهای بزرگ نبرد در برابر مرگ زانو زد.

هیچکس در آن لحظه توانایی نداشت قدمی برای او بردارد، یا لا اقل او را به منزل اصلیش برساند و تاریخ از این داستانهای عبرت انگیز بسیار به خاطر دارد.

۲- آیا جان دادن تدریجی است؟

تعبیر جان به گلو رسیدن که در آیات فوق بود (فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ) کنایه از واپسین لحظه های زندگی است و شاید منشا آن این است که غالب اعضای

ص: ۲۷۸

۱- (۱) "مروج الذهب" مطابق نقل سفینه البحار جلد ۱ صفحه ۴۴.

پیکر مانند دستها و پاها به هنگام مرگ قبل از سایر اعضا از کار می افتد، و گلوگاه از آخرین اعضایی است که از کار خواهد افتاد.

در آیه ۲۶ سوره قیامت نیز می خوانیم: **كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ الرَّاقِيَّ** : "کافران ایمان نمی آورند تا زمانی که روح به ترقوه آنها برسد" ("ترقوه" استخوانهایی است که اطراف حلق را فرا گرفته است).

ص: ۲۷۹

[سوره الواقعة (۵۶): آیات ۸۸ تا ۹۶]

اشاره

فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ (۸۸) فَرَوْحٌ وَرِيحٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ (۸۹) وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ (۹۰) فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ
 الْيَمِينِ (۹۱) وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمَكَاذِبِينَ الضَّالِّينَ (۹۲) فَأَنْزَلَ مِنْ حَمِيمٍ (۹۳) وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ (۹۴) إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ (۹۵)
 فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (۹۶)

ترجمه:

۸۸- اما اگر او از مقربان باشد، ۸۹- در روح و ریحان و بهشت پر نعمت است.

۹۰- و اما اگر از اصحاب یمین باشد،

ص: ۲۸۰

۹۱- به او گفته می شود: سلام بر تو از سوی دوستانت که از اصحاب الیمین هستند.

۹۲- اما اگر او از تکذیب کنندگان گمراه باشد، ۹۳- با آب جوشان دوزخ از او پذیرایی می شود! ۹۴- سپس سرنوشت او ورود در آتش جهنم است.

۹۵- این همان حق و یقین است.

۹۶- حال که چنین است نام پروردگار بزرگت را منزّه بشمار.

تفسیر:

سرانجام نیکوکاران و بدکاران

این آیات در حقیقت یک نوع جمع بندی از آیات آغاز سوره و آیات اخیر است، و تفاوت حال انسانها را به هنگامی که در آستانه مرگ قرار می گیرند مجسم می سازد که چگونه بعضی در نهایت آرامش و راحتی و شادی چشم از جهان می پوشند، و جمعی دیگر با مشاهده دورنمای آتش سوزان جهنم با چه اضطراب و وحشتی جان می دهند؟ نخست می فرماید: "کسی که در حالت احتضار و واپسین لحظات زندگی قرار می گیرد اگر از مقربان باشد..." (فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ).

*** "در نهایت راحت و آرامش و روح و ریحان است و در بهشت پر نعمت جای می گیرد" (فَرُوحٌ وَ رِيحَانٌ وَ جَنَّةُ نَعِيمٍ).

"روح" (بر وزن قول) آن گونه که علمای لغت گفته اند در اصل به معنی "تنفس" و "ریحان" به معنی شیء یا گیاه خوشبو است، سپس این واژه به هر چیزی که مایه حیات و راحتی است گفته شده، همانگونه که "ریحان" به هر گونه نعمت و روزی خوب و فرحزا اطلاق می گردد، بنا بر این "روح" و "ریحان" الهی شامل تمام وسائل راحتی و آرامش انسان و هر گونه نعمت و برکت الهی

ص: ۲۸۱

می گردد.

و به تعبیر دیگر می توان گفت: "روح" اشاره به تمام اموری است که انسان را از ناملائمات رهایی می بخشد تا نفسی آسوده کشد، و اما "ریحان" اشاره به مواهب و نعمتهایی است که بعد از رفع ناملائمات عائد انسان می گردد.

مفسران اسلامی تفسیرهای متعددی برای این دو واژه ذکر کرده اند که شاید بالغ بر ده تفسیر شود.

گاه گفته اند: "روح" به معنی "رحمت" و "ریحان" هر شرافت و فضیلتی را شامل می شود.

و گاه گفته اند "روح" نجات از آتش دوزخ و "ریحان" دخول در بهشت است گاه "روح" را به معنی آرامش در قبر و "ریحان" را در بهشت دانسته اند.

گاه "روح" را به معنی "کشف الکروب" (بر طرف ساختن ناراحتیها) و ریحان را به معنی "غفران الذنوب" (آمرزش گناهان) تفسیر کرده اند.

و گاه "روح" را به معنی "انظر الی وجه الله" و "ریحان" را "استماع کلام الله" شمرده اند... و مانند اینها.

ولی همانگونه که گفتیم اینها مصادیقی است از آن مفهوم کلی و جامع که در تفسیر آیه ذکر شد.

قابل توجه اینکه بعد از ذکر "روح" و "ریحان" سخن از "جَنَّةِ نَعِيم" (بهشت پر نعمت) به میان آورده، که ممکن است اشاره به این باشد که روح و ریحان در آستانه مرگ، و در قبر و برزخ به سراغ مؤمنان می آید و بهشت در آخرت، چنان که در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود:

فاما ان كان من المقربين فروح و ریحان یعنی فی قبره، و جنة نعيم یعنی فی الآخرة: "اما اگر از مقربان باشد روح و ریحان از آن او است،

ص: ۲۸۲

یعنی در قبر، و بهشت پر نعمت برای او است یعنی در آخرت" (۱) و (۲).

*** سپس می افزاید: "اما اگر از گروه دوم یعنی اصحاب الیمین باشد..." (همان مردان و زنان صالحی که نامه اعمالشان به نشانه پیروزی و قبولی به دست راستشان داده می شود) (وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ).

*** "به او گفته می شود سلام بر تو از سوی دوستانت که از اصحاب الیمین هستند" (فَسَلَامٌ لَّكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ).

به این ترتیب فرشتگان قبض روح در آستانه انتقال از دنیا سلام یارانش را به او می رسانند، همانگونه که در آیه ۲۶ واقع در توصیف اهل بهشت خواندیم: إِلَّا قِيلاً سَلَاماً سَلَاماً.

احتمال دیگری در تفسیر این آیه نیز وجود دارد، و آن اینکه سلام از ناحیه فرشتگان باشد که به او می گویند: سلام بر تو ای کسی که از اصحاب الیمین هستی، یعنی در افتخار و توصیف تو همین بس که در صفت آنان قرار داری (۳).

در آیات دیگر قرآن نیز سلام فرشتگان در آستانه مرگ بر مؤمنان آمده است مانند آیه ۳۲ سوره نحل که می فرماید: الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ

ص: ۲۸۳

۱-۱) تفسیر نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۲۲۸ حدیث ۱۰۳ و ۱۰۴.

۲-۲) "روح" ممکن است خبر باشد برای مبتدای محذوف، و در تقدیر "فجزائه روح" و یا مبتدا برای خبر محذوف است و در تقدیر "فله روح" می باشد و جمله "فروح..." جزای "اما" است و "ان" شرطیه با وجود این جزا مستغنی از جزای دیگری است (دقت کنید).

۳-۳) بنا بر این در آیه دو تقدیر است، به این صورت "يقال له سلام لك انك من اصحاب اليمین" ولی بنا بر تفسیر اول تنها یک تقدیر است و آن "يقال له" است.

يقولون سلام عليكم ادخلوا الجنة بما كنتم تعملون: "کسانی که فرشتگان قبض روحشان را می کنند در حالی که پاکیزه اند، به آنها می گویند: سلام بر شما، وارد بهشت شوید به خاطر اعمالی که انجام می دادید".

به هر حال تعبیر "سلام" تعبیر پر معنایی است، خواه از سوی فرشتگان باشد یا از سوی اصحاب الیمین، سلامی است که نشانه روح و ریحان و هر گونه سلامت و آرامش و نعمت است (۱).

این نکته نیز لازم به یادآوری است که تعبیر به اصحاب الیمین (کسانی که نامه اعمالشان را به دست راستشان می دهند) به خاطر آن است که معمولاً انسان کارهای مهم و ماهرانه را با دست راست انجام می دهد لذا دست راست سمبلی است از قدرت، مهارت، توانایی و پیروزی.

در حدیثی از امام باقر ع می خوانیم که در ذیل این آیه فرمود:

هم شیعتنا و محبونا: "اصحاب یمین شیعیان ما و دوستان ما هستند" (۲).

*** سپس به سراغ گروه سوم می رود که در اوائل سوره از آنها به عنوان اصحاب الشمال یاد شده بود، می فرماید: "اما اگر او از تکذیب کنندگان گمراه باشد..." (وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكْذِبِينَ الضَّالِّينَ).

*** "با آب جوشان دوزخ و حرارت و سموم آن از او پذیرایی می شود!" (فَنَزَّلُ مِنْ حَمِيمٍ) (۳).

ص: ۲۸۴

۱-۱) در باره سلامهایی که نثار بهشتیان می شود در جلد ۱۸ صفحه ۴۲۰ ذیل آیه ۵۸ سوره یس بحث مشروحتری آمده است.

۲-۲) تفسیر برهان جلد ۴ صفحه ۲۸۵.

۳-۳) "نزل" خبر مبتدای محذوفی است و در تقدیر "فجزائه نزل من حمیم" و یا مبتدا برای خبر محذوفی است و در تقدیر "فله نزل من حمیم" می باشد.

و "سپس سرنوشت او ورود در آتش جهنم است" (و تَصْلِيَهُ جَحِيمٍ).

آری در همان آستانه مرگ نخستین عذابهای الهی را می چشند، و طعم تلخ کیفرهای قیامت در قبر و برزخ در کام جانیشان فرو می رود، و از آنجا که سخن از حال محتضر است مناسب این است که جمله "نزل من حمیم" اشاره به عذاب برزخی باشد و "تصلیه جحیم" اشاره به عذاب قیامت، این معنی در روایات متعددی نیز از ائمه اهل بیت نقل شده است (۱).

قابل توجه اینکه در اینجا "مکذبین" و "ضالین" هر دو با هم ذکر شده اند که اولی اشاره به تکذیب قیامت و خداوند یکتا و نبوت پیامبر ص است و دومی به کسانی که از راه حق منحرف شده اند.

این تعبیر علاوه بر اینکه معنی تاکید را می رساند می تواند اشاره به این نکته باشد که در میان گمراهان افرادی هستند مستضعف و جاهل قاصر، و عناد و لجاجتی در برابر حق ندارند، آنها ممکن است مشمول الطاف الهی گردند، اما تکذیب کنندگان لجوج و معاند به چنین سرنوشتی که گفته شد گرفتار می شوند.

"حمیم" به معنی آب داغ و سوزان یا بادهای گرم و سموم است، و "تصلیه" از ماده "صلی" (بر وزن سعی) به معنی سوزاندن و داخل شدن در آتش است اما "تصلیه" که معنی متعددی را دارد تنها به معنی سوزاندن می آید.

*** و در پایان این سخن، می افزاید: "این همان حق و یقین است" (إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ).

*** و حال که چنین است نام پروردگار بزرگ را منزله بشمار و او را

ص: ۲۸۵

۱- ۱) "نور الثقلین" جلد ۵ صفحه ۲۲۹.

تسبیح گوی "(فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ)."

معروف در میان مفسران این است که "حق الیقین" از قبیل اضافه بیانیه است یعنی آنچه در باره این سه گروه از مقربان و اصحاب الیمین و تکذیب کنندگان گفته شد عین واقعیت و حق و یقین است.

این احتمال نیز وجود دارد که چون یقین دارای مراتبی است، مرحله عالی آن حق الیقین است، یعنی یقین واقعی کامل و خالی از هر گونه شک و شبه و ریب (۱).

ضمناً از آنچه گفتیم معلوم شد "هذا" در این آیه اشاره به احوال گروه های سه گانه ای است که قبلاً ذکر شده، بعضی نیز احتمال داده اند که به تمام محتوای سوره واقعه یا تمام قرآن اشاره باشد، اما تفسیر اول مناسبتر است.

این نکته نیز قابل توجه است که تعبیر به "فسبح" پس تسبیح کن " (بافاء تفریع) اشاره به این حقیقت است که آنچه در باره این گروه های سه گانه گفته شد عین عدالت است، و بنا بر این خداوندت را از هر گونه ظلم و بی عدالتی پاک و منزّه بشمار، و یا اینکه اگر می خواهی به سرنوشت گروه سوم گرفتار نشوی او را از هر گونه شرک و بیعدالتی که لازمه انکار قیامت است پاک و منزّه بدان.

بسیاری از مفسران در ذیل آخرین آیه نقل کرده اند که پس از نزول آن پیامبر فرمود: اجعلوها فی رکوعکم: "آن را در رکوع خود قرار دهید" (سبحان ربی العظیم بگوئید) و هنگامی که سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى نازل شد فرمود: اجعلوها فی سجودکم "آن را در سجده قرار دهید" (سبحان ربی الاعلی بگوئید) (۲).

ص: ۲۸۶

۱- ۱) مطابق این تفسیر اضافه "حق" به "یقین" برای اختصاص و تقیید است، بعضی نیز آن را از قبیل اضافه موصوف به صفت دانسته اند و گفته اند به معنی "الیقین الحق" است.

۲- ۲) تفسیر ابو الفتوح رازی، روح المعانی، روح البیان، قرطبی، در المنثور و تفسیر مراغی ذیل آیه مورد بحث.

در تفسیر آیه ۷۴ همین سوره نیز شبیه همین روایت را از بعضی از مفسران نقل کردیم.

نکته:

عالم برزخ

آیا فوق از آیاتی است که اشاره به عالم برزخ دارد زیرا همانگونه که در تفسیر این آیات گفتیم در آستانه مرگ که انسان آماده برای انتقال به جهان دیگر می شود با یکی از حالات زیر روبرو خواهد شد: نعمتها و مواهب و پاداشهای الهی و روح و ریحان، یا کیفرها و مجازاتهای دردناک، و قرائن موجود در آیات نشان می دهد که قسمتی از اینها مربوط به قیامت و قسمت دیگری مربوط به قبر و برزخ است، و این خود دلیل دیگری بر وجود این عالم محسوب می شود.

در حدیثی از رسول خدا ص می خوانیم: "نخستین چیزی که به مؤمن در هنگام وفات بشارت داده می شود روح و ریحان و بهشت پر نعمت است، و نخستین چیزی که به مؤمن در قبرش بشارت داده می شود این است که به او می گویند بشارت باد بر تو به خشنودی خداوند، به بهشت خوش آمدی، خداوند تمام کسانی که تو را تا قبرت تشییع کرده اند همه را آمرزید و شهادت آنها را در باره تو تصدیق کرد، و دعای آنها را برای آمرزش مستجاب فرمود" (۱).

در حدیث دیگری امیر مؤمنان علی ع می فرماید: "هنگامی که انسان در آخرین روز از ایام دنیا و اولین روز از ایام آخرت قرار می گیرد اموال و فرزندان و اعمال او در برابرش مجسم می شوند، او نگاهی به اعمالش می کند، می گوید: من نسبت به شما بی اعتنا بودم هر چند بر دوش من سنگین بودید، الان چه خبری برای من دارید؟ عملش می گوید: من همنشین تو در قبر و روز

ص: ۲۸۷

رستاخیزت هستم تا من و تو در پیشگاه پروردگارت حضور یابیم، سپس امام ع افزود: اگر دوست خدا باشد عملش به صورت خشبوترین انسان با زیباترین چهره و جالبترین لباس ظاهر می شود، و می گوید بشارت باد بر تو به آرامش و نعمت و بهشت پر برکت و قدمت خیر مقدم است سؤال می کند تو کیستی؟ او در جوابش می گوید: من عمل صالح تو هستم که از دنیا (همراه تو) به سوی بهشت می روم" (۱).

در باره عالم برزخ بحث مشروحتری ذیل آیه ۱۰۰ مؤمنون داشتیم (۲).

***پروردگارا! ما را در صف مقربان و اصحاب الیمین و اولیاء و دوستان خاص قرار ده، و در آستانه مرگ مشمول روح و ریحان و جنت نعیمت بگردان.

خداوندا! عذاب رستاخیزت عذابی است الیم که هیچکس را یاری تحمل آن نیست، و پادشاهای بی حسابت پاداشی است عظیم که هیچکس با عملش مستوجب آن نمی شود، سرمایه ما در آن روز تنها لطف و کرم تو است ای کریم! بارالها! پیش از فرا رسیدن قیامت کبری و فرا رسیدن مرگ که قیامت صغری است ما را بیدار کن تا خود را برای این سفر عظیم که در پیش داریم آماده سازیم.

آمین یا رب العالمین پایان سوره واقعه ۶/ج ۲/۱۴۰۶ ۲۷/۱۱/۱۳۶۴

ص: ۲۸۸

۱- (۱) "تفسیر نور الثقلین" جلد ۵ صفحه ۲۲۸ حدیث ۱۰۶.

۲- (۲) به "تفسیر نمونه" جلد ۱۴ صفحه ۳۱۴ تا ۳۲۴ مراجعه فرمائید.

(۵۷) سوره حدید این سوره در مدینه نازل شده و دارای ۲۹ آیه است

اشاره

ص: ۲۸۹

با توجه به اینکه این سوره از سوره هایی است که در مدینه نازل شده و حتی ادعای اجماع بر "مدنی" بودن آن کرده اند طبعا خصائص سوره های مدنی را دارا است و علاوه بر تحکیم پایه های عقیدتی به دستورهای عملی متعددی مخصوصا در زمینه های اجتماعی و حکومتی می پردازد که نمونه های آن را در آیات ۱۰ و ۱۱ و ۲۵ به خواست خدا خواهیم دید.

محتوای این سوره را به هفت بخش می توان تقسیم کرد:

۱- آیات نخستین سوره بحث جامع و جالبی پیرامون توحید و صفات خدا دارد و در حدود بیست صفت از صفات الهی در آن منعکس است که درک آنها انسان را در سطح بالای معرفت الهی قرار می دهد.

۲- بخش دیگری از عظمت قرآن این نور الهی که در ظلمات شرک تابید سخن می گوید.

۳- در بخش سوم از وضع مؤمنان و منافقان در قیامت که گروه اول در پرتو نور ایمان راه خود را به سوی بهشت می گشایند، و گروه دوم در ظلمات شرک و کفر می مانند، بحث می کند.

و به این ترتیب اصول سه گانه اسلام یعنی توحید و نبوت و معاد در این سوره به خوبی منعکس است.

۴- در بخش دیگری دعوت به ایمان و خروج از شرک، و سرنوشت جمعی از اقوام کافر پیشین منعکس شده است.

۵- بخش مهمی از این سوره پیرامون انفاق در راه خدا و مخصوصا برای

ص: ۲۹۱

تقویت پایه های جهاد فی سبیل الله، و بی ارزش بودن اموال دنیا می باشد.

۶- در بخشی کوتاه، اما گویا و مستدل، سخن از عدالت اجتماعی به میان آمده که یکی از اهداف مهم انبیا است.

۷- و بالاخره در بخش دیگری مساله رهبانیت و انزوای اجتماعی مورد مذمت قرار گرفته، و جدایی خط اسلام از آن مشخص شده است.

البته در لابلای این بحثها نکات دیگری به تناسب آمده، و در نهایت مجموعه ای بیدارگر و هدایت آفرین را تشکیل داده است. ضمناً نامگذاری این سوره به "حدید" به خاطر تعبیری است که در آیه ۲۵ سوره آمده است.

فضیلت تلاوت سوره حدید

در روایات اسلامی نکته های جالب توجهی پیرامون فضیلت تلاوت این سوره آمده، البته تلاوتی که توأم با فکر، و تفکری که توأم با عمل باشد. در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص می خوانیم: من قرأ سوره الحدید کتب من الذین آمنوا بالله و رسوله: "کسی که سوره حدید را بخواند در زمره کسانی که به خدا و پیامبرش ایمان آورده اند نوشته خواهد شد" ۱. در حدیث دیگری از همان حضرت ص نقل شده که قبل از خواب "مسبحات" را تلاوت می فرمود (مسبحات سوره هایی است که با "سبح لله" یا "یسبح لله" آغاز می شود و آن پنج سوره است: سوره حدید، حشر، صف، جمعه و تغابن) و می فرماید: ان فیهن آیه افضل من الف آیه: "در آنها آیه ای است که از هزار آیه برتر است" ۲! البته پیامبر ص این آیه را تعیین نفرموده، ولی بعضی از مفسران احتمال داده اند که منظور آخرین آیه سوره حشر است، هر چند دلیل روشنی برای این معنی در دست نیست ۱. در حدیث دیگری از امام باقر ع می خوانیم: من قرأ المسبحات کلها قبل ان ینام لم یمت حتی یدرک القائم (ع) و ان مات کان فی جوار رسول الله (ص): "کسی که "مسبحات" (سوره های پنجگانه فوق) را بخواند از دنیا نمی رود تا حضرت مهدی ع را درک کند، و اگر قبلاً از دنیا برود در جهان دیگر در همسایگی رسول خدا خواهد بود.

ص: ۲۹۲

با توجه به اینکه این سوره از سوره هایی است که در مدینه نازل شده و حتی ادعای اجماع بر "مدنی" بودن آن کرده اند طبعا خصائص سوره های مدنی را دارا است و علاوه بر تحکیم پایه های عقیدتی به دستورهای عملی متعددی مخصوصا در زمینه های اجتماعی و حکومتی می پردازد که نمونه های آن را در آیات ۱۰ و ۱۱ و ۲۵ به خواست خدا خواهیم دید.

محتوای این سوره را به هفت بخش می توان تقسیم کرد:

۱- آیات نخستین سوره بحث جامع و جالبی پیرامون توحید و صفات خدا دارد و در حدود بیست صفت از صفات الهی در آن منعکس است که درک آنها انسان را در سطح بالای معرفت الهی قرار می دهد.

۲- بخش دیگری از عظمت قرآن این نور الهی که در ظلمات شرک تابید سخن می گوید.

۳- در بخش سوم از وضع مؤمنان و منافقان در قیامت که گروه اول در پرتو نور ایمان راه خود را به سوی بهشت می گشایند، و گروه دوم در ظلمات شرک و کفر می مانند، بحث می کند.

و به این ترتیب اصول سه گانه اسلام یعنی توحید و نبوت و معاد در این سوره به خوبی منعکس است.

۴- در بخش دیگری دعوت به ایمان و خروج از شرک، و سرنوشت جمعی از اقوام کافر پیشین منعکس شده است.

۵- بخش مهمی از این سوره پیرامون انفاق در راه خدا و مخصوصا برای

ص :

[سوره الحديد (۵۷): آیات ۱ تا ۳]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱) لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲) هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۳)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱- آنچه در آسمانها و زمین است برای خدا تسبیح می گویند، و او عزیز و حکیم است.

۲- مالکیت (و حاکمیت) آسمانها و زمین از آن او است، زنده می کند و می میراند، و او بر هر چیز قادر است.

۳- اول و آخر و ظاهر و باطن او است، از هر چیز آگاه است.

تفسیر:

آیات ژرف اندیشان!

گفتیم این سوره با یک بخش توحیدی که جامع حدود "بیست وصف" از

ص: ۲۹۴

اوصاف الهی است آغاز می شود، اوصافی که شناخت آنها سطح معرفت انسانی را بالا می برد و به ذات مقدس او آشنا می کند، اوصافی که هر کدام به گوشه ای از صفات جلال و جمال او اشاره دارد، و هر قدر اندیشمندان بیشتر در آن بیندیشند به حقایق تازه ای دست می یابند.

چنان که در حدیثی از امام علی بن الحسین ع می خوانیم: "وقتی در باره توحید از حضرتش سؤال کردند در پاسخ فرمود:

ان الله عز وجل علم انه يكون في آخر الزمان اقوام متعمقون فانزل الله تعالى: "قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ" و الآيات من سورة الحديد، الى قوله: "علیم بذات الصدور"، فمن رام وراء ذلك فقد هلك: "خداوند متعال می دانست که در آخر زمان اقوامی می آیند که در مسائل تعمق و دقت می کنند، لذا سوره قل هو الله احد و آیات آغاز سوره حديد، تا علیم بذات الصدور، را نازل فرمود، پس هر کس ما ورای آن را طالب باشد هلاک می شود" (۱).

از این حدیث استفاده می شود که این آیات حد اکثر معرفت ممکن را به تشنه کامان می دهد.

به هر حال، نخستین آیه این سوره از تسبیح و تنزیه خدا شروع کرده می فرماید: "آنچه در آسمانها و زمین است همواره برای خدا تسبیح می گوید، و او است قادری شکست ناپذیر و حکیم علی الاطلاق" (سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

سوره گذشته با امر به تسبیح پایان گرفت، و این سوره با تسبیح الهی شروع می شود، و قابل توجه اینکه در سوره های "مسیحات" که با تسبیح الهی آغاز می شود در سه مورد تسبیح به صورت صیغه ماضی (سبح) آمده است (حدید و حشر و صف) و در دو مورد به صورت صیغه مضارع یعنی یسبح (جمعه و تغابن)، این

ص: ۲۹۵

تفاوت تعبیر شاید اشاره به این نکته باشد که در گذشته و آینده و همیشه موجودات این جهان تسبیح ذات اقدس او گفته و می گویند.

حقیقت تسبیح عبارت است از نفی هر گونه عیب و نقص (۱) و گواهی همه موجودات جهان به پاکی ذات مقدس او از هر گونه عیب و نقص یا به خاطر این است که آن چنان نظم و حساب و حکمت و عجائب و شگفتیها در نظام همه آنها به کار رفته که جملگی با زبان حال ذکر حق می گویند و تسبیح و ثنای او می خوانند و فریاد می کشند که آفریدگار ما قدرتش بی انتها و حکمتش بی پایان است.

و لذا در پایان آیه جمله "و هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ" آمده است یا اینکه تمامی ذرات جهان از نوعی درک و شعور برخوردارند به گونه ای که در عالم خود تسبیح و حمد خدا می گویند هر چند ما بر اثر محدودی اطلاعات از آن بیخبریم.

شرح بیشتر در باره حمد و تسبیح عمومی موجودات جهان را ذیل آیه ۴۴ سوره اسراء (جلد ۱۲ صفحه ۱۳۳ تا ۱۳۶) مطالعه فرمائید.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که "ما" در جمله "سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ" معنی وسیع و گسترده ای دارد که همه موجودات جهان را اعم از صاحبان عقل و ذی روح و بی روح را شامل می شود (۲).

*** بعد از ذکر دو وصف از صفات ذات پاک خداوند یعنی "عزت" و "حکمت" به "مالکیت و تدبیر و تصرفش در عالم هستی" که لازمه قدرت و حکمت است

ص: ۲۹۶

۱- ۱) "تسبیح" در اصل از ماده "سبح" (بر وزن مسح) به معنی حرکت سریع در آب و هوا است، تسبیح نیز حرکت سریع در مسیر عبادت پروردگار است (راغب در مفردات).

۲- ۲) با اینکه "تسبیح" بدون حرف جر متعدی می شود، مثلاً- گفته می شود "سبحوه" ولی در اینجا با "لام" ذکر شده، و این ممکن است برای تاکید باشد.

پرداخته، می افزاید: "برای خدا است مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین" (لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ).

او است که زنده می کند و می میراند" (يُحْيِي وَ يُمِيتُ).

"و بر هر کار توانا است" (وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

مالکیت خداوند نسبت به عالم هستی مالکیت اعتباری و تشریعی نیست، بلکه مالکیت حقیقی و تکوینی است، یعنی او به همه چیز احاطه دارد و همه جهان در قبضه قدرت او، و تحت اراده و فرمان او است، لذا به دنبال آن سخن از زنده کردن و میراندن و توانایی بر هر چیز به میان آمده است.

و به این ترتیب تا به اینجا شش وصف از اوصاف او در این دو آیه بیان شده است.

تفاوت "عزت" و "قدرت" در این است که عزت بیشتر توجه به درهم شکستن مدافع دارد، و قدرت توجه به ایجاد اسباب، بنا بر این دو وصف مختلف محسوب می شوند، هر چند در ریشه توانایی با هم مشترکند (دقت کنید).

مساله زنده کردن و میراندن (احیاء و اماته) در بسیاری از آیات قرآن مطرح شده است، و در حقیقت این دو موضوع از موضوعاتی است که اسرار پیچیده آن بر هیچکس روشن نیست، نه کسی به درستی از حقیقت حیات با خبر است؟ و نه حقیقت مرگ را کسی می داند بلکه آنچه از این دو می دانیم آثار آنها است، و عجب اینکه از همه چیز نزدیکتر به ما حیات و زندگی ما است، در عین حال حقیقت و اسرار آن از همه چیز مخفی تر است! قابل توجه اینکه جمله "یحیی و یمیت" به صورت فعل مضارع دلیل بر استمرار مساله حیات و مرگ در طول همه زمانها است، و اطلاق این دو نه تنها شامل حیات و مرگ انسان در این جهان می شود که شامل هر گونه حیات و مرگ، از عالم فرشتگان گرفته تا موجودات زنده دیگر و حیوانات و گیاهان،

ص: ۲۹۷

نه تنها حیات دنیا که حیات برزخی و رستاخیز را نیز دربر می گیرد، آری حیات و مرگ در تمام اشکالش به دست قدرت او است.

*** سپس به بیان پنج وصف دیگر پرداخته می فرماید: "او اول است، و آخر است، و ظاهر است، و باطن است، و از همه چیز آگاه است" (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

توصیف به اول و آخر بودن تعبیر لطیفی است از ازلیت و ابدیت او، زیرا می دانیم او وجودی است بی انتها و واجب الوجود، یعنی هستیش از درون ذات او است نه از بیرون، تا پایان گیرد یا آغازی داشته باشد، و بنا بر این از ازل بوده و تا ابد خواهد بود.

او سرآغاز و ابتدای عالم هستی است، و او است که بعد از فنای جهان نیز خواهد بود.

بنا بر این تعبیر به اول و آخر هرگز زمان خاصی را دربر ندارد و اشاره به مدت معینی نیست.

توصیف به ظاهر و باطن نیز تعبیر دیگری از احاطه وجودی او نسبت به همه چیز است، از همه چیز ظاهرتر است چرا که آثارش همه جا را گرفته، و از همه چیز مخفی تر است چون که ذاتش بر کسی روشن نیست.

بعضی از مفسران در اینجا چنین تعبیر کرده اند: الاول بلا- ابتداء، و الآخر بلا- انتهاء، و الظاهر بلا- اقتراب، و الباطن بلا احتجاب: "اولی است که آغاز ندارد، و آخری است که پایان ندارد، ظاهری است که نزدیک نیست، باطنی است که پوشیده نمی باشد".

و بعضی دیگر تعبیر لطیف دیگری دارند: الاول بیره، و الآخر بعفوه،

ص: ۲۹۸

و الظاهر باحسانه، و توفیقه اذا اطعته، و الباطن بستره اذا عصيته:

"او آغازگری است در نیکوها، و پایان گری است به عفو و بخشش، هنگامی که اطاعتش کنی با احسان و توفیقش بر تو ظاهر می شود، و هنگامی که معصیتش کنی با ستر و پوشش پنهان می گردد".

کوتاه سخن اینکه او به همه چیز احاطه دارد و آغاز و انجام و ظاهر و باطن جهان هستی او است.

بعضی از مفسران "ظاهر" را در اینجا به معنی "غالب" تفسیر کرده اند (از ظهور به معنی غلبه) و در بعضی از خطب "نهج البلاغه" نیز قرینه ای بر این معنی دیده می شود آنجا که در باره آفرینش زمین می فرماید: هو الظاهر علیها بسلطانہ و عظمتہ، و هو الباطن لها بعلمہ و معرفتہ "او با سلطه و عظمتش بر آن غلبه دارد، و با علم و معرفتش در باطن آن راه دارد" (۱) جمع میان دو تفسیر نیز بی مانع است.

و به هر حال یکی از نتایج این امور همان است که در پایان آیه آمده:

"وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ" زیرا کسی که از آغاز بوده و تا پایان باقی است و در ظاهر و باطن جهان است چنین کسی قطعا از همه چیز آگاه می باشد.

نکته:

جمع اضداد در صفات خدا

بسیاری از صفات است که در ما انسانها و موجودات دیگر غیر قابل جمع است، و به صورت صفات متضاد جلوه می کند، مثلا اگر من اولین نفر در میان یک جمعیت باشم قطعا آخرین نفر نخواهم بود، اگر ظاهر باشم پنهان نیستم،

ص: ۲۹۹

۱- ۱) نهج البلاغه خطبه ۱۸۶.

و اگر پنهان باشم ظاهر نخواهم بود، همه اینها به خاطر آن است که وجود ما محدود است، و یک وجود محدود جز این نمی تواند باشد، اما هنگامی که سخن به صفات خدا می رسد، اوصاف دگرگون می شوند و تغییر شکل می دهند، در آنجا ظاهر و باطن با هم جمع می شود، و همچنین آغاز و انجام، و با توجه به لا یتناهی بودن ذات مقدسش جای تعجب نیست.

در احادیثی که از شخص پیغمبر گرامی اسلام ص و ائمه اهل بیت ع در این زمینه رسیده توضیحات جالبی دیده می شود که به تفسیر این آیات پر محتوی کمک می کند.

از جمله در حدیثی در "صحیح مسلم" آمده است که پیامبر ص فرمود:

اللهم انت الاول فلیس قبلک شیء، و انت الآخر فلیس بعدک شیء، و انت الظاهر فلیس فوقک شیء، و انت الباطن فلیس دونک شیء: "خداوند! تو اولی هستی که قبل از تو چیزی نیست، و آخری هستی که بعد از تو چیزی نمی باشد آن چنان ظاهر و غالبی که برتر از تو وجود ندارد، و آن چنان باطن و پنهانی که ما ورای تو چیزی تصور نمی شود" (۱).

امیر مؤمنان علی ع می فرماید:

لیس لاولیته ابتداء، و لا لازلته انقضاء هو الاول لم یزل، و الباقی بلا اجل... الظاهر لا یقال مم؟ و الباطن لا یقال فیم؟: "برای اولیت او آغازی نیست، و برای ازلیت او پایانی نخواهد بود، نخستینی است که همواره بوده، و جاویدی است که سرآمدی ندارد، آشکاری است که در باره اش نتوان گفت از چه چیز پیدا شده؟ و پنهانی است که نتوان گفت در کجاست؟" (۲).

امام حسن مجتبی ع نیز در خطبه ای می فرماید:

الحمد لله الذی لم

ص: ۳۰۰

۱- ۱) "تفسیر قرطبی" جلد ۹ صفحه ۶۴۰۶.

۲- ۲) "نهج البلاغه" خطبه ۱۶۳.

یکن فیه اول معلوم، و لا- آخر متناه،... فلا- تدرك العقول و اوها مہا و لا- الفکر و خطراتها، و لا الالباب و اذهانها صفتہ، فتقول متی؟ و لا- بدع ممأ؟ و لا- ظاهر علی ما؟ و لا- باطن فیما؟: "حمد برای خدایی است کہ نہ سرآغاز معلومی دارد، و نہ پایان محدودی، عقلها و اندیشه ها، افکار و خردها هرگز صفات او را درک نمی کند، هرگز نمی تواند بگوید از چه زمان بوده؟ و از چه چیز آغاز شده؟ و بر چه چیز ظاهر است؟ و در چه پنهان است؟" (۱). به عقل نازی حکیم تا کی؟ به عقل این ره نمی شود طی به کنه ذاتش خرد برد پی اگر رسد خس به قعر دریا! بلکه می توان گفت: خرد به ذاتش نمی برد پی و گر رسد خس به قعر دریا! ***

ص: ۳۰۱

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۲۳۶.

[سوره الحديد (۵۷): آیات ۴ تا ۶]

اشاره

هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۴) لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۵) يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۶)

ترجمه:

۴- او کسی است که آسمانها و زمین را در شش روز (شش دوران) آفرید، سپس بر تخت قدرت قرار گرفت (و به تدبیر جهان پرداخت) آنچه را در زمین فرو می رود می داند و آنچه را از آن خارج می شود، و آنچه از آسمان نازل می گردد و آنچه به آسمان بالا می رود، و او با شماست هر جا که باشید و خداوند نسبت به آنچه انجام می دهید بیناست.

۵- مالکیت آسمانها و زمین از آن او است، و همه چیز به سوی او باز می گردد.

۶- شب را داخل روز می کند، و روز را داخل شب، و او به آنچه بر دلها حاکم است داناست.

ص: ۳۰۲

او همیشه بر تخت قدرت است

به دنبال اوصاف یازده گانه ای که در آیات قبل در باره ذات پاک پروردگار ذکر شد در این آیات اوصاف دیگری بیان شده.

در نخستین آیه مورد بحث به پنج وصف دیگر از اوصاف جمال و جلال او اشاره شده است.

نخست از مساله خالقیت سخن می گوید و می فرماید: "او کسی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید" (هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ).

مساله "خلقت در شش روز" هفت مرتبه در قرآن مجید ذکر شده است که نخستین مرتبه در آیه ۵۴ اعراف، و آخرین مورد آن همین آیه مورد بحث (آیه ۴ حدید) می باشد.

همانگونه که قبلاً نیز گفته ایم منظور از "یوم" (روز) در این آیات روز معمولی نیست، بلکه منظور از آن "دوران" است خواه این دوران کوتاه باشد، و یا طولانی هر چند میلیونها سال به طول انجامد، و این تعبیری است که در لغت عرب و زبانهای دیگر نیز به کار می رود، مثلاً می گویند امروز نوبت فلان جمعیت است که حکومت کنند و فردا نوبت دیگران یعنی دوران آنها.

این معنی را با شواهد و شرح مبسوط در جلد ششم ذیل آیه ۵۴ سوره اعراف آورده ایم (۱).

البته برای خداوند هیچ مانعی نداشت که تمام عالم را در یک لحظه بیافریند، ولی مسلماً اگر چنین بود کمتر عظمت و قدرت و علم آفریدگار ظاهر می گشت

ص: ۳۰۳

ولی هنگامی که آن را در طی میلیاردها سال در دورانه‌های مختلف و چهره‌های گوناگون طبق برنامه‌های منظم و حساب شده بیافریند دلائل آشکارتری بر قدرت و حکمت او دربر خواهد داشت.

بعلاوه این تدریجی بودن سرمشقی است برای تدریجی بودن سیر تکاملی انسان و عدم عجله و شتاب در رسیدن به اهداف مختلف.

سپس به مساله حکومت و تدبیر جهان پرداخته، می‌افزاید: "خداوند بعد از آفرینش جهان بر تخت قدرت قرار گرفت" (ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ).

و زمام حکومت و تدبیر جهان را همیشه در دست داشته و دارد.

بدون شک خداوند نه جسم است و نه "عرش" به معنی "تخت سلطنت" می‌باشد، بلکه این تعبیر کنایه‌ای است لطیف از حاکمیت مطلقه خداوند و نفوذ تدبیر او در عالم هستی.

"عرش" در لغت به معنی چیزی است که مسقف باشد و گاه به خود سقف نیز گفته می‌شود- به معنی تخت‌های بلند همانند تخت سلاطین نیز آمده است ولی به عنوان کنایه از قدرت نیز به کار می‌رود، همانگونه که در فارسی می‌گوئیم: "پایه‌های تختش فرو ریخت" و یا در عربی می‌گویند "فلان ثل عرشه": کنایه از اینکه قدرت‌ش بر باد رفت (۱).

به هر حال بر خلاف آنچه گروهی از ناآگاهان می‌پندارند که خداوند جهان را آفریده و به حال خود واگذارده، او همیشه زمام حکومت و تدبیر عالم را در کف قدرت دارد، و وابستگی نظامات این جهان بلکه فرد فرد موجودات به ذات پاکش آن چنان است که اگر یک لحظه نظر لطف از آنها برگیرد، و فیضش را قطع کند "فرو ریزند قالبها"!

ص: ۳۰۴

۱- ۱) در باره حقیقت عرش توضیحات بیشتری در جلد ۶ تفسیر نمونه صفحه ۲۰۴ (ذیل آیه ۵۴ اعراف) آورده ایم، و در جلد دوم صفحه ۲۰۰ (ذیل آیه ۲۵۵ بقره).

توجه به این حقیقت به انسان درک و دیدی می دهد که خدا را در همه جا و با همه چیز و در درون جان خود ببیند و احساس کند، و به او عشق ورزد.

سپس شاخه دیگری از علم بی پایانش را بیان کرده، می افزاید: "آنچه را در زمین نفوذ می کند، آنچه از آن برمی آید، و آنچه از آسمان نازل می شود، و آنچه به آسمان بالا می رود، همه را می داند، و از همه با خبر است" (يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا).

گرچه تمام این امور در تعبیر "هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ" که در آیات قبل آمده جمع است، اما شرح این معانی توجه بیشتری به انسان در زمینه وسعت علم خداوند می دهد.

آری او از آنچه در زمین فرو می رود آگاه است: از تمام قطره های باران.

از امواج سیلابها.

از دانه های گیاهان که با کمک باد یا حشرات در زمین پراکنده می شوند و نفوذ می کنند.

از ریشه های درختان به هنگامی که در جستجوی آب و غذا به اعماق زمین پیش فرو روند.

از انواع معادن و ذخائری که روزی بر صفحه زمین بوده و سپس در آن دفن شده.

از گنجها و دفینه ها.

از اجساد مردگان.

از انواع حشراتی که در زمین لانه می سازند.

آری از همه اینها آگاه است.

و نیز از گیاهانی که از زمین برمی آیند.

از چشمه هایی که از دل خاک و صخره ها می جوشد.

ص: ۳۰۵

از معادن و گنجینه هایی که ظاهر می شوند.

از انسانهایی که از آن برخاسته اند.

از آتشفشانهایی که از دل زمین زبانه می کشد.

از حشراتی که از لانه ها سر برمی آورند.

از گازهایی که از زمین متصاعد می شوند.

و از امواج جاذبه که از درون آن برمی خیزد، خداوند از تمامی اینها جزء به جزء و ذره به ذره آگاه است.

و همچنین آنچه از آسمان نازل می شود:

از دانه های باران گرفته تا اشعه حیاتبخش آفتاب.

از خیل فرشتگان گرفته تا امواج نیرومند وحی و کتب آسمانی.

از اشعه کیهانی گرفته تا شهابها و سنگریزه های سرگردان که به سوی زمین جذب می شوند، او از همه اینها مو به مو آگاه است.

و نیز آنچه به آسمان صعود می کند: اعم از فرشتگان، ارواح انسانها، اعمال بندگان، انواع دعاها، اقسام پرندگان، و بخارات، و ابرها، و غیر اینها، آنچه می دانیم و آنچه نمی دانیم همه در پیشگاه علم او روشن و آشکار است.

اگر کمی در این باره بیندیشیم که در هر لحظه میلیونها میلیون موجود مختلف وارد زمین می شود، و میلیونها میلیون موجود از آن برمی خیزد، و میلیونها میلیون از آسمان نازل می گردد، یا به آسمان صعود می کند، که از شماره و حد و حصر بیرون است، و هیچکس جز خدا نمی تواند آنها را احصا کند آن گاه به وسعت علم پروردگار آشنا می شویم.

و بالاخره در چهارمین و پنجمین توصیف روی نقطه حساسی تکیه کرده، می فرماید: "او با شماست هر جا که باشید" (وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ).

"و چون چنین است او به آنچه انجام می دهید بصیر و بینا است" (وَاللَّهُ بِمَا

(.

چگونه او با ما نباشد در حالی که ما نه تنها در وجود که در بقاء خود لحظه به لحظه به او متکی هستیم و از وی مدد می گیریم، او روح عالم هستی است، او جان جهان است، بلکه او برتر از این و آن است! از زمانی که به صورت ذره خاکی در گوشه ای افتاده بودیم، و از آن لحظه ای که به صورت جنین در شکم مادر قرار داشتیم او با ما بود، و در تمام عمر، و در عالم و برزخ نیز همه جا با ما است، آیا با این حال ممکن است از ما بیخبر باشد؟! راستی این احساس که او همه جا با ما است از یک سو به انسان عظمت و شکوه می بخشد و از سوی دیگر اطمینان و اعتماد به نفس می دهد و شجاعت و شهامت در او می آفریند، و از سوی سوم احساس مسئولیت شدید می بخشد، چرا که او همه جا حاضر و ناظر و مراقب است، و این بزرگترین درس تربیت است، آری این اعتقاد ریشه اصلی تقوی و پاکی و درستکاری انسان است و هم رمز عظمت و بزرگی او.

این یک واقعیت است که او همیشه و همه جا با ما است، نه یک کنایه و مجاز، حقیقتی که از یک سو دلپذیر و دل انگیز و روحپرور است، و از سوی دیگر رعب انگیز و مسئولیت آفرین! لذا در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص نقل شده است که فرمود:

□
ان من افضل ايمان المرء ان يعلم ان الله تعالى معه حيث كان: "برترین مرحله ایمان انسان این است که بداند هر جا باشد خدا با او است" (۱).

در حدیث دیگری می خوانیم که موسی عرض کرد: این اجدک یا رب؟.

ص: ۳۰۷

"کجا تو را بیابم ای پروردگار؟! قال: یا موسی اذا قصدت الی فقد وصلت الی!:" خطاب آمد که ای موسی هر زمان اراده من کنی به من رسیده ای؟! (۱).

اصولا این "معیت" (همراه بودن خدا با بندگان) به قدری ظریف و دقیق است که هر انسان متفکر و مؤمنی به مقدار اندیشه و ایمانش آن را درک می کند و از عمق آن با خبر می گردد.

*** بعد از مساله حاکمیت و تدبیر سخن به مساله مالکیت او در کل جهان هستی می رسد، می فرماید: "مالکیت آسمانها و زمین از آن او است" (لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ).

و سرانجام به مساله مرجعیت او اشاره کرده می افزاید: "و همه کارها به او بازگشت می کند" (وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ).

آری وقتی او خالق و مالک و حاکم و مدبر ما است و همه جا با ما می باشد مسلما بازگشت همه ما و همه کارها نیز به سوی او است.

ما رهروان منزل عشق او هستیم که با کوله باری از امید و نیروها از سر منزل عدم به راه افتاده ایم، و تا به اقلیم وجود اینهمه راه آمده ایم، ما از او هستیم و به سوی او باز می گردیم، چرا که مبدأ و منتهی او است.

قابل توجه اینکه در سه آیه قبل نیز عین این توصیف آمده بود: له ملک السماوات و الارض این تکرار ممکن است به آن خاطر باشد که در آنجا تنها از مساله حیات و مرگ موجودات زنده سخن در میان بود، و اینجا دامنه بحث گسترده تر شده و سخن از بازگشت همه امور به سوی او است.

و نیز در آنجا مقدمه ای بود برای بیان قدرت خداوند بر همه چیز و در اینجا

ص: ۳۰۸

مقدمه ای برای بازگشت همه چیز به سوی او است که این هر دو لازمه مالکیت خداوند نسبت به آسمانها و زمین است.

تعبیر به "الامور" به صیغه جمع نشان می دهد که نه تنها انسانها که همه موجودات به سوی او در حرکتند حرکتی دائم و توقف ناپذیر! بنا بر این مفهوم آیه منحصر به بازگشت انسانها در آخرت به او نیست، هر چند موضوع معاد یکی از مصادیق روشن آن محسوب می شود.

*** در آخرین آیه مورد بحث به دو وصف دیگر نیز اشاره کرده می فرماید:

"و شب را در روز، و روز را در شب داخل می کند" (يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ) (۱).

آری تدریجا از یکی می کاهد و به دیگری می افزاید و طول شب و روز را در سال تغییر می دهد، همان تغییری که همراه با فصول چهارگانه سال است با تمام برکاتی که برای انسانها در این فصول نهفته است.

این آیه تفسیر دیگری نیز دارد و آن اینکه به هنگام طلوع و غروب آفتاب هرگز تغییر نظام نور و ظلمت دفعه رخ نمی دهد تا برای انسانها و موجودات زنده دیگر موجب انواع مشکلات گردد، بلکه این امر به صورت تدریجی رخ می دهد، و موجودات را آرام آرام از روشنایی روز به تاریکی شب و از تاریکی شب به روشنایی روز منتقل می سازد، و فرا رسیدن شب و روز را از مدتی قبل اعلام می دارد تا همگان خود را آماده کنند.

جمع میان دو تفسیر در مفهوم آیه نیز کاملا ممکن است.

ص: ۳۰۹

۱- ۱) "یولج" از ماده "ایلاج" و آن هم از ماده "ولج" گرفته شده است، "ولج" به معنی داخل شدن و نفوذ کردن و "ایلاج" به معنی داخل کردن و نفوذ دادن است.

و در پایان می افزاید: "و او به آنچه بر دلها حاکم است آگاه است" (وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ).

همانگونه که اشعه حیاتبخش آفتاب و روشنایی روز در اعماق تاریکی شب نفوذ می کند و همه جا را روشن می سازد، علم پروردگار نیز در تمام زوایای قلب و جان انسان نفوذ می کند و همه اسرار آن را روشن می سازد.

قابل توجه اینکه در آیات قبل سخن از آگاهی خداوند نسبت به اعمال ما بود (وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ) و در اینجا سخن از آگاهی او نسبت به نیت و عقائد و افکار ما است (وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ).

کلمه "ذات" چنان که قبلاً هم اشاره کرده ایم در لغت عرب به معنی "عین و حقیقت" نیامده است، و این اصطلاحی است از سوی فلاسفه، بلکه "ذات" در لغت به معنی "صاحب چیزی" است، بنا بر این "ذات الصدور" اشاره به نیت و اعتقاداتی است که قلوب انسانها را در اختیار خود گرفته است و بر آن حاکم است (دقت کنید).

و چه زیبا است که انسان تمام این صفات الهی را از اعماق جان باور کند و حضور او را در اعمال و در نیت و عقائد خود احساس نماید، آیا با این احساس امکان دارد از جاده اطاعت و بندگی خارج شده، در طریق عصیان و زشتی گام بگذارد؟!

نکته:

آیات اسم اعظم خدا

می دانیم فلاسفه و متکلمان صفات خدا را به دو دسته تقسیم کرده اند:

"صفات ذات" که بیان اوصاف جمال و جلال او است و "صفات فعل" که بیانگر افعالی است که از ذات مبارکش صادر می شود.

ص: ۳۱۰

در آیات ششگانه ای که در آغاز این سوره آمده و باید طبق حدیث آنها را آیات "ژرف اندیشان" (متعمقین) نام نهاد بیست وصف از اوصاف ذات و افعال آمده، از علم و قدرت و حکمت و ازلیت و ابدیت خداوند گرفته، تا خلقت و تدبیر و مالکیت و حاکمیت و احاطه او نسبت به همه موجودات، و حضورش در همه جا، آن هم با تعبیراتی که به آنها عمق بیشتری می بخشد.

توجه و ایمان به این صفات و تلاش در روشن ساختن شعله ای هر چند کوچک از آنها در وجود خود، ما را در سیر تکاملی و مسیر الی الله بهترین یار و مددکار است.

در حدیثی از "براء بن عازب" آمده است که می گوید: به علی ع عرض کردم:

یا امیر المؤمنین! اسئلك بالله و رسولہ، الا- خصصتني باعظم ما خصك به رسول الله (ص)، و اختصه به جبرئیل، و ارسله به الرحمن، فقال اذا اردت ان تدعو الله باسمه الاعظم، فاقرأ من اول سورة الحديد الى آخر ست آیات منها عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ، و آخر سورة الحشر یعنی اربع آیات، ثم ارفع يديك فقل يا من هو هكذا، اسالك بحق هذه الاسماء ان تصلي على محمد (ص) و ان تفعل بي كذا و كذا مما تريد، فوالله الذي لا اله غيره لتتقلبن بحاجتك ان شاء الله :

"ای امیر مؤمنان! تو را به خدا و رسولش می خوانم که برترین چیزی که پیامبر ص ویژه تو کرد، و جبرئیل مخصوص او ساخت، و خداوند جبرئیل را به آن فرستاد در اختیار من قرار دهی! فرمود: هنگامی که می خواهی خدا را به نام اعظمش بخوانی از آغاز سوره حدید تا شش آیه، تا عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ را بخوان، و سپس چهار آیه آخر سوره حشر را بعد دو دست را بلند کن و بگو:

ای خداوندی که چنین هستی تو را به حق این اسماء می خوانم که بر محمد ص درود فرستی و فلان حاجت مرا برآوری- سپس آنچه را می خواهی بگو- سوگند

ص: ۳۱۱

به خداوندی که معبودی جز او نیست به حاجت خواهی رسید ان شاء الله " (۱).

در عظمت این آیات و اهمیت محتوای آن، همین حدیث کافی است، ولی نباید فراموش کرد که اسم اعظم الهی تنها الفاظ نیست تخلق به آنها نیز لازم است.

[سوره الحديد (۵۷): آیات ۷ تا ۱۱]

اشاره

آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ (۷) وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لَتُؤْمِنُوا بِكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۸) هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ (۹) وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلَ أُولَئِكَ أَكْثَرُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَاتِلُوا وَكُلًّا وَعِدَ اللَّهُ الْحُسَيْنِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۰) مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ (۱۱)

ص: ۳۱۲

۱- (۱) "تفسیر در المنتور" جلد ۶ صفحه ۱۷۱.

۷- به خدا و رسولش ایمان بیاورید و از آنچه شما را نماینده (خود) در آن قرار داده انفاق کنید (زیرا) کسانی که از شما ایمان بیاورند و انفاق کنند اجر بزرگی دارند.

۸- چرا ایمان بیاورید در حالی که رسول (خدا) شما را می خواند که به پروردگارتان ایمان بیاورید و از شما پیمان گرفته است (پیمانی از طریق فطرت و خرد) اگر آماده ایمان هستید.

۹- او کسی است که آیات بینات بر بنده اش (محمد) نازل می کند تا شما را از تاریکیها به نور بیرون برد، و خداوند نسبت به شما مهربان و رحیم است.

۱۰- چرا در راه خدا انفاق نکنید در حالی که میراث آسمانها و زمین همه از آن خدا است (و کسی چیزی را با خود نمی برد) کسانی که قبل از پیروزی انفاق کردند و (سپس)

ص: ۳۱۳

پیکار نمودند (با کسانی که بعد از پیروزی انفاق کردند) یکسان نیستند آنها بلند مقام ترند از کسانی که بعد از فتح انفاق نمودند و جهاد کردند، و خداوند به هر دو وعده نیک داده است، و خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است.

۱۱- کیست که به خدا وام نیکو دهد (و از اموالی که به او ارزانی داشته انفاق کند) تا خداوند آن را برای او چندین برابر کند، و برای او اجر فراوان پر ارزشی است.

تفسیر:

ایمان و انفاق دو سرمایه بزرگ نجات و خوشبختی

□
بعد از بیان قسمتی از دلائل عظمت خداوند در عالم هستی و اوصاف جمال و جلال او، اوصافی که انگیزه حرکت به سوی الله است، در آیات از آنها نتیجه گیری کرده و همگان را دعوت به ایمان و عمل می نماید.

□
نخست می فرماید: "به خداوند و رسولش ایمان بیاورید" (آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ).

این دعوت یک دعوت عام است که شامل همه انسانها می شود، مؤمنان را به ایمانی کاملتر و راسختر، و غیر مؤمنان را به اصل ایمان دعوت می کند، دعوتی که توأم با دلیل است و دلائلش در آیات توحیدی قبل گذشت.

□
سپس به یکی از آثار مهم ایمان که "انفاق فی سبیل الله" است دعوت کرده می گوید: "از آنچه خداوند شما را در آن جانشین دیگران ساخته انفاق کنید" (وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ).

دعوت به ایشار و فداکاری و گذشت از مواهبی که انسان در اختیار دارد، منتها این دعوت را مقرون به این نکته می کند که فراموش نکنید "در حقیقت مالک اصلی خدا است" و این اموال و سرمایه ها چند روزی به عنوان امانت نزد شما سپرده شده، همانگونه که قبلا در اختیار اقوام پیشین بود.

ص: ۳۱۴

و به راستی نیز چنین است زیرا در آیات گذشته خواندیم که مالک حقیقی کل جهان خداوند است ایمان به این واقعیت بیانگر همین است که ما امانت دار او هستیم، چگونه ممکن است امانت دار فرمان صاحب امانت را نادیده بگیرد؟! ایمان به این حقیقت به انسان روح سخاوت و ایثار می بخشد، و دست و دل او را در انفاق باز می کند.

تعبیر به "مستخلفین" (جانشینان) ممکن است اشاره به نمایندگی انسان از سوی خداوند در زمین و مواهب آن باشد، و یا جانشینی از اقوام پیشین، و یا هر دو.

و تعبیر به "مما" (از چیزهایی که...) تعبیر عامی است که نه تنها اموال بلکه تمام سرمایه ها و مواهب الهی را شامل می شود و همانگونه که قبلاً نیز گفته ایم انفاق مفهوم وسیعی دارد که منحصر به مال نیست، بلکه علم و هدایت و آبروی اجتماعی و سرمایه های معنوی و مادی دیگر را نیز شامل می شود.

سپس برای تشویق بیشتر می افزاید: "آنهايي که از شما ایمان بیاورند و انفاق کنند اجر بزرگی دارند" (فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ أَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ).

توصیف اجر به بزرگی، اشاره ای به عظمت الطاف و مواهب الهی، و ابدیت و خلوص و دوام آن است، نه تنها در آخرت که در دنیا نیز قسمتی از این اجر کبیر عائد آنها می شود.

*** بعد از امر به "ایمان" و "انفاق" در باره هر یک از این دو به بیانی می پردازد که به منزله استدلال و برهان است.

نخست به صورت یک استفهام توبیخی علت عدم پذیرش دعوت پیامبر ص را در مورد ایمان به خدا جویا شده، می فرماید: "چه چیز سبب می شود که

ایمان به خدا نیاورید در حالی که رسول او شما را دعوت بپای ایمان به پروردگارتان می کند، و در حالی که از شما پیمان گرفته است اگر آماده ایمان هستید" (وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ).

یعنی اگر به راستی شما آمادگی برای پذیرش حق دارید دلائلش روشن است، هم از طریق فطرت و عقل، و هم از طریق دلیل نقل.

از یک سو پیامبر خدا ص با دلائل روشن و آیات و معجزات باهرات به سراغ شما آمده، و از سوی دیگر خداوند با نشان دادن آثارش در جهان آفرینش و در درون وجودتان یک نوع پیمان تکوینی از شما گرفته به او ایمان بیاورید، اما شما نه اعتنایی به فطرت و عقل خود دارید، و نه توجهی به مساله وحی، معلوم می شود اصلاً شما حاضر به ایمان نیستید، و جاهل و تعصب و تقلید کورکورانه بر فکر شما چیره شده است.

از آنچه گفتیم روشن شد که منظور از جمله "إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ" این است که "اگر شما حاضر به ایمان آوردن به چیزی و پذیرش دلیلی باشید اینجا جای آن است" چرا که دلائلش از هر نظر آشکار است.

نکته اینجا است که آنها شخص پیامبر ص را می دیدند، و دعوت او را بدون هیچ واسطه می شنیدند، و معجزاتش را با چشم مشاهده می کردند، دیگر چه عذری می توانست مانع گردد؟ لذا در حدیثی می خوانیم: روزی رسول خدا ص به اصحابش فرمود:

ای المؤمنین اعجب الیکم ایمانا؟ قالوا: الملائکه! قال: و ما لهم لا يؤمنون و هم عند ربهم؟ قالوا: فالانبياء! قال: فما لهم لا يؤمنون و الوحی ينزل علیهم؟ قالوا: فنحن! قال: و ما لكم لا- تؤمنون و انا بین اظهرکم! و لکن اعجب المؤمنین ایمانا قوم یجیئون بعدکم یجدون صحفاً يؤمنون بما فیها:

ص: ۳۱۶

"کدامیک از مؤمنان ایمانشان شگفت انگیزتر است؟ گفتند: فرشتگان، فرمود: چه جای تعجب که آنها ایمان بیاورند؟ آنها در جوار قرب خداوندند گفتند: پس انبیاء، فرمود: با اینکه وحی بر آنها نازل می شود چگونه ایمان بیاورند؟ گفتند: پس خود ما! فرمود: چه جای تعجب که شما ایمان بیاورید در حالی که من در میان شما هستم؟ (اینجا بود که همه ساکت ماندند و پیامبر فرمود:) ولی از همه اعجاب انگیزتر قومی هستند که بعد از شما می آیند و تنها اوراقی را در برابر خود می بینند و به آنچه در آن است ایمان می آورند" (۱).

و این یک واقعیت است که افرادی که سالیان دراز بعد از رحلت پیامبر ص قدم به عرصه هستی می گذارند و فقط آثار رسول الله را در کتب می بینند و به حقانیت دعوتش پی می برند امتیاز عظیمی بر دیگران دارند.

تعبیر به "میثاق" (پیمان مؤکد) می تواند اشاره به فطرت توحیدی باشد و یا دلائل عقلی که با مشاهده نظام آفرینش بر انسان ظاهر می گردد، و تعبیر "بربکم" (پروردگارتان) که اشاره ای به تدبیر الهی در عالم خلقت است شاهد بر این معنا است.

بعضی "میثاق" را در اینجا اشاره به پیمان "عالم ذر" دانسته اند، ولی این معنی بعید به نظر می رسد جز به همان تفسیری که ما برای عالم ذر قبالا ذکر کرده ایم (۲).

*** آیه بعد برای تاکید و توضیح بیشتر پیرامون همین معنی می افزاید: "او

ص: ۳۱۷

۱-۱) "صحیح بخاری" طبق نقل "تفسیر مراغی" و "تفسیر فی ظلال القرآن" ذیل آیات مورد بحث.

۲-۲) به تفسیر نمونه جلد ۷ ذیل آیه ۱۷۲ سوره اعراف صفحه ۴ مراجعه کنید.

کسی است که آیات روشن بر بنده خود نازل کرده است، تا شما را از ظلمتهای شرک و جهل و نادانی، به ایمان و توحید و علم، رهنمون گردد، و خداوند نسبت به شما رؤوف و مهربان است" (هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِّيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرؤُوفٌ رَّحِيمٌ).

جمعی "آیات بینات" را در اینجا به همه "معجزات" تفسیر کرده اند، و گروهی به قرآن، ولی مفهوم آیه گسترده است و همه اینها را شامل می شود، هر چند تعبیر به "نازل کردن" مناسب قرآن است، همان قرآنی که پرده های ظلمت کفر و ضلالت و نادانی را می برد، و آفتاب ایمان و آگاهی را در درون جان انسان طالع می کند.

تعبیر به "رؤوف رحیم" اشاره لطیفی به این حقیقت است که این دعوت مؤکد و پرشور الهی به سوی ایمان و انفاق مظهري از مظاهر رحمت الهیه است که به سراغ همه شما آمده، و تمام برکاتش در این جهان و جهان دیگر عائد خودتان می شود.

در اینکه آیا میان "رؤوف" و "رحیم" تفاوتی هست یا نه؟ و این تفاوت چگونه است؟ در میان مفسران گفتگو است، و مناسبتر از همه این است که "رؤوف" اشاره به محبت و لطف خاصش نسبت به مطیعان است در حالی که "رحیم" اشاره به رحمت او در مورد عاصیان است.

بعضی نیز گفته اند "رأفت" در مورد رحمت قبل از ظهور آن گفته می شود اما "رحمت" تعبیری است که بعد از ظهور بر آن اطلاق می گردد.

*** سپس به استدلالی برای مساله انفاق پرداخته می فرماید: "چرا در راه خدا انفاق نکنید در حالی که میراث آسمانها و زمین از آن او است؟" (وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

یعنی سرانجام همه شما چشم از جهان و مواهبش می پوشید، و همه را می گذارید و می روید، پس اکنون که در اختیار شما است چرا بهره خود را نمی گیرید؟! "میراث" در اصل -چنان که راغب در مفردات می گوید به معنی مالی است بدون قرارداد و مانند آن به انسان منتقل می شود، و آنچه از میت به بازماندگان منتقل می شود یکی از مصداقهای آن است که بر اثر کثرت استعمال هنگام ذکر این کلمه همین معنی تداعی می شود.

تعبیر "لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ" از این نظر است که نه تنها اموال و ثروتهای روی زمین بلکه آنچه در تمام آسمان و زمین وجود دارد به ذات پاک او بر می گردد، همه خلایق می میرند و خداوند وارث همه آنها است.

و از آنجا که انفاق در شرائط و احوال مختلف ارزشهای متفاوتی دارد در جمله بعد می افزاید: آنهایی که قبل از "پیروزی" انفاق کردند و پیکار نمودند با کسانی که بعد از فتح این کار را انجام دادند مساوی نیستند ("لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلٌ") (۱).

در اینکه منظور از این "فتح" کدام فتح است میان مفسران گفتگو است، بعضی آن را اشاره به "فتح مکه" در سال هشتم هجرت می دانند، و بعضی آن را اشاره به "فتح حدیبیه" در سال ششم.

البته نظر به اینکه کلمه "فتح" در سوره "إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا" به "فتح حدیبیه" تفسیر شده است مناسب این است که در اینجا نیز فتح حدیبیه باشد، ولی تعبیر به "قاتل" (پیکار کند) مناسب با فتح مکه است زیرا در حدیبیه پیکاری رخ نداد، اما در فتح مکه پیکاری سریع و کوتاه که با مقاومت چندانی روبرو نشد صورت

ص: ۳۱۹

۱-۱) این آیه محذوفی دارد که از مذکور استفاده می شود، و در تقدیر چنین است "لَا يَسْتَوِي مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلٌ وَالَّذِينَ أَنْفَقُوا بَعْدَ الْفَتْحِ وَقَاتِلُوا".

گرفت.

این احتمال نیز وجود دارد که مراد از "الفتح" در این آیه جنس فتح و هر گونه پیروزی مسلمین در جنگهای اسلامی باشد، یعنی: آنها که در مواقع بحرانی از بذل مال و جان ابا داشتند از آنها که بعد از فرونشستن طوفانها به یاری اسلام شتافتند برترند.

لذا برای تاکید بیشتر می افزاید: "این گروه مقامشان برتر و بالاتر از کسانی است که بعد از فتح انفاق کردند و جهاد نمودند" (أُولَئِكَ أَكْبَرُ مِنْ دَرَجَةٍ مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَ قَاتِلُوا).

عجب اینکه جمعی از مفسران که آیه را ناظر به فتح مکه یا حدیبیه می دانند مصداق انفاق کننده را در این آیه ابو بکر دانسته اند، در حالی که بدون شک از زمان هجرت تا آن زمان که ۶ تا ۸ سال طول کشید و غزوات زیادی رخ داد هزاران نفر در راه اسلام انفاق کردند و پیکار نمودند، چرا که در فتح مکه طبق توارخ ده هزار نفر شرکت کردند و مسلماً از این گروه عده زیادی به برنامه های جنگی کمک مالی نمودند و انفاق فی سبیل الله کردند، و مسلم است که تعبیر به "قبل" به معنی انفاق در آستانه این فتح است نه در آغاز اسلام و بیست و یک سال قبل! این نکته نیز لازم به یادآوری است که بعضی از مفسران اصرار دارند که انفاق برتر از جهاد است تا با پیشداوریهای آنها هماهنگ شود و شاید ذکر انفاق را در آیه فوق قبل از جهاد گواه بر این مطلب بدانند، در حالی که روشن است مقدم داشتن انفاق مالی به خاطر این است که وسائل و مقدمات و ابزار جنگ به وسیله آن فراهم می گردد، و گرنه بدون شک بذل جان و آمادگی برای شهادت از انفاق مالی برتر و بالاتر است.

به هر حال از آنجا که هر دو گروه با تفاوت درجه مشمول عنایات حقند

ص: ۳۲۰

در پایان آیه می افزاید: "خداوند به هر دو گروه وعده نیک داده است" (وَ كَلَّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى).

این یک قدردانی برای عموم کسانی است که در این مسیر گام برداشتند و "حسنی" در اینجا مفهوم وسیعی دارد که هر گونه ثواب و پاداش نیک دنیا و آخرت را در برمی گیرد.

و از آنجا که ارزش عمل به خلوص آن است، در پایان آیه می افزاید:

"خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است" (وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ).

هم از کمیت و کیفیت اعمال شما با خبر است و هم از نیت و میزان خلوص شما.

*** و در آخرین آیه مورد بحث باز هم برای تشویق در مورد "انفاق فی سبیل الله" از تعبیر جالب دیگری استفاده کرده، می گوید: "کیست که به خدا قرض نیکویی دهد و از اموالی که به او بخشیده است انفاق نماید، تا آن را برای او چندین برابر کند؟ و برای او پاداش فراوان و پر ارزشی است" (مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ).

راستی تعبیر عجیبی است خدایی که بخشنده تمام نعمتها است، و همه ذرات وجود ما لحظه به لحظه از دریای بی پایان فیض او بهره می گیرد و مملوک او است، ما را صاحبان اموال شمرده، و در مقام گرفتن وام از ما برآمده، و بر خلاف وامهای معمولی عین همان مقدار باز پس می دهند، او چندین برابر، گاه صدها و گاه هزار برابر، بر آن اضافه می کند و علاوه بر اینها وعده "اجر کریم" که پاداشی است عظیم که جز خدا نمی داند نیز می دهد.

ص: ۳۲۱

۱- انگیزه های انفاق

قابل توجه اینکه در آیات گذشته برای تشویق به انفاق- اعم از کمک به موضوع جهاد یا انفاقهای دیگر به نیازمندان- تعبیرات مختلفی دیده می شود که هر یک می تواند عاملی برای حرکت به سوی این هدف باشد.

در آیه هفتم اشاره به مساله استخلاف و جانشینی مردم از یکدیگر، یا از خداوند در این ثروتها است که مالکیت حقیقی را مخصوص خدا می شمرد، و همه را نماینده او در این اموال این بینش می تواند دست و دل انسان را در انفاق باز کند و عاملی برای حرکت در این زمینه باشد.

در آیه دهم تعبیر دیگری آمده که از ناپایداری اموال و سرمایه ها و بازماندن آن بعد از همه انسانها حکایت می کند، و آن تعبیر به "میراث" است می گوید، میراث آسمانها و زمین از آن خدا است.

و در آیه یازدهم تعبیر از همه حساستر است: خدا را وام گیرنده، و انسانها را وام دهنده می شمرد، و امی که مساله تحریم ربا در آن راه ندارد و چندین برابر تا هزاران برابر در مقابل آن پرداخته می شود، اضافه بر پاداش عظیمی که در هیچ اندیشه ای نمی گنجد! اینها همه برای این است که بینشهای انحرافی و انگیزه های حرص و آز و حسد و خودخواهی و طول امل را که مانع از انفاق است از میان ببرد، و جامعه ای بر اساس پیوندهای عاطفی و روح اجتماعی و تعاون عمیق بسازد.

۲- شرایط انفاق در راه خدا

تعبیر به "قرضا حسنا" در آیه فوق اشاره ای به این حقیقت است که

ص: ۳۲۲

وام دادن خود انواع و اقسامی دارد که بعضی را "وام نیکو" و بعضی را وام کم ارزش و یا حتی بی ارزش می توان شمرد.

قرآن مجید شرائط وام نیکو را در برابر خداوند یا به تعبیر دیگر "انفاق ارزشمند" را در آیات مختلف بیان کرده است، و بعضی از مفسران از جمع آوری آن ده شرط استفاده کرده اند.

۱- از بهترین قسمت مال انتخاب شود نه از اموال کم ارزش [﴿]يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ: "ای کسانی که ایمان آورده اید از اموال پاکیزه ای که به دست آورده اید، یا از زمین برای شما خارج ساخته ایم انفاق کنید، و به سراغ قسمت های ناپاک برای انفاق نروید در حالی که خودتان حاضر نیستید آنها را بپذیرید مگر از روی اغماض، و بدانید خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است" (بقره-۲۶۷).

۲- از اموالی که مورد نیاز انسان است باشد، چنان که می فرماید [﴿]وَيُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ: "آنها دیگران را بر خود مقدم می دارند هر چند شخصا شدیداً نیازمند باشند" (حشر-۹).

۳- به کسانی انفاق کند که سخت به آن نیازمندند و اولویتها را در نظر گیرد [﴿]لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ: "انفاق شما (مخصوصاً) برای نیازمندیانی باشد که در راه خدا در محاصره قرار گرفته اند" (بقره ۲۷۳).

۴- انفاق اگر مکتوم باشد بهتر است: [﴿]وَأِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهِيَ خَيْرٌ لَكُمْ: "هر گاه آنها را مخفی ساخته و به نیازمندان بدهید برای شما بهتر است" (بقره ۲۷۱).

۵- هرگز منت و آزاری با آن همراه نباشد [﴿]يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى: "ای کسانی که ایمان آورده اید انفاقهای خود

را با منت و آزار باطل نکنید" (بقره ۲۶۴).

۶- انفاق باید توأم با اخلاص و خلوص نیت باشد يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ: "کسانی که اموالشان را برای جلب خشنودی خداوند انفاق می کنند" (بقره ۲۶۵).

۷- آنچه را انفاق می کند کوچک و کم اهمیت بشمرد هر چند ظاهراً بزرگ باشد: وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ: "به هنگام انفاق منت مگذار و آن را بزرگ مشمر" (مدثر ۶) (۱).

۸- از اموالی باشد که به آن دل بسته است و مورد علاقه او است لَنْ تَذَلُّوا الْعَبْرَ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ: "هرگز به حقیقت نیکوکاری نمی رسید مگر اینکه از آنچه دوست دارید انفاق کنید" (آل عمران-۹۲).

۹- هرگز خود را مالک حقیقی تصور نکند، بلکه خود را واسطه ای میان خالق و خلق بداند: وَ أَنْفَقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ: "انفاق کنید از آنچه خداوند شما را نماینده خود در آن قرار داده است" (حدید ۷).

۱۰- و قبل از هر چیز باید انفاق از اموال حلال باشد، چرا که خداوند فقط آن را می پذیرد: إِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ "خداوند تنها از پرهیزگاران قبول می کند" (مائده ۲۷).

و در حدیث آمده که پیامبر ص فرمود:

لَا يَقْبَلُ اللَّهُ صَدَقَةً مِنْ غُلُولٍ "خداوند هیچگاه انفاقی را که از طریق خیانت است نمی پذیرد" (۲).

ص: ۳۲۴

۱- ۱) این آیه تفسیرهای متعددی دارد که یکی از آنها همان است که در بالا گفته شد، شرح بیشتر را به خواست خدا در تفسیر سوره مدثر مطالعه خواهید کرد.

۲- ۲) این اوصاف دهگانه را مرحوم "طبرسی" در "مجمع البیان" و "فخر رازی" در "تفسیر کبیر" و "آلوسی" در "روح المعانی" آورده و ما با مختصر تغییر و تکمیل در بالا ذکر کردیم.

آنچه گفته شد در واقع قسمت مهمی از اوصاف و شرائط لازم است، ولی منحصر به اینها نیست، و با دقت و تأمل در آیات و روایات اسلامی به شرایط دیگری نیز می توان دست یافت.

ضمناً آنچه گفته شد بعضی از شرائط "واجب" محسوب می شود (مانند عدم منت و آزار و تظاهر) و بعضی از شرائط کمال است (مانند ایثار به نفس در موقع حاجت خویشتن) که عدم وجود آن ارزش انفاق را از میان نمی برد هر چند در سطح اعلا قرار ندارد.

و نیز آنچه گفته شد گرچه در مورد انفاق (وام به خداوند) بود، ولی بسیاری از آنها در مورد وامهای معمولی نیز صادق است، و به اصطلاح از شرائط لازم، یا شرط کمال "قرض الحسنه" می باشد.

در باره اهمیت "انفاق در راه خدا" شرح مبسوطی ذیل آیه ۲۶۱ تا ۲۶۷ سوره بقره آورده ایم (جلد ۲ تفسیر نمونه صفحه ۲۳۲ تا ۲۵۷).

۳- پیشگامان در ایمان و جهاد و انفاق

بدون شک کسانی که در ایمان و اعمال خیر بر دیگران مقدم می شوند هم شجاعت و آگاهی بیشتری دارند، و هم ایثار و فداکاری فزونتر، و به همین دلیل در پیشگاه خدا یکسان نیستند، و لذا در آیات فوق روی همین مساله تکیه شده بود که کسانی که قبل از فتح (فتح مکه یا حدیبیه، و یا مطلق فتوحات اسلامی) انفاق کردند و جهاد نمودند در پیشگاه خدا با دیگران یکسان نیستند.

در حدیثی از "ابو سعید خدری" نقل شده که می گوید: در سال "حدیبیه" (سال ششم هجرت) ما با رسول خدا بودیم، هنگامی که به "عسفان" (مکانی نزدیک مکه) رسیدیم فرمود: ممکن است در آینده قومی بیایند که اعمال شما را در مقایسه با اعمال خود کوچک بشمرند!

ص: ۳۲۵

گفتیم: آنها کیانند ای رسول خدا! آیا منظور قریش است؟ فرمود نه! آنها اهل یمن هستند که دلهایی رقیقتر و نرمتر از شما دارند (و اعمالی فرونتر).

گفتیم: آیا آنها از ما بهترند، ای رسول خدا؟! فرمود: اگر برای یکی از آنها کوهی از طلا باشد و در راه خدا انفاق کند به اندازه یک مد (۱) یا نصف آن که شما انفاق می کنید پاداش ندارد، بدانید این تفاوتی است میان ما و مردم و شاهد آن، این سخن خدا است: لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلٌ ... (۲).

این نکته نیز قابل توجه است که منظور از قرض دادن به پروردگار هر گونه انفاق در راه او است که یکی از مصادیق مهم آن کمک کردن به پیامبر ص و امام مسلمین می باشد تا در مصارف لازم برای اداره حکومت اسلامی به کار گیرد.

لذا در روایتی در کافی از امام صادق ع نقل شده است که فرمود

□ □
ان الله لم يستل خلقه مما في ايديهم قرضا من حاجة به الى ذلك، و ما كان لله من حق فانما هو لوليه "خداوند از بندگانش وامی مطالبه نکرده است به خاطر احتیاج او، آنچه از حقوق برای خدا است برای ولی و نماینده او است" (۳) و در حدیث دیگری از امام کاظم ع ذیل آیه مورد بحث (مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ ...) آمده است که "

نزلت في صله الامام ": "این آیه در مورد هدیه و کمک به امام نازل شده است" (۴).

ص: ۳۲۶

۱- ۱) ظاهرا منظور یک مد طعام است (کمتر از یک کیلو).

۲- ۲) "در المنثور" جلد ۶ صفحه ۱۷۲.

۳- ۳) تفسیر صافی صفحه ۵۲۲.

۴- ۴) تفسیر صافی صفحه ۵۲۲.

[سوره الحديد (٥٧): آيات ١٢ تا ١٥]

اشاره

يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (١٢) يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتِسِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ (١٣) يَتَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَى وَ لَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْكُمْ الْآمَانَةُ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ (١٤) فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَ بئسَ الْمَصِيرُ (١٥)

ص: ٣٢٧

ترجمه:

۱۲- (این پاداش بزرگ) در روزی است که مردان و زنان با ایمان را می نگری که نورشان پیش رو و در سمت راستشان به سرعت حرکت می کند (و به آنها می گویند) بشارت باد بر شما امروز، به باغهایی از بهشت که نهرها زیر درختانش جاری است، جاودانه در آن خواهید ماند و این پیروزی بزرگی است.

۱۳- روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان می گویند: نظری به ما بیفکنید تا از نور شما شعله ای بگیریم، به آنها گفته می شود: به پشت سر خود بازگردید و کسب نور کنید!، در این هنگام دیواری میان آنها زده می شود که دری دارد، درونش رحمت است و برونش عذاب! ۱۴- آنها را صدا می زنند که مگر ما با شما نبودیم؟! می گویند: آری، ولی شما خود را به هلاکت افکندید و انتظار (مرگ پیامبر را) کشیدید، و (در همه چیز) شک و تردید داشتید، و آرزوهای دور و دراز شما را فریب داد تا فرمان خدا فرا رسید، و شیطان شما را در برابر خداوند فریب داد.

۱۵- لذا امروز از شما غرامتی پذیرفته نمی شود، و نه از کافران، و جایگاهتان آتش است، و همان سرپرستان می باشد و چه بد جایگاهی است.

تفسیر:**اشاره****بگذارید ما هم از نور شما استفاده کنیم!**

از آنجا که در آخرین آیه از آیات گذشته خداوند انفاق کنندگان را به اجر کریم نوید داد، در آیات مورد بحث مشخص می کند که این اجر کریم و ارزشمند و با عظمت در چه روزی است؟ می فرماید: "این در همان روزی است که مردان و زنان با ایمان را می نگری که نورشان در پیش رو و در سمت راستشان به سرعت حرکت می کند" (يَوْمَ تَرَى

ص: ۳۲۸

الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ

.)

گرچه مخاطب در اینجا پیامبر ص است، ولی مسلماً دیگران هم این صحنه را می بینند، ولی چون شناسایی مؤمنان برای پیامبر ص لازم است تا آنها را مورد تفقد بیشتری قرار دهد با این نشانه آنها را به خوبی می شناسد.

گرچه مفسران در مورد این "نور" احتمالات متعددی داده اند ولی روشن است که منظور از آن تجسم نور ایمان است، چون تعبیر به "نورهم" (نور مردان و زنان با ایمان) شده است، و جای تعجب نیست، چرا که در آن روز عقائد و اعمال انسانها تجسم می یابد، ایمان که همان نور هدایت است به صورت روشنایی و نور ظاهری مجسم می گردد، و کفر که تاریکی مطلق است، به صورت ظلمت ظاهری مجسم می گردد.

و لذا در آیه ۸ سوره تحریم می خوانیم يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ "در آن روز که خداوند پیامبر خود و کسانی را که با او ایمان آوردند خوار نمی کند، نورشان پیش روی آنها حرکت می کند".

در آیات دیگر قرآن نیز آمده است که خداوند "مؤمنان را از ظلمت به سوی نور هدایت می کند".

تعبیر به "یسعی" (از ماده سعی به معنی حرکت سریع) دلیل بر این است که خود مؤمنان نیز با سرعت راه محشر را به سوی بهشت و کانون سعادت جاویدان می پیمایند، چرا که حرکت سریع نور آنها جدا از حرکت سریع خودشان نیست.

قابل توجه اینکه تنها سخن از دو نور در میان آمده (نوری که پیشاپیش روی مؤمنان در حرکت است و نوری که از طرف راست) این تعبیر ممکن است اشاره به دو گروه مختلف از مؤمنان باشد، "گروه مقربان" که صورتی نورانی دارند

ص: ۳۲۹

و نورشان پیشاپیش آنها حرکت می کند، و "اصحاب الیمین" که نور آنها در سمت راستشان است، چرا که نامه اعمالشان به دست راست آنها داده می شود، و نور از آن برمی خیزد، این احتمال نیز وجود دارد که هر دو اشاره به یک گروه است و نور یمین کنایه از نوری است که از اعمال نیک آنها برمی خیزد و تمام اطراف آنها را روشن می سازد.

به هر حال این نور راهنمای آنها به سوی بهشت برین است، و در پرتو آن راه بهشت را به سرعت می پیمایند.

از سوی دیگر بدون شک این نور الهی چون از ایمان و عمل صالح برمی خیزد با تفاوت مراتب ایمان و عمل صالح مردم متفاوت است، آنها که ایمانی قوی تر دارند نورشان فاصله زیادی را روشن می سازد، و آنها که مرتبه ضعیف تری دارند از نور کمتری برخوردارند، تا آنجا که نور بعضی تنها نوک انگشتان پای آنها را روشن می سازد! چنان که در تفسیر علی بن ابراهیم ذیل آیه مورد بحث اشاره شده است که: یقسم النور بین الناس یوم القیامه علی قدر ایمانهم "نور در میان مردم در روز قیامت به اندازه ایمانشان تقسیم می شود" (۱).

اینجاست که به احترام آنها این ندا از فرشتگان برمی خیزد: "بشارت باد بر شما امروز، به باغهایی از بهشت که نهرها زیر درختانش جاری است" (بُشِّرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ).

"جاودانه در آن خواهید ماند، و این پیروزی و رستگاری بزرگی است" (خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ).

*** اما منافقان که در تاریکی وحشتناک کفر و نفاق و گناه قرار گرفته اند در این هنگام فریادشان بلند می شود و ملتسمانه از مؤمنان تقاضای نور می کنند،

ص: ۳۳۰

اما چیزی جز جواب منفی نمی شنوند، چنان که در آیه بعد می گوید: "روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان می گویند: نظری بر ما بیفکنید تا از نور شما شعله ای بگیریم" (يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ (۱)).

اقتباس در اصل از ماده "قبس" به معنی گرفتن شعله ای از آتش است سپس به نمونه گیریهای دیگر نیز اطلاق شده.

منظور از جمله "انظرونا" این است که به ما نگاه کنید تا از نور صورت شما بهره گیریم، و راه خود را پیدا کنیم، یا اینکه نظر لطف و محبتی به ما بیفکنید و سهمی از نور خود به ما دهید، این احتمال نیز وجود دارد که منظور از "انظرونا" انتظار کشیدن باشد، یعنی کمی مهلت دهید تا ما هم به شما برسیم و در پرتو نورتان راه را پیدا کنیم.

اما به هر حال "پاسخی که به آنها گفته می شود این است که به پشت سر خود برگردید و کسب نور کنید" (قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا).

اینجا جای تحصیل نور نیست، می بایست آن را از دنیایی که پشت سر گذاشتید، از طریق ایمان و عمل صالح، به دست می آوردید، اما دیگر گذشته و دیر شده است! "در این هنگام ناگهان دیواری در میان این دو گروه زده می شود که دری دارد" (فَضْرَبَ بَيْنَهُمْ بُرُوجًا لَهُ بَابٌ).

ص: ۳۳۱

۱-۱) "انظرونا" از ماده "نظر" در اصل به معنی اندیشه یا نگاه کردن، برای مشاهده یا درک چیزی است، و گاه به معنی تامل و جستجو نیز می آید، هر گاه با "الی" متعدی شود به معنی افکندن چشم به سوی چیزی است، و هر گاه با "فی" متعدی گردد به معنی تامل و تدبر است و هنگامی که بدون حرف جر متعدی شود و بگوئیم: "نظرته و انظرته و انتظرته" به معنی تاخیر انداختن و یا انتظار کشیدن است. (اقتباس از مفردات راغب).

ولی دو طرف این دیوار عظیم، یا این در، کاملاً با هم متفاوت است "درونش رحمت است و بیرونش عذاب" (بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ).

"سور" در لغت به معنی دیواری است که در گذشته برای حفاظت به دور شهرها می کشیدند، و در فارسی از آن تعبیر به "بارو" می شود، و در فواصل مختلف نیز برجهایی برای محافظان و نگهبانان داشت، و لذا مجموعاً تعبیر به "برج و بارو" می کردند.

قابل توجه اینکه می گوید: "درون آن رحمت، و برون آن عذاب است" یعنی مؤمنان همچون ساکنان شهر در درون این باغ هستند، و منافقان همچون بیگانگان در قسمت بیابانی قرار دارند، قبلاً- نیز آنها در یک جامعه و در کنار هم زندگی می کردند، اما دیواری عظیم از اعتقادات و اعمال مختلف آنها را از یکدیگر جدا می کرد، در قیامت نیز همین معنی مجسم می گردد.

اما این "در" برای چیست؟ ممکن است برای این باشد که منافقان از این در نعمتهای بهشتی را ببینند و حسرت ببرند، یا اینکه افرادی که کمتر آلوده اند پس از اصلاح از آن بگذرند و در کنار مؤمنان قرار گیرند.

*** اما این دیوار چنان نیست که مانع عبور صدا باشد، لذا در آیه بعد می افزاید:

"آنها را صدا می زنند که مگر ما با شما نبودیم؟! (يَتَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ).

هم در دنیا با شما در یک جامعه می زیستیم، و هم در اینجا در کنار شما بودیم چه شد که ناگهان از ما جدا شدید، و به روح و رحمت الهی رفتید، و ما را در چنگال عذاب رها کردید؟! "آنها در پاسخ می گویند: آری با هم بودیم" (قَالُوا بَلَى).

در همه جا با هم بودیم، در کوچه و بازار، در سفر و حضر، گاه همسایه هم بودیم، و یا حتی گاه در یک خانه زندگی می کردیم، ولی از نظر مکتب

و عقیده و عمل فرسنگها با هم فاصله داشتیم، شما خط خود را از ما جدا کرده بودید، و در اصول و فروع از حق بیگانه بودید.

سپس می افزایند: "شما گرفتار خطاهای بزرگی بودید از جمله:

۱- "شما خود را به واسطه پیمودن طریق کفر فریب دادید و هلاک کردید" (وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ).

۲- "پیوسته در انتظار مرگ پیامبر ص و نابودی مسلمین و برچیده شدن اساس اسلام بودید" (و تَرَبَّصْتُمْ).

بعلاوه در انجام هر کار مثبت و هر حرکت صحیح حالت صبر و انتظار داشتید و تعلل می نمودید.

۳- "پیوسته در امر معاد و رستاخیز و حقانیت دعوت پیامبر ص و قرآن شک و تردید داشتید" (وَارْتَبْتُمْ).

۴- "همواره گرفتار آرزوهای دور و دراز بودید آرزوهایی که هرگز دست از سر شما برنداشت تا فرمان خدا دایر بر مرگتان فرارسید" (وَعَزَّيْتُمْ الْأَمَانِيَّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ).

آری این آرزوها لحظه ای مجال تفکر صحیح به شما نداد، غرق رؤیاها و پندارها بودید، و در عالمی از وهم و خیال زندگی می کردید، و آرزوی وصول به شهوات و اهداف مادی بر شما چیره بود.

۵- "از همه اینها گذشته شیطان فریبکار (که پایگاهش را در وجودتان محکم کرده بود) شما را در برابر خداوند فریب داد" (وَعَزَّيْتُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ).

او با وسوسه ها شما را مغرور کرد، گاه دنیا را در نظرتان جاودانه جلوه داد، و گاه قیامت را یک حلوی نسیه قلمداد کرد، گاهی شما را به لطف و رحمت الهی مغرور می کرد، و گاه اصلاً وجود خداوند بزرگ را زیر سؤال می برد! این عوامل پنجگانه دست به دست هم دادند و خط شما را به کلی از ما

ص: ۳۳۳

جدا کردند.

"فتنتم" از ماده "فته" به معانی مختلفی آمده است آزمایش و امتحان، فریب دادن، بلا و عذاب، ضلالت و گمراهی و شرک و بت پرستی و در اینجا بیشتر دو معنی آخر یعنی گمراهی و شرک مناسب است.

"تربصتم" از ماده "تربص" در اصل به معنی انتظار کشیدن است، خواه انتظار بلا و مصیبت باشد، یا فراوانی و نعمت، و در اینجا بیشتر مناسب انتظار مرگ پیامبر ص و برچیده شدن اسلام، یا انتظار کشیدن به معنی تعلل ورزیدن در توبه از گناه و انجام هر گونه کار خیر است.

"و ارتبتم" از ماده "رب" به هر گونه شک و تردید که بعدا پرده از روی آن برداشته می شود اطلاق می گردد، و در اینجا بیشتر مناسب با شک در قیامت و یا حقانیت قرآن است.

گرچه مفهوم الفاظی که در آیه به کار رفته گسترده است ولی ممکن است به ترتیب بیانگر مساله "شرک"، و انتظار "پایان عمر اسلام و پیامبر" ص و سپس شک در "معاد" و بعد از آن آلودگیهای عملی از طریق فریب امانی و شیطان باشد، بنا بر این جمله های سه گانه نخست ناظر به اصول سه گانه دین است و دو جمله اخیر ناظر به فروع دین.

*** سرانجام مؤمنان در یک نتیجه گیری منافقان را مخاطب ساخته، می گویند:

"امروز از شما غرامتی پذیرفته نمی شود که در برابر آن از عذاب الهی رهایی یابید" (فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ).

"و نه از کافران" (وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا).

و به این ترتیب کافران نیز سرنوشتی همچون منافقان دارند، و همگی در گرو گناهان و زشتیهای اعمال خویشند، و راه خلاصی ندارند.

ص: ۳۳۴

و سپس می افزایند: "جایگاهتان آتش است" (مَا أُولَئِكَ إِلَّا فِي النَّارِ).

و "مولی و سرپرستان همان دوزخ" (هِيَ مَوْلَاكُمْ) (۱).

"و چه بد جایگاهی است؟! (و بُئِى الْمَصِيرُ).

معمولاً- انسانها برای نجات از چنگال مجازات و کیفر در دنیا یا متوسل به غرامت مالی می شوند، و یا از نیروی یاور و شفیع کمک می طلبند، ولی در آنجا هیچیک از این دو برای منافقان و کافران وجود ندارد.

اصولاً در قیامت تمام اسباب و وسائل مادی که در این جهان برای رسیدن به مقاصد معمول است از کار می افتد، و پیوندها بریده می شود، چنان که در آیه ۱۶۶ بقره می خوانیم: "و تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ".

"در آن روز نه دادوستدی هست و نه رابطه دوستی" "يَوْمَ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خَلَّةٌ" (بقره ۲۵۴).

"نه عوضی گرفته می شود" "وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ" (بقره ۴۸).

"و نه کسی به فریاد دوستش می رسد" "يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئاً" (دخان ۴۱) "نه نقشه ها و مکرها به جایی می رسد" "يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً" (طور ۴۵).

"و نه رابطه خویشاوندی به درد می خورد" "فَلَا أُنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ" (مؤمنون ۱۰۱).

"و خلاصه همه در گرو اعمال خویش و گرفتار اعمال خود هستند" "كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ" (مدثر ۳۸).

و به این ترتیب قرآن روشن می کند که تنها وسیله نجات در آن روز

ص: ۳۳۵

(۱- ۱) "مولی" در اینجا ممکن است به معنی ولی و سرپرست باشد یا به معنی شخص یا چیزی که برای انسان اولویت دارد.

ایمان و عمل صالح است، حتی دایره شفاعت محدود به کسانی است که سهمی از این دو را داشته باشند نه بیگانگان مطلق، و آنها که پیوندهای خود را به کلی از خدا و اولیاء الله بریده اند.

نکته:

استمدادهای بیحاصل مجرمان در قیامت

از آنجا که بسیاری از مردم به هنگام ورود در عرصه محشر با نظامی که در آنجا حاکم است آشنا نیستند بر این باورند که نظامات دنیا در آنجا نیز حکومت دارد، لذا به آن متوسل می شوند، ولی به زودی می فهمند چه اشتباه بزرگی مرتکب شده اند؟ گاه مجرمان از مؤمنان استمداد می کنند و می گویند: **اُنْظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ** "نظری به ما بیفکنید تا شعله ای از ایمان و عمل صالح شما بگیریم" (آیات مورد بحث) اما به زودی با جواب منفی روبرو می شوند که منبع نور اینجا نیست، در دار دنیا بود که غافل و بیخبر از آن گذشتید.

و گاه مجرمان از یکدیگر کمک می طلبند (پیروان از رهبرانشان) و می گویند: **فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ** "آیا شما سهمی از عذاب الهی را بجای ما می پذیرید" (ابراهیم ۲۱) که در اینجا نیز با پاسخ منفی روبرو می شوند.

گاه حتی دست به دامن خازنان دوزخ می زنند و می گویند: **اُدْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ** "از پروردگارتان بخواهید یک روز عذاب را از ما تخفیف دهد" (مؤمن ۴۹).

و گاه از اینهم فراتر رفته از خداوند استمداد می جویند، و عرضه می دارند:

ص: ۳۳۶

رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ : "پروردگارا! ما را از این آتش سوزان بیرون آر، اگر بار دیگر باز گشتیم ظالم و ستمگریم" (مؤمنون ۱۰۷) ولی پیدا است این راه نیز بسته است، چرا که دوران تکلیف سر آمده و آنجا سرای پاداش و کیفر است.

ص: ۳۳۷

[سوره الحديد (۵۷): آیات ۱۶ تا ۱۸]

اشاره

أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمِمَّا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (۱۶) اَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُخَيِّ الْأَرْضَ بَعِيدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۱۷) إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ وَالْمُصَّدَّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ (۱۸)

ترجمه:

۱۶- آیا وقت آن نرسیده است که دل‌های مؤمنان در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل شده است خاشع گردد؟ و مانند کسانی نباشند که قبلاً به آنها کتاب آسمانی داده شد، سپس زمانی طولانی بر آنها گذشت و قلب‌های آنها قساوت پیدا کرد، و بسیاری از آنها گنهکارند.

۱۷- بدانید خداوند زمین را بعد از مرگ آن زنده می‌کند، ما آیات (خود) را برای شما بیان کردیم شاید اندیشه کنید.

۱۸- مردان و زنان انفاق‌کننده و آنها که (از این طریق) به خدا قرض الحسنه دهند برای آنها مضاعف می‌شود و پاداش پر ارزشی دارند.

ص: ۳۳۸

برای نخستین آیه مورد بحث شان نزولهای متعددی نقل شده از جمله اینکه:

آیه مزبور یک سال بعد از هجرت در باره منافقان نازل شده است به خاطر اینکه روزی از سلمان فارسی پرسیدند از آنچه در تورات است برای ما سخن بگو! چرا که در تورات مسائل شگفت انگیزی است (و به این وسیله می خواستند نسبت به قرآن بی اعتنایی کنند) در این هنگام آیات آغاز سوره یوسف نازل شد، سلمان به آنها گفت این قرآن "احسن القصص" و بهترین سرگذشتها است، و برای شما از غیر آن نافعتر است.

□
مدتی از تکرار سؤال خودداری کردند باز به سراغ سلمان آمدند و همان خواهش را تکرار کردند: در این هنگام آیه **اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْكِتَابِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانًى تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ...** "خداوند بهترین سخن را نازل کرده کتابی که آیاتش (از نظر لطف و زیبایی و معنی) همانند یکدیگر است آیاتی مکرر دارد (اما تکراری شوق انگیز) که از شنیدن آیاتش لرزه بر اندام کسانی که در برابر پروردگارشان خاشعند می افتد..." (زمر-۲۳).

باز مدتی از تکرار این سؤال خودداری کردند و بار سوم به سراغ سلمان آمدند و همان درخواست را تکرار کردند: در این هنگام آیه مورد بحث نازل شد (و آنها را مؤاخذه کرد که آیا موقع آن نرسیده است که در برابر نام خدا خشوع کنید و از این سخنان دست بردارید).

در شان نزول دیگری آمده است که یاران پیامبر ص در مکه در خشکسالی و زندگی سختی به سر می بردند هنگامی که مهاجرت کردند به فراوانی و نعمت رسیدند وضع آنها دگرگون شد و قساوت بر قلوب عده ای چیره گشت، در حالی

ص: ۳۳۹

که لازم بود بر ایمان و یقین و اخلاص آنها به خاطر مصاحبت با قرآن افزوده شود (آیه فوق نازل شد و به آنها هشدار داد) (۱).

پاره ای از شان نزولهای دیگر نیز در زمینه این آیه به چشم می خورد که چون حکایت از مکی بودن آیه می کند قابل اعتماد نیست، زیرا مشهور این است که تمام این سوره در مدینه نازل شده است.

تفسیر:

اشاره

غفلت و بیخبری ناکی؟!

بعد از ذکر آن همه انذارهای کوبنده و هشدارهای بیدارگر در آیات گذشته و بیان سرنوشت دردناک منافقان و کافران در قیامت در نخستین آیه مورد بحث به صورت یک نتیجه گیری می فرماید: "آیا وقت آن نرسیده است که دلهای افراد با ایمان در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل شده است خاشع گردد.

و همانند کسانی نباشند که در گذشته کتاب آسمانی به آنها داده شد (مانند یهود و نصاری) سپس در میان آنها و پیامبران فاصله افتاد، عمرهای طولانی یافتند و خدا را فراموش کردند و قلبهای آنها قساوت پیدا کرد، و بسیاری از آنها فاسق و گنهگار بودند" (أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ) (۲).

ص: ۳۴۰

۱- ۱) "مجمع البیان" جلد ۹ صفحه ۲۳۷- در تفسیر "در المنثور" نیز شان نزولهایی از جمله شان نزولی شبیه به شان نزول دوم آمده است (در المنثور جلد ۶ صفحه ۱۷۵)- بیضاوی نیز در تفسیر خود (انوار التنزیل) این شان نزول را آورده است.

۲- ۲) "یان" از ماده "انی" (بر وزن امن) و از ماده "انا" (بر وزن ندا) و از ماده "أناء" (بر وزن جفاء) به معنی نزدیک شدن و حضور وقت چیزی است.

"تخشع" از ماده "خشوع" به معنی حالت تواضع و ادب جسمی و روحی است که در برابر حقیقت مهم یا شخص بزرگی به انسان دست می دهد.

روشن است یاد خداوند اگر در عمق جان قرار گیرد و همچنین شنیدن آیاتی که بر پیامبر ص نازل شده است هر گاه به درستی تدبر شود باید مایه خشوع گردد، ولی قرآن گروهی از مؤمنان را در اینجا سخت ملامت می کند که چرا در برابر این امور خاشع نمی شوند؟ و چرا همچون بسیاری از امتهای پیشین گرفتار غفلت و بیخبری شده اند؟ همان غفلتی که نتیجه آن قساوت دل و همان قساوتی که ثمره آن فسق و گناه است! آیا تنها به ادعای ایمان قناعت کردن و از کنار این مسائل مهم به سادگی گذشتن و تن به زندگی مرفه سپردن، در ناز و نعمت زیستن، و پیوسته مشغول عیش و نوش بودن با ایمان سازگار است؟! جمله "طال علیهم الامد" (زمان بر آنها طولانی شد) ممکن است اشاره به فاصله زمانی میان آنها و پیامبرانشان باشد، و یا طول عمر و درازی آرزوها، و یا عدم نزول عذاب الهی در زمان طولانی، و یا همه اینها چرا که هر یک می تواند عاملی برای غفلت و قساوت و آن هم سببی برای فسق و گناه گردد.

در حدیثی از علی ع می خوانیم:

لا تعجلوا الامر قبل بلوغه فتندموا و لا يطولن عليكم الامد فتقسو قلوبكم: "در هیچکاری قبل از فرا رسیدن زمانش عجله نکنید که پشیمان می شوید، و فاصله میان شما و حق نباید طولانی گردد که قلوب شما قساوت می یابد" (۱).

در حدیث دیگری از زبان حضرت عیسی مسیح ع می خوانیم:

لا تكثرُوا الكلام بغیر ذکر الله فتقسو قلوبكم، فان القلب القاسی بعید من الله، □ □

ص: ۳۴۱

۱- ۱) "بحار الانوار" جلد ۷۸ صفحه ۸۳ حدیث ۸۵.

و لا- تنظروا فی ذنوب العباد کانکم ارباب، و انظروا فی ذنوبکم کانکم عیید، و الناس رجلا: مبتلی، و معافی، فارحموا اهل البلاء، و احمدا الله علی العافیة: "بدون ذکر خداوند زیاد سخن مگویید که موجب قساوت قلب است، و قلب قساوتمند از خدا دور است، و به گناهان بندگان همچون ارباب نسبت به بنده اش نگاه نکنید، بلکه به گناهان خویش بنگرید همچون بنده ای در برابر مولی، مردم دو دسته اند: گروهی مبتلا، و گروهی اهل عافیت، نسبت به مبتلایان ترحم کنید، و خدا را بر عافیت سپاس گوئید" (۱).

*** و از آنجا که زنده شدن قلبهای مرده با ذکر الهی و پیدا کردن حیات معنوی در پرتو خشوع و خضوع در مقابل قرآن، شباهت زیادی به زنده شدن زمینهای مرده به برکت قطرات حیاتبخش باران دارد در آیه بعد می افزاید: "بدانید که خداوند زمین را بعد از مرگ آن زنده می کند" (اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا).

"ما آیات خود را در صحنه آفرینش و نیز در صحنه وحی برای شما تبیین کردیم شاید اندیشه کنید" (قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ).

در حقیقت این آیه هم اشاره ای است به زنده شدن زمینهای مرده به وسیله باران، و هم زنده شدن دلهای مرده به وسیله ذکر الله و قرآن مجید که از آسمان وحی بر قلب پاک محمد ص نازل شده است و هر دو شایسته تدبر و تعقل است.

و لذا در روایات اسلامی اشاره به هر دو شده است:

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود:

العدل بعد الجور "منظور زنده شدن زمین به وسیله عدالت است بعد از آنکه

ص: ۳۴۲

با جور مرده باشد" (۱).

و در حدیث دیگری از امام باقر ع می خوانیم که در تفسیر "إِغْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا" فرمود:

يُحْيِي اللَّهُ تَعَالَى بِالْقَائِمِ بَعْدَ مَوْتِهَا، يَعْنِي بِمَوْتِهَا كُفْرَ أَهْلِهَا، وَ الْكَافِر مَيِّتٌ! "خداوند زمین را به وسیله حضرت مهدی ع زنده می کند بعد از آنکه مرده باشد، و منظور از مردن زمین کفر اهل آن است و کافر مرده است" (۲).

ناگفته پیدا است که این تفسیرها در حقیقت بیان مصداقهای روشن آیه است و هرگز مفهوم آیه را محدود نمی کند.

در حدیث دیگری از امام کاظم ع آمده است:

فَإِنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْقُلُوبَ الْمَيِّتَةَ بِنُورِ الْحَكْمَةِ كَمَا يُحْيِي الْأَرْضَ الْمَيِّتَةَ بِوَابِلِ الْمَطَرِ: "خداوند دل‌های مرده را به نور حکمت زنده می کند همانگونه که زمینهای مرده را به بارانهای پربرکت" (۳).

*** در آیه بعد بار دیگر به مسأله انفاق که از میوه های شجره ایمان و خشوع است باز می گردد، و همان تعبیری را که در آیات قبل خواندیم با اضافاتی تکرار می کند و می فرماید: "مردان و زنانی که در راه خدا انفاق کنند، و آنها که از این طریق به خداوند قرض الحسنه دهند، خداوند آن را مضاعف و چند برابر کرده و برای آنها پاداش پر ارزشی است" (إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ) (۴).

ص: ۳۴۳

۱-۱) "روضه کافی مطابق نقل نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۲۴۳.

۲-۲) "کمال الدین" مطابق نقل نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۲۴۲.

۳-۳) "بحار الانوار" جلد ۷۸ صفحه ۳۰۸.

۴-۴) "المصدقین و المصدقات" به معنی "المتصدقین و المتصدقات" است، و عطف "اقرضوا الله" که "جمله فعلیه" است بر "جمله اسمیه" قبل، به خاطر آن است که این جمله به معنی "الذین اقرضوا الله" می باشد.

در اینکه چرا مساله "انفاق" به عنوان "قرض الحسنه" به خداوند مطرح شده، و همچنین پاداش مضاعف و اجر کریم برای چیست؟ ذیل آیه ۱۱ همین سوره بحث کردیم.

بعضی احتمال داده اند که منظور از "قرض الحسنه به خداوند" در این آیه و آیات مشابه آن (۱) به معنی وام دادن به بندگان است، زیرا خدا نیازی به وام ندارد، این بندگان مؤمن هستند که نیاز به وام دارند، ولی با توجه به سیاق آیات چنین به نظر می رسد که منظور از "قرض الحسنه" در همه این آیات همان "انفاق فی سبیل الله" است، هر چند وام دادن به بندگان خدا نیز از افضل اعمال است و در آن حرفی نیست.

فاضل مقداد نیز در "کنز العرفان" اشاره به این معنی کرده، هر چند آن را به همه اعمال صالح تفسیر می کند (۲).

نکته:

افراد گنهکاری که با شنیدن این آیه توبه کردند

آیه أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا... از آیات تکان دهنده قرآن مجید است که قلب و روح انسان را در تسخیر خود قرار می دهد، پرده های غفلت را می برد و فریاد می زند آیا موقع آن نرسیده است که قلبهای با ایمان در برابر ذکر خدا و از آنچه از حق نازل شده خاشع گردند؟ و همانند کسانی نباشند که قبل از آنها

ص: ۳۴۴

۱- ۱) بقره ۲۴۵، حدید ۱۱، تغابن ۱۷، مزمل ۲۰.

۲- ۲) کنز العرفان جلد ۲ صفحه ۵۸.

آیات کتاب آسمانی را دریافت داشتند اما بر اثر طول زمان قلبهای آنها به قساوت گرائید؟ لذا در طول تاریخ افراد بسیار آلوده ای را می بینیم که با شنیدن این آیه چنان تکان خوردند که در یک لحظه با تمام گناهان خود وداع گفتند، و حتی بعضا در صف زاهدان و عابدان قرار گرفتند، از جمله سرگذشت معروف فضیل بن عیاض است.

"فضیل" که در کتب رجال به عنوان یکی از راویان موثق از امام صادق ع و از زهاد معروف معرفی شده و در پایان عمر در جوار کعبه می زیست و همانجا در روز عاشورا بدرود حیات گفت در آغاز کار راهزن خطرناکی بود که همه مردم از او وحشت داشتند.

از نزدیکی یک آبادی می گذشت دخترکی را دید و نسبت به او علاقه مند شد عشق سوزان دخترک فضیل را وادار کرد که شب هنگام از دیوار خانه او بالا رود و تصمیم داشت به هر قیمتی که شده به وصال او نائل گردد، در این هنگام بود که در یکی از خانه های اطراف شخص بیداردلی مشغول تلاوت قرآن بود و به همین آیه رسیده بود: أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ... این آیه همچون تیری بر قلب آلوده فضیل نشست، درد و سوزی در درون دل احساس کرد، تکان عجیبی خورد، اندکی در فکر رفت این کیست که سخن می گوید؟ و به چه کسی این پیام را می دهد؟ به من می گوید: ای فضیل! "آیا وقت آن نرسیده است که بیدار شوی، از این راه خطا برگردی، از این آلودگی خود را بشویی، و دست به دامن توبه زنی؟! ناگهان صدای فضیل بلند شد و پیوسته می گفت: بلی و الله قد آن، بلی و الله قد آن! به خدا سوگند وقت آن رسیده است، به خدا سوگند وقت آن رسیده است!" او تصمیم نهایی خودش را گرفته بود، و با یک جهش برق آسا از صف اشقیا

ص: ۳۴۵

بیرون پرید، و در صفوف سعدا جای گرفت، به عقب برگشت و از دیوار بام فرود آمد، و به خرابه ای وارد شد که جمعی از کاروانیان آنجا بودند، و برای حرکت به سوی مقصدی با یکدیگر مشورت می کردند، می گفتند فضیل و دارودسته او در راهند، اگر برویم راه را بر ما می بندند و ثروت ما را به غارت خواهند برد! فضیل تکانی خورد و خود را سخت ملامت کرد، و گفت چه بد مردی هستم! این چه شقاوت است که به من رو آورده؟ در دل شب به قصد گناه از خانه بیرون آمده ام، و قومی مسلمان از بیم من به کنج این خرابه گریخته اند! روی به سوی آسمان کرد و با دلی توبه کار این سخنان را بر زبان جاری ساخت:

اللهم انی تبت الیک و جعلت توبتی الیک جوار بیتک الحرام! "خداوند من به سوی تو باز گشتم، و توبه خود را این قرار می دهم که پیوسته در جوار خانه تو باشم، خدایا از بدکاری خود در رنجم، و از ناکسی در فغانم، درد مرا درمان کن، ای درمان کننده همه دردها! و ای پاک و منزّه از همه عیبا! ای بی نیاز از خدمت من! و ای بی نقصان از خیانت من! مرا به رحمت ببخشای، و مرا که اسیر بند هوای خویشم از این بند رهایی بخش!" خداوند دعای او را مستجاب کرد، و به او عنایتها فرمود، و از آنجا بازگشت و به سوی "مکه" آمد، سالها در آنجا مجاور بود و از جمله اولیا گشت! گدای کوی تو از هشت خلد مستغنی است اسیر عشق تو از هر دو کون آزاد است! (۱) بعضی از مفسران نقل کرده اند که یکی از رجال معروف بصره می گوید من از راهی می گذشتم ناگهان صیحه ای شنیدم به دنبال آن رفتم مردی را مشاهده کردم بیهوش بر زمین افتاده بود گفتم این چیست؟ گفتند: مردی است بیدار دل،

ص: ۳۴۶

۱- ۱) اقتباس از "سفینه البحار" (جلد ۲ صفحه ۳۶۹) و "روح البیان" (جلد ۹ صفحه ۳۶۵، و "تفسیر قرطبی" (جلد ۹ صفحه ۶۴۲۱).

آیه ای از قرآن را شنید و مدهوش شد، گفتم: کدام آیه؟ گفتند: أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ ...

ناگهان آن مرد مدهوش که صدای ما را شنید به هوش آمد، و شروع به خواندن این اشعار سوزناک نمود: اما آن للهجران ان يتصرما و للغصن غصن البان ان يتبسما و للعاشق الصب الذي ذاب و انحنى الم يان ان يبكي عليه و يرحما كتبت بماء الشوق بين جوانحي كتابا حكي نقش الوشى المنمما "آیا موقع آن نرسیده است که زمان هجران به سر آید؟! و شاخه بلند و خشبوی امید من خندان شود؟ و آیا زمان آن نیامده که برای عاشق بقراری که آب شده و منحنی گشته، بر او بگریند و مورد ترحمش قرار دهند؟ آری با آب شوق در درون قلبم نوشتم:

نامه ای نوشتم که صفحه زیبا و رنگارنگ و جالبی را حکایت می کند."

سپس گفت: مشکل است، مشکل است، مشکل! این را گفت و بار دیگر مدهوش بر زمین افتاد، او را حرکت دادیم ولی دیدیم جان به جان آفرین تسلیم کرده! (۱).

ص: ۳۴۷

۱- ۱) تفسیر "روح المعانی" جلد ۲۷ صفحه ۱۵۶.

[سوره الحديد (۵۷): آیات ۱۹ تا ۲۰]

اشاره

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشَّهَادَةُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
 أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۱۹) اِغْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ
 أَعْجَبَ الْكُفَّارَ لِبَآئِهِ ثُمَّ يَهِيْجُ فَنَرَاهُ مُصِفًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا
 إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (۲۰)

ترجمه:

۱۹- کسانی که به خدا و رسولانش ایمان آوردند آنها صدیقین، و شهداء نزد پروردگارشان هستند، بر آنها است پاداش (اعمال) شان، و نور (ایمان) شان، و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند اصحاب دوزخند.

۲۰- بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی، و تجمل پرستی و تفاخر در میان شما، و افزون طلبی در اموال و فرزندان است، همانند بارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی فرو می برد سپس خشک می شود به گونه ای که آن را زرد رنگ می بینی، سپس تبدیل به کاه می شود، و در آخرت یا عذاب شدید است، یا مغفرت و رضای الهی، و (به هر حال) زندگی دنیا چیزی جز متاع غرور نیست!

ص: ۳۴۸

دنیا چیزی جز متاع غرور نیست!

در ادامه بحث آیات گذشته پیرامون مؤمنان و اجر و پاداششان در پیشگاه خدا، در آیات مورد بحث می افزاید: "کسانی که ایمان به خدا و رسولان او آوردند آنها صدیقین و شهدا نزد پروردگارشان هستند" (وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ).

"صدیق" صیغه مبالغه از "صدق" است و به معنی کسی است که سرتاپا راستی است، کسی که علمش گفتارش را تصدیق می کند، و نمونه کامل صداقت است.

"شهداء" جمع "شهید" از ماده "شهد" به معنی "حضور توأم با مشاهده" است، خواه با چشم ظاهر باشد یا چشم دل، و اگر به گواه، شاهد و شهید اطلاق می شود به خاطر حضور و مشاهده صحنه است، همانگونه که اطلاق این واژه بر "شهیدان راه خدا" به خاطر حضورشان در میدان جهاد است.

اما در آیه مورد بحث ممکن است به معنی "شهادت بر اعمال" بوده باشد، همانگونه که از آیات دیگر قرآن استفاده می شود که پیامبران گواه اعمال امتهای خود هستند، و پیامبر اسلام ص گواه بر آنها، و بر امت اسلامی است، و مسلمانان نیز شاهد و گواه بر اعمال مردمند (۱).

بنا بر این مقام "شهداء" (گواهان بر اعمال) مقام والایی است که برای افراد با ایمان است.

بعضی نیز احتمال داده اند که "شهداء" در اینجا به همان معنی شهیدان

ص: ۳۴۹

۱- ۱) به جلد ۱۴ تفسیر نمونه صفحه ۱۸۴ ذیل آیه ۷۸ سوره حج و جلد ۳ صفحه ۳۹۱ (ذیل آیه ۴۱ سوره نساء) مراجعه فرمائید.

راه خدا است، یعنی افراد مؤمن اجر و پاداش شهیدان را دارند، و به منزله شهداء محسوب می شوند، لذا در حدیثی داریم کسی خدمت امام صادق ع آمد و عرض کرد: "ادع الله ان يرزقني الشهاده"^۱ از خدا بخواه که شهادت را به من روزی کند! امام ع فرمود ان المؤمن شهيد، و قرا هذه الايه "مؤمن شهيد است، سپس همین آیه (وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ...) را قرائت فرمود "^(۱).

البته جمع میان هر دو معنی نیز ممکن است، به خصوص اینکه در قرآن مجید واژه شهید و شهداء غالباً به گواهان بر اعمال و مانند آن اطلاق شده است.

به هر حال خداوند مؤمنان راستین را در اینجا به دو وصف توصیف می کند:

نخست وصف "صدیق" و دیگری "شهید"، و این نشان می دهد که منظور از مؤمنان در آیه مورد بحث مقام بالایی از ایمان است، و الا- یک مؤمن عادی چگونه می تواند این دو وصف را به خود اختصاص دهد؟ ^(۲) سپس می افزاید: "برای آنهاست پاداش اعمالشان و نور ایمانشان" (لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ).

این تعبیر سربسته اشاره به پاداش عظیم و نور فوق العاده آنهاست.

ص: ۳۵۰

۱-۱) "تفسیر عیاشی" طبق نقل "نور الثقلین" جلد ۵ صفحه ۲۴۴.

۲-۲) مطابق تفسیر فوق جمله "أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ" هیچ تقدیری ندارد، و این گروه از مؤمنان را مصداق "صدیقین و شهداء" شمرده، ولی بعضی از مفسران معتقدند که اینها به منزله صدیقین و شهداء هستند نه خود آنها، یعنی اجر و پاداش آنها را دارند نه تمام افتخارات آنها را، و می گویند آیه در تقدیر چنین است: "أُولَئِكَ لَهُمْ مِثْلُ أَجْرِ الصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ" (تفسیر روح المعانی، و المیزان ذیل آیات مورد بحث) و طبعاً مرجع ضمیرهای "لهم" و "أجرهم" نیز متفاوت خواهد بود ولی این تفسیر با ظاهر آیه سازگار نیست (دقت کنید).

و در پایان می فرماید: "اما کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند اصحاب دوزخند" (وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ).

تا با مقابله این دو گروه با یکدیگر مقام والای گروه اول، و انحطاط و بدبختی گروه دوم آشکار گردد.

و از آنجا که در گروه اول، سطح بالایی ایمان مطرح بود، در این گروه نیز کفر شدید مطرح است، لذا با تکذیب آیات الهی همراه ذکر شده.

*** و از آنجا که حب و علاقه دنیا سرچشمه هر گناه و "راس کل خطیه" است در آیه بعد ترسیم گویایی از وضع زندگی دنیا و مراحل مختلف، و انگیزه های حاکم بر هر مرحله را ارائه داده، می گوید: "بدانید زندگی دنیا تنها بازی، و سرگرمی، و تجمل پرستی، و تفاخر در میان شما، و افزون طلبی در اموال و فرزندان است" (إِعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ).

به این ترتیب "غفلت" و "سرگرمی" و "تجمل" و "تفاخر" و "تکاثر" دورانهای پنجگانه عمر آدمی را تشکیل می دهند.

نخست "دوران کودکی" است که زندگی در هاله ای از غفلت و بیخبری و لعب و بازی فرو می رود.

سپس مرحله "نوجوانی" فرا می رسد، و سرگرمی جای بازی را می گیرد، و در این مرحله انسان به دنبال مسائلی است که او را به خود سرگرم سازد و از مسائل جدی دور دارد.

مرحله سوم مرحله "جوانی" و شور و عشق و تجمل پرستی است.

ص: ۳۵۱

از این مرحله که بگذرد مرحله چهارم فرا می رسد و احساسات "کسب مقام و فخر" در انسان زنده می شود.

و سرانجام به مرحله پنجم می رسد و در این مرحله به فکر افزایش مال و نفرات و جمع ثروت می افتد.

مراحل نخستین تقریباً بر حسب سنین عمر مشخص است ولی مراحل بعد در افراد کاملاً متفاوت می باشد، و بعضی از آنها، مانند مرحله تکاثر اموال، تا پایان عمر ادامه دارد، هر چند بعضی معتقدند که هر دوره ای از این دوره های پنجگانه هشت سال از عمر انسان را می گیرد، و مجموعاً به چهل سال بالغ می گردد، و هنگامی که به این سن رسید شخصیت انسان تثبیت می گردد.

این امر نیز کاملاً ممکن است که بعضی از انسانها شخصیتشان در همان مرحله اول و دوم متوقف گردد، و تا پیری در فکر "بازی و سرگرمی و معرکه گیری" باشند، و یا در دوران تجمل پرستی متوقف گردد، و ذکر و فکرشان تا دم مرگ فراهم کردن خانه و مرکب و لباس زینتی باشد، اینها کودکانی هستند در سن کهولت و پیرانی هستند با روحیه کودک! سپس با ذکر یک مثال آغاز و پایان زندگی دنیا را در برابر دیدگان انسانها مجسم ساخته، می فرماید: "همانند بارانی است که از آسمان نازل می شود، و چنان زمین را زنده می کند که گیاهانشان زارعان را در شگفتی فرو می برد، سپس خشک می گردد، به گونه ای که آن را زرد رنگ می بینی، سپس درهم شکسته و خرد و تبدیل به کاه می شود" (! كَمْثِلْ غَيْثٌ اَعْجَبَ الْكُفَّارَ لَبَّائُهُ ثُمَّ يَهِيْجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُوْنُ حُطَامًا) (۱).

ص: ۳۵۲

۱- ۱) "یهیج" از ماده "هیجان" در لغت به دو معنی آمده است: یکی خشک شدن گیاه، و دیگری به حرکت در آمدن و جوش و خروش، ممکن است این دو معنی به یک ریشه باز گردد زیرا هنگامی که گیاه خشک شد آماده جدایی و پراکندگی و حرکت و جوش و خروش می شود!

"کفار" در اینجا به معنی افراد بی ایمان نیست، بلکه به معنی کشاورزان است، زیرا اصل معنی "کفر" به معنی "پوشاندن" است، و چون کشاورز بذر افشانی کرده و آن را زیر خاک می پوشاند از این رو به او "کافر" می گویند، لذا گاهی کفر به معنی قبر نیز آمده است چون بدن میت را می پوشاند، و گاه به شب نیز "کافر" گفته می شود چرا که تاریکیش همه جا را می پوشاند.

در حقیقت آیه مورد بحث همانند آیه ۲۹ سوره فتح که وقتی سخن از نمو فراوان گیاه می کند می گویند: **يعجب الزراع**: "زارعان را به شگفتی در می آورد" (یعنی بجای "کفار" "زارع" گفته شده).

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که منظور از کفار در اینجا همان کافران نسبت به خداوند است، و پاره ای توجیهات برای آن ذکر کرده اند، ولی این تفسیر چندان مناسب به نظر نمی رسد، زیرا مؤمن و کافر در این شگفتی شریکند.

"حطام" از ماده "حطم" به معنی شکستن و خرد کردن است، و به اجزای پراکنده کاه "حطام" گفته می شود که همراه تند باد به هر سو می دود.

آری مراحل را که انسان در طی هفتاد سال یا بیشتر طی می کند در چند ماه در گیاهان ظاهر می شود، و انسان می تواند بر لب کشتزار بنشیند و گذشت عمر، و آغاز و پایان آن را در دیداری کوتاه بنگرد.

سپس به بازده عمر و نتیجه و محصول نهایی آن پرداخته می افزاید: "اما در سرای آخرت از دو حال خارج نیست: یا عذاب شدید است و یا مغفرت و رضا و خشنودی او" (وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ).

و سرانجام آیه را با این جمله پایان می دهد: "و زندگی دنیا جز متاع غرور و فریب چیزی نیست!" (وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ).

"غرور" در اصل از ماده "غر" (بر وزن حر) به معنی اثر ظاهر چیزی

است، و لذا به اثر ظاهر در پیشانی اسب "غره" گفته می شود، سپس به حالت غفلت اطلاق شده است که در ظاهر انسان هوشیار است، اما در حقیقت بیخبر است، و به معنی فریب و نیرنگ نیز استعمال می شود.

"متاع" به معنی هر گونه وسائل بهره گیری است، بنا بر این جمله "دنیا متاع غرور است" مفهومش این است که وسیله و ابزاری است برای فریبکاری، فریب دادن خویشتن، و هم فریب دیگران و البته این در مورد کسانی است که دنیا را هدف نهایی قرار می دهند و به آن دل می بندند، و بر آن تکیه می کنند و آخرین آرزویشان وصول به آن است، اما اگر مواهب این جهان مادی وسیله ای برای وصول به ارزشهای والای انسانی و سعادت جاودان باشد هرگز دنیا نیست، بلکه مزرعه آخرت، و قنطره و پلی برای رسیدن به آن هدفهای بزرگ است.

بدیهی است توجه به دنیا و مواهب آن به عنوان یک "گذرگاه" یا یک "قرارگاه" دو جهت گیری مختلف به انسان می دهد که در یکی مایه نزاع و فساد و تجاوز و بیدادگری و طغیان و غفلت است، و در دیگری وسیله بیدادی است و آگاهی و ایثار و فداکاری و برادری و گذشت.

نکته ها:

اشاره

۱- مقام صدیقین و شهداء

در قرآن مجید جمعی از پیامبران بزرگ و مانند آنان به عنوان "صدق" توصیف شده اند از جمله **إِبْرَاهِيمَ: إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا** (سوره مریم آیه ۴۱) در باره "ادریس" پیامبر بزرگ خدا نیز همین تعبیر آمده است (مریم-۵۶) در مورد "مریم" مادر حضرت مسیح نیز می خوانیم: **وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ** (مائده ۷۵).

و در بعضی از آیات قرآن "صدیقین" همدیف پیامبران ذکر شده اند،

ص: ۳۵۴

چنان که در آیه ۶۹ نساء می خوانیم: وَمِنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا: "کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند (در قیامت) همنشینانی کسانی خواهد بود که خدا نعمتش را بر آنها تمام کرده، از پیامبران و صدیقین و شهداء و صالحین، و آنها رفیقهای خوبی هستند".

و چنان که گفتیم این واژه صیغه مبالغه از ماده "صدق" است و به کسی گفته می شود که صدق و راستی سراسر وجودش را احاطه کرده، و صداقت در فکر و گفتار و کردار و تمام زندگی او منعکس است، و این اهمیت مقام صدق را نشان می دهد.

و اما "شهداء" چنان که گفتیم گاه به معنی گواهان بر اعمال، و گاه به معنی شهیدان راه خدا است، و در آیه مورد بحث جمع میان هر دو نیز ممکن است.

البته "شهید" در فرهنگ اسلامی منحصر به کسانی نیست که در میدان جهاد کشته می شوند، هر چند آنها از روشترین مصداق آنند، بلکه تمام کسانی که عقیده حق دارند و در مسیر حق گام بر می دارند و در همین راه از دنیا می روند، طبق روایات اسلامی، در زمره شهدا هستند.

در حدیثی از امام باقر ع می خوانیم که فرمود:

العارف منکم هذا الامر، المنتظر له، المحتسب فيه الخير کمن جاهد و الله مع قائم آل محمد (ص) بسيفه، ثم قال: بل و الله کمن جاهد مع رسول الله (ص) بسيفه، ثم قال الثالثه:

بل و الله کمن استشهد مع رسول الله (ص) في فسطاطه! و فيکم آيه من کتاب الله، قلت: و ای آيه جعلت فداک؟ قال: قول الله عز و جل: وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ... ثم قال: صرتم و الله صادقين شهداء عند ربکم: "آن کس از شما که به مساله ولایت آشنا باشد و در انتظار ظهور مهدی ع به سر برد و خود را آماده (حکومت عدل جهانی

ص: ۳۵۵

او) سازد مانند کسی است که با مهدی آل محمد ص با سلاحش جهاد کرده باشد، سپس فرمود: بلکه به خدا سوگند مانند کسی است که همراه رسول الله ص با سلاحش جهاد کرده باشد، سپس برای مرتبه سوم افزود: بلکه به خدا سوگند همانند کسی است که با رسول الله ص و در خیمه او شهید شده باشد! سپس افزود:

در باره شما آیه ای از قرآن نازل شده است، راوی می گوید: کدام آیه فدایت شوم؟ فرمود: این سخن خداوند که می فرماید: آنها که ایمان به خدا و فرستادگانش آورده اند صدیقین و شهداء نزد پروردگارشان هستند... سپس افزود: به این ترتیب شما به خدا سوگند هم صدیقین و هم شهداء نزد پروردگارتان هستید" (۱) این سخن را با حدیثی از امیر مؤمنان علی ع پایان می دهیم: در آن هنگام که گروهی از یارانش برای فرا رسیدن وقت جهاد و شهادت در راه خدا بیتابی می کردند، این جمله را فرمود:

و لا- تستعجلوا بما لم يعجله الله لكم، فانه من مات منكم على فراشه و هو على معرفة حق ربه و حق رسوله و اهل بيته مات شهيدا! به آن چیزی که خداوند در آن عجله روا نداشته تعجیل نکنید، چرا که هر کس از شما در بستر بمیرد ولی معرفت حق پروردگار و حق پیامبر ص و اهل بیتش را داشته باشد، شهید مرده است" (۲).

۲- زندگی دنیا مجموعه ای از این انگیزه ها است

در آیات مختلف قرآن، گاه زندگی دنیا توصیف "لعب و لهو" شده، مانند وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ: "زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست" (انعام-۳۲).

ص: ۳۵۶

۱- (۱) تفسیر "مجمع البیان" جلد ۹ صفحه ۲۳۸.

۲- (۲) "نهج البلاغه" خطبه ۱۹۰.

و گاه توصیف به "لعب و لهو و زینت و تفاخر و تکاثر" شده (مانند آیات مورد بحث) و گاه از آن به "متاع غرور" تعبیر شده (مانند آل عمران-۱۸۵- و آیات مورد بحث) و گاه به عنوان "متاع قلیل" (نساء-۷۷).

و گاه به عنوان امری عارضی و ظاهری و زودگذر (نساء-۹۴).

از مجموعه این تعبیرات و تعبیرهای دیگر قرآن به خوبی دیدگاه اسلام در مورد زندگی مادی و مواهب آن روشن می شود که برای آن ارزشی ناچیز قائل است، و تمایل و دلبستگی به آن را ناشی از حرکت‌های بی هدف (لعب) و هدف‌های سرگرم کننده (لهو) و تجمل پرستی (زینت) و حب مقام و ریاست و برترجویی بر دیگران (تفاخر) و حرص و آز و افزون طلبی (تکاثر) می شمرد، و عشق به آن را سرچشمه انواع مظالم و گناهان می داند.

اما اگر این مواهب مادی تغییر جهت دهند و نردبانی برای رسیدن به اهداف الهی^۱ گردند، سرمایه هایی می شوند که خدا آنها را از مؤمنان می خرد و بهشت جاویدان و سعادت ابدی به آنها می بخشد، "إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ ... " (توبه-۱۱۱) ***

ص: ۳۵۷

[سوره الحديد (۵۷): آیات ۲۱ تا ۲۴]

اشاره

سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ ۚ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۲۱) مَّا أَصَابَ مِنْ مُّصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۲۲) لِّكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مِمَّا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ ۚ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (۲۳) الَّذِينَ يَخْلَوْنَ وَ يُأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ مَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۲۴)

ترجمه:

۲۱-بر یکدیگر سبقت گیرید برای رسیدن به مغفرت پروردگارتان و بهشتی که پهنه آن مانند پهنه آسمان و زمین است، و آماده شده برای کسانی که به خدا و رسولانش ایمان آورده اند، این فضل الهی است به هر کس بخواهد می دهد، و خداوند

ص: ۳۵۸

صاحب فضل عظیم است.

۲۲- هیچ مصیبتی در زمین و نه در وجود شما روی نمی دهد مگر اینکه همه آنها را قبل از آنکه زمین را بیافرینیم در لوح محفوظ ثبت است و این امر برای خداوند آسان است.

۲۳- این به خاطر آن است که برای آنچه از شما فوت شده تاسف نخورید، و به آنچه به شما داده است دلبسته و شادمان نباشید، و خداوند هیچ متکبر فخرفروشی را دوست ندارد.

۲۴- همانها که بخل می کنند و مردم را نیز دعوت به بخل می نمایند، و هر کس (از این فرمان) روی گردان شود (به خدا زیانی نمی رساند) چرا که خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است.

تفسیر:

یک مسابقه بزرگ معنوی

بعد از بیان ناپایداری جهان و لذات آن، و اینکه مردم در سرمایه های کم ارزش این جهان نسبت به یکدیگر تفاخر و تکاثر می جویند، در آیات مورد بحث مردم را به یک مسابقه عظیم روحانی در طریق کسب آنچه پایدار است و سزاوار هر گونه تلاش و کوشش دعوت کرده می فرماید: "برای نیل به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که وسعت آن همچون پهنه آسمان و زمین است و آماده برای کسانی است که ایمان به خداوند فرستادگان او آورده اند بر یکدیگر سبقت جویند" (سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ).

در حقیقت مغفرت پروردگار کلید بهشت است همان بهشتی که پهنه آسمان و زمین را فرا می گیرد، و از هم اکنون آماده برای پذیرایی مؤمنان است، تا کسی نگوید بهشت نسیه است، و بر نسیه دل نباید نهاد، گرچه به فرض نسیه بود از هر نقدی نقدتر محسوب می شد، چرا که از سوی خدایی وعده داده شده که قادر

ص: ۳۵۹

بر همه چیز است، تا چه رسد به اینکه کاملاً نقد و الان موجود است.

شبهه همین معنی در آیه ۱۳۳ سوره آل عمران آمده، با این تفاوت که در اینجا "سابقوا" (از ماده "مسابقه" و در آنجا "سارعوا" (از ماده "مسارعه" به معنی سرعت گرفتن بر یکدیگر) آمده است که با هم قریب الافق هستند (با توجه به مفهوم باب مفاعله که غلبه کردن دو نفر را در مقابل هم مجسم می کند). تفاوت دیگر اینکه: در آنجا عرضها السماوات و الارض است و در اینجا "كَعْرُضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ" و با کمی دقت روشن می شود که این دو تعبیر نیز یک حقیقت را بازگو می کند.

و نیز در آنجا می گوید "آماده برای پرهیزکاران است" و در اینجا می فرماید:

"برای مؤمنان".

از آنجا که پرهیزکاری ثمره درخت ایمان راستین است این دو تعبیر نیز لازم و ملزوم یکدیگرند.

به این ترتیب هر دو آیه یک حقیقت را تعقیب می کند با دو بیان متفاوت، به همین دلیل آنچه از بعضی نقل شده که آیه سوره آل عمران را اشاره به بهشت "مقربان" دانسته اند و آیه مورد بحث را اشاره به بهشت "مؤمنان" صحیح به نظر می رسد.

به هر حال تعبیر به "عرض" در اینجا در مقابل "طول" نیست آن چنان که بعضی از مفسران گفته اند، و به دنبال آن در جستجوی طول چنان بهشتی هستند که عرضش همچون آسمان و زمین است، و از این نظر به زحمت افتاده اند! بلکه "عرض" در اینگونه استعمالات به معنی وسعت است، مانند تعبیر "پهنه" در فارسی می گوئیم پهنه دشت، یعنی وسعت صحرا.

تعبیر به "مغفرت" و آمرزش قبل از بشارت به بهشت که در هر دو آیه آمده اشاره لطیفی به این حقیقت است که تا انسان پاک از گناه نشود لایق ورود

ص: ۳۶۰

به بهشت و جوار قرب پروردگار نخواهد بود.

این نکته نیز شایسته توجه است که پیشی گرفتن به سوی مغفرت پروردگار از طریق اسباب آن است، مانند "توبه" و "جبران طاعات فوت شده" و اصولاً "اطاعت پروردگار، پرهیز از معاصی" است.

و اگر در بعضی از احادیث با تفاسیر روی بعضی از واجبات و مستحبات تکیه شده مانند "پیشی گرفتن در جماعت در صف اول" و "یا" صف اول در جهاد" و "یا" تکبیره الاحرام با امام جماعت" و "یا" نماز اول وقت" به خاطر ذکر مثال یا بیان مصداق روشن است و چیزی از گستردگی مفهوم آیه نمی کاهد.

و در پایان آیه می افزاید: "این فضل الهی است که به هر کس بخواهد می دهد و خداوند صاحب فضل عظیم است" (ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ).

یقیناً آن چنان بهشت گسترده با آن مواهب عظیمش چیزی نیست که انسان با این اعمال ناچیز به آن برسد، و این تنها فضل و رحمت و لطف الهی است که آن پاداش عظیم را در مقابل این قلیل قرار داده، و از او نیز جز این انتظار نیست.

چرا که پاداش ها همیشه به مقیاس اعمال نیست بلکه به مقیاس کرم پاداش دهنده است.

و به هر حال این تعبیر به خوبی نشان می دهد که ثواب و جزا مزد عمل نیست بلکه یک نوع تفضل و رحمت است.

*** سپس برای تاکید بیشتر در زمینه عدم دلبستگی به دنیا، و شاد نشدن به اقبال آن، و غمگین نگشتن به ادبار آن، می افزاید: "هیچ مصیبتی در زمین و در وجود شما واقع نمی شود مگر اینکه همه آنها قبل از آنکه شما و زمین را

ص: ۳۶۱

بیافرینیم در کتاب (لوح محفوظ) ثبت است، و این امر برای خداوند آسان است " (مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ) (۱).

آری مصائبی که در زمین رخ می دهد همچون زلزله ها و سیلها و طوفانها و آفات مختلف، و همچنین مصائبی که در نفوس انسانها واقع می شود مانند مرگ و میرها، و انواع حوادث دردناکی که دامن انسان را می گیرد همه آنها از قبل مقدر شده است، و در لوح محفوظ ثبت است.

ولی باید توجه داشت که مصائبی که در این آیه به آن اشاره شده، تنها مصائبی است که به هیچوجه قابل اجتناب نیست و مولود اعمال انسانها نمی باشد (و به تعبیر دیگر حصر در اینجا حصر اضافی است).

شاهد این سخن آنکه در آیه ۳۰ سوره "شوری" می خوانیم: "وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ" هر مصیبتی به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده اید، و بسیاری را نیز عفو می کند! با توجه به اینکه آیات یکدیگر را تفسیر می کنند، هنگامی که این دو آیه در برابر هم قرار گیرد نشان می دهد مصائبی که دامنگیر انسان می شود بر دو گونه است: مصائبی است که مجازات و کفاره گناهان او است و این مصائب بسیارند، ظلمها، بیداد گریها، خیانتها، انحرافات و ندانم کاریها و امثال آن سرچشمه بسیاری از مصائب خود ساخته ما است.

ولی بخشی از مصائب است که ما هیچگونه نقشی در آنها نداریم و به صورت

ص: ۳۶۲

۱- ۱) در اینکه مرجع ضمیر در "نبراه" چیست؟ احتمالات متعددی داده اند، بعضی مرجع آن را "زمین" و "انفس" می دانند، و بعضی "مصیبه" و بعضی همه اینها، اما با توجه به لحن آیه مناسب معنی اول است چرا که می خواهد بگوید حتی پیش از آفرینش زمین و آسمان و شما این مصائب پیش بینی شده است.

یک امر حتمی و اجتناب ناپذیر دامان فرد یا جامعه ای را می گیرد، حساب این دو از هم جدا است، و لذا بسیاری از انبیاء و اولیاء و صلحاء گرفتار اینگونه مصائب می شدند، این مصائب فلسفه دقیقی دارد که در بحثهای خداشناسی و عدل الهی و مساله آفات و بلاها به آن اشاره کرده ایم.

لذا در حدیثی می خوانیم: هنگامی که امام علی بن الحسین ع را با غل و زنجیر وارد مجلس یزید کردند یزید رو به امام ع کرد و آیه سوره شوری را خواند: **مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ** (و می خواست چنین وانمود کند که مصائب شما خانواده نتیجه اعمال خودتان است، و از این طریق زخم زبان بزند) اما امام فوراً کلام او را نفی کرد و فرمود: کلاً، ما نزلت هذه فينا، انما نزلت فينا: **مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا**: "چنین نیست، این آیه در باره ما نازل نشده، آنچه در باره ما نازل شده آیه دیگری است که می گوید: هر مصیبتی در زمین یا وجود شما رخ دهد پیش از آفرینش شما در لوح محفوظ ثبت شده است (و فلسفه و حکمتی دارد) (۱).

بحث مشروحتری در این زمینه ذیل همان آیه ۳۰ سوره شوری (جلد ۲۰ صفحه ۴۴۰) داشته ایم (۲).

شاگردان مکتب ائمه اهل بیت ع نیز همین معنی را از آیه فهمیده اند، چنان که نقل می کنند هنگامی که "سعید بن جبیر" را نزد "حجاج" آوردند و تصمیم به قتل وی گرفت مردی از حضار گریه کرد، سعید گفت: چرا گریه می کنی؟ در پاسخ گفت به خاطر این مصیبتی که برای تو پیش آمده، گفت گریه نکن این

ص: ۳۶۳

۱- ۱) تفسیر علی بن ابراهیم مطابق نقل نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۲۴۷.

۲- ۲) در جلد ۴ صفحه ۲۰ به بعد نیز ذیل آیه ۷۸ و ۷۹ سوره نساء بحث دیگری داشته ایم که تناسب با آیات مورد بحث دارد.

در علم خدا بوده است که چنین شود، آیا نشنیده ای که خداوند می فرماید: **مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا (۱)**.

البته تمام حوادثی که در عالم رخ می دهد در لوح محفوظ و علم بی پایان خداوند ثبت است، و اگر در اینجا تنها اشاره به مصائب واقع در زمین و نفوس انسانی شده به خاطر این است که موضوع سخن همین معنی بوده، و چنان که خواهیم دید نتیجه گیری در آیه بعد از همین موضوع می شود.

ضمناً جمله **إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ** اشاره به این است که ثبت و حفظ اینهمه حوادث در لوح محفوظ با کثرت فوق العاده ای که دارد برای خداوند آسان است.

و منظور از "لوح محفوظ" علم بی پایان خداوند است، و یا صفحه جهان خلقت و نظام علت و معلول که آن نیز مصداق علم فعلی خداوند است (دقت کنید).

*** اکنون بینیم فلسفه تقدیر این مصائب در لوح محفوظ و سپس بیان این حقیقت در قرآن چیست؟ آیه بعد پرده از روی این راز مهم برداشته، می گوید:

"این برای آن است که به خاطر آنچه از دست داده اید غمگین نشوید، و به آنچه خداوند به شما داده شاد و دل بسته نباشید" **لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَتَكُمُ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُم** .

این دو جمله کوتاه در حقیقت یکی از مسائل پیچیده فلسفه آفرینش را حل می کند، چرا که انسان همیشه در جهان هستی با مشکلات و گرفتاریها

ص: ۳۶۴

۱- ۱) "روح البیان" جلد ۹ صفحه ۳۷۵.

و حوادث ناگواری روبرو است، و غالباً از خود سؤال می کند: با اینکه خداوند مهربان و کریم و رحیم است این حوادث دردناک برای چیست؟! قرآن می گوید: "هدف این بوده که شما دلبسته و اسیر زرق و برق این جهان نباشید".

منظور این بوده که موقعیت این گذرگاه و پلی که نامش دنیا است، و همچنین موقعیت خودتان را در این جهان گم نکنید، دلباخته و دلداده آن نشوید، و آن را جاودانه نپندارید که این دلبستگی فوق العاده بزرگترین دشمن سعادت شما است، شما را از یاد خدا غافل می کند و از مسیر تکامل باز می دارد.

این مصائب زنگ بیدار باشی است برای غافلان و شلاقی است، بر ارواح خفته، و رمزی است از ناپایداری جهان، و اشاره ای است به کوتاه بودن عمر این زندگی.

حقیقت این است که مظاهر فریبنده این "دار الغرور" زود انسان را به خود جذب و سرگرم، و از یاد حق غافل می کند، ناگهان بیدار می شود که کاروان رفته، و او در خواب، و بیابان در پیش.

این حوادث که همیشه در زندگی بوده و همیشه خواهد بود، و حتی پیشرفتهای عظیم علم هم نتوانسته و نخواهد توانست جلو حوادث دردناکی همچون زلزله ها، طوفانها، سیلها و بیماریها و امثال آن را بگیرد درسی است از "بی مهری زمانه رسوا" و به انسان فریاد می زند:

"این دشت خوابگاه شهیدان است فرصت شمار وقت تماشا را!" این بدان معنی نیست که انسان به مواهب الهی در این جهان پشت پا بزند، و یا از آنها بهره نگیرد، مهم این است که اسیر آن نگردد، و آن را هدف و بهره اصلی خود نشمرد.

قابل توجه اینکه در مورد آنچه از دست می رود تبدیل به "فاتکم" (از

شما فوت شده) می کند، اما در مورد مواهب و نعمتهای به دست آمده آن را به خدا نسبت می دهد و "بما آتاکم" می گوید، چرا که فوت و فنا در ذات اشیاء افتاده است، این وجود است که از فیض خداوند سرچشمه می گیرد.

آری این مصائب شکننده تفاخر و غرور است، لذا در پایان آیه می افزاید:

"خداوند هیچ متکبر فخرفروشی را دوست ندارد" (وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ).

"مختال" از ماده "خیال" گرفته شده و به معنی "متکبر" است، زیرا تکبر از خیال فضیلت، و پندار برتری بر دیگران، پیدا می شود، و "فخور" صیغه مبالغه از ماده "فخر" به معنی کسی است که بسیار بر دیگران فخرفروشی می کند.

تنها کسی گرفتار این حالات می شود که مست ناز و نعمت گردد، ولی وجود آفات و مصائب برای آنها که قابل بیداری و هدایتند این مستی و آثار آن را از بین می برد.

افراد با ایمان با توجه به اصل فوق هنگامی که به نعمتی از سوی خدا می رسند خود را امانتدار او می دانند، نه از رفتن آن غمگین می شوند نه از داشتن آن مست و مغرور، در حقیقت آنها خود را همچون مسئولان بیت المال می دانند که یک روز اموال زیادی را دریافت، و روز دیگر هزاران هزار پرداخت می کنند، نه از دریافتش ذوق زده می شوند و نه از پرداختش غمگین.

و چه تعبیر جالبی دارد امیر مؤمنان علی ع در باره همین آیه آنجا که می گوید:

الزهد كله بين كلمتين من القرآن: قال الله تعالى لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ و من لم يأس على الماضي، و لم يفرح بالآتي فقد اخذ الزهد بطرفيه!

"تمام زهد در میان دو جمله از قرآن است، آنجا که خداوند متعال می فرماید:

ص: ۳۶۶

"این برای آن است که به خاطر آنچه از دست داده اید غمگین نشوید، و به آنچه خدا به شما داده دلبسته و مغرور نباشید"، بنا بر این هر کس بر گذشته تاسف نخورد و به آنچه در دست دارد دلبسته نباشد، زهد را از هر دو طرف در اختیار گرفته" (۱).

نکته دیگر اینکه توجه به این اصل که ناکامیها با زندگی انسان از آغاز عجین بوده، و طبق سنت حکیمانه ای مقدر شده است، و دنیا پیوسته فراز و نشیب دارد، انسان را برای تحمل شدائد شجاع و در برابر حوادث سخت، صبور و مقاوم می سازد، به او آرامش خاطر می دهد، و از بیتابیها و جزع مانع می گردد.

ولی باز تاکید می کنیم این تنها در مورد مصائب غیر قابل اجتناب است، و گرنه مصیبتها و ناکامیهایی که تنها معلول گناهان و سهل انگاری خود انسان است از این بحث خارج می باشد و راه مقابله با آنها موضعگیری صحیح در برنامه های زندگی است.

این بحث را با سرگذشتی که بعضی از مفسران آورده اند پایان می دهیم:

"قتیه بن سعید" (۲) می گوید: وارد یکی از قبایل عرب شدم، صحرایی دیدم پر از شترانی که همه مرده بودند که به شماره در نمی آمد، در آنجا پیر زنی بود، پرسیدم این شتران از آن که بوده است؟ گفت: آن پیر مرد را که بالای آن تل می بینی که نشسته و پشم می تابد، به سراغ او آمدم، گفتم: اینها همه از آن تو بوده؟! گفت: بنام من بوده است! گفتم: چه شده که به این روزگار افتاده اند؟ او در جواب (بی آنکه اشاره ای به آفت و علت مرگ و میر آنها کند) گفت: آن کس که داده بود گرفت، گفتم: (ناراحت نیستی و) در این باب چیزی گفته ای؟

ص: ۳۶۷

۱- ۱) "نهج البلاغه" کلمات قصار کلمه ۴۳۹.

۲- ۲) "قتیه بن سعید" یکی از محدثان است که از مالک ابن انس روایت می کند (منتهی الارب).

گفت: بلی، این دو بیت را گفته ام: لا- و الذی انا عید من خلائقه و المرء فی الدهر نصب الرزء و المحن ما سرنی ان ابلی فی مبارکها و ما جری من قضاء الله لم یکن! "سوگند به آن کس که من بنده ای از مخلوقات او هستم- که انسان در دنیا هدف مصائب و محنتها است".

"اگر شترانم در خوابگاه خود بودند- و این قضای الهی که اتفاق افتاد رخ نمی داد خوشحال نمی شدم" (من تنها به رضای او راضیم و هر چه او خواسته است همان را می پسندم) (۱).

*** آخرین آیه مورد بحث توضیح و تفسیری است بر آنچه در آیه قبل آمده و در حقیقت مختال فخور (متکبر فخر فروش) را معرفی می کند، می فرماید:

"آنها کسانی هستند که بخل می ورزند و مردم را نیز به بخل دعوت می کنند" (الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ) (۲).

آری لازمه دلبستگی شدید به مواهب دنیا تکبر و غرور است، و لازمه تکبر و غرور بخل کردن، و دعوت دیگران به بخل است، اما بخل کردن به این دلیل که سرمایه کبر و غرور خود را این اموال می داند، و هرگز نمی خواهد آن را از دست دهد، و اما دعوت دیگران به بخل برای این است که اولاً اگر دیگران سخاوتمند باشند او رسوا می شود، و ثانیاً چون بخل را دوست دارد مبلغ چیزی است که به آن عشق می ورزد!

ص: ۳۶۸

-
- ۱- ۱) "تفسیر ابو الفتوح رازی" جلد ۱۱ صفحه ۵۳- نظیر همین معنا را تفسیر روح البیان در جلد ۹ صفحه ۳۷۶ آورده است.
- ۲- ۲) "الذین..." بدل از "كُلُّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ" است (تفسیر کشاف ذیل آیات مورد بحث) ضمناً باید توجه داشت که در بدل و مبدل منه تطابق در معرفه و نکره شرط نیست.

و برای اینکه تصور نشود اصرار و تاکید خداوند در مساله انفاق و ترک بخل و یا حتی تعبیر به آیات گذشته به "وام گرفتن خداوند از بندگان" که همه برای تشویق آنها به انفاق است از نیاز ذات پاک او سرچشمه می گیرد، در پایان آیه می افزاید: "هر کس از این دستور روی گردان شود به خدا زیانی نمی رساند زیرا خداوند بی نیاز و مورد ستایش است" (وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ).

همه به او نیازمندند و او از همگان بی نیاز است، چرا که خزائن و منابع اصلی همه چیز نزد او است، و از آنجا که جامع همه صفات کمال است شایسته هر حمد و ستایش نیز می باشد.

گرچه "بخل" در آیه فوق بیشتر ناظر به بخل در انفاق مالی است، ولی این واژه مفهوم گسترده ای دارد که بخل در علم و ادای حقوق و مانند آن را نیز شامل می شود.

ص: ۳۶۹

اشاره

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (۲۵)

ترجمه:

۲۵- ما رسولان خود را با دلائل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق و قوانین عادلانه) نازل کردیم، تا مردم قیام به عدالت کنند، و آهن را نازل کردیم که در آن قوت شدیدی است، و منافی برای مردم، تا خداوند بداند چه کسی او و رسولانش را یاری می کنند بی آنکه او را ببینند، خداوند قوی و شکست ناپذیر است.

تفسیر:

هدف اصلی بعثت انبیاء

از آنجا که سبقت به سوی رحمت و مغفرت و بهشت پروردگار که در آیات قبل به آن اشاره شده بود نیاز به رهبری "رهبران الهی" دارد در آیه مورد بحث که از پرمحتواترین آیات قرآن است به این معنی اشاره کرده و هدف ارسال انبیاء و برنامه آنها را دقیقاً بیان می کند و می فرماید: "ما رسولان خود را با دلائل روشن فرستادیم" (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ).

"و با آنها کتاب آسمانی و میزان فرستادیم" (وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ).

ص: ۳۷۰

"تا مردم به عدل و داد قیام کنند" (لَيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ).

"بینات" (دلائل روشن) معنی گسترده ای دارد که شامل "معجزات" و "دلائل عقلی" می شود که انبیا و رسولان الهی با آن مجهز بودند.

منظور از "کتاب" همان کتب آسمانی است، و از آنجا که روح و حقیقت همه یک چیز است تعبیر به "کتاب" به صورت مفرد می کند، هر چند با گذشت زمان و تکامل انسانها، محتوای آن کاملتر می شود.

و اما "میزان" به معنی "وسیله وزن کردن و سنجش" است که مصداق حسی آن ترازوهایی است که وزن اجناس را با آن می سنجند، ولی مسلماً در اینجا منظور مصداق معنوی آن است، یعنی چیزی که تمام اعمال انسانها را می توان با آن سنجید، و آن احکام و قوانین الهی، و یا آئین او به طور کلی است، که معیار سنجش نیکیها و بدیها، و ارزشها و ضد ارزشها است.

به این ترتیب پیامبران با سه وسیله مجهز بودند: دلائل روشن، کتب آسمانی، و معیار سنجش حق از باطل و خوب از بد، و مانعی ندارد که فی المثل قرآن مجید هم "بینه" (معجزه) باشد، و هم کتاب آسمانی، و هم بیان کننده احکام و قوانین، یعنی سه بعد در یک محتوی.

و به هر حال هدف از اعزام این مردان بزرگ با این تجهیزات کامل همان اجرای "قسط و عدل" است.

در حقیقت این آیه به یکی از اهداف متعدد ارسال پیامبران اشاره می کند، زیرا می دانیم انبیا اهداف متعددی را پیگیری می کردند.

تعلیم و تربیت چنان که در آیه ۲ سوره جمعه آمده است هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ :

"او کسی است که از میان مردم درس نخوانده رسولی فرستاد تا آیاتش را بر آنها بخواند، و آنها را تزکیه کند، و کتاب و حکمت بیاموزد".

ص: ۳۷۱

هدف دیگر شکستن غلها و زنجیرهای اسارت است چنان که در آیه ۱۵۷ سوره اعراف می خوانیم: وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ :

"پیامبر اسلام بارهای سنگین را از دوش آنان را بر می دارد و غل و زنجیرهایی را که بر دست و پا و گردنشان بود می شکند".

هدف دیگر تکمیل ارزشهای اخلاقی است چنان که در حدیث معروف آمده است: بعثت لاتمم مکارم الاخلاق: "من برای تکمیل فضائل اخلاقی مبعوث شده ام" (۱).

و بالاخره هدف دیگر "اقامه قسط" است که در آیه مورد بحث به آن اشاره، شده و به این ترتیب اهداف بعثت انبیا را در هدفهای "فرهنگی" و "اخلاقی" و "سیاسی" و "اجتماعی" می توان خلاصه کرد.

ناگفته پیداست که منظور از "رسولان" در آیه مورد بحث به قرینه "انزال کتب" همان "انبیاء اولو العزم" و مانند آنها می باشند.

نکته جالب دیگر در جمله "لَيَقُومَنَّ النَّاسُ بِالْقِسْطِ" این است که از "خود جوشی مردم" سخن می گوید، نمی فرماید: هدف این بوده که انبیا انسانها را وادار به اقامه قسط کنند، بلکه می گوید: هدف این بوده که مردم مجری قسط و عدل باشند! آری مهم این است که مردم چنان ساخته شوند که خود مجری عدالت گردند، و این راه را با پای خویش بیوند.

ولی از آنجا که به هر حال در یک جامعه انسانی هر قدر سطح اخلاق و اعتقاد و تقوا بالا باشد باز افرادی پیدا می شوند که سر به طغیان و گردنکشی بر می دارند و مانع اجرای قسط و عدل خواهند بود لذا در ادامه آیه می فرماید:

"ما آهن را نازل کردیم که در آن قوت شدیدی است، و نیز منافعی برای مردم!"

ص: ۳۷۲

(وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ).

آری تجهیزات سه گانه انبیاء الهی برای اجرای عدالت وقتی می تواند به هدف نهایی برسد که از ضمانت اجرایی آهن و "باس شدید" آن برخوردار باشد.

گرچه بعضی تصور کرده اند که تعبیر "انزلنا" نشان می دهد که "آهن" از کرات دیگر به زمین آمده است ولی حق این است که تعبیر به "انزال" در اینگونه موارد اشاره به مواهبی است که از مقام بالایی به مقامات پائینتر داده می شود، و از آنجا که خزائن همه چیز نزد خدا است و او است که آهن را برای منافع گوناگونش آفریده تعبیر به انزال شده است لذا در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع آمده است که در تفسیر این جمله فرمود: انزاله ذلک خلقه اياه: "منظور از نازل کردن آهن خلقت آن است" (۱).

همانگونه که در آیه ۶ سوره زمر در مورد چهار پایان می خوانیم: وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ: "و برای شما از چهار پایان هشت زوج نازل کرد".

بعضی نیز "انزلنا" را از ماده "نزل" (بر وزن شتر) به معنی چیزی که برای پذیرایی میهمان آماده می کنند تفسیر کرده اند ولی "ظاهر همان معنی اول است.

"باس" در لغت به معنی شدت و قوت و قدرت است و به مبارزه و جنگ نیز باس گفته می شود، و لذا بعضی از مفسران آن را به معنی وسائل جنگی اعم از دفاعی و تهاجمی تفسیر کرده اند، در روایتی از امیر مؤمنان علی ع نقل شده در تفسیر این آیه فرمود: یعنی السلاح و غیر ذلک: "منظور اسلحه و غیر آن است" (۲).

روشن است که این از قبیل بیان مصداق است.

ص: ۳۷۳

۱- ۱ و ۲) تفسیر "نور الثقلین" جلد ۵ صفحه ۲۵۰ (حدیث ۱۰۰ و ۱۰۱).

منظور از "منافع" هر گونه بهره ای است که انسان از آهن می برد، و می دانیم اهمیت آهن در زندگی انسانها به اندازه ای زیاد است که با کشف آن دوران تازه ای در تاریخ بشر شروع شد که به دوران آهن معروف است چرا که با این کشف چهره زندگی انسان در تمام زمینه ها دگرگون گشت، و این خود بیانگر ابعاد واژه "منافع" در آیه فوق است.

در قرآن مجید نیز در آیات مختلف اشاره به این معنی شده: در یک جا می گوید هنگامی که ذو القرنین تصمیم بر ساختن سد عظیم خود گرفت گفت: أَتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ : "قطعات عظیم آهن برای من بیاورید" (کهف-۹۶).

و هنگامی که خداوند داود را مشمول لطف خود قرار داد آهن را برای او نرم کرد تا بتواند با آن زره بسازد، و از خطرات جنگها و حملات دشمنان بکاهد وَ أَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ أَنْ أَعْمَلَ سَابِغَاتٍ (سبا ۱۰ و ۱۱).

سپس به یکی دیگر از اهداف ارسال انبیاء و نزول کتب آسمانی و همچنین آفرینش وسائلی همچون آهن اشاره کرده، می فرماید: "هدف این است که خداوند بداند چه کسانی او و فرستادگانش را در غیاب او یاری می کنند" (وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ).

منظور از علم خداوند در اینجا تحقیق عینی علم او است، یعنی تا آشکار شود چه کسانی به یاری خدا و مکتب او بیا می خیزند و قیام به قسط می کنند و چه کسانی از این وظیفه بزرگ سر باز می زنند در حقیقت مفهوم این آیه شبیه همان است که در آیه ۱۷۹ سوره آل عمران آمده: مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ :

"ممکن نبود که خداوند مؤمنان را به همان صورت که شما هستید واگذارد مگر اینکه ناپاک را از پاک جدا کند!" به این ترتیب مساله آزمون و امتحان انسانها، و جداسازی صفوف و تصفیه،

ص: ۳۷۴

یکی دیگر از اهداف بزرگ این برنامه بوده است.

تعبیر به "یاری خداوند" مسلماً به معنی یاری دین و آئین و نمایندگان او و بسط آئین حق و قسط و عدل است، و گر نه خداوند نیازی به یاری کسی ندارد، و همگان به او نیازمندند، لذا برای اثبات همین معنی آیه را با این جمله پایان می دهد که "خداوند قوی و شکست ناپذیر است" (إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ).

برای او ممکن است با یک اشاره همه جهان را زیر و رو کند و تمامی دشمنان را نابود و اولیائش را پیروز گرداند، ولی هدف اصلی که تربیت و تکامل انسانهاست از این طریق حاصل نمی گردد، لذا آنها را دعوت به یاری آئین حق کرده است.

نکته ها:

اشاره

۱- قلمرو "منطق" و "زور"!

آیه فوق ترسیم گویایی از چهره اسلام در زمینه تعلیم و تربیت، و گسترش عدل و داد، و اجرای قسط در جامعه انسانی است.

نخست از "بینات" و دلائل روشن و "کتب آسمانی" و "معیار سنجش ارزشها، و بیان احکام و قوانین" کمک می گیرد، یعنی پایه را بر انقلاب فکری و فرهنگی می گذارد، و از عقل و منطق استمداد می جوید.

اما اگر اینها مؤثر نیفتاد و کار به بن بست کشید، یعنی زورمندان قلدری پیدا شدند که نه در برابر بینات سر تسلیم فرود می آورند و نه برای کتاب و میزان ارزشی قائلند، در اینجا نوبت به "حدید" که در آن "باس شدید" است می رسد، و با سلاح بر مغز این گردنکشان می کوبند تا در برابر قسط و عدل تسلیم شوند، و البته از یاری مردم با ایمان در این مسیر کمک گرفته می شود.

و اینکه در حدیثی از رسول خدا ص نقل شده که فرمود:

□
بعثت بالسيف بين يدي الساعة، حتى يعبد الله وحده لا شريك له و جعل رزقي تحت ظل

ص: ۳۷۵

رمحی: "من در آستانه رستاخیز مبعوث به شمشیر شده ام تا مردمان خدای یگانه را پرستش کنند، و روزی من در سایه نیزه من است" (۱) اشاره به همین است یعنی مامورم سلاح را در مقابل این گروه به کار گیرم نه به عنوان اصل و اساس کار همانگونه که در آیه فوق صریحا آمده است.

در حدیث دیگری از امام باقر ع می خوانیم:

الخیر کله فی السیف، و تحت السیف، و فی ظل السیف "خوبیها تمام در شمشیر است، و زیر شمشیر و در سایه شمشیر" (۲).

و در حدیثی از امام امیر مؤمنان علی ع می خوانیم:

ان الله عز و جل فرض الجهاد و عظمه، و جعله نصره و ناصره، و الله ما صلحت دنیا و لا دین الا به: "خداوند جهاد را واجب کرده و آن را بزرگ شمرده، و آن را یار و یاورش قرار داده، به خدا سوگند نه دنیا و نه دین جز با جهاد اصلاح نمی شود" (۳).

این سخن را با حدیث دیگری از رسول خدا پایان می دهیم: فرمود:

لا- یقیم الناس الا- السیف، و السیوف مقالید الجنه و النار: "مردم را جز شمشیر برپا نمی دارد، و شمشیرها کلیدهای بهشت و دوزخند" (۴).

بنا بر این رهبران الهی در یک دست کتب آسمانی، و در دست دیگر شمشیر دارند، نخست مردم را با منطق به سوی حق و عدل دعوت می کنند، هر گاه زورگویانی تسلیم منطق نشوند در برابر آنها به زور متوسل می شوند.

۲- نیازهای عمده زندگی وابسته به آهن است

بعضی از مفسران در آیه فوق تحلیلی دارند که خلاصه اش چنین است:

ص: ۳۷۶

۱- (۱) تفسیر مراغی جلد ۲۷ صفحه ۱۸۳.

۲- (۲) و (۳) فروع کافی جلد ۵ صفحه ۸ حدیث ۱۵ و ۱۱.

۳- (۴) فروع کافی جلد ۵ صفحه ۲ حدیث ۱.

اصول زندگی انسان چهار چیز است کشاورزی بافندگی (صنعت)، مسکن و حکومت، و این به خاطر آن است که انسان نیاز به غذا و لباس و مسکن دارد، و از آنجا که یک موجود اجتماعی است به تنهایی نمی تواند مشکلات زندگی را حل کند، یا به تعبیر دیگر مصالح اجتماع به وسیله اجتماع تامین می شود.

و از آنجا که هر اجتماعی خواه ناخواه خالی از برخورد و تراحم منافع نیست بنا بر این نیاز به حکومتی دارد که عدالت را در میان آنها اجرا کند، و عجب اینکه این چهار اصل همه نیازمند به حدید و آهن است، و اگر این وسیله نبود زندگی بر انسان بسیار مشکل می شد، و از آنجا که نیاز به آن زیاد است خداوند آن را فراوان و سهل الوصول آفریده است (درست است که فلزات دیگر در زندگی انسان هر کدام نقشی دارند ولی نقش اصلی از آن آهن است) و از اینجا مفهوم "فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنَافِعٌ لِلنَّاسِ" روشن می شود (۱).

ص: ۳۷۷

(۱- ۱) اقتباس از تفسیر کبیر فخر رازی جلد ۲۹ صفحه ۲۴۲.

[سوره الحديد (۵۷): آیات ۲۶ تا ۲۷]

اشاره

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (۲۶) ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهَابَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (۲۷)

ترجمه:

۲۶- ما نوح و ابراهیم را فرستادیم و در دودمان آنها نبوت و کتاب قرار دادیم بعضی از آنها هدایت یافته اند، و بسیاری از آنها گنهکارند.

۲۷- سپس به دنبال آنها رسولان دیگر خود را فرستادیم، و بعد از آنها عیسی بن مریم را مبعوث کردیم، و به او انجیل عطا کردیم، در دل کسانی که از او پیروی کردند رافت و رحمت قرار دادیم، و رهبانیتی را که ابداع کرده بودند، و ما بر آنها مقرر نداشته بودیم، گرچه هدفشان جلب خشنودی خدا بود، ولی حق آن را

ص: ۳۷۸

رعایت نکردند، لذا ما به آنها که ایمان آوردند پاداش دادیم، و بسیاری از آنها فاسقند.

تفسیر:

پیامبران را یکی بعد از دیگری فرستادیم

چنان که می دانیم شیوه قرآن این است که بعد از بیان یک سلسله اصول کلی تعلیمات خود اشاره به سرنوشت اقوام پیشین می کند تا شاهد گویایی برای آن باشد، در اینجا نیز بعد از ذکر مسائل پیشین در باره ارسال رسولان همراه بینات و کتاب و میزان، و همچنین لزوم سبقت مردم بر یکدیگر در وصول به غفران پروردگار و سعادت جاویدان، از بعضی از اقوام و پیامبران پیشین نام می برد و این اصول کلی را در زندگی آنها مجسم می سازد.

نخست از "نوح" و "ابراهیم" که شیخ الانبیا و سر سلسله رسولان حق بودند شروع کرده، می فرماید: "ما نوح و ابراهیم را فرستادیم، و در دودمان آنها نبوت و کتاب آسمانی قرار دادیم" (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ).

اما همگی از این میراث بزرگ و مواهب عظیم خداوند بهره نگرفتند، "گروهی در پرتو آن هدایت یافتند، و بسیاری از آنها فاسق و گنهکار و بی ایمانند" (فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ).

آری نبوت توام با شریعت و آئین از نوح ع شروع شد، و بعد از او ابراهیم ع پیامبر اولوالعزم دیگر، این خط را تداوم بخشید، و هم چنان در طول اعصار و قرون در فرزندان و دودمان آنها ادامه یافت، اما همیشه اقلیتی از این نور هدایت بهره گرفتند در حالی که اکثریت راه خطا پویدند! ***

ص: ۳۷۹

سپس اشاره سربسته ای به سلسله انبیای دیگر، و آخرین آنها قبل از پیامبر اسلام ص کرده می افزاید: "سپس به دنبال آنها رسولان دیگر خود را آوردیم" (ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِرُسُلِنَا). یکی بعد از دیگری قیام کردند و چراغ هدایت را فرا راه مردم قرار دادند تا نوبت به حضرت مسیح ع رسید.

"ما بعد از آنها عیسی بن مریم را آوردیم" (وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ).

"قفینا" از ماده "قفا" به معنی پشت است، و قافیه را از این رو قافیه می گویند که قسمتهای آخر شعر "مشابه یکدیگر و پشت سر هم قرار می گیرد، و در جمله فوق منظور این است که پیامبران با آهنگی یکسان و یک نواخت، و اهدافی هماهنگ، یکی بعد از دیگری قدم به عرصه وجود گذاشتند، و تعلیمات یکدیگر را تایید و تکمیل کردند، و در حقیقت این تعبیر اشاره زیبایی به "توحید نبوت" است.

سپس به کتاب آسمانی مسیح ع اشاره کرده، می افزاید: "ما به او انجیل عطا کردیم" (وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ).

بعد از ویژگیهای پیروان او سخن می گوید و می فرماید: "ما در قلوب کسانی که از او پیروی کردند رافت و رحمت قرار دادیم" (وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً). بعضی از مفسران این دو واژه (رافت و رحمت) به یک معنی دانسته اند، ولی جمعی از میان این دو تفاوتی قائلند و آن اینکه: "رافت" به معنی محبت در زمینه دفع ضررها است، و "رحمت" به معنی محبت برای جلب منافع است، و لذا غالبا رافت قبل از رحمت ذکر می شود چرا که نخست باید دفع ضرر کرد و سپس به فکر جلب منفعت افتاد، و نیز به همین دلیل در آیه مجازات زناکاران

ص: ۳۸۰

می فرماید: وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ "مبادا در اجرای حد و انجام فرمان خدا در مورد آنها گرفتار رفت شوید، و حکم خدا را به دست فراموشی بسپارید" (نور-۲).

مساله رفت و رحمت پیروان راستین مسیح چیزی نیست که تنها در این آیه به آن اشاره شده باشد، بلکه در آیه ۸۲ مائده نیز می خوانیم: وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةَ لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرُكَ ذِيكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَّيْنَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ "نزدیک ترین دوستان را به مؤمنان (از غیر مسلمانان) کسانی می یابی که می گویند مسیحی هستیم، این به خاطر آن است که در میان آنها افرادی عالم، و تارک دنیا، هستند، و آنها (در برابر حق) تکبر نمی ورزند".

گرچه این آیه بیشتر ناظر به مسیحیان حبشه و شخص "نجاشی" است که به مسلمانان پناه دادند، و با مهر و محبت خاصی به آنها رفتار کردند، ولی به طور کلی اشاره ای به رفت و رحمت و عواطف مثبت به مسیحیان راستین دارد، البته نه آن گرگان خونخوار و دیوان آدم نمایی که در عصر ما نام مسیحیت را بر خود گذارده، و دنیا را به خاک و خون و غارت و چپاول کشیده اند! سپس می افزاید: "در قلوب آنها علاقه به رهبانیتی افکنسیم که آن را ابداع کرده بودند و ما آن را بر آنها مقرر نداشته بودیم، هدفشان جلب خشنودی خدا بود ولی حق آن را رعایت نکردند، لذا ما به کسانی از آنها که ایمان آوردند پاداش دادیم، ولی بسیاری از آنها فاسق و گنهکارند" (و رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (۱)).

ص: ۳۸۱

۱-۱) در ترکیب این آیه و معنی آن گفتگوی زیادی میان مفسران است، بعضی آن را عطف بر "رفت و رحمت" دانسته اند، و کلمه "حب" را قبل از "رهبانیت" در تقدیر گرفته اند، چرا که رهبانیت چیزی نیست که در قلب باشد بلکه حب و علاقه آن در قلب است، و جمعی آن را منصوب به فعل مضمری دانسته اند که "ابتدعوها" آن را تفسیر می کند، و در تقدیر چنین است: "ابتدعوها رهبانیه ابتدعوها" و در مورد "الا- ابتغاء رضوان الله" نیز دو نظر است نخست اینکه استثناء منقطع باشد و مفهومش این است "و لکنهم ابتدعوها ابتغاء رضوان الله" دیگر اینکه استثنای متصل بوده باشد و مفهومش این است که ما نوعی از رهبانیت را بر آنها مقرر داشته بودیم که هدف در آن جلب رضای خدا بود اما آنها رهبانیت را به نوع دیگری تحریف کردند که بر خلاف رضای حق بود، به نظر می رسد که تفسیر اول در هر دو مورد مناسبتر است (دقت کنید).

به این ترتیب آنها نه تنها آئین توحیدی مسیح را رعایت نکردند و آن را با انواع شرک آلودند، بلکه حق آن رهبانیتی را که خودشان ابداع کرده بودند نیز رعایت ننمودند، و به نام زهد و رهبانیت دامها بر سر راه خلق خدا گسترده، و دیرها را مرکز انواع فساد نمودند، و ناهنجاریهایی را در آئین مسیح به وجود آوردند.

مطابق این تفسیر "رهبانیت" جزء آئین مسیح نبود، بلکه پیروانش بعد از او آن را ابداع کردند، و در آغاز چهره معتدل و ملایمی داشت، اما بعداً به انحراف گرائید و سر از مفاصد بسیاری در آورد.

اما طبق تفسیر دیگری نوعی رهبانیت و زهد در آئین مسیح بود، آنچه پیروان مسیح بعد از او بدعت گذاردند نوع دیگری از رهبانیت بود که هرگز خداوند برای آنها مقرر نداشته بود (۱).

ص: ۳۸۲

۱- ۱) تفسیر اول طبق منقطع بودن استثناء است و تفسیر دوم بر طبق متصل بودن آن (دقت کنید) این نکته نیز قابل توجه است که اگر رهبانیت عطف بر رافت و رحمت باشد آن چنان که در متن برگزیده ایم منظور از جعل آن در قلوب همان تمایل قلبی آنان به این مساله است در حالی که منظور از "ما کتبناها" این است که مساله رهبانیت به صورت یک حکم الهی در آئین مسیح نبود هر چند علاقه به آن را خداوند در دل آنها افکنده بود بنا بر این منافاتی با جمله "ابتدعوها" ندارد.

ولی تفسیر اول مشهورتر و از بعضی جهات مناسبتر است.

به هر حال از آیه فوق در مجموع چنین استفاده می شود که رهبانیت در آئین مسیح نبوده و پیروانش آن را بعد از او ابداع کردند، ولی در آغاز نوعی زهدگرایی و از ابداعات نیک محسوب می شد، مانند بسیاری از مراسم و سنتهای حسنه ای که هم اکنون در میان مردم رائج است، و کسی نیز روی آن به عنوان تشریع و دستور خاص شرع تکیه نمی کند، ولی این سنت بعداً به انحراف گرائید و آلوده با اموری مخالف فرمان الهی و حتی گناهان زشتی شد، تعبیر قرآن به جمله فما رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا "حق آن را رعایت نکردند" دلیل بر این است که اگر حق آن ادا می شد سنت خوبی بود، و تعبیر آیه ۸۲ مائده که از "رهبانها" و "عالمان" مسیحیان راستین با نظر موافق و مثبت یاد می کند نیز شاهد این مدعا است (دقت کنید).

و هر گاه کلمه "رهبانیت" را "رافت و رحمت" بدانیم نیز شاهد دیگری برای این مدعی پیدا می شود، چرا که همردیف رافت و رحمتی می شود که خداوند آن را به عنوان یک صفت پسندیده در قلوب آنها افکنده است.

کوتاه سخن اینکه اگر سنت حسنه ای در میان مردم رائج شود که اصول کلی آن (مانند دستور زهد) در آئین حق باشد، و مردم آن سنت را به طور خاص به دستور الهی نسبت ندهند، بلکه آن را مصداقی از مصادیق دستورات کلی بدانند، و حق آن را ادا نمایند کار بدی نیست، بدبختی آنجا شروع می شود که افراطها و تفریطها پیش آید و آن را به سنت سیئه ای تبدیل کند.

مثلاً- هم اکنون در میان ما مراسمی برای عزاداری و سوگواری و اعیاد و وفاتهای پیشوایان بزرگ دین، و همچنین بزرگداشت شهیدان و عزیزانی که از دست می روند در روز شهادت و یا هفتمین و چهلمین و سالگرد آنها معمول است که مصداقی است از دستورات کلی اسلام در مورد تعظیم شعائر، و بزرگداشت

ص: ۳۸۳

پیشوایان دین و شهیدان و عموم مسلمین، و همچنین مصداقی است از اصل کلی "سوگواری بر شهدای کربلا" و مانند آنها، بی آنکه جزئیات و تفصیل این مراسم یک دستور خاص شرع تلقی شود، بلکه صرفاً به عنوان یک مصداق از آن اصل کلی انجام می شود.

هر گاه در این مراسم از حدود شرع تجاوز نشود و آلوده با گناه و خرافه ای نگردد مسلماً مصداق "إِيتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ" و مصداق سنت حسنه است، در غیر این صورت بدعت شوم و سنت سیئه ای خواهد بود.

به نظر می رسد "رهبانیت" که از ماده "رهبه" به معنی ترس از خدا گرفته شده در آغاز مصداقی از زهد و بی اعتنائی نسبت به دنیا بود، ولی بعداً به تحریفهای گسترده ای کشیده شد و اگر می بینیم اسلام به شدت با این رهبانیت مبارزه می کند نیز به خاطر همین چهره نهایی آن است، چنان که در نکته ها شرح بیشتری به خواست خدا پیرامون آن خواهیم داد.

نکته ها:

اشاره

۱- اسلام و رهبانیت

چنان که گفتیم "رهبانیت" از ماده "رهبه" به معنی خوف و ترس است که در اینجا خوف و ترس از خدا منظور است، و به گفته راغب در مفردات ترسی است که آمیخته با پرهیز و اضطراب باشد و "ترهب" به معنی "تعبد" و عبادت کردن و "رهبانیت" به معنی شدت تعبد است.

آیه فوق را هر گونه تفسیر کنیم نشان می دهد که نوعی رهبانیت مطلوب در میان مسیحیان وجود داشت، هر چند در آئین مسیح چنین دستور الزامی به آنها داده نشده بود، ولی پیروان مسیح آن رهبانیت را از حد و مرز آن بیرون برده

ص: ۳۸۴

و به انحراف و تحریف کشاندند.

به همین دلیل اسلام به شدت آن را محکوم کرده، و حدیث معروف لا رهبانیه فی الاسلام: "در اسلام رهبانیت وجود ندارد" در بسیاری از منابع اسلامی دیده می شود (۱).

از جمله بدعت‌های زشت مسیحیان در زمینه رهبانیت "تحریم ازدواج" برای مردان و زنان تارک دنیا بود، و دیگر "انزوای اجتماعی" و پشت پا زدن به وظائف انسان در اجتماع، و انتخاب صومعه ها و دیرهای دورافتاده برای عبادت و زندگی در محیطی دور از اجتماع بود، سپس مفاسد زیادی در دیرها و مراکز زندگی رهبانها به وجود آمد که بعداً به گوشه ای از آن برای تکمیل این بحث به خواست خدا اشاره خواهیم کرد.

درست است که زنان و مردان تارک دنیا (راهبها و راهبه ها) خدمات مثبتی نیز انجام می دادند، از جمله پرستاری بیماران صعب العلاج و خطرناک، همچون جذامیان، و تبلیغ در نقاط بسیار دور دست و در میان اقوام وحشی، و مانند اینها، و همچنین برنامه های مطالعاتی و تحقیقاتی، ولی این امور در برابر کل این برنامه مساله ناچیز و کم اهمیتی بود، و در مجموع مفاسد آن به مراتب برتری داشت.

اصولاً انسان موجودی است که برای زندگی در اجتماع ساخته شده، و تکامل معنوی و مادی او نیز در همین است که زندگی جمعی داشته باشد، و لذا هیچیک از مذاهب آسمانی این معنی را از انسان نفی نمی کنند، بلکه پایه های آن را محکمتر می سازد.

خداوند در انسان "غریزه جنسی" برای حفظ نسل آفریده، هر چیزی

ص: ۳۸۵

(۱-۱) در "مجمع البحرین" در ماده رهب این حدیث آمده است، و در نهاییه ابن اثیر ذکر شده.

که آن را به طور مطلق نفی کند مسلماً باطل است.

زهد اسلامی که به معنی سادگی زندگی و حذف تجملات و عدم اسارت در چنگال مال و مقام است هیچ ارتباطی به مساله رهبانیت ندارد، زیرا رهبانیت معنی جدایی و بیگانگی از اجتماع است، و زهد به معنی آزادگی و وارستگی به خاطر اجتماعی تر زیستن است.

در حدیث معروفی می خوانیم "عثمان بن مظعون" فرزندش از دنیا رفته بود، بسیار غمگین شد، تا آنجا که خانه اش را مسجد قرار داد و مشغول عبادت شد (و هر کار را جز عبادت ترک گفت) این خبر به رسول خدا ص رسید، او را احضار کرده، فرمود:

يا عثمان! ان الله تبارك و تعالى لم يكتب علينا الرهبانية، انما رهبانية امتي الجهاد في سبيل الله! "ای عثمان! خداوند متعال رهبانیت را برای امت من مقرر نداشته، رهبانیت امت من جهاد در راه خدا است" (۱).

اشاره به اینکه اگر می خواهی پشت پا به زندگی مادی بزنی این عمل را به صورت منفی و انزوای اجتماعی انجام مده، بلکه در یک مسیر مثبت، یعنی جهاد در راه خدا، آن را جستجو کن.

سپس پیامبر ص بحث مشروحي در باره فضیلت نماز جماعت برای او بیان فرمود که تاییدی است بر نفی رهبانیت و انزوا.

در حدیث دیگری از امام موسی بن جعفر می خوانیم: که برادرش "علی بن جعفر" از محضرش پرسید

الرجل المسلم هل يصلح ان يسيح في الارض او يترهب في بيت لا يخرج منه؟ قال (ع) لا: "آیا برای مرد مسلمان سزاوار است دست به سیاحت بزند، یا رهبانیت اختیار کند، و در خانه ای بنشیند

ص: ۳۸۶

۱- ۱) بحار الانوار جلد ۷۰ صفحه ۱۱۴ (باب نهی از رهبانیت حدیث ۱).

و از آن خارج نگردد؟ امام ع در پاسخ فرمود: نه". (۱)

توضیح اینکه: سیاحتی که در این روایت از آن نهی شده چیزی همردیف رهبانیت یعنی یک نوع رهبانیت سیار بوده است، به این معنی که بعضی از افراد بی آنکه خانه و زندگی برای خود تهیه کنند، یا کسب و کاری داشته باشند، به صورت جهانگردی بدون زاد و توشه، دائماً از نقطه ای به نقطه دیگر می رفتند، و با گرفتن کمک از مردم و گدایی زندگی می کردند، و آن را یک نوع زهد و ترک دنیا می پنداشتند، ولی اسلام هم رهبانیت ثابت را نفی کرده است و هم رهبانیت سیار را، آری از نظر تعلیمات اسلام مهم آن است که انسان در دل اجتماع وارسته و زاهد باشد نه در انزوا و بیگانگی از اجتماع! ***

۲- سرچشمه تاریخی رهبانیت

تواریخ موجود مسیحیت نشان می دهد که رهبانیت به صورت فعلی در قرون اول مسیحیت وجود نداشته، و پیدایش آن را بعد از قرن سوم میلادی، هنگام ظهور امپراطوری رومی به نام "دیسوس" و مبارزه شدید او با پیروان مسیح ع می دانند، آنها بر اثر شکست از این امپراطور (خونخوار) به کوه ها و بیابانها پناه بردند" (۲).

در روایات اسلامی نیز همین معنی به صورت دقیقتری از پیغمبر گرامی اسلام ع نقل شده که روزی آن حضرت ص به "ابن مسعود" فرمود: "می دانی رهبانیت از کجا پیدا شد؟" عرض کرد: خدا و پیامبرش آگاهترند، فرمود:

بعد از عیسی ع جمعی از جباران ظهور کردند و مؤمنان سه مرتبه با آنها پیکار

ص: ۳۸۷

۱- (۱) بحار الانوار جلد ۷۰ صفحه ۱۱۹ حدیث ۱۰.

۲- (۲) "دائرة المعارف قرن بیستم" ماده "رهب".

نموده و شکست خوردند، لذا به بیابانها متواری شدند، و به انتظار ظهور پیامبر موعود عیسی (حضرت محمد ص) در غارهای کوه ها به عبادت مشغول گشتند، بعضی از آنها بر دین خود باقی ماندند و بعضی راه کفر پیش گرفتند.

سپس افزود آیا می دانی رهبانیت امت من چیست؟ عرض کرد: خدا و رسولش آگاهترند، فرمود: الهجره، و الجهاد، و الصلاه، و الصوم، و الحج، و العمره:

"رهبانیت امت من هجرت و جهاد و نماز و روزه و حج و عمره است" (۱).

مورخ مشهور مسیحی "ویل دورانت" در تاریخ معروف خود در جلد ۱۳ بحث مشروحی راجع به رهبانان نقل می کند، او معتقد است پیوستن "راهبه ها" (زنان تارک دنیا) به "راهبان" از قرن چهارم میلادی شروع شد و روز به روز کار رهبانیت بالا گرفت تا در قرن دهم میلادی به اوج خود رسید (۲).

بدون شک این پدیده اجتماعی، مانند هر پدیده دیگر، علاوه بر ریشه های تاریخی ریشه های روانی نیز دارد که از جمله می توان به این واقعیت اشاره کرد که اصولاً -عکس العمل روانی افراد و اقوام مختلف در برابر شکستها و ناکامیها کاملاً متفاوت است، بعضی تمایل به انزوا و درون گرایی پیدا می کنند و خود را کاملاً از اجتماع و فعالیتهای اجتماعی دور می کشند، در حالی که گروه دیگر از شکست درس استقامت می آموزند و صلابت و مقاومت بیشتری پیدا می کنند، گروه اول به رهبانیت یا چیزی شبیه به آن رو می آورند و گروه دوم به عکس اجتماعی تر می شوند.

ص: ۳۸۸

۱- ۱) تفسیر "مجمع البیان" جلد ۹ صفحه ۲۴۳ (با کمی تلخیص) در تفسیر "در المنثور" حدیث دیگری شبیه آن نقل شده (جلد ۶ صفحه ۱۷۷).

۲- ۲) تاریخ "ویل دورانت" جلد ۱۳ صفحه ۴۴۳.

۳- مفاسد اخلاقی و اجتماعی ناشی از رهبانیت

انحراف از قوانین آفرینش همیشه واکنشهای منفی به دنبال دارد، بنا بر این جای تعجب نیست که وقتی انسان از زندگی اجتماعی که در نهاد و فطرت او است فاصله بگیرد گرفتار عکس العملهای منفی شدید می شود، لذا رهبانیت به حکم اینکه بر خلاف اصول فطرت و طبیعت انسان است مفاسد زیادی به بار می آورد از جمله:

۱- رهبانیت با روح مدنی بالطبع بودن آدمی می جنگد و جوامع انسانی را به انحطاط و عقب گرد می کشاند.

۲- رهبانیت نه تنها سبب کمال نفس و تهذیب روح و اخلاق نیست، بلکه منجر به انحرافات اخلاقی، تنبلی، بدبینی، غرور، عجب و خود برترینی و مانند آن می شود، و به فرض که انسان بتواند در حال انزوا به فضیلت اخلاقی برسد فضیلت محسوب نمی شود، فضیلت آن است که انسان در دل اجتماع بتواند خود را از آلودگیهای اخلاقی برهاند.

۳- ترک ازدواج که از اصول رهبانیت است نه فقط کمالی نمی آفریند بلکه موجب پیدایش عقده ها و بیماریهای روانی می گردد.

در دائرة المعارف قرن بیستم می خوانیم: "بعضی از رهبانها تا آن اندازه توجه به جنس زن را عمل شیطانی می دانستند که حاضر نبودند حیوان ماده ای را به خانه ببرند! مبادا روح شیطانی آن به روحانیت آنها صدمه بزند!!" اما با اینحال تاریخ فجایع زیادی را از دیرها به خاطر دارد، تا آنجا که به گفته "ویل دورانت" "پاپ انیوسان" سوم یکی از دیرها را به عنوان فاحشه خانه توصیف کرد! (۱).

ص: ۳۸۹

(۱- ۱) ویل دورانت جلد ۱۳ صفحه ۴۴۳.

و بعضی از آنان مرکزی برای اجتماع شکم پرستان و دنیاطلبان و خوشگذرانها شده بود تا آنجا که بهترین شرابها در دیرها پیدا می شد.

البته طبق گواهی تاریخ، حضرت مسیح هرگز ازدواج نکرد، اما این هرگز به خاطر مخالفت او با این امر نبود، بلکه عمر کوتاه مسیح به اضافه اشتغال مداوم او به سفرهای تبلیغی به نقاط مختلف جهان به او اجازه این امر را نداد.

بحث در باره رهبانیت درخور کتاب مستقلى است که اگر بخواهیم به آن پردازیم از بحث تفسیری بیرون می رویم.

این بحث را با حدیثی از علی ع پایان می دهیم: در حدیثی در ذیل آیه قُلْ هَلْ تُبْئِکُمْ بِالْأَخْسَرِینَ أَعْمَالاً الَّذِينَ ضَلَّ سَعِیُّهُمْ فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَ هُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً: "بگو آیا به شما خبر دهم که زیانکارترین مردم کیانند؟ آنها هستند که تلاشهایشان در زندگی دنیا گم شده با این حال گمان می کنند کار نیک انجام می دهند" (۱).

علی ع در تفسیر آن فرمود: هم الرهبان الذین حبسوا انفسهم فی السواری: "یکی از مصادیق بارز آن رهبانها هستند که خود را در ارتفاعات کوه ها و بیابانها محبوس داشتند و گمان کردند کار خوبی انجام می دهد" (۲).

۴- "انجیل" یا "اناجیل"

"انجیل" در اصل یک واژه یونانی به معنی "بشارت" یا "آموزش جدید" است، و نام کتابی است که بر حضرت مسیح نازل گردیده.

ص: ۳۹۰

۱- ۱) سوره کهف آیه ۱۰۳ و ۱۰۴.

۲- ۲) "کنز العمال" جلد ۲ حدیث ۴۴۹۶.

این واژه ۱۲ بار در قرآن مجید به همین معنی استعمال شده است، و همه جا به صورت مفرد است، ولی قابل توجه اینکه آنچه به نام انجیل امروز معروف است کتابهای زیادی است که از آنها به "اناجیل" تعبیر می شود و معروف از میان آنها انجیلهای چهارگانه "لوقا" و "مرقس" و "متی" و "یوحنا" است و مسیحیان معتقدند که این چهار انجیل به وسیله این چهار تن از یاران مسیح ع یا شاگردان آنها نگاشته شده، و تاریخ تالیف آنها به ۳۸ سال بعد از حضرت مسیح تا حدود یک قرن بعد از او می رسد، و بنا بر این کتاب اصلی مسیح به عنوان یک کتاب آسمانی مستقل به دست فراموشی سپرده شده، و تنها بخشهایی از آن که در حافظه این چهار تن بوده است آمیخته با افکار خودشان در این چهار انجیل تحریر یافته است.

بحث مشروحتری در این زمینه در ذیل آیه ۳ آل عمران داشتیم (۱).

ص: ۳۹۱

۱- ۱) تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۳۱۱.

[سوره الحديد (۵۷): آیات ۲۸ تا ۲۹]

اشاره

﴿أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾
 (۲۸) لَيْلًا- يَغْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ إِلَّا- يَقْعِدُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ أَنَّ الْفَضْلَ يَبْدِ اللَّهُ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
 (۲۹)

ترجمه:

۲۸- ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بپرهیزید، و به رسولش ایمان بیاورید، تا دو سهم از رحمتش به شما ببخشد، و برای شما نوری قرار دهد که با آن (در میان مردم و در مسیر زندگی خود) راه بروید، و گناهان شما را ببخشد، و خداوند غفور و رحیم است.

۲۹- تا اهل کتاب بدانند که آنها قادر بر چیزی از فضل خدا نیستند، و فضل (و رحمت) تماما به دست او است، به هر کس بخواهد می بخشد و خداوند دارای فضل عظیم است.

شان نزول:

بسیاری از مفسران برای آیات فوق شان نزولی نقل کرده اند که خلاصه اش چنین است:

ص: ۳۹۲

رسول خدا ص جعفر بن ابی طالب را با هفتاد نفر به سوی نجاشی (به حبشه) فرستاد، او بر نجاشی وارد شد، و وی را دعوت به اسلام کرد، و اجابت نمود و ایمان آورد، به هنگام بازگشت از حبشه چهل تن از اهل آن کشور که ایمان آورده بودند به جعفر گفتند به ما اجازه ده که خدمت این پیامبر ص برسیم و اسلام خود را بر او عرضه بداریم، و همراه جعفر به مدینه آمدند، هنگامی که فقر مالی مسلمانها را مشاهده کردند، به رسول خدا ص عرض کردند ما اموال فراوانی در دیار خود داریم، اگر اجازه فرمائید به کشور خود باز گردیم و اموال خود را همراه بیاوریم و با مسلمانان تقسیم کنیم، پیامبر ص اجازه فرمود رفتند و اموال خود را آوردند، میان خود و مسلمین تقسیم کردند، در این هنگام آیه "الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ ..." (قصص ۵۲ تا ۵۴) نازل گردید و از آنها تمجید کرد.

افرادی از اهل کتاب که ایمان نیاورده بودند هنگامی که این جمله را که در ذیل آیات فوق است شنیدند: "أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرُهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا": "آنها پاداش خود را به خاطر صبر و استقامتشان دو بار دریافت می دارند" در برابر مسلمانان ایستادند و گفتند: ای مسلمانان کسانی که به کتاب شما و کتاب ما ایمان بیاورند دو پاداش دارند، بنا بر این کسی که تنها به کتاب ما ایمان داشته باشد یک پاداش دارد همانند پاداش شما! بنا بر این به اعتراف خودتان شما فضیلتی بر ما ندارید! اینجا بود که آیات فوق (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ) نازل شد، و اعلام داشت که مسلمانان نیز دو پاداش دارند، علاوه بر نور الهی و مغفرت، و سپس افزود: "اهل کتاب بدانند آنها توانایی بر بدست آوردن چیزی از فضل و رحمت الهی ندارند!" (۱).

ص: ۳۹۳

۱-۱) "مجمع البیان" جلد ۹ صفحه ۲۴۴-همین معنی در تفسیر "ابو الفتوح رازی" و "روح المعانی" ذیل آیات مورد بحث با تفاوتی نقل شده است.

آنها که دو سهم از رحمت الهی دارند

از آنجا که در آیات گذشته سخن از اهل کتاب و مسیحیان در میان بود، آیات مورد بحث تکمیلی است بر آنچه در آیات قبل آمده است:

نخست می فرماید: "ای کسانی که ایمان آورده اید، تقوای الهی پیشه کنید و ایمان به رسول او بیاورید" (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ).

در اینکه مخاطب در این آیه کیست؟ در میان مفسران دو قول است:

اول اینکه مخاطب، مؤمنانند، منتهی به آنها گفته می شود که ایمان ظاهری کافی نیست، بلکه باید ایمانی عمیق توأم با تقوی در عمل داشته باشند، تا پادشاهای متعددی را که در ذیل آیه می آید به دست آورند.

دیگر اینکه مخاطب، مؤمنان اهل کتابند، یعنی ای کسانی که به انبیاء و کتب پیشین ایمان آورده اید به پیامبر اسلام ایمان بیاورید و تقوای الهی پیشه کنید تا مشمول انواع پادشاهای او شوید.

آنچه می تواند شاهی بر تفسیر دوم باشد همان پاداش مضاعفی است که در ذیل آیه آمده، پاداشی برای ایمان به انبیای پیشین، و پاداشی برای ایمان به پیامبر اسلام ص.

ولی این تفسیر علاوه بر اینکه با آیه بعد-چنان که توضیح خواهیم داد- سازگار نیست، با شان نزول آیه، و همچنین با اطلاق "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا" نیز هماهنگ نمی باشد.

بنا بر این باید قبول کرد که مخاطب همه مؤمنانی هستند که در ظاهر دعوت پیامبر ص را پذیرفته بودند ولی هنوز ایمان راسخ، ایمانی که اعماق جان آنها

ص: ۳۹۴

را روشن کند و در اعمال آنها ظاهر شود، پیدا نکرده بودند.

سپس در دنباله آیه به سه موهبت بزرگ که در سایه ایمان عمیق و تقوا حاصل می شود اشاره کرده، می فرماید: "اگر چنین کنید خداوند دو سهم و نصیب از رحمتش به شما می دهد، و به شما نور و روشنایی می بخشد، نوری که در پرتو آن راه زندگی را پیدا کنید، و شما را می بخشد، و خداوند غفور و رحیم است" (يُؤْتِكُمْ كَفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

"کفل" (بر وزن طفل) به معنی بهره ای است که نیاز انسان را بر طرف کند، و ضامن را از این رو "کفیل" گویند که مشکل طرف مقابل را کفایت کرده و بهره و نصیب او را به او می دهد (۱).

به هر حال منظور از این دو بهره همان است که در آیه ۲۰۱ سوره بقره آمده: رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً: "خداوندا در دنیا به ما نیکی مرحمت فرما، و در آخرت نیز نیکی عنایت کن".

این احتمال نیز داده شده است که این دو بهره یکی برای ایمان به پیامبر اسلام ص است، و دیگری برای ایمان به انبیای پیشین، چرا که هر مسلمانی موظف است به همه انبیای گذشته و کتب آسمانی آنها مؤمن باشد و همه را محترم بشمارد.

ص: ۳۹۵

۱-۱) بعضی معتقدند که این واژه از "کفل" (بر وزن دکل) گرفته شده و آن چیزی است که بر کفل (قسمت آخر پشت) چهار پایان می نهند، تا شخصی که بر مرکب سوار می شود نیفتد، و لذا به هر چیزی که مایه نگهداری باشد "کفل" گفته می شود، و اگر به ضامن "کفیل" می گویند به خاطر همین معنی است (ابو الفتوح رازی ذیل آیات مورد بحث) ولی از راغب استفاده می شود که این واژه دو معنی دارد یک معنی مطلوب که همان معنی اول است و معنی دیگر شیء پست و بی ارزش است تشبیه به کفل چهار پایان چرا که هر کس آنجا سوار شود بیم سقوط او می رود (دقت کنید).

بعضی نیز گفته اند که منظور اجرهای پی در پی و مضاعف و مداوم است، جمع میان این معانی نیز ممکن است.

در مورد دومین پاداش آنها (وَيَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ) بعضی از مفسران گفته اند منظور همان نور ایمان است که در قیامت در پیش روی مؤمنان و از سمت راست آنها حرکت می کند، و ظلمات محشر را با آن می شکافند و به سوی بهشت و سعادت ابدی پیش می روند، چنان که در آیه ۱۲ همین سوره آمده است يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَىٰ نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ .

در حالی که بعضی دیگر آن را اشاره به نور قرآن می دانند که در دنیا به سراغ مؤمنان می آید، چنان که در آیه ۱۵ مائده می خوانیم: قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ: "از سوی خداوند نور و کتاب آشکاری برای شما آمد".

ولی ظاهر این است که آیه مفهوم مطلق و گسترده ای دارد، نه اختصاصی به دنیا دارد، و نه آخرت، و به تعبیر دیگر ایمان و تقوی سبب می شود که حجابها از قلب مؤمن بر چیده شود، و چهره حقایق را بی پرده ببیند، و در پرتو آن روشن بینی خاصی نصیب او می شود که افراد بی ایمان از آن محرومند. و اینکه در روایات اهل بیت ع آمده است که منظور از "نور" در آیه فوق امام معصومی است که مردم به او اقتدا کنند در حقیقت بیان یکی از مصداقهای روشن است (۱).

و بالاخره سومین پاداش مؤمنان پرهیزگار همان غفران و آمرزش گناهان است، چرا که بدون آن هیچ موهبتی برای انسان گوارا نیست، نخست باید ایمن از عذاب الهی گردد و سپس با نور ایمان و تقوا راه خویش را پیدا کند، و سرانجام به رحمت مضاعف الهی نائل گردد.

ص: ۳۹۶

(۱- ۱) این روایات در "نور الثقلین" جلد ۵ صفحه ۲۵۲ و ۲۵۳ نقل شده است.

آیه بعد که آخرین آیه این سوره است بیان دلیلی است برای آنچه در آیه قبل آمده، می فرماید: "این پادشاهای مضاعف الهی علاوه بر نورانیت و مغفرت به خاطر آن است که اهل کتاب بدانند که آنها قادر بر چیزی از فضل الهی نیستند و اینکه فضل و رحمت همه به دست او است، و به هر کس بخواهد می بخشید و خداوند دارای فضل و رحمت عظیم است" (لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ إِلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ أَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ) (۱).

این پاسخی است به آنها که می گفتند: خداوند به گروهی از اهل کتاب که ایمان به محمد آورده اند (طبق عقیده مسلمانان) دو پادشاه می دهد، بنا بر این ما که ایمان به او نیاورده ایم دارای یک پادشاهیم همانند دیگر مسلمانان! قرآن به آنها پاسخ می گوید که مسلمانان عموماً دارای دو پادشاهند، چرا که همه آنها ایمان به رسول خدا و تمام انبیاء پیشین دارند و اما گروهی از اهل کتاب که ایمان نیاورده اند هیچ سهمی ندارند تا بدانند که رحمت الهی در اختیار

ص: ۳۹۷

۱-۱) در اینکه "لا" در "لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ" زائده است یا اصلی؟ در میان مفسران گفتگو است، بسیاری "لا" را زائده و برای تاکید می دانند (چنان که در بالا گفتیم) و بنا بر اینکه "لا" اصلی باشد معانی گوناگونی برای آیه ذکر شده، از جمله اینکه: منظور این است که اهل کتاب بدانند که آنها هم اگر ایمان و اسلام را پذیرا شوند می توانند فضل الهی را برای خود فراهم سازند (و به تعبیر دیگر در اینجا نفی در نفی به معنی اثبات می شود) یا اینکه ما اینهمه مواهب را به مسلمانان دادیم تا اهل کتاب تصور نکنند که مسلمین بهره ای از فضل الهی ندارند، ولی با توجه به ذیل آیه که می گوید وَ أَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ وَ همچنین شان نزولی که در بالا آورده ایم زائده بودن "لا" مناسبتر به نظر می رسد، بلکه به عقیده بعضی در تمام مواردی که جمله مشتمل بر معنی منفی باشد "لا" زائده خواهد بود، مانند مَا مَنَعَكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ (اعراف ۱۲) وَ مَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ (انعام ۱۰۹) (دقت کنید).

آنان نیست که به هر کس بخواهند بدهند و از هر کس بخواهند دریغ دارند! این آیه ضمناً می تواند پاسخی به بلندپروازیه‌ها و ادعاهای بی اساس گروهی از یهود و نصاری باشد که بهشت و رحمت الهی را منحصر به خود می دانستند، و دیگران را از آن محروم می پنداشتند: وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُوداً أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ :

"آنها گفتند هیچکس داخل بهشت نمی شود مگر اینکه یهودی یا نصرانی باشد! این آرزوی آنها است، بگو اگر راست می گوئید دلیل خود را بیاورید"؟؟؟

نکته:

رابطه تقوی و روشن بینی

قرآن مجید برای تقوا آثار فراوانی بیان کرده که از جمله آنها برطرف شدن حجابها از فکر و قلب آدمی است.

رابطه "ایمان و تقوا" بـ"روشن بینی" در آیات مختلف قرآن به آن اشاره شده است، از جمله در آیه ۲۹ انفال می خوانیم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَاناً : "ای کسانی که ایمان آورده اید اگر تقوای الهی پیشه کنید و از گناهان پرهیزید خداوند وسیله ای برای شناخت حق از باطل برای شما قرار می دهد".

و در آیه ۲۸۲ بقره آمده است: وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمْكُمْ اللَّهُ : "تقوای الهی پیشه کنید و خداوند شما را علم و دانش می آموزد" و در آیات مورد بحث نیز با صراحت این معنی آمده بود که "اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید خداوند نوری برای شما قرار می دهد که در پرتو آن بتوانید گام بردارید!" رابطه این دو علاوه بر جنبه های معنوی که بعضاً برای ما ناشناخته است،

ص: ۳۹۸

از نظر تحلیل عقلی نیز قابل درک است، چرا که بزرگترین مانع شناخت و مهمترین حجاب بر قلب آدمی هوا و هوسهای سرکش، و آمال و آرزوهای دور و دراز، و اسارت در چنگال ماده و زرق و برق دنیاست، که به انسان اجازه نمی دهد قضاوت صحیح کند، و چهره حقایق را آن چنان که هست ببیند، هنگامی که در پرتو ایمان و تقوا این گرد و غبارها فرو نشست، و این ابرهای تیره و تار و ظلمانی از آسمان روح انسان کنار رفت، آفتاب حقیقت بر صفحه قلب می تابد، و حقایق را آن چنان که هست در می یابد، و لذتی توصیف ناشدنی از این درک صحیح و عمیق نصیب مؤمن می شود، و راه خود را به سوی اهداف مقدسی که دارد می گشاید و پیش می رود.

آری تقوا است که به انسان آگاهی می دهد، همانگونه که آگاهیها به انسان تقوا می بخشد، یعنی این دو در یکدیگر تاثیر متقابل دارند، لذا در حدیث معروفی می خوانیم: لا- ان الشیاطین یحوظون علی قلوب بنی آدم لنظروا الی ملکوت السموات: "هر گاه شیاطین و خواهی شیطانی بر قلبهای آدمیان مسلط نمی شدند می توانستند به ملکوت و باطن آسمان و جهان هستی بنگرند".

برای درک بهتر این سخن پای گفتار علی ع می نشینیم فرمود: لا دین مع هوی- لا عقل مع هوی- من اتبع هواه اعماه و اصمه، و اذله و اضله:

"دین با هوای نفس جمع نمی شود... همچنین عقل با هوس یک جا نخواهد بود..."

هر کس از هوای نفسش پیروی کند او را کور و کر می کند و دلیل و گمراه می سازد" (۱).

***پروردگارا! ما را از هوای نفس حفظ کن و به ما توفیق تقوی و روشن بینی

ص: ۳۹۹

(۱- ۱) در این زمینه بحث مشروح دیگری در ذیل آیه ۲۹ انفال داشته ایم جلد ۷ صفحه ۱۴۰.

مرحمت فرما.

خداوند! تمام فضل و رحمتها به دست تو است ما را از این فضل بی دریغت محروم مگردان.

بارالها! به ما توفیق اقامه حق و عدل و قسط و پاسداری از حریم کتاب و میزان در پرتو بهره گیری از "بینات" و ایستادگی در برابر افراد زورگو عنایت فرما آمین یا رب العالمین.

پایان سوره حدید ۲۰/ رجب المرجب ۱۴۰۶.

۱۳۶۵/۱۱/۱۱

ص: ۴۰۰

آغاز جزء ۲۸ قرآن مجید

(۵۸) سوره مجادله این سوره در مدینه نازل شده و دارای ۲۲ آیه است

اشاره

ص: ۴۰۱

محتوای سوره مجادله

این سوره در مدینه نازل شده است، و طبق طبیعت سوره های "مدنی" بیشتر از احکام فقهی، و نظام زندگی اجتماعی، و روابط با مسلمین و غیر مسلمین سخن می گوید، و مجموع بحثهای آن را می توان در سه بخش خلاصه کرد:

۱- در بخش اول سخن از حکم "ظهار" می گوید که در جاهلیت نوعی طلاق و جدایی دائمی محسوب می شد، و اسلام آن را تعدیل کرد و در مسیر صحیح قرار داد.

۲- در بخش دیگری یک سلسله دستورها در باره آداب مجالست از جمله منع از "نجوی" (سخنان در گوشه) و همچنین جا دادن به کسانی که تازه وارد مجلس می شوند.

۳- در آخرین بخش، بحث گویا و مشروح و کوبنده ای در باره منافقان، و آنها که ظاهراً دم از اسلام می زدند اما با دشمنان اسلام سر و سر داشتند، مطرح کرده، مسلمین راستین را از ورود در حزب شیاطین و منافقین بر حذر می دارد و آنها را به رعایت "حب فی الله" و "بغض فی الله" و ملحق شدن به "حزب الله" دعوت می کند.

نامگذاری سوره به سوره "مجادله" به خاطر تعبیری است که در آیه نخستین آن آمده است.

فضیلت تلاوت سوره مجادله

در فضیلت این سوره دو روایت از پیغمبر گرامی اسلام ص و امام صادق ع نقل شده است:

ص: ۴۰۳

در روایت نخست آمده است: من قرأ سورة المجادلة كتب من حزب الله يوم القيامة: "هر کس سوره مجادله را تلاوت کند(و در آن بیندیشد و به کار بندد) در قیامت در زمره حزب الله خواهد بود." و در حدیث دوم می خوانیم: من قرا سورة الحديد و المجادلة فی صلاه فريضة و ادمنها لم يعذبه الله حتى يموت ابدا، و لا- یری فی نفسه و لا فی اهلہ سوءا ابدا، و لا خصاصه فی بدنه: "هر کس سوره حدید و مجادله را در نمازهای فریضه بخواند و آن را ادامه دهد، خداوند هرگز او را در تمام طول زندگی عذاب نمی کند، و در خود و خانواده اش هرگز بدی نمی بیند، و نیز گرفتار فقر و بد حالی نمی شود". تناسب محتوای این سوره ها با پاداشهای فوق روشن است، و این خود نشان می دهد که هدف از تلاوت پیاده کردن محتوای آن در زندگی است نه تلاوتی خالی از اندیشه و عمل. ***

ص: ۴۰۴

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ
بَصِيرٌ (١) الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُم مِّنْ نِّسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِّنَ الْقَوْلِ وَزُورًا
وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ (٢) وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِّسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا ذَلِكُمْ تُوعَظُونَ بِهِ وَاللَّهُ
بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (٣) فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصَّةً يَوْمَ شَهْرَيْنِ مُتَابَعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا فَمَنْ لَمْ يَسْطِطِعْ فِإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا ذَلِكَ لِيُتَمَنَّا
بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ (٤)

ص: ٤٠٥

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱- خداوند قول زنی را که در باره شوهرش به تو مراجعه کرده بود و به خداوند شکایت می کرد شنید (و تقاضای او را اجابت کرد) خداوند گفتگوی شما را با هم (و اصرار آن زن را در باره حل مشکلش) می شنید و خداوند شنوا و بینا است.

۲- کسانی که از شما نسبت به همسرانشان "ظهار" می کنند (و می گویند انت علی کظهر امی "تو نسبت به من به منزله مادرم هستی") آنها هرگز مادرانشان نیستند مادرانشان تنها کسانی هستند که آنها را به دنیا آورده اند، آنها سخنی منکر و زشت و باطل می گویند و خداوند بخشنده و آمرزنده است.

۳- کسانی که از همسران خود "ظهار" می کنند سپس به گفته خود باز می گردند باید پیش از آمیزش جنسی آنها با هم برده ای را آزاد کنند، این دستوری است که به آن اندرز داده می شوید، و خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است.

۴- و کسی که توانایی (بر آزاد کردن برده) نداشته باشد دو ماه متوالی قبل از آمیزش جنسی روزه بگیرد، و کسی که توانایی این را هم نداشته باشد شصت مسکین را اطعام کند، این برای آن است که به خدا و رسولش ایمان بیاورید، اینها مرزهای الهی است و کسانی که با آن مخالفت کنند عذاب دردناکی دارند.

شان نزول:

غالب مفسران برای آیات نخستین این سوره شان نزولی نقل کرده اند که مضمون همه اجمالاً یکی است، هر چند در جزئیات با هم متفاوت می باشند، اما

ص: ۴۰۶

این تفاوت تأثیری در آنچه ما در بحث تفسیری به آن نیاز داریم ندارد.

ماجرا چنین بود که زنی از طایفه انصار بنام "خوله" (نامهای دیگری نیز در روایات دیگر برای او ذکر شده است) که از طایفه "خزرج" و همسرش "اوس بن صامت" بود در یک ماجرا مورد خشم شوهرش قرار گرفت، و او که مرد تند خو و سریع التأثری بود تصمیم بر جدایی از او گرفت، و گفت "انت علی کظهر امی" (تو نسبت به من همچون مادر من هستی!) و این در حقیقت نوعی از طلاق در زمان جاهلیت بود اما طلاقى بود که نه قابل بازگشت بود و نه زن آزاد مى شد که بتواند همسری برای خود برگزیند، و این بدترین حالتی بود که برای یک زن شوهردار ممکن بود رخ دهد.

چیزی نگذشت که مرد پشیمان شد و چون "ظهار" (گفتن جمله فوق) در عصر جاهلیت نوعی طلاق غیر قابل بازگشت بود به همسرش گفت: فکر می کنم برای همیشه بر من حرام شدی! زن گفت چنین مگو، خدمت رسول خدا ص برو و حکم این مساله را از او بپرس، مرد گفت من خجالت می کشم، زن گفت: پس بگذار من بروم، گفت: مانعی ندارد.

زن خدمت رسول خدا ص آمد و ماجرا را چنین نقل کرد: ای رسول خدا ص همسرم "اوس بن صامت" زمانی مرا به زوجیت خود برگزید که جوان بودم و صاحب جمال و مال و ثروت و فامیل، اموال من را مصرف کرد، و جوانیم از بین رفت، و فامیلم پراکنده شدند، و سنم زیاد شد، حالا "ظهار" کرده و پشیمان شده، آیا راهی هست که ما به زندگی سابق بازگردیم؟! پیامبر ص فرمود: تو بر او حرام شده ای! عرض کرد یا رسول الله ص او صیغه طلاق جاری نکرده، و او پدر فرزندان من است، و از همه در نظر من محبوبتر، فرمود: تو بر او حرام شده ای! او من دستور دیگری در این زمینه ندارم.

ص: ۴۰۷

زن پی در پی اصرار و الحاح می کرد، سرانجام رو به درگاه خدا آورد و عرض کرد: اشکو الی الله فاقتی و حاجتی، و شده حالی، اللهم فانزل علی لسان نبيك: "خداوند! بیچارگی و نیاز و شدت حال را به تو شکایت می کنم، خداوند! فرمانی بر پیامبرت نازل کن و این مشکل را بگشا".

و در روایتی آمده است که زن عرضه داشت: اللهم انك تعلم حالی فارحمی فان لی صبيه صغار، ان ضمتهم الیه ضاعوا، و ان ضمتهم الی جاعوا: "خداوند! تو حال مرا می دانی، بر من رحم کن، کودکان خردسالی دارم که اگر در اختیار شوهرم بگذارم ضایع می شوند، و اگر خودم آنها را بگیرم گرسنه خواهند ماند!" در اینجا حال وحی به پیامبر ص دست داد، و آیات آغاز این سوره بر او نازل شد که راه حل مشکل "ظهار" را به روشنی نشان می دهد، فرمود همسرت را صدا کن، آیات مزبور را بر او تلاوت کرد، پیامبر ص فرمود: آیا می توانی یک برده را به عنوان کفاره ظهار آزاد کنی؟ عرض کرد: اگر چنین کنم چیزی برای من باقی نمی ماند، فرمود: می توانی دو ماه پی در پی روزه بگیری؟ عرض کرد من اگر نوبت غذایم سه بار تاخیر شود چشمم از کار می افتد، و می ترسم نابینا شوم، فرمود: آیا می توانی شصت مسکین را اطعام کنی، عرض کرد نه، مگر اینکه شما به من کمک کنید، فرمود: من به تو کمک می کنم و پانزده صاع (۱۵) من که خوراک شصت مسکین می باشد، هر یک نفر یک مد یعنی یک چهارم من) به او کمک فرمود، او کفاره را داد، و به زندگی سابق باز گشتند (۱).

چنان که گفتیم این شان نزول را بسیاری از مفسران از جمله "قرطبی" "روح البیان"، "روح المعانی"، "المیزان"، و "فخر رازی"، "فی ظلال القرآن"، "ابو الفتوح رازی"، "کنز العرفان" و بسیاری از

ص: ۴۰۸

(۱-۱) "مجمع البیان" جلد ۹ صفحه ۲۴۶ (با کمی تلخیص).

کتب تاریخ و حدیث با تفاوت‌هایی نقل کرده اند.

تفسیر:

"ظهار" یک عمل زشت جاهلی

با توجه به آنچه در شان نزول گفته شد و نیز با توجه به محتوای آیات تفسیر آیات نخستین سوره روشن است، می فرماید: "خداوند قول زنی را که در باره همسرش به تو مراجعه کرده بود، و بحث و مجادله می کرد، شنید، و تقاضای او را اجابت فرمود" (قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا).

"تجادل" از "مجادله" از ماده "جدل" گرفته شده که در اصل به معنی تابیدن طناب است، و از آنجا که به هنگام گفتگوهای طرفینی و اصرار آمیز هر یک از دو طرف می خواهد دیگری را قانع کند مجادله بر آن اطلاق شده است.

سپس می افزاید: "آن زن علاوه بر اینکه با تو مجادله داشت به درگاه خداوند نیز شکایت کرد، و از پیشگاهش تقاضای حل مشکل نمود" (و تَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ).

"این در حالی بود که خداوند گفتگوی شما و اصرار آن زن را در حل مشکلش می شنید" (وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرُكُمَا).

"تحاور" از ماده "حور" (بر وزن غور) به معنی مراجعه در سخن یا در اندیشه است و "محاوره" به گفتگوهای طرفینی اطلاق می شود.

"و خداوند شنوا و بیناست" (إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ).

آری خداوند، آگاه از همه "مسموعات" و "مبصرات" است، بی آنکه نیازی به اعضای بینایی و شنوایی داشته باشد، او همه جا حاضر و ناظر است و همه

ص: ۴۰۹

چیز را می بیند و هر سخنی را می شنود.

*** سپس به سراغ بیان حکمظهار می رود، به عنوان مقدمه ریشه این عقیده خرافی با جمله های کوتاه و قاطع در هم می کوبد، می فرماید: "کسانی از شما که نسبت به همسرانشانظهار می کنند (و به همسرشان می گویند انت علی کظهر امی) (تو نسبت به من به منزله مادرم هستی) آنها هرگز مادرشان نیستند، مادرانشان تنها کسانی هستند که آنها را به دنیا آورده اند!" (الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُم مِّنْ نِّسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ).

مادر و فرزند بودن چیزی نیست که با سخن درست شود، یک واقعیت عینی خارجی است که هرگز از طریق بازی با الفاظ حاصل نمی شود، بنا بر این اگر انسان صد بار هم به همسرش بگوید: تو همچون مادر منی! حکم مادر پیدا نمی کند و این یک سخن خرافی و گرافه گویی است.

و به دنبال آن می افزاید: "آنها سخنی منکر و زشت می گویند، و گفتاری باطل و بی اساس" (وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا) (۱).

درست است که گوینده این سخن به اصطلاح قصد "اخبار" ندارد بلکه مقصود او "انشاء" است، یعنی می خواهد این جمله را به منزله صیغه طلاق قرار دهد، ولی به هر حال محتوای این جمله محتوایی است بی اساس، درست شبیه خرافه "پسرخواندگی" که در زمان جاهلیت بود بچه هایی را پسر خود می خواندند، و احکام پسر را در باره او اجرا می کردند، که قرآن آن را نیز محکوم کرده، و سخنی باطل و بی اساس شمرده است، و می گوید

ص: ۴۱۰

۱- ۱) "زور" در اصل به معنی انحناء بالایی سینه است، و به معنی منحرف شدن نیز آمده، و از آنجا که سخن دروغ و باطل انحراف از حق دارد به آن "زور" می گویند، و نیز به همین دلیل این واژه به بت نیز اطلاق می شود.

ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ: "این سخنی است که تنها با دهان می گوئید" و هیچ واقعیتی در آن نیست (احزاب-۴).

مطابق این آیه "ظهار" عملی است حرام و منکر، ولی از آنجا که تکالیف الهی اعمال گذشته را شامل نمی شود، و از لحظه نزول حاکمیت دارد، در پایان آیه می فرماید: "خداوند بخشنده و آمرزنده است" (وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ).

بنا بر این اگر مسلمانی قبل از نزول این آیات مرتکب این عمل شده نباید نگران باشد، خداوند او را می بخشد.

بعضی از فقها و مفسران معتقدند که الان هم ظهار گناهی است بخشوده، همانند گناهان صغیره که خداوند وعده عفو-در صورت ترک کبائر-نسبت به آن داده است (۱) ولی دلیلی بر این معنی وجود ندارد، و جمله بالا نمی تواند گواه آن باشد.

اما به هر حال مساله کفار به قوت خود باقی است.

در حقیقت این تعبیر شبیه همان است که در آیه ۵ سوره احزاب آمده که بعد از نهی از مساله پسرخواندگی، می افزاید: وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لَكِنْ مَّا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً: "گناهی بر شما نیست در خطایی که در این مورد از شما سر می زند، ولی آنچه را از روی عمد بگوئید خداوند مؤاخذه می کند، و خداوند غفور و رحیم است" یعنی در مورد خطاها و گذشته ها.

در اینکه میان "عفو" و "غفور" چه تفاوتی است؟ بعضی گفته اند:

"عفو" اشاره به بخشش خداوند است، "غفور" اشاره به پوشش گناه است، زیرا ممکن است کسی گناهی را ببخشد اما هرگز آن را مکتوم ندارد، ولی خداوند

ص: ۴۱۱

۱- (۱) "کنز العرفان" جلد ۲ صفحه ۲۹۰ در "المیزان" نیز اشاره ای به این معنی دیده می شود.

هم می بخشد و هم مستور می سازد.

بعضی نیز "غفران" را به معنی پوشاندن شخص از عذاب معنی کرده اند که مفهوم آن با "عفو" متفاوت است هر چند در نتیجه یکی است.

*** ولی از آنجا که این سخن زشت و زننده چیزی نبود که از نظر اسلام نادیده گرفته شود لذا کفاره نسبتاً سنگینی برای آن قرار داده تا از تکرار آن جلوگیری کند، می فرماید: "کسانی که نسبت به همسران خود ظهار می کنند، سپس به گفته خود باز می گردند، باید پیش از آمیزش جنسی آنها با هم برده ای را آزاد کنند" (وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا).

در تفسیر جمله "ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا": "سپس بازگشت به گفته خود می کنند" مفسران احتمالات زیادی داده اند و فاضل مقداد در "کنز العرفان" شش تفسیر برای آن ذکر کرده است، ولی ظاهر آن (مخصوصاً با توجه به جمله "مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا") این است که از گفته خود نادم و پشیمان می شوند و قصد بازگشت به زندگی خانوادگی و آمیزش جنسی دارند، در روایات ائمه اهل بیت ع نیز به این معنی اشاره شده است (۱).

تفسیرهای دیگری برای این جمله گفته شده است که چندان مناسب با معنی آیه و ذیل آن نیست، مانند اینکه مراد از "عود" تکرار ظهار است، یا اینکه منظور از "عود" بازگشت به سنت جاهلیت در اینگونه امور است، و یا اینکه "عود" به معنی تدارک و جبران این عمل می باشد، و مانند اینها (۲).

ص: ۴۱۲

۱-۱) "مجمع البیان" ذیل آیات مورد بحث.

۲-۲) به کنز العرفان جلد ۲ صفحه ۲۹۰ و مجمع البیان جلد ۹ صفحه ۲۴۷ مراجعه شود.

"رقبه" در اصل به معنی گردن است ولی در اینجا کنایه از انسان می باشد و این به خاطر آن است که گردن از حساسترین اعضای بدن محسوب می شود، همانگونه که گاهی واژه "راس" (سر) را به کار می برند و منظور انسان است، مثلاً به جای پنج نفر پنج "سر" گفته می شود.

سپس می افزاید: "این دستوری است که به آن اندرز داده می شوید" (ذَلِكُمْ تُوعَظُونَ بِهِ).

گمان نکنید که چنین کفاره ای در مقابل "ظهار" کفاره سنگین و نامتعادلی است، زیرا این سبب اندرز و بیداری و تربیت نفوس شما است، تا بتوانید خود را در برابر اینگونه کارهای زشت و حرام کنترل کنید.

اصولاً- تمام کفارات جنبه بازدارنده و تربیتی دارد، و ای بسا کفاره هایی که جنبه مالی دارد تاثیرش از غالب تعزیرات که جنبه بدنی دارد بیشتر است.

و از آنجا که ممکن است بعضی با بهانه هایی شانه از زیر بار کفاره خالی کنند و بدون اینکه کفاره دهند با همسر خود بعد ازظهار آمیزش جنسی داشته باشند، در پایان آیه می افزاید: "خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است" (وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ).

هم ازظهار آگاه است و هم از ترک کفاره و هم از نیت شما! *** و نیز از آنجا که آزاد کردن یک برده برای همه مردم امکان پذیر نیست، همانگونه که در شان نزول آیه دیدیم "اوس بن صامت" که این آیات نخستین بار در باره او نازل گردید خدمت پیامبر ص عرضه داشت من قادر بر پرداختن چنین کفاره سنگینی نیستم، و اگر چنین کنم تمام هستی خود را باید از دست بدهم، و نیز ممکن است انسان از نظر مالی قادر به آزاد کردن برده باشد اما برده ای برای این کار پیدا نشود، همانگونه که در عصر ما چنین است، لذا جهانی

ص: ۴۱۳

و جاودانگی بودن اسلام ایجاب می کند که در مرحله بعد جانشینی برای آزادی بردگان ذکر شود به همین دلیل در آیه بعد می فرماید: "و هر کس توانایی بر آزادی برده نداشته باشد دو ماه پی در پی قبل از آمیزش جنسی روزه بگیرد" (فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَابَعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا).

این کفاره نیز اثر عمیق بازدارنده ای دارد، بعلاوه از آنجا که روزه در تصفیه روح و تهذیب نفوس اثر عمیق دارد می تواند جلو تکرار اینگونه اعمال را در آینده بگیرد.

البته ظاهر آیه این است که هر شصت روز پی در پی انجام شود، و بسیاری از فقهای اهل سنت نیز بر طبق آن فتوا داده اند، ولی در روایات ائمه اهل بیت ع آمده است که اگر کمی از ماه دوم را (حتی یک روز) به دنبال ماه اول روزه بگیرد مصداق شهرین متتابعین و دو ماه پی در پی خواهد بود و این تصریح حاکم بر ظهور آیه است (۱).

این نشان می دهد که منظور از "تابع" در آیه فوق و آیه ۹۲ سوره نساء (کفاره قتل خطاء) پی در پی بودن فی الجمله است و البته چنین تفسیری تنها از امام معصوم ع که وارث علوم پیامبر ص است مسموع می باشد، و این نوع روزه گرفتن تسهیلی است برای مکلفان (شرح بیشتر پیرامون این موضوع را در کتب فقهی در کتاب الصوم، و ابواب ظهار، و کفاره قتل خطاء، باید مطالعه کرد) (۲).

ضمنا منظور از جمله "فَمَنْ لَمْ يَجِدْ" (کسی که نباید) این نیست که مطلقا

ص: ۴۱۴

۱- ۱) به "وسائل الشیعه" جلد ۷ صفحه ۲۷۱ مراجعه شود. (باب ۳ از ابواب بقیه الصوم الواجب).

۲- ۲) هر گاه منظور متوالی بودن دو ماه بوده باشد نه متوالی بودن تمام روزهای آنها، به محض شروع در ماه دوم این نوع توالی حاصل است (دقت کنید).

چیزی در بساط نداشته باشد، بلکه منظور این است زائد بر نیازها و ضرورت‌های زندگی چیزی ندارد که بتواند با آن برده ای را بخرد و آزاد کند.

و از آنجا که بسیاری از مردم نیز قادر به انجام کفاره دوم یعنی دو ماه متوالی روزه نیستند، جانشین دیگری برای آن ذکر کرده، می‌فرماید: "و هر - گاه کسی نتواند دو ماه متوالی روزه بگیرد شصت مسکین را اطعام کند" (فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فِإِطْعَامُ سِتِّينَ مَسْكِينًا).

ظاهر از "اطعام" این است که به اندازه ای غذا دهد که در یک وعده سیر شود، اما در روایات اسلامی در یک "مد" طعام (یک چهارم من یا حدود ۷۵۰ گرم) تعیین شده است هر چند بعضی از فقهاء آن را معادل دو مد (یک کیلو و نیم) تعیین کرده اند (۱).

سپس در دنباله آیه بار دیگر به هدف اصلی اینگونه کفارات اشاره کرده می‌افزاید: "این برای آن است که به خدا و رسولش ایمان بیاورید (ذَلِكَ لِيُثْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ).

آری جبران گناهان به وسیله کفارات پایه های ایمان را محکم می‌کند، و انسان را نسبت به مقررات الهی علما و عملا پایبند می‌سازد! و در پایان آیه برای اینکه همه مسلمانان این مساله را یک امر جدی تلقی

ص: ۴۱۵

۱- ۱) مشهور در میان فقهای ما (چنان که گفتیم) همان یک "مد" است، و دلیل آن روایات بسیاری است که شاید در سرحد تواتر باشد، بعضی در کفاره قتل خطا وارد شده و بعضی در کفاره قسم، و بعضی در کفاره ماه مبارک رمضان، به ضمیمه اینکه هیچیک از فقهاء فرقی میان انواع کفارات نگذاشته اند، ولی از مرحوم شیخ طوسی در "خلاص" و "مبسوط" و "نهایه" و "تبیان" نقل شده که مقدار آن دو مد است، و در این زمینه به روایت ابو بصیر که در کفاره ظهار آمده است و حد آن را دو مد تعیین می‌کند استدلال کرده، ولی این روایت یا باید مخصوص کفاره ظهار باشد و یا اگر قبول کنیم که فقهاء فرقی میان کفارات نگذاشته اند - همانگونه که به راستی چنین است - باید حمل بر استحباب شود.

کنند می گوید: "این احکام، حدود و مرزهای الهی است، و کسانی که با آن به مخالفت برخیزند و کافر شوند عذاب دردناکی دارند" (وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

باید توجه داشت که واژه "کفر" معانی مختلفی دارد که یکی از آنها "کفر عملی" یعنی معصیت و گناه است، و در آیه مورد بحث همین معنی اراده شده، همانگونه که در آیه ۹۷ سوره آل عمران در مورد کسانی که فریضه حج را بجا نمی آورند می فرماید: وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا. وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ: "بر مردم لازم است آنها که استطاعت دارند برای خدا آهنگ خانه او کنند، و هر کس کفر ورزد (و حج را ترک کند) به خود ستم کرده چرا که خداوند از همه جهانیان بی نیاز است".

"حد" به معنی چیزی است که در میان دو شیء مانع گردد، و لذا به مرزهای کشورها "حدود" گفته می شود، و قوانین الهی را از این رو حدود الهی می گویند که عبور از آن مجاز نیست، شرح بیشتری در این زمینه در جلد اول ذیل آیه ۱۸۷ سوره بقره داشته ایم.

قسمتی از احکام ظاهر

۱- "ظاهر" که در دو آیه از قرآن مجید (آیه مورد بحث و آیه ۴ سوره احزاب) به آن اشاره شده، از کارهای زشت عصر جاهلیت بود که مرد هنگامی که از همسرش ناراحت می شد برای اینکه او را در مضیقه و فشار قرار دهد می گفت: انت علی کظهر امی (تو نسبت به من همچون مادرم هستی) (۱) و به

ص: ۴۱۶

۱- ۱) "ظهر" در عبارت فوق چنان که بعضی از مفسران گفته اند به معنی پشت نیست، بلکه کنایه از رابطه ای است که از ناحیه زوجیت حاصل می شود، بنا بر این معنی جمله چنین می شود: "همسری با تو همچون همسری مادرم می باشد" (به لسان العرب ماده "ظهر" و تفسیر کبیر فخر رازی مراجعه شود).

دنبال آن معتقد بودند که آن زن برای همیشه بر همسرش حرام می شود، و حتی نمی تواند همسر دیگری انتخاب کند! و هم چنان بلا تکلیف می ماند، اسلام این موضوع را -چنان که دیدیم- محکوم می کند و دستور کفاره را در باره آن صادر نموده است.

بنا بر این هر گاه کسی نسبت به همسرش ظهار کند، همسرش می تواند با مراجعه به حاکم شرع او را موظف سازد که یا رسماً از طریق طلاق از او جدا شود و یا به زندگی زناشویی بازگردد، اما پیش از بازگشت باید کفاره ای را که در آیات فوق خواندیم بدهد، یعنی در صورت توانایی یک برده را آزاد کند، و اگر نتوانست دو ماه پی در پی روزه بگیرد، و اگر آن هم مقدور نبود، شصت مسکین را اطعام کند، یعنی این کفاره جنبه تخیری ندارد بلکه جنبه ترتیبی دارد.

۲-ظهار از گناهان کبیره است، و لحن آیات فوق شاهد گویای این مطلب می باشد، و اینکه بعضی آن را از صغائر شمرده و مورد عفو می دانند نظر نادرستی است.

۳-هر گاه کسی قادر به ادای کفاره در هیچ مرحله نباشد، آیا می تواند تنها به توبه و استغفار قناعت کند و به زندگی زناشویی بازگردد؟ در میان فقهاء اختلاف نظر است، جمعی به اتکاء حدیثی که از امام صادق ع نقل شده [\(۱\)](#) معتقدند در کفارات دیگر، توبه و استغفار به هنگام عدم قدرت کافی است، ولی در کفاره ظهار کفایت نمی کند، و باید از طریق طلاق میان آن دو، جدایی افکند.

در حالی که جمعی دیگر معتقدند در اینجا نیز استغفار و توبه، جانشین کفاره می شود و دلیل آنها روایت دیگری است که از امام صادق ع در این زمینه نقل شده است [\(۲\)](#).

ص: ۴۱۷

۱- (۱) وسائل الشیعه جلد ۱۵ صفحه ۵۵۴ (حدیث یک از باب ۶).

۲- (۲) همان مدرک صفحه ۵۵۵ حدیث ۴.

بعضی نیز معتقدند در صورت امکان هیجده روز روزه بگیرد کافی است (۱).

جمع میان روایات نیز بعید نیست به این ترتیب که در صورت عدم توانایی به هر شکل و صورت، می تواند استغفار کرده به زندگی زناشویی بازگردد، هر چند مستحب است که در چنین صورتی از همسرش جدا گردد (زیرا اینگونه جمع، با توجه به معتبر بودن سند هر دو حدیث، جمعی است شناخته شده و در فقه نظائر فراوانی دارد).

۴- بسیاری از فقهاء معتقدند اگر چند بارظهار کند (یعنی جمله مزبور را با قصد جدی تکرار نماید) باید چند کفاره بدهد هر چند در مجلس واحدی صورت گیرد مگر اینکه منظور او از تکرار تاکید باشد، نهظهار جدید.

۵- هر گاه قبل از دادن کفاره با همسرش آمیزش جنسی کند باید دو کفاره بدهد، کفاره ای برایظهار، کفاره ای برای آمیزش جنسی قبل از دادن کفارهظهار، و این حکم در میان فقهاء مورد اتفاق است، البته آیات فوق از این مساله ساکت است ولی در روایات اهل بیت ع به آن اشاره شده است (۲).

۶- برخورد قاطع اسلام با مسالهظهار بیانگر این واقعیت است که اسلام هرگز اجازه نمی دهد حقوق زن به وسیله مردان خودکامه با استفاده از رسوم و عادات ظالمانه مورد تجاوز قرار گیرد بلکه هر سنت غلط و خرافی را در این زمینه هر قدر در میان مردم محکم باشد در هم می شکند.

۷- آزادی یک برده که نخستین کفارهظهار است علاوه بر این که تناسب جالبی با مساله مبارزه با بردگی زن در چنگال مردان خودکامه دارد نشان می دهد که اسلام می خواهد از تمام طرق ممکن به بردگی بردگان پایان دهد،

ص: ۴۱۸

۱- (۱) "کنز العرفان" جلد ۲ صفحه ۲۹۲.

۲- (۲) "وسائل الشیعه" جلد ۱۵ صفحه ۵۲۶ (حدیث ۱ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶).

لذا نه تنها در كفاره "ظهار" كه در كفاره "قتل خطا" و همچنين در كفاره "روزه ماه رمضان" (كسى كه عمدا روزه خورده باشد) و همچنين كفاره "مخالفت با سوگند" يا "شكستن نذر" اين امر وارد شده است كه اين خود وسيله مؤثرى است براى تحقق بخشيدن به برنامه آزادى نهايى بردگان.

ص: ۴۱۹

[سوره المجادله (۵۸): آیات ۵ تا ۷]

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُبِتُوا كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ (۵) يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا أَخْصَاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۶) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثِهِ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَهُ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۷)

ترجمه:

۵- کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می کنند خوار و ذلیل می شوند، آن گونه که پیشینیان آنها خوار و ذلیل شدند، ما آیات روشنی نازل کردیم، و برای کافران عذاب

ص: ۴۲۰

خوار کننده ای است.

۶- در آن روز که خداوند همه آنها را برمی انگیزد، و از اعمالی که انجام دادند با خبر می سازد، اعمالی که خداوند آن را احصا نمود و آنها فراموش کردند، و خداوند بر هر چیز شاهد و ناظر است.

۷- آیا نمی دانی که خداوند آنچه را در آسمانها و آنچه در زمین است می داند، هیچگاه سه نفر با هم نجوی نمی کنند مگر اینکه خداوند چهارمین آنها است، و هیچگاه پنج نفر با هم نجوی نمی کنند مگر اینکه خداوند ششمین آنها است، و نه تعدادی کمتر و نه بیشتر از آن مگر اینکه او همراه آنها است هر جا که باشند، سپس روز قیامت آنها را از اعمالشان آگاه می سازد، چرا که خداوند به هر چیزی دانا است.

تفسیر:

آنها که با خدا دشمنی می کنند

از آنجا که آخرین جمله از آیات گذشته به همگان اخطار می کرد که حدود الهی را رعایت کنند، و از آن تجاوز نمایند، در آیات مورد بحث از کسانی سخن می گوید که نه تنها از این حدود تجاوز کرده بلکه به مبارزه با خدا و پیامبر او ص بر خاسته اند، و سرنوشت آنها را در این دنیا و جهان دیگر روشن می سازد.

نخست می فرماید: "کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می کنند خوار و ذلیل می شوند، همانگونه که پیشینیان آنها خوار و ذلیل شدند" (إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُتِبُوا كَمَا كُتِبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ).

"یحادون" از ماده "محاده" به معنی مبارزه مسلحانه و استفاده از حدید (آهن) است، و به مبارزه غیر مسلحانه نیز گفته می شود.

بعضی گفته اند "محاده" در اصل به معنی ممانعت است از ماده "حد" که به معنی مانع میان دو شیء است، و لذا به دربان "حداد" می گویند، و هر-

ص: ۴۲۱

دو معنی از نظر نتیجه به هم نزدیک است هر چند از دو ریشه متفاوت گرفته شده.

"کبتوا" از ماده کبت (بر وزن ثبت) به معنی مانع شدن توأم با عنف و ذلیل کردن است، اشاره به اینکه خداوند مجازات کسانی را که با او و پیامبرش به مبارزه برمی خیزند ذلت و خواری قرار می دهد و آنها را از لطف بی کرانش منع می کند (۱).

این تعبیر نظیر تعبیری است در آیه ۱۱۴ بقره آمده است که در باره افرادی که مردم را از مساجد و عبادت خدا باز می دارند و به مبارزه با آئین حق برمی خیزند، می فرماید: لَّهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ: "برای آنها خواری در دنیا است و در آخرت عذاب دردناکی دارد."

و یا آنچه در آیه ۳۳ سوره مائده در باره کسانی که به محاربه با خدا و رسولش برمی خیزند و در زمین فساد می کنند آمده است که می فرماید: ذَٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ: "این برای آنها مایه خواری در دنیا است و در آخرت عذاب عظیمی دارند."

سپس می افزاید: "ما آیات روشنی نازل کردیم" (وَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ).

بنا بر این به قدر کافی اتمام حجت شده و عذر و بهانه ای برای مخالفت باقی نمانده است، و با این حال اگر مخالفت کنند باید مجازات شوند.

نه تنها در این دنیا مجازات می شوند بلکه "برای کافران عذاب خوار کننده در قیامت است" (وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ).

به این ترتیب در جمله قبل به عذاب دنیوی آنها اشاره شده، و در این

ص: ۴۲۲

۱-۱) بعضی از مفسران "کبتوا" را به عنوان نفرین گرفته اند، و از آنجا که نفرین از سوی خداوندی که قادر بر همه چیز است دلیل بر تحقق آن می باشد نتیجه آن ذلت و خواری این گروه در دنیا است، ولی ظاهر تعبیر آیه این است که جمله خبریه است نه انشائیة.

جمله به عذاب اخروی آنها، و شاهد بر این معنی جمله "كَلِمًا كُبِيتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ" (آن چنان که پیشینیان آنها خوار شدند) می باشد، آیه بعد نیز بر این معنی گواهی می دهد.

به هر حال این تهدید الهی در مورد کسانی که در برابر پیامبر ص و قرآن ایستاده بودند به وقوع پیوست، و در جنگهای بدر و خیبر و خندق و غیر آن با ذلت و شکست روبرو شدند، و سرانجام فتح مکه طومار قدرت و شوکت آنها را در هم پیچید و اسلام در همه جا پیروز گشت.

*** آیه بعد در توصیف زمان وقوع عذاب اخروی آنها چنین می گوید: "این در روزی خواهد بود که خداوند همه آنها را برمی انگیزد و از اعمالی که انجام دادند با خبر می سازد" (يَوْمَ يَعْتَبُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا) (۱).

آری "خداوند همه اعمال و کردار آنها را احصار و شماره کرده، هر چند خود آنها آن را به فراموشی سپردند" (أَخْصَاَهُ اللَّهُ وَ نَسُوهُ).

و به همین دلیل هنگامی که چشم آنها به نامه اعمالشان می افتد فریادشان بلند می شود: مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا: "این نامه از کیست که هیچ کار کوچک و بزرگی نیست مگر اینکه آن را ثبت و ضبط کرده است" (کهف ۴۹).

و این خود عذاب دردناکی است که خداوند گناهان فراموش شده آنها را به یادشان می آورد و در صحنه محشر در برابر خلاق رسوا می شوند.

و در پایان آیه می فرماید: "خداوند بر همه چیز شاهد و در همه جا حاضر

ص: ۴۲۳

۱- ۱) "یوم" ظرف است، و متعلق به "للكافرين" یا به "مهین" می باشد و احتمال اول مناسبتر است، و بسیاری از مفسران همان را برگزیده اند، و اینکه بعضی احتمال داده اند متعلق به "اذکر" محذوف بوده باشد بسیار بعید به نظر می رسد.

است" (وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ).

این در حقیقت به منزله دلیلی است بر آنچه در جمله قبل ذکر شد.

آری حضور خداوند در همه جا، و در هر زمان، و در درون و برون ما، ایجاب می کند که نه فقط اعمال بلکه نیات و عقائد ما را احصا کند، و در آن روز بزرگ که "یوم البروز" است همه را بازگو فرماید، تا هم خود انسان و هم دیگران بدانند، اگر عذاب و مجازات سختی در کار است دلیلش چیست؟ *** سپس برای تاکید بر حضور خداوند در همه جا و آگاهی او بر همه چیز سخن را به مساله "نجوی" (گفتگوهای در گوشه) می کشد و می فرماید: "آیا نمی دانی که خداوند آنچه را در آسمانها و آنچه در زمین است می داند" (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ).

گرچه روی سخن در اینجا به پیامبر است ولی مقصود عموم مردم می باشد (۱).

و این در حقیقت مقدمه ای است برای بیان مساله نجوی و سخنان در گوشه.

سپس می افزاید: "هیچگاه سه نفر با هم در گوشه صحبت نمی کنند، مگر اینکه خداوند چهارمین آنهاست، و هیچگاه پنج نفر با هم نجوی نمی کنند مگر اینکه خداوند ششمین آنهاست" (مَنْ يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ) (۲).

"و نه تعدادی کمتر و نه بیشتر از آن، مگر اینکه او همراه آنهاست هر جا باشند" (وَلَا أَذْنِي مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرُ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا).

ص: ۴۲۴

۱-۱) "ا لم تر" از ماده "رؤیت" در اصل به معنی مشاهده کردن حسی است، ولی در بسیاری از موارد به معنی شهود قلبی و علم و آگاهی آمده است.

۲-۲) "نجوی" گرچه مصدر است ولی در اینجا به معنی اسم فاعل آمده است و یا از قبیل "زید عدل" می باشد.

"سپس روز قیامت آنها را از اعمالشان آگاه می سازد چرا که خداوند به هر چیزی دانا است" ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

در این آیه چند نکته جلب توجه می کند.

۱- "نجوی" و "نجات" در اصل به معنی مکان بلندی است که به خاطر ارتفاعش از اطراف جدا شده، و از آنجا که هر گاه انسان بخواهد دیگری بر سخنانش آگاه نشود به نقطه ای می رود که از دیگران جدا باشد به سخنان در گوشه "نجوی" گفته اند، و یا از این نظر که نجوی کننده می خواهد اسرار خود را از اینکه در دسترس دیگران قرار گیرد "نجات" بخشد.

۲- بعضی معتقدند که "نجوی" حتما باید میان سه نفر یا بیشتر باشد و اگر دو نفر باشند به آن "سرار" (بر وزن کنار) گفته می شود، ولی این بر خلاف ظاهر خود آیه است، چرا که جمله "وَلَا أَذْنِي مِنْ ذَلِكْ" اشاره به کمتر از سه نفر یعنی دو نفر می کند، البته هنگامی که دو نفر با هم نجوی می کنند حتما باید شخص ثالثی در آن نزدیکی حضور داشته باشد، و الا لزومی برای نجوی نیست، اما این سخن ارتباطی با آنچه گفتیم ندارد.

۳- قابل توجه اینکه در آیه فوق نخست از نجوای سه نفری و بعد پنج نفری سخن می گوید، و اما از نجوای چهار نفری که در میان این دو قرار دارد سخنی به میان نیامده است، گرچه همه اینها از باب مثال است ولی بعضی از مفسران وجود مختلفی برای آن ذکر کرده اند که از همه مناسبتر این است که منظور رعایت فصاحت در کلام و عدم تکرار است زیرا اگر می فرمود هر سه نفری که به نجوی بنشینند خداوند چهارمین آنها است و هر چهار نفری که به نجوی بنشینند خداوند پنجمین آنها است عدد "چهار" تکرار می شد، و این از فصاحت دور است بعضی نیز گفته اند که این آیات در باره گروهی از منافقان نازل شده که درست به همین عدد یعنی عدد سه و پنج نفر بودند.

ص: ۴۲۵

۴-منظور از اینکه خداوند چهارمین یا ششمین آنهاست این است که او در همه جا حاضر و ناظر و از همه چیز آگاه است، و گرنه ذات پاکش نه مکان دارد و نه هرگز توصیف به اعداد می شود، و یگانگی او نیز وحدت عددی نیست بلکه به این معنی است که شبیه و نظیر و مثل و مانند ندارد.

۵-این نکته نیز قابل توجه است که در ذیل آیه سخن را از نجوی فراتر برده و می فرماید: "خداوند همه جا با مردم است و آنها را از اعمالشان روز قیامت با خبر می سازد" و آیه را با احاطه علمی خداوند پایان می دهد، همانگونه که شروع آیه نیز از احاطه علمی خداوند نسبت به همه چیز است.

۶-بعضی از مفسران برای آیه شان نزولی از "ابن عباس" نقل کرده اند که در باره سه نفر به نام "ربیع" و "حیب" و "صفوان" نازل شده، آنها با هم سخن می گفتند، یکی از آنها به دیگری گفت: آیا خدا آنچه را ما می گوئیم می داند؟ دومی گفت مقداری را می داند و مقداری را نمی داند! سومی گفت اگر مقداری را می داند همه را می داند! (آیه فوق نازل شد و اعلام کرد که خداوند در هر نجوی حاضر است و از همه چیز در زمین و آسمان آگاه است، تا این غافلان کوردل از اشتباه خود در آیند) (۱).

نکته:

حضور خداوند در هر نجوی

همان گونه که گفتیم خداوند نه جسم است نه عوارض جسمانی دارد و به همین دلیل زمان و مکانی برای او تصور نمی شود، ولی در عین حال اگر تصور کنیم ممکن است جایی باشد که خدا در آنجا حاضر و ناظر نباشد او را محدود ساخته ایم.

ص: ۴۲۶

(۱- ۱) "تفسیر فخر رازی" جلد ۲۹ صفحه ۲۶۵.

به تعبیر دیگر او احاطه علمی به همه چیز دارد در عین اینکه مکانی برای او متصور نیست بعلاوه فرشتگان او همه جا حاضرند و همه اعمال و اقوال را می شنوند و ثبت می کنند. و لذا در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع در تفسیر این آیه می خوانیم:

انما اراد بذلك استيلاء امنائه بالقدره التي ركبها فيهم على جميع خلقه و ان فعلهم فعله: "منظور این است که امناء خداوند با قدرتی که به آنها بخشیده بر تمام مخلوقاتش سلطه دارند و چون کار آنها کار او است این حضور به وی نسبت داده شده است" (۱).

البته این یک بعد قضیه است، و اما در بعد دیگر حضور ذات خداوند مطرح است، چنان که در حدیث دیگری می خوانیم که یکی از بزرگان علمای مسیحیت از امیر مؤمنان علی ع پرسید: خداوند کجا است؟ فرمود:

هو هاهنا و هاهنا و فوق و تحت، و محیط بنا و معنا، و هو قوله: "مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ .." "او در اینجا است و در آنجا، و در بالا- و در پائین، و محیط به ما است، و همه جا با ما است، و این است که خداوند می گوید: سه نفر با هم نجوی نمی کنند مگر اینکه خداوند چهارمین آنها است..." (۲).

و در حدیث معروف "اهلیلجه" از امام صادق ع می خوانیم: اینکه خداوند "سمیع" نامیده شده به خاطر آن است که سه نفر با هم نجوی نمی کنند مگر اینکه او چهارمین آنها است... سپس افزود:

يسمع دبيب النمل على الصفا! و خفقان الطير في الهواء! لا- يخفى عليه خافية و لا- شيء مما ادرکه الاسماع و الأبصار، و ما لا تدرکه الاسماع و الأبصار، ما جل من ذلك و ما دق، و ما صغر و ما كبر صدای راه رفتن مورچه را بر سنگ سخت می شنود، و صدای برخورد بالهای پرندگان را در هوا، چیزی بر او پنهان نمی ماند، و آنچه را

ص: ۴۲۷

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۲۵۸ حدیث ۲۰.

۲- ۲) تفسیر نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۲۵۹ حدیث ۲۳.

گوشها و چشمها درک می کنند و آنچه را درک نمی کنند از کوچک و بزرگ همه برای او ظاهر و آشکار است" (۱).

ص: ۴۲۸

۱-۱) همان مدرک صفحه ۲۵۸ حدیث ۲۱.

اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَىٰ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَاجَوْنَ بِاللَّائِمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَإِذَا جَازَاكَ حَيَّوْكَ
بِمَا لَمْ يُحْيِكَ بِهِ اللَّهُ وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمَصِيرُ (٨) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَنَاجُوا بِاللَّائِمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَتَنَاجُوا بِالْبَرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (٩) إِنَّمَا النَّجْوَىٰ
مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (١٠)

ص: ٤٢٩

ترجمه:

۸- آیا ندیدی کسانی را که از نجوی نهی شدند سپس به کاری که از آن نهی شدند باز می گردند و برای انجام گناه و تعدی و نافرمانی رسول خدا به نجوی می پردازند، و هنگامی که نزد تو می آیند تو را تحیتی می گویند که خدا به تو نگفته است، و در دل می گویند چرا خداوند ما را به خاطر گفته هایمان عذاب نمی کند؟ جهنم برای آنها کافی است! وارد آن می شوند و بد جایگاهی است! ۹- ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که نجوی می کنید به گناه و تعدی و معصیت رسول خدا نجوی نکنید، و به کار نیک و تقوی نجوی کنید، و از مخالفت خدایی که بازگشت و جمع شما به سوی او است پرهیزید.

۱۰- نجوی تنها از ناحیه شیطان است، می خواهد با آن مؤمنان غمگین شوند، ولی نمی تواند ضرری به آنها برساند جز به فرمان خدا، بنا بر این مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند.

شان نزول:

در مورد نخستین آیه مورد بحث دو شان نزول نقل شده که هر کدام مربوط به یک قسمت از آیه است:

نخست اینکه: جمعی از یهود و منافقان در میان خودشان جدا از مؤمنان نجوی می کردند و سخنان در گوشی می گفتند و گاه با چشمهای خود اشاره های ناراحت کننده ای به مؤمنان داشتند، مؤمنان هنگامی که این منظره را دیدند گفتند: ما فکر می کنیم خبر ناراحت کننده از بستگان و عزیزان ما که به جهاد رفته اند به آنها رسیده و از آن سخن می گویند، و همین باعث غم و اندوه مؤمنان می شد، هنگامی که این کار را تکرار کردند مؤمنان شکایت به رسول خدا ص نمودند، پیامبر ص دستور داد که هیچکس در برابر مسلمانان با دیگری نجوی نکند، اما آنها گوش ندادند، باز هم تکرار کردند، آیه فوق نازل شد

ص: ۴۳۰

(و آنها را سخت بر این کار تهدید کرد) (۱).

در صحیح "بخاری" و "مسلم" و بسیاری از کتب تفسیر نقل شده که گروهی از یهود خدمت پیامبر ص آمدند و بجای "السلام علیکم" گفتند: "السام علیکم" یا ابا القاسم (که مفهومش مرگ بر تو یا ملالت و خستگی بر تو) بود پیامبر ص در جواب آنها فرمود: و علیکم! (همین بر شما باد!) عایشه می گوید! من متوجه این مطلب شدم و گفتم: علیکم السام و لعنکم الله و غضب علیکم:

"مرگ بر شما، خدا لعنت کند شما را، و غضب کند!" پیامبر به من فرمود: مدارا کن و از خشونت و بدگویی پرهیز، گفتم:

مگر نمی شنوی می گویند: "مرگ بر تو" فرمود: مگر تو هم نشنیدی که من در جواب "علیکم" گفتم، اینجا بود که خداوند آیه فوق را نازل کرد که هنگامی که این گروه نزد شما می آیند تحیتی می گویند که خدا چنان تحیتی به شما نگفته است (۲).

تفسیر:

نجوی از شیطان است؟

بحث در این آیات هم چنان ادامه بحثهای نجوی است که در آیات گذشته بود.

نخست می فرماید: "آیا ندیدی کسانی را که از نجوی نهی شدند سپس به کاری که از آن نهی شده اند باز می گردند، و برای انجام گناه و تعدی و نافرمانی رسول خدا ص به نجوی می پردازند" (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَاجَوْنَ بِاللِّثَمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ).

از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که قبلا به آنها هشدار داده شده بود

ص: ۴۳۱

۱- ۱) مجمع البیان جلد ۹ صفحه ۲۴۹.

۲- ۲) "تفسیر مراغی" جلد ۲۸ صفحه ۱۳.

که از نجوی پرهیزند، کاری که ذاتا تولید بدگمانی در دیگران و نگرانی می کند، ولی آنها نه تنها به این دستور گوش فرا ندادند، بلکه محتوای نجوای خود را انجام گناه و اموری بر خلاف دستور خدا و پیامبر ص انتخاب کردند.

تفاوت میان "اثم" و "عدوان" و "معصیه الرسول" از این نظر است که "اثم" شامل گناهای می شود که جنبه فردی دارد (مانند شرب خمر) و "عدوان" ناظر به اموری است که موجب تعدی بر حقوق دیگران است، و اما "معصیه الرسول" مربوط به فرمانهایی است که شخص پیامبر ص به عنوان رئیس حکومت اسلامی در زمینه مصالح جامعه مسلمین صادر می کند.

بنا بر این آنها در نجواهای خود هر گونه عمل خلاف را مطرح می کردند، اعم از اعمالی که در رابطه با خودشان بود یا دیگران و یا حکومت اسلامی و شخص پیامبر ص.

تعبیر به "يعودون" و "يتناجون" که به صورت فعل مضارع آمده است نشان می دهد که این کار را پیوسته تکرار می کردند، و قصدشان ایجاد ناراحتی در قلوب مؤمنان بود.

به هر حال، آیه فوق به عنوان یک اخبار غیبی پرده از روی اعمال خلاف آنها برداشت، و خط انحرافی آنان را فاش کرد.

در ادامه این سخن به یکی دیگر از اعمال خلاف منافقان و یهود اشاره کرده، می افزاید: "و هنگامی که نزد تو می آیند تحیتی می گویند که خداوند چنان تحیتی به تو نگفته است" (وَ إِذَا لَجَأُواكَ حَيُّوكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ).

"حیوک" از ماده "تحیت" در اصل از "حیات" گرفته شده، و به معنی دعا کردن برای سلامت و حیات دیگری است.

منظور از "تحیت الهی" در این آیه همان جمله السلام علیک (یا "سلام الله علیک") می باشد که شبیه آن در آیات قرآن در مورد پیامبران

و بهشتیان و غیر آنها کرارا آمده است: از جمله در آیه ۱۸۱ سوره صافات می خوانیم: **وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ** "سلام بر تمام رسولان پروردگار".

و اما تحتی که خداوند نگفته بود و مجاز نبود جمله "السام علیک" (مرگ بر تو، یا ملالت و خستگی بر تو) بوده است، این احتمال نیز وجود دارد که اشاره به تحت عصر جاهلیت باشد که می گفتند: "انعم صباحا" (صحبّت توأم با راحتی باد) و "انعم مساء" "عصرت توأم با راحتی باد" بی آنکه در کلام خود توجهی به خدا کنند و از او سلامت و خیر برای طرف مقابل بطلبند.

این امر گرچه در جاهلیت معمول بود اما تحریم آن ثابت نیست و تفسیر آیه فوق به آن بعید است.

سپس می افزاید: آنها نه فقط مرتکب این گناهان بزرگ می شوند، بلکه آن چنان از باده غرور سرمست هستند که "در دل می گویند اگر اعمال ما بد است و خدا می داند پس چرا ما را به خاطر گفته هایمان کیفر نمی دهد؟! (و يَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْ لَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ).

به این ترتیب هم عدم ایمان خود را به نبوت پیامبر ص ثابت کردند و هم عدم ایمان به احاطه علمی خداوند.

ولی قرآن در یک جمله کوتاه به آنها چنین پاسخ می گوید: "جهنم برای آنها کافی است و نیازی به مجازات دیگر نیست، همان جهنمی که به زودی وارد آن می شوند و چه بد جایگاهی است" (حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا فِئَسَ الْمَصِيرِ).

البته این تعبیر نفی عذاب دنیوی را در باره آنها نمی کند، ولی این حقیقت را آشکارا می گوید که اگر هیچ کیفری جز عذاب جهنم نباشد برای آنها کفایت می کند و کیفر همه اعمال خود را یک جا در دوزخ خواهند دید.

*** و از آنجا که مؤمنان نیز گهگاه به خاطر ضرورتها یا تمایلاتی به نجوی

می پرداختند در آیه بعد روی سخن را به آنها کرده، و برای اینکه در این کار آلوده به گناهان منافقان و یهود نشوند می فرماید: "ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که نجوی می کنید به گناه و تعدی و معصیت رسول خدا نجوی نکنید، محتوای نجوای شما باید پاک و الهی باشد، به کارهای نیک و تقوی نجوی کنید" (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَى).

"و از مخالفت خدا پرهیزید، همان خدایی که بازگشت و جمع همه شما به سوی او است" (وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ).
از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که اصل نجوی اگر در میان مؤمنان باشد، سوء ظنی بر نیانگیزد، و تولید نگرانی نکند و محتوای آن توصیه به نیکیها و خوبیها باشد مجاز است.

ولی هر گاه از کسانی همچون یهود و منافقان سرزند که هدفشان آزار مؤمنان پاکدل است نفس این عمل زشت و حرام است تا چه رسد به اینکه محتوای آن نیز شیطانی باشد.

*** لذا در آیه بعد که آخرین آیه مورد بحث است می افزاید: "نجوی تنها از ناحیه شیطان می باشد" (إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ).

"تا مؤمنان ناراحت و غمگین شوند" (لِيُخْزِنَ الَّذِينَ آمَنُوا).

"ولی باید بدانند که شیطان جز به اذن پروردگار نمی تواند به مؤمنان زیان برساند" (وَلَيْسَ بِضَارٍّ لَهُمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ).

چرا که هر مؤثری در عالم هستی است تاثیرش به فرمان خدا است، حتی سوزاندن آتش و برندگی شمشیر که اگر جلیل نهی کند حتی فرمان خلیل را نمی برند.

"بنا بر این مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند، و از هیچ چیز جز او نترسند و بر غیر او دل نهند" (وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ).

آنها با روح توکل و اعتماد بر خدا به خوبی می توانند بر تمام این مشکلات پیروز شوند و نقشه های پیروان شیطان را نقش بر آب کنند و توطئه های آنها را در هم بکوبند.

نکته ها:

اشاره

۱- انواع نجوی و سخنان در گوش

این عمل از نظر فقه اسلامی احکام مختلفی بر حسب اختلاف شرائط دارد، و به اصطلاح به احکام خمس تقسیم می شود، یعنی گاه حرام است و این در صورتی است که موجب اذیت و آزار و هتک حیثیت مسلمانی گردد (همانگونه که در آیات فوق به آن اشاره شده بود) و چنین نجوایی نجوای شیطانی است که هدفش غمگین ساختن مؤمنان است.

در مقابل گاه حکم وجوب به خود می گیرد، و این در صورتی است که مساله سری لازمی در میان باشد که افشای آن خطرناک، و عدم ذکر آن نیز موجب تضییع حق و یا خطری برای اسلام و مسلمین است.

و گاه متصف به استحباب می شود و آن در جایی است که انسان برای انجام کارهای نیک و بر و تقوی به سراغ آن رود، و همچنین حکم کراهت و اباحه.

ولی اصولاً- هر گاه هدف مهمتری در کار نباشد نجوی کردن کار پسندیده ای نیست، و بر خلاف آداب مجلس است زیرا نوعی بی اعتنایی یا بی اعتمادی نسبت به دیگران محسوب می شود لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم ص می خوانیم:

إذا كنتم ثلاثه فلا یتناجی اثنان دون صاحبهما، فان ذلک یحزنه: "هنگامی که سه نفر باشید دو نفر از شما جدای از شخص سوم به نجوی نپردازد چرا که

ص: ۴۳۵

این امر نفر سوم را غمگین می کند" (۱).

در حدیث دیگری از ابو سعید (خدري) می خوانیم که می گوید: ما برای اجرای دستورات پیامبر ص در شبها که گاهی مطلب لازمی پیش می آید به تناوب در نزدیکی اقامتگاه آن حضرت مراقب بودیم، یک شب عده زیادی گرد هم آمده بودند و آهسته سخن می گفتیم، پیامبر ص بیرون آمد و فرمود: ما هذه النجوى؟ لم تنهوا عن النجوى؟ "این سخنان در گوشه چیست؟ آیا شما از نجوی نهی نشده اید؟" (۲).

از روایات متعددی نیز استفاده می شود که شیطان برای غمگین ساختن مؤمنان از هر وسیله ای استفاده می کند، نه فقط از نجوی بلکه گاه در عالم خواب صحنه هایی در برابر چشم او مجسم می کند که موجب اندوه او شود و دستور داده شده است که مؤمنان در اینگونه موارد با پناه بردن به ذات پاک خدا و توکل بر او اینگونه القائات شیطانی را از خود دور کنند (۳).

۲- تحیت الهی کدام است؟

معمولاً هنگام ورود در مجالس مردم به یکدیگر سخنانی که حاکی از احترام و محبت است می گویند و آن را "تحیت" می نامند، از آیات فوق استفاده می شود که تحیت نیز باید جنبه الهی داشته باشد، همانگونه که همه آداب و رسوم معاشرت باید چنین باشد، در تحیت علاوه بر احترام و اکرام طرف مقابل باید

ص: ۴۳۶

۱- (۱) "تفسیر مجمع البیان" ذیل آیات مورد بحث، و "در المنثور" جلد ۶ صفحه ۱۸۴ - "اصول کافی" جلد ۲ صفحه ۴۸۳ (باب المناجاه) حدیث ۱ و ۲.

۲- (۲) "در المنثور" جلد ۶ صفحه ۱۸۴.

۳- (۳) برای آگاهی از این روایات به تفسیر نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۲۶۱ و ۲۶۲ (حدیث ۳۱ و ۳۲) مراجعه شود.

یادی از خدا نیز دیده شود، همانگونه که در سلام سلامتی طرف را از خداوند تقاضا می کنیم.

در تفسیر "علی بن ابراهیم" ذیل آیات مورد بحث آمده است که جمعی از یاران پیامبر ص هنگامی که نزد او می آمدند "انعم صباحا، و انعم مساء" (صحبت توأم با راحتی باد، یا عصرت توأم با راحتی باد) می گفتند، و این تحیت عصر جاهلیت بود، قرآن از این کار نهی کرد و رسول خدا به آنها فرمود: خداوند به ما تحیتی بهتر از آن دستور داده که آن تحیت اهل بهشت است "السلام علیکم" (۱) که به معنی سلام الله علیکم می باشد.

امتیاز سلام اسلامی در این است که از یک سو توأم با ذکر خدا است، و از سوی دیگر در آن سلامت همه چیز اعم از دین و ایمان و جسم و جان مطرح است، نه تنها راحتی و رفاه و آسایش (۲).

در باره حکم تحیت و سلام و آداب آن ذیل آیه ۸۶ سوره نساء بحث مشروحی داشته ایم (به جلد ۴ تفسیر نمونه صفحه ۴۱ به بعد مراجعه شود).

ص: ۴۳۷

۱- ۱) همان مدرک حدیث ۳۰.

۲- ۲) در کتاب "بلوغ العرب فی معرفه احوال العرب" بحث مشروحی در باره تحیت عرب در جاهلیت و تفسیر جمله "انعم صباحا و مساء" آورده است (جلد ۲ صفحه ۱۹۲).

[سوره المجادله (۵۸): آیه ۱۱]

اشاره

إِذَا قِيلَ لِلَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُزُوا فَانْشُزُوا يَرَفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۱)

ترجمه:

۱۱- ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که به شما گفته شود مجلس را وسعت بخشید (و به تازه واردها جا دهید) وسعت بخشید، خداوند (بهشت را) برای شما وسعت می بخشد، و هنگامی که گفته شود برخیزید برخیزید، اگر چنین کنید خداوند آنها را که ایمان آورده اند و کسانی را که از علم بهره دارند درجات عظیمی می بخشد.

شان نزول:

"طبرسی" در "مجمع البیان" و "آلوسی" در "روح المعانی" و جمعی دیگر از مفسران نقل کرده اند که پیامبر ص در یکی از روزهای جمعه در "صفه" (سکوی بزرگی که در کنار مسجد پیامبر ص قرار داشت) نشسته بود و گروهی نزد حضرت حاضر بودند، و جا تنگ بود، پیامبر ص عادتش این بود که مجاهدان بدر را اعم از مهاجر و انصار احترام فراوان می کرد، در این هنگام گروهی از بدریون وارد شدند، در حالی که دیگران قبل از آنها اطراف پیامبر ص را پر کرده بودند، هنگامی که مقابل پیامبر ص رسیدند

ص: ۴۳۸

سلام کردند، پیامبر ص پاسخ فرمود سپس به حاضران سلام کردند آنها نیز پاسخ گفتند، آنها روی پای خود ایستاده بودند، و منتظر بودند حاضران به آنها جا دهند ولی هیچکس تکان نخورد! این امر بر پیامبر ص سخت آمد، رو به بعضی از کسانی که اطراف او نشسته بودند کرد و فرمود: فلان و فلانی برخیزید، چند نفر را از جا بلند کرد تا واردین بنشینند (و این در حقیقت نوعی ادب آموزی و درس احترام گذاردن به پیش کسوتان در ایمان و جهاد بود).

ولی این مطلب بر آن چند نفر که از جا برخاستند ناگوار آمد، به طوری که آثارش در چهره آنها نمایان گشت، منافقان (که از هر فرصتی استفاده می کردند) گفتند پیامبر ص رسم عدالت را رعایت نکرد، کسانی را که عاشقانه نزدیک او نشسته بودند به خاطر افرادی که بعداً وارد مجلس شدند از جا بلند کرد، در اینجا آیه فوق نازل شد (و قسمتی از آداب نشستن در مجالس را برای آنها شرح داد) (۱).

تفسیر:

احترام به پیش کسوتان در مجالس

در تعقیب دستوری که در آیات گذشته در مورد ترک نجوی در مجالس، و محدود ساختن آن به موارد معین آمده، در این آیه یکی دیگر از آداب مجالس را بازگو کرده، می فرماید: "ای کسانی که ایمان آورده اید هر گاه به شما گفته شود به مجلس وسعت بخشید و به تازه واردها جا دهید اطاعت کنید"

ص: ۴۳۹

۱ - ۱) تفسیر "روح المعانی" جلد ۲۸ صفحه ۲۵ و "مجمع البیان" جلد ۹ صفحه ۲۵۲، (مفسران دیگر مانند "فخر رازی" "قرطبی" و "سیوطی" در در المثنور و "فی ظلال" نیز در ذیل آیه مورد بحث همین مطلب را با مختصر تفاوتی نقل کرده اند).

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا) (۱).

"که اگر چنین کنید خداوند جای شما را در بهشت وسعت می بخشد، و در این جهان به قلب و جان و رزق و روزی شما نیز وسعت می دهد" (يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ).

"تفسحوا" از ماده "فسح" (بر وزن قفل) به معنی مکان وسیع است، بنا بر این "تفسح" به معنی توسعه دادن می باشد و این یکی از آداب مجلس است که وقتی تازه واردی داخل می شود حاضران جمع و جورتر بنشینند، و برای او جا باز کنند، مبادا سرگردان، و احیاناً خسته و شرمنده شود، این موضوع یکی از وسائل تحکیم پیوندهای محبت و دوستی است، بر عکس نجوی که در آیات قبل به آن اشاره شده بود که از عوامل نفرت و بدبینی و دشمنی است.

قابل توجه است که قرآن مجید این کتاب بزرگی آسمانی که به منزله قانون اساسی مسلمین است حتی بسیاری از جزئیات مسائل اخلاقی و زندگی دستجمعی مسلمانان را ناگفته نگذارده و در لابلای دستورات مهم و بنیادی به این جزئیات نیز اشاره می کند، تا مسلمانان تصور نکنند تنها پایبند بودن به اصول کلی برای آنها کافی است.

جمله "يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ" (خداوند به شما وسعت می بخشد) را جمعی از مفسران به توسعه مجالس بهشتی تفسیر کرده اند، و این پاداشی است که خداوند برای افرادی که در این جهان این آداب را رعایت کنند می دهد، ولی از آنجا که آیه مطلق است و قید و شرطی در آن نیست، مفهوم گسترده ای دارد، و هر گونه

ص: ۴۴۰

۱- ۱) تفاوت دو تعبیر "تفسحوا" و "فافسحوا" که یکی از باب "تفعل" و دیگری از باب ثلاثی مجرد است ممکن است از این جهت باشد که اولی دارای نوعی تکلف و دومی خالی از آن است یعنی هر گاه گوینده ای بگوید زحمت کشیده به تازه وارد جا دهید آنها بدون احساس زحمت جا دهند! (دقت کنید).

وسعت بخشیدن الهی را، چه در بهشت، و چه در دنیا، و در روح و فکر، در عمر و زندگی، و در مال و روزی را شامل می شود، و از فضل خدا تعجب نیست که در برابر یک چنین کار کوچکی چنان پاداش عظیمی قرار دهد که پاداش به قدر کرم او است نه به قدر اعمال ما.

و از آنجا که گاهی مجلس آن چنان مملو است که بدون برخاستن بعضی جا برای دیگران پیدا نمی شود، و یا اگر جایی پیدا می شود مناسب حال آنها نیست در ادامه آیه می افزاید: "هنگامی که به شما گفته شود برخیزید برخیزید" (وَ إِذَا قِيلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا) (۱).

نه تعلل جوید و نه به هنگامی که برمی خیزید ناراحت شوید، چرا که گاه تازه واردها از شما برای نشستن سزاوارترند به خاطر خستگی مفرط، یا کهنولت سن، و یا احترام خاصی که دارند، و یا جهات دیگر، اینجاست که باید حاضران ایثار کنند و این ادب اسلامی را رعایت نمایند، همانگونه که در شان نزول خواندیم پیامبر ص به جمعی از کسانی که نزدیک او نشسته بودند دستور داد جای خود را به جمعی از تازه واردان که از مجاهدان بدر بودند، و از نظر علم و فضیلت بر دیگران برتری داشتند بدهند.

بعضی از مفسران با توجه به اینکه "انشزوا" (برخیزید) در اینجا نیز مطلق است آن را به معنی گسترده تری تفسیر کرده اند که هم شامل برخاستن از مجلس می شود، و هم قیام برای جهاد و نماز و کارهای خیر دیگر، ولی با توجه به جمله قبل که قید "فی المجالس" دارد ظاهر این است که این جمله نیز مقید

ص: ۴۴۱

۱ - ۱) "انشزوا" از ماده "نشز" (بر وزن نصر) به معنی زمین بلند گرفته شده، لذا این واژه در معنی برخاستن نیز استعمال می شود، زن "ناشزه" به زنی می گویند که خود را برتر از این می داند که اطاعت همسرش کند، این واژه گاه به معنی زنده کردن نیز آمده است زیرا این امر سبب می شود که از جا برخیزد.

به همان قید است که از تکرار آن به سبب وجود قرینه پرهیز شده است.

سپس به بیان پاداش انجام این دستور الهی پرداخته می‌افزاید: "اگر چنین کنید خداوند کسانی را از شما که ایمان آورده‌اند و بهره از علم دارند درجات عظیمی می‌بخشد" (يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ (۱)).

اشاره به اینکه اطاعت این دستورات دلیل بر ایمان و علم و آگاهی است، و نیز اشاره به اینکه اگر پیغمبر اکرم ص به بعضی دستور داد از جا برخیزند و به تازه واردان جا دهند برای یک هدف مقدس الهی و احترام به پیشگامان در ایمان و علم بوده است.

تعبیر به "درجات" (به صورت نکره و با صیغه جمع) اشاره به درجات عظیم و والایی است که خداوند به اینگونه افرادی که علم و ایمان را توأماً دارا هستند می‌دهد، در حقیقت کسانی که به تازه واردان در کنار خود جا دهند درجه ای دارند و آنها که ایثار کنند و جای خود را به آنها بسپارند و از علم و معرفت بهره داشته باشند درجات بیشتر دارند.

و از آنجا که گروهی این آداب را با طیب خاطر و از صمیم دل انجام می‌دهند، و گروه دیگری با کراهت و ناخشنودی، و یا برای ریا و تظاهر، در پایان آیه می‌افزاید: "خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است" (وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ).

نکته‌ها:

اشاره

۱- مقام علماء و دانشمندان

گرچه آیه در مورد خاصی نازل شده، ولی با این حال مفهوم عامی دارد و نشان می‌دهد آنچه مقام آدمی را نزد خدا بالا می‌برد، دو چیز است: ۱- ایمان

ص: ۴۴۲

۱- ۱) "یرفع" در آیه فوق "مجزوم" است به خاطر صیغه امر که قبل از آن واقع شده که در حقیقت مفهوم شرط را می‌بخشد و "یرفع" به منزله جزای آن شرط است.

می دانیم مقام "شهید" در اسلام والاترین مقام است، در عین حال در حدیثی از پیامبر اکرم ص می خوانیم:

فضل العالم علی الشهید درجه، و فضل الشهید علی العابد درجه... و فضل العالم علی سائر الناس کفضلی علی ادناهم!

"عالم یک درجه از شهید بالاتر است، و شهید یک درجه از عابد... و برتری عالم بر سایر مردم مانند برتری من بر کوچکترین آنها است (۱).

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی ع می خوانیم:

من جاءته منيته و هو يطلب العلم فینه و بین الانبياء درجه! "کسی که مرگ او فرا رسد در حالی که در طلب علم است، میان او و پیامبران یک درجه فاصله است!" (۲).

می دانیم در شبهای ماهتابی مخصوصا شب چهاردهم ماه که "بدر کامل" است، ستارگان در نور ماه محو می شوند، و جالب اینکه در مقایسه عالم و عابد در حدیث دیگری از پیامبر ص آمده

فضل العالم علی العابد کفضل القمر ليله البدر علی سائر الکواكب: "برتری عالم بر عابد همچون برتری ماه در شب بدر، بر سایر ستارگان است" (۳).

جالب اینکه عابد عبادتی را انجام می دهد که هدف آفرینش انسان است ولی از آنجا که روح عبادت معرفت است عالم بر او برتری فوق العاده دارد.

آنچه در باره برتری عالم بر عابد در روایات فوق آمده، منظور از آن فاصله عظیم میان این دو است، و لذا در حدیث دیگری تفاوت میان این دو بجای یک درجه، یکصد درجه ذکر شده که فاصله هر درجه با درجه دیگر، مقدار حرکت سریع اسب در هفتاد سال است! (۴).

ص: ۴۴۳

۱- ۱ و ۲) "مجمع البیان" جلد ۹ صفحه ۲۵۳.

۲- ۳ و ۴) "جوامع الجامع" (مطابق نقل "نور الثقلین" جلد ۵ صفحه ۲۶۴ - "قرطبی" جلد ۹ صفحه ۶۴۷۰).

۳-

۴-

این نیز واضح است که مقام شفاعت در قیامت از آن هر کس نیست، بلکه مقام مقربان درگاه خدا است، اما در حدیثی از پیامبر ص می خوانیم:

یشفع يوم القيامة ثلاثة الانبياء ثم العلماء ثم الشهداء: "سه گروه در قیامت شفاعت می کنند، پیامبران، علما و شهیدان!" (۱).

در حقیقت موفقیت در طریق تکامل و جلب خشنودی خدا و قرب او مرهون دو عامل است: ایمان و علم یا آگاهی و تقوی که هیچکدام بدون دیگری برای هدایت و پیروزی کافی نیست.

۲- آداب مجلس

در قرآن مجید کرارا در کنار مسائل مهم اشاراتی به آداب اسلامی مجالس شده است از جمله آداب تحیت، و ورود در مجلس، آداب دعوت به طعام، آداب سخن گفتن با پیامبر ص و آداب جا دادن به تازه واردان مخصوصا افراد با فضیلت و پیشگام در ایمان و علم است (۲).

و این به خوبی نشان می دهد که قرآن برای هر موضوعی در جای خود اهمیت و ارزش قائل است، و هرگز اجازه نمی دهد آداب انسانی معاشرت به خاطر بی اعتنایی افراد زیر پا گذارده شود.

در کتب احادیث صدها روایت درباره آداب معاشرت با دیگران از پیامبر ص و ائمه معصومین ع نقل شده است، و مرحوم "شیخ حر عاملی" آنها را در کتاب "وسائل" جلد هشتم در ۱۶۶ باب گردآوری کرده است، ریزه کاریهایی

ص: ۴۴۴

۱- ۱) "روح المعانی" جلد ۲۸ صفحه ۲۶- "قرطبی" جلد ۹ صفحه ۶۴۷۰.

۲- ۲) این دستورات به ترتیب در آیات زیر آمده است: آداب تحیت و گفتن و سلام در ۸۶ نساء- آداب دعوت به طعام در ۵۳ احزاب، آداب سخن گفتن با پیامبر (ص) در ۲ حجرات، و آداب جا دادن در آیات مورد بحث.

که در این روایات است نشان می دهد اسلام تا چه حد در این باره باریک بین و حتی سختگیر است.

در این روایات حتی طرز نشستن، سخن گفتن، تبسم کردن، مزاح نمودن اطعام کردن، طرز نامه نوشتن، و حتی طرز نگاه کردن به دوستان نیز مورد توجه قرار گرفته، و دستورهایی در زمینه هر یک داده شده است که نقل آنها ما را از بحث تفسیری خارج می کند، تنها به یک حدیث از امیر مؤمنان علی ع در اینجا قناعت می کنیم:

ليجتمع في قلبك الافتقار الى الناس و الاستغناء عنهم، يكون افتقارك اليهم في لين كلامك، و حسن سيرتك، و يكون استغنائك عنهم في نزاهه عرضك و بقاء عزك: "باید در قلب تو نیاز به مردم و بی نیازی از آنها جمع باشد نیازت در نرمی سخن، و حسن سلوک تجلی کند، و بی نیازی در حفظ آبرو و عزت نفس" (۱).

ص: ۴۴۵

۱- ۱) "وسائل الشیعه" جلد ۸ صفحه ۴۰۱.

[سوره المجادله (۵۸): آیات ۱۲ تا ۱۳]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدُمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
(۱۲) أَمْ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۳)

ترجمه:

۱۲- ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که می خواهید با رسول خدا نجوی کنید قبل از آن صدقه ای (در راه خدا) بدهید، این برای شما بهتر و پاکیزه تر است، و اگر توانایی نداشته باشید خداوند غفور و رحیم است.

۱۳- آیا ترسیدید فقیر شوید که از دادن صدقات قبل از نجوی خودداری کردید؟ اکنون که این کار را نکردید و خداوند توبه شما را پذیرفت نماز را بر پا دارید و زکات را ادا کنید و خدا و پیامبرش را اطاعت نمائید و (بدانید) خداوند از آنچه انجام می دهید با خبر است.

ص: ۴۴۶

شان نزول:

مرحوم "طبرسی" در "مجمع البیان" و جمعی دیگر از مفسران معروف در شان نزول این آیات چنین نقل کرده اند: جمعی از اغنیاء خدمت پیامبر ص می آمدند و با او نجوی می کردند (این کار علاوه بر این که وقت گرانبهای پیغمبر ص را می گرفت مایه نگرانی مستضعفین و موجب امتیازی برای اغنیاء بود) در اینجا خداوند نخستین آیات فوق را نازل کرد و به آنها دستور داد که قبل از نجوی کردن با پیامبر ص صدقه ای به مستمندان پردازند، اغنیاء وقتی چنین دیدند از نجوی خودداری کردند، آیه دوم نازل شد (و آنها را ملامت کرد و حکم آیه اول را نسخ نمود) و اجازه نجوی به همگان داد (ولی نجوی در مورد کار خیر و اطاعت پروردگار) (۱).

بعضی از مفسران نیز تصریح کرده اند که هدف گروهی از نجوی کنندگان این بود که از این راه برتری بر دیگران کسب کنند پیامبر ص هم روی بزرگواری خاص خود در عین این که ناراحت بود از آنها ممانعت نمی کرد تا این که قرآن آنها را از این کار نهی نمود (۲).

تفسیر:

یک آزمون جالب

در بخشی از آیات گذشته سخن از مسأله نجوی بود آیات مورد بحث ادامه و تکمیلی است برای همان مطلب.

ص: ۴۴۷

۱- ۱) "مجمع البیان" جلد ۹ صفحه ۲۵۲ و بسیاری از تفاسیر دیگر ذیل آیات مورد بحث.

۲- ۲) روح المعانی جلد ۲۸ صفحه ۲۷.

نخست می فرماید: "ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که می خواهید با رسول خدا نجوی کنید پیش از آن صدقه ای در راه خدا بدهید" (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدُمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَهُ).

چنان که در شان نزول گفتیم این دستور به خاطر آن بود که گروهی از مردم مخصوصا از اغنیا مرتبا مزاحم پیامبر ص می شدند و با او نجوی می کردند، کاری که مایه اندوه دیگران، و یا کسب امتیاز بی دلیلی برای اینان بود، بعلاوه موجب تضییع اوقات گرانبهای پیامبر ص می شد، حکم فوق نازل گشت و آزمونی بود برای آنها و نیز کمکی به مستمندان و وسیله مؤثری برای کم شدن این مزاحمتها.

سپس می افزاید: "این برای شما بهتر و پاکیزه تر است" (ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرٌ).

اما "خیر" بودن این صدقه هم برای متمکنان بود، زیرا موجب ثوابی می شد، و هم برای نیازمندان، چرا که وسیله کمکی به آنها محسوب می گشت.

و اما "اطهر" بودنش از این نظر بود که قلوب اغنیا را از حب مال می شست، و قلوب نیازمندان را از کینه و ناراحتی، زیرا هنگامی که نجوی از صورت مجانی در می آید و نیاز به دادن صدقه ای داشت طبعا کمتر می شد همان گونه ای که شد و این یک نوع پاکیزگی برای محیط فکری و اجتماعی مسلمانان بود.

ولی از آنجا که اگر وجوب صدقه قبل از نجوی عمومیت می داشت فقرا از طرح مسائل مهم یا نیازهای خود در برابر پیامبر ص به صورت نجوی محروم می شدند، در ذیل آیه حکم صدقه را از این گروه برداشته می فرماید:

"اگر توانایی نداشته باشید خداوند غفور و رحیم است" (فَإِنْ لَّمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

و به این ترتیب آنها که تمکن مالی داشتند دادن صدقه قبل از نجوی برای

آنان واجب بود، و آنها که نداشتند بدون آن می توانستند با پیامبر ص نجوی کنند.

*** جالب اینکه دستور فوق تاثیر عجیبی گذاشت و آزمون جالبی شد و همگی جز یک نفر از دادن صدقه و نجوی خودداری کردند، و او امیر مؤمنان علی ع بود اینجا بود که آنچه لازم بود روشن شود شد و آنچه باید مسلمانان از این دستور بفهمند و درس گیرند گرفتند، لذا آیه بعد نازل گردید و این حکم را نسخ کرد و فرمود: "آیا ترسیدید فقیر شوید که از دادن صدقه قبل از نجوی خودداری کردید؟! (أَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ)."

معلوم می شود حب مال در دل شما از علاقه به نجوای پیامبر ص بیشتر است، و نیز معلوم می شود در این نجواها غالبا مسائل حیاتی مطرح نمی شد، و گرنه چه مانعی داشت که این گروه قبل از نجوی صدقه ای می دادند و نجوی می کردند، به خصوص اینکه مقدار خاصی برای صدقه نیز تعیین نشده بود و می توانستند با مبلغ کمی این مشکل را حل کنند.

سپس می افزاید: "اکنون که این کار را نکردید، و خود به تقصیر خویشتن پی بردید و خداوند شما را بخشید، و توبه شما را پذیرفت، نماز را بر پا دارید و زکات را ادا کنید، و خدا و پیامبرش را اطاعت نمائید، و بدانید خداوند از آنچه انجام می دهید با خبر است" (فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ).

تعبیر به "توبه" نشان می دهد که آنها در نجواهای قبلی مرتکب گناهی شده بودند، خواه به خاطر تظاهر و ریا، و یا آزار پیامبر ص و یا ایداء مؤمنان فقیر.

گرچه در این آیه سخنی صریحا در باره جواز نجوی بعد از این ماجرا

ص: ۴۴۹

نیامده، ولی تعبیر آیه نشان می دهد که حکم سابق برداشته شد.

اما دعوت به اقامه نماز و اداء زکات و اطاعت خدا و پیامبر ص به خاطر اهمیت آن است و نیز اشاره ای است به اینکه اگر بعد از این نجوا می کنید باید در مسیر اهداف بزرگ اسلامی و در طریق اطاعت از خدا و رسول ص باشد.

نکته ها:

اشاره

۱- تنها عمل کننده به آیه صدقه و نجوی

غالب مفسران شیعه و اهل سنت نوشته اند تنها کسی که به این آیه عمل کرد امیر مؤمنان علی ع بود چنان که طبرسی در روایتی از خود حضرت نقل می کند که فرمود:

آیه من کتاب الله لم يعمل بها احد قبلى، ولا يعمل بها احد بعدى كان لى دينار فصرفته بعشره دراهم فكنت اذا جئت الى النبى (ص) تصدقت بدرهم:

"آیه ای در قرآن است که احدی قبل از من و بعد از من به آن عمل نکرده و نخواهد کرد، من یک دینار داشتم آن را به ده درهم تبدیل کردم و هر زمان می خواستم با رسول خدا ص نجوا کنم درهمی را صدقه می دادم" (۱).

همین مضمون را "شوکانی" از "عبد الرزاق" و "ابن المنذر" و "ابن ابی حاتم" و "ابن مردویه" نقل کرده است (۲).

"فخر رازی" نیز این حدیث را که تنها کسی که به آیه فوق عمل کرد

ص: ۴۵۰

۱- ۱) تفسیر طبری جلد ۲۸ صفحه ۱۵.

۲- ۲) تفسیر "البیان فی تفسیر القرآن" جلد ۱ صفحه ۳۷۵- سید قطب نیز این روایت را در فی ظلال القرآن جلد ۸ صفحه ۲۱ نقل کرده است.

علی ع بود از جمعی از محدثان از ابن عباس نقل کرده است (۱).

در "در المنثور" نیز روایات متعددی در ذیل آیات فوق در همین معنی آمده است (۲).

□
در تفسیر "روح البیان" از "عبد الله فرزند عمر بن خطاب" نقل می کنند که می گفت: کان لعلی (ع) ثلاث، لو کانت لی واحده منهن کانت احب الی من حمر النعم: تزویجه فاطمه (ع)، و اعطائه الرايه يوم خيبر، و آیه النجوى!:

"علی ع سه فضیلت داشت که اگر یکی از آنها برای من حاصل می شد بهتر بود از شتران سرخ موی (این تعبیر در میان عرب برای اشاره به گرانباترین اموال به کار برده می شد، و آن را به صورت ضرب المثل به هنگام بیان بسیار نفیس بودن چیزی ذکر می کردند) نخست تزویج پیامبر ص فاطمه (سلام الله علیها) را به او بود، و دیگر دادن پرچم به دستش در روز خیبر، و دیگر آیه نجوی" (۳).

ثبوت این فضیلت بزرگ برای علی ع در غالب کتب تفسیر و حدیث آمده و چنان مشهور و معروف است که نیازی به شرح بیشتر نیست.

۲- فلسفه تشریع و نسخ حکم صدقه قبل از نجوی

چرا وجوب صدقه قبل از نجوی کردن با پیامبر ص تشریع شد و بعد از مدت کوتاهی نسخ گردید؟

ص: ۴۵۱

۱- ۱) تفسیر فخر رازی جلد ۲۹ صفحه ۲۷۱.

۲- ۲) در المنثور جلد ۶ صفحه ۱۸۵.

۳- ۳) تفسیر "روح البیان" جلد ۹ صفحه ۴۰۶ (این حدیث را "طبرسی" در "مجمع البیان"، "زمخشری" در "کشاف"، "قرطبی" در "تفسیر جامع" ذیل آیات مورد بحث آورده اند).

پاسخ این سؤال را به خوبی می توان از قرائن موجود در آیه فوق و شان نزول آن به دست آورد، هدف آزمایشی بود، برای افراد پر ادعایی که از این طریق اظهار علاقه خاصی به پیامبر ص می کردند، معلوم شد این اظهار علاقه ها تنها در صورتی است که نجوی مجانی باشد، اما هنگامی که نیاز به بذل مقداری مال داشت خاموش شدند.

از این گذشته، این حکم برای همیشه در مسلمانان اثر گذارد، و نشان داد تا ضرورتی نباشد نباید وقت گرانبهای پیامبر ص و دیگر رهبران بزرگ اسلامی را با نجوی گرفت، و وسیله ناخشنودی مردم را فراهم ساخت، و در حقیقت کنترلی بود برای نجواها در آینده.

بنا بر این حکم مزبور از آغاز جنبه موقتی داشته، و پس از آنکه هدف آن تامین گردید نسخ شد، زیرا ادامه آن نیز مشکلی ایجاد می کرد، چرا که گاه مسائل ضروری پیش می آمد که لازم بود به طور خصوصی با پیامبر ص در میان گذارده شود، چنانچه حکم صدقه باقی میماند ای بسا این ضرورتها از دست می رفت، و افراد یا جامعه اسلامی زیان می دیدند.

به طور کلی در موارد نسخ، حکم همیشه از اول جنبه محدود و موقت داشته، هر چند مردم از این معنی احیاناً آگاه نبوده و آن را همیشگی تصور می کردند.

۳- آیا این فضیلت بود؟

بدون شک علی ع در زمره ثروتمندان اصحاب پیامبر ص نبود، زندگی ساده و زاهدانه ای داشت، با این حال برای احترام به این حکم الهی در همان مدت کوتاه چند بار صدقه داد و مسائل ضروری را از طریق نجوی با پیامبر ص در میان نهاد، و چنان که گفتیم این مساله در میان مفسران و ارباب حدیث مسلم

ص: ۴۵۲

است.

ولی بعضی با قبول این موضوع، اصرار دارند فضیلت بودن آن را انکار کنند.

از جمله اینکه می گویند اگر بزرگان صحابه اقدام به این کار نکردند نیازی به آن ندیدند، و یا وقت کافی نداشتند، یا فکر می کردند مبادا باعث ناراحتی فقرا و وحشت اغنیا گردد! بنا بر این فضیلتی برای علی ع محسوب یا موجب سلب فضیلتی از دیگران نمی گردد! (۱).

ولی گویا آنها در متن آیه دوم دقت نکرده اند که خداوند به عنوان سرزنش می فرماید: أَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ نَجْوَاكُمْ صِدَقَاتٍ "آیا از فقر ترسیدید و بخل کردید که قبل از نجوی صدقه ای ندادید" و حتی در ذیل آیه تعبیر به توبه می کند که ظاهراً ناظر به همین معنی است، از این تعبیر روشن می شود که اقدام بر صدقه و نجوی با پیامبر ص کار مطلوبی بوده است و گرنه سرزنش و توبه نداشت.

بدون شک جمعی از اصحاب سرشناس پیامبر ص قبل از این ماجرا با پیامبر ص نجوی داشتند، (چون افراد عادی و دور افتاده کمتر اقدام به چنین کاری می کردند) ولی همین صحابه معروف بعد از دستور صدقه از این کار خودداری نمودند، تنها کسی که به این دستور احترام گذارد و جامه عمل به آن پوشانید علی ع بود چه می شود که ما ظاهر آیات و روایاتی که در این زمینه است و در کتب مختلف اسلامی نقل شده بپذیریم و با احتمالات ضعیف و بی اساس یک واقعیت را نادیده نگیریم، و با عبد الله بن عمر که این فضیلت را همدیف با تزویج فاطمه ع و پرچمداری روز فتح خیبر و برتر از "حمر النعم" قرار داده همصدا شویم؟! ***

ص: ۴۵۳

(۱- ۱) به "تفسیر فخر رازی" و "روح البیان" ذیل آیات مورد بحث مراجعه شود.

۴- مدت حکم و مقدار صدقه

در اینکه حکم بالا- یعنی وجوب صدقه قبل از نجوی با رسول خدا ص چقدر به طول انجامید و نسخ شد؟ نقلهای مختلفی است: بعضی آن را یک ساعت، و بعضی یک شب، و بعضی ده روز ذکر کرده اند، و ظاهر همان قول سوم است چرا که یک ساعت و یک شب برای یک چنین امتحانی هرگز کافی نبود، چرا که می توانستند متعذر شوند که در این مدت کوتاه موجبی برای نجوی پیش نیامد، ولی مدت ده روز می تواند حقایق را روشن سازد، و زمینه ای برای ملامت و سرزنش متخلفان فراهم کند.

و اما در مورد مقدار صدقه نه در آیه مقداری برای آن ذکر شده و نه در روایات اسلامی، هر چند از عمل علی ع بر می آید که حتی یک درهم نیز کافی بوده است.

ص: ۴۵۴

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ۖ هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَخْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (١٤) أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (١٥) اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (١٦) لَنْ تَغْنِي عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (١٧) يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَى شَيْءٍ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ (١٨) اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ (١٩)

ترجمه:

۱۴- آیا ندیدی کسانی را که طرح دوستی با جمعیتی که مورد خشم خدا بود ریختند؟ اینها نه از شما هستند و نه از آنان! آنها سوگند دروغ یاد می کنند (که از شما هستند) در حالی که خودشان می دانند (دروغ می گویند).

۱۵- خداوند عذاب شدیدی برای آنها فراهم ساخته، زیرا اعمالی را که انجام می دهند بد است.

۱۶- آنها سوگندهای خود را سپری قرار دادند و مردم را از راه خدا بازداشتند، لذا برای آنها عذاب خوار کننده ای است.

۱۷- اموال و اولادشان به هیچوجه آنها را از عذاب الهی حفظ نمی کند، آنها اصحاب آتشند و جاودانه در آن می مانند.

۱۸- به خاطر بیاورید روزی را که خدا همه آنها را برمی انگیزد آنها برای خدا نیز سوگند (دروغ) یاد می کنند همانگونه که (امروز) برای شما سوگند می خورند، و گمان می کنند (با این سوگندهای دروغ) کاری می توانند انجام دهند بدانید آنها دروغگویانند.

۱۹- شیطان بر آنها چیره شده و یاد خدا را از خاطر آنها برده است، آنها حزب شیطانند بدانید حزب شیطان زیانکارانند.

تفسیر:

حزب شیطان!

این آیات بخشی از توطئه های منافقان را برملا می سازد، و آنها را با نشانه هایشان به مسلمانان معرفی می کند، و ذکر این معنی بعد از آیات نجوی شاید به این

ص: ۴۵۶

مناسبت است که در میان نجوی کنندگان با پیامبر ص افراد منافقی نیز وجود داشتند که از این کار به عنوان پوششی برای توطئه های خود و اظهار نزدیکی به پیامبر اکرم ص استفاده می کردند و همین امر سبب شد که قرآن به صورت یک امر کلی با آن برخورد کند.

نخست می فرماید: "آیا ندیدی کسانی را که با قومی که خداوند آنها را غضب کرده بود طرح دوستی ریختند؟! (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ)."

این قوم "مغضوب علیهم" ظاهرا همان قوم یهود است که در آیه ۶۰ سوره مائده به همین عنوان معرفی شده، آنجا که در باره یهود می گوید: قُلْ هَلْ أَنْبَأُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ... "بگو آیا شما را از کسانی که وضعشان از این هم بدتر است با خبر کنم آنها کسانی هستند که خداوند آنها را لعنت کرده و مورد غضب قرار داده..." سپس می افزاید: "اینها نه از شما هستند و نه از آنان" (یهود) (مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ).

نه در مشکلات و گرفتاریها یاور شما هستند، و نه دوست صمیمی آنها، بلکه منافقانی هستند که هر روز چهره عوض می کنند، و هر لمحّه به شکلی در می آیند.

البته این تعبیر منافاتی با آیه ۵۱ سوره مائده ندارد که می گوید: وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ: "هر کس از شما آنها را دوست دارد از آنها است" زیرا منظور از آن این است که آنها در حکم دشمنان شما محسوب می شوند هر چند حقیقتا جزء آنها هم نباشد.

باز در ادامه همین سخن می افزاید: "آنها برای اثبات وفاداری خود نسبت به شما قسم یاد می کنند اما سوگندی دروغ که خودشان هم می دانند!"

ص: ۴۵۷

(وَ يَخْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ).

این راه و رسم منافقان است که پیوسته برای پوشانیدن چهره زشت و منفور خود به سوگندهای دروغ پناه می برند، در حالی که عملشان بهترین معرف آنها است.

*** بعد به عذاب دردناک این منافقان لجوج اشاره کرده، می فرماید: "خداوند عذاب شدیدی برای آنها فراهم ساخته است" (أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا).

و بدون شک این عذاب عادلانه است "چرا که آنها اعمال بدی انجام می دادند" (إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

*** سپس برای توضیح بیشتر در مورد نشانه های این منافقان می گوید: "آنها سوگندهای خود را سپری قرار داده اند تا مردم را از راه خدا باز دارند" (اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ) (۱).

قسم یاد می کنند که مسلمانند و هدفی جز اصلاح ندارند در حالی که زیر پوشش این قسم به انواع فساد و خرابکاری و توطئه مشغولند، و در حقیقت از نام مقدس خدا برای جلوگیری از راه خدا بهره می گیرند.

آری سوگندهای دروغ یکی از نشانه های منافقان است که علاوه بر اینجا در سوره منافقین نیز ضمن بیان اوصاف آنها ذکر شده است (سوره منافقین آیه ۲).

و در پایان آیه می افزاید: "به همین دلیل برای آنها عذاب خوار کننده ای است" (فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ).

ص: ۴۵۸

۱- ۱) "جنه" در اصل از ماده "جن" (بر وزن فن) به معنی پوشاندن چیزی است و از آنجا که سپر انسان را در مقابل ضربات دشمن می پوشاند به آن "جنه" و "مجن" و "مجنه" می گویند.

آنها می خواستند با این سوگندهای دروغین آبرو برای خود فراهم کنند ولی خدا آنها را به عذاب خوار کننده ای مبتلا می سازد و قبلاً فرمود "عذاب شدید" برای آنها است (آیه ۱۵ همین سوره) زیرا قلوب مؤمنان راستین را شدیداً به درد می آورند.

ظاهر این است که هر دو عذاب مربوط به آخرت است و چون با دو وصف مختلف (مهین و شدید) ذکر شده تکرار نیست، زیرا توصیف عذاب به این دو وصف در قرآن مجید معمولاً در عذابهای آخرت است هر چند بعضی از مفسران احتمال داده اند که اولی مربوط به دنیا یا عذاب قبر و دومی مربوط به عذاب آخرت می باشد.

*** و از آنجا که منافقان غالباً به اموال و فرزندان (سرمایه های اقتصادی و نیروهای انسانی) خود برای حل مشکلات تکیه می کنند قرآن در آیه بعد می گوید: "اموال و اولادشان، آنها را به هیچوجه از عذاب الهی حفظ نمی کند" (لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا) (۱).

بلکه همین اموال طوق لعنتی بر گردن آنها می شود و مایه عذاب دردناکشان چنان که در آیه ۱۸۰ آل عمران می خوانیم: سَيَطُوقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ و همچنین فرزندان گمراه آنها باعث عذاب آنها می گردد، و اگر در میان آنها افرادی مؤمن و نیکوکار باشند از آنها بیزاری می جویند.

آری روز قیامت روزی است که هیچ پناهگاهی جز خدا نیست، و هر چه

ص: ۴۵۹

۱-۱) بعضی از مفسران در اینجا کلمه "عذاب" را در تقدیر گرفته اند و گفته اند منظور "من عذاب الله" است (قرطبی و روح البیان و کشاف) ولی این احتمال نیز وجود دارد که آیه هیچ تقدیری نداشته باشد و مراد از "من الله" این است که بجای خدا پناهگاه دیگری نمی یابند.

غیر او است از کار می افتد، چنان که در آیه ۱۶۶ بقره می خوانیم: وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ "دست آنها از هر گونه وسیله و سببی قطع می شود".

و باز در پایان آیه آنها را با این جمله تهدید می کند: "آنها اصحاب دوزخند و جاودانه در آن می مانند" (أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

و به این ترتیب گاهی عذاب آنها را به عنوان "شدید" توصیف کرده و گاهی "مهین" و خوار کننده، و گاه جاودانه بودن که هر یک از این اوصاف به تناسب وصفی از اوصاف آنها و اعمالشان است.

*** و عجب اینکه این منافقان در قیامت هم دست از منافقگری خود بر نمی دارند چنان که در آیه بعد آمده است: "به خاطر بیاورید روزی را که خدا همه آنها را برمی انگیزد، و اعمالشان را بر آنها عرضه می دارد، و در دادگاه عدلش از آنها سؤال می کند، ولی آنان برای خدا نیز سوگند دروغ یاد می کنند همانگونه که برای شما سوگند می خورند" (يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ) (۱).

قیامت تجلیگاه اعمال و روحيات انسان در این دنیا است، و از آنجا که منافقان این روحیه را همراه خود به قبر و برزخ برده اند در صحنه قیامت نیز آشکار می شود، و با اینکه می دانند خداوند علام الغیوب است، و چیزی بر او مخفی نیست، ولی باز بر طبق عادت گذشته سوگند دروغین یاد می کند.

البته این منافات با اعتراف آنها به گناهانشان در بعضی از مواقف آن دادگاه عدل الهی ندارد، چرا که قیامت منزلگاهها و مواقف مختلفی دارد، و در هر کدام

ص: ۴۶۰

۱- ۱) "یوم" ظرف است و متعلق به "اذکر" محذوفی است، و یا متعلق به ما قبل آن یعنی "لهم عذاب مهین" یا "اولئک اصحاب النار" می باشد ولی احتمال اول مناسبتر است.

برنامه ای است.

سپس می افزاید: "آنها گمان می کنند که با این سوگندهای دروغ می توانند سودی برای خود جلب کنند و یا زبانی را دفع نمایند" (وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ)."

البته این یک پندار موهوم و خیال خام بیش نیست، ولی از آنجا که در دنیا به این کار عادت کرده بودند که خطرات و ضررها را با سوگندهای دروغین از خود دفع نمایند و منافعی برای خود کسب کنند این ملکات زشت در آنجا نیز جان می گیرد و خودنمایی می کند.

و سرانجام آیه را با این جمله پایان می دهد: "بدانید آنها دروغگویانند" (أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ).

این اعلام ممکن است مربوط به دنیا باشد و یا مربوط به قیامت، و یا هر دو و به این ترتیب کوس رسوایی آنها را همه جا می زنند.

*** در آخرین آیه مورد بحث سرنوشت نهایی این منافقان تیره دل را چنین بیان می کنند: "شیطان بر آنها مسلط شده، و آنها را به سرعت می راند، و به همین جهت یاد خدا را از خاطر آنها برده است" (إِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ).

به همین دلیل "آنها حزب شیطانند" (أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ).

"بدانید حزب شیطان زیانکارانند" (أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ) "استحوذ" از ماده "حوذ" (بر وزن موز) در اصل به معنی قسمت پشت ران شتر است، و از آنجا که ساربان به هنگام راندن شترها بر پشت رانهای آنها می زند این واژه به معنی تسلط یافتن و به سرعت راندن آمده است.

آری منافقان دروغگو و مغرور به مال و مقام سرنوشتی جز این ندارند که

ص: ۴۶۱

در بست در اختیار شیطان و وسوسه های او قرار می گیرند، و خدا را به کلی فراموش می کنند، نه تنها منحرف می شوند که در زمره عمال شیطان و اعوان و انصار و لشکر و حزب او برای گمراه ساختن دیگران قرار می گیرند.

امیر مؤمنان علی ع در باره آغاز وقوع فتنه ها و اختلافها می فرماید:

□
ایها الناس! انما بدأ وقوع الفتن اهواء تتبع، و احکام تبدع، یخالف فیها کتاب الله، یتولی فیها رجال رجالا، فلو ان الباطل خالص لم یخف علی ذی حجب، و لو ان الحق خالص لم یکن اختلاف، و لكن يؤخذ من هذا ضعف، و من هذا ضعف، فیمزجان، فیجئان معا فهناک استحوذ الشیطان علی اولیائه، و نجی الذین سبقت لهم من الله الحسنی:

"ای مردم آغاز وقوع فتنه ها آراء باطلی است که از آن پیروی می کنند، و بدعتهایی است که برخلاف حکم قرآن گذارده می شود، و گروهی از مردم به دوستی گروهی دیگر، و تبعیت آنها در این امور می پردازند، اگر باطل به صورت خالص خودنمایی می کرد از دیده هیچ صاحب عقلی پنهان نمی ماند، و هر گاه حق از آمیزش به باطل خالص می شد اختلافی رخ نمی داد، ولی بخشی از این می گیرند و بخشی از آن، و ممزوج می کنند، اینجا است که شیطان بر دوستان خود چیره می شود، و آنهایی که توفیق الهی یارشان شده رهایی می یابند" (۱).

همین تعبیر در کلام امام حسین سید الشهداء ع در کربلا دیده می شود که وقتی صفوف اهل کوفه را همچون شب تاریک، و سیل خروشان، در مقابل خود دید، فرمود: "عجب بندگان بدی هستید! اظهار اطاعت خدا و ایمان به رسول کردید ولی اکنون آمده اید ذریه پیامبر ص را به قتل برسانید،

□
لقد استحوذ علیکم الشیطان فانساکم ذکر الله العظیم: "شیطان بر شما چیره شده، یاد

ص: ۴۶۲

۱- ۱) "اصول کافی" طبق نقل تفسیر نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۲۶۷.

خدای بزرگ را از خاطرتان برده، سپس افزود مرگ بر شما و بر آنچه می خواهید، إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ " (۱).
 □
 در باره حزب شیطان و حزب الله ذیل آیات آینده به خواست خدا مشروحا بحث خواهیم کرد.

ص: ۴۶۳

 (۱- ۱) تفسیر نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۲۶۶.

[سوره المجادله (۵۸): آیات ۲۰ تا ۲۲]

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ (۲۰) كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَيْنَ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (۲۱) لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۲۲)

ترجمه:

۲۰- کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می کنند آنها در زمره ذلیل ترین افرادند.

۲۱- خداوند چنین مقرر داشته که من و رسولانم پیروز می شویم چرا که خداوند قوی و شکست ناپذیر است.

۲۲- هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز قیامت دارد نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش

ص: ۴۶۴

دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندان آنها باشند، آنها کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه قلوبشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آنها را تقویت فرموده، آنها را در باغهایی از بهشت داخل می کند که نهرها از زیر درختانش جاری است، جاودانه در آن می مانند خدا از آنها خشنود و آنها نیز از خدا خشنودند آنها حزب الله اند بدانید حزب الله پیروز است.

تفسیر:

حزب الله پیروز است!

در آیات گذشته سخن از منافقان و دشمنان خدا و بخشی از صفات و نشانه های آنها بود.

در ادامه همین بحث در این آیات که آخرین آیات سوره مجادله است نشانه های دیگری از آنها را مطرح می کند، و سرنوشت حتمی آنها را که شکست و نابودی است روشن می سازد.

نخست می فرماید "کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می کنند آنها در زمره ذلیل ترین افرادند" (إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ) (۱).

*** آیه بعد در حقیقت دلیلی است برای این معنی، می فرماید: "خدا چنین مقرر داشته که من و رسولانم پیروز می شویم" (كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رَسُولِي).

"چرا چنین نباشد، در حالی که خداوند قوی و شکست ناپذیر است" (إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ).

ص: ۴۶۵

۱- ۱) "یحادون" از ماده "محاده" به معنی "مبارزه مسلحانه و غیر مسلحانه" و یا به معنی "ممانعت است" (ذیل آیه ۵ همین سوره توضیح بیشتری در این باره داده ایم).

به همان اندازه که خداوند قدرتمند است دشمنانش ضعیف و ذلیلند، و اگر می بینیم در آیه قبل تعبیر به "اذلین" (ذلیل ترین افراد) شده دلیلش همین بوده است.

تعبیر به "کتب" (نوشته است) تاکید است بر قطعی بودن این پیروزی، و جمله "لاغلبن" با "لام تاکید" و "نون تاکید ثقلیه" نشانه مؤکد بودن این پیروزی است به گونه ای که هیچ جای شک و تردید برای هیچکس نداشته باشد.

این شبیه همان چیزی است که در آیه ۱۷۳-۱۷۱ سوره "صافات" آمده است، وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ - إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ - وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ: "و عده قطعی ما برای بندگان مرسل ما از قبل مسلم شده که آنها یاری می شوند، و لشکر ما در تمام صحنه ها پیروزند!" در طول تاریخ این پیروزی فرستادگان الهی در چهره های گوناگونی نمایان شده: در عذابهای مختلفی همچون طوفان نوح، و صاعقه عاد و ثمود، و زلزله های ویرانگر قوم لوط، و مانند آن، و در پیروزی در جنگهای مختلف، مانند غزوات "بدر" و "حنین" و فتح "مکه" و سایر غزوات پیامبر اسلام ص.

و از همه مهمتر در پیروزی منطقی آنها بر مکاتب شیطانی و دشمنان حق و عدالت بوده است، و از اینجا پاسخ سؤال کسانی که می گویند: اگر این وعده قطعی است پس چرا بسیاری از رسولان الهی و امامان معصوم ع و مؤمنان راستین را شهید کردند و هرگز پیروز نشدند؟! روشن می شود.

این ایراد کنندگان در حقیقت معنی "پیروزی" را درست تشخیص نداده اند، فی المثل ممکن است تصور کنند امام حسین ع در کربلا شکست خورد، زیرا خود و یارانش شهید شدند، در حالی که می دانیم او به هدف نهائیش که رسوایی بنی امیه و بنیان گذاردن مکتب آزادی، و درس دادن به همه آزادگان جهان بود رسید، و هم اکنون به عنوان سرور شهیدان عالم (سید الشهداء) و سر سلسله

آزادگان جهان انسانیت، بر افکار قشر عظیمی از انسانها با پیروزی حکومت می کند (۱).

این نیز لازم به یادآوری است که همین حکم، یعنی پیروزی قطعی، طبق وعده خداوند در مورد پیروان خط انبیاء و اولیاء نیز ثابت است، یعنی پیروزی آنها نیز از سوی خدا تضمین شده است، چنان که در آیه ۵۱ مؤمن می خوانیم: **إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ**: "ما قطعاً رسولان خود و کسانی را که ایمان آورده اند در زندگی دنیا و روزی که گواهان بپا می خیزند (روز رستاخیز) یاری می دهیم"، مسلماً هر کس را خدا یاری دهد پیروز است.

ولی نباید فراموش کرد که این وعده حتمی خداوند بی قید و شرط نیست، شرط آن ایمان و آثار ایمان است، شرط آن این است که سستی به خود راه ندهند، و از مشکلات نهراسند و غمگین نشوند، چنان که در آیه ۱۳۹ آل عمران می فرماید: **وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**.

شرط دیگر آن این است که دگرگوניה را از خود شروع نکنند چرا که خداوند نعمتهای هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی دهد مگر تغییری در خود آنها پیدا شود، **ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُعَيَّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ** (انفال ۵۳).

باید دست به رشته محکم الهی بزنند و صفوف خود را متحد کنند، نیروهای خود را بسیج نمایند، نیات را خالص گردانند و مطمئن باشند دشمن هر قدر قوی و نیرومند و آنها هر قدر به ظاهر کم جمعیت و کم توان باشند سرانجام با جهاد

ص: ۴۶۷

۱-۱) برای توضیح بیشتر در این زمینه به تفسیر نمونه جلد ۱۹ صفحه ۱۸۷ به بعد، ذیل آیه ۱۷۱ "صفات" مراجعه فرمائید.

و کوشش و توکل بر پروردگار پیروز می شوند.

جمعی از مفسران شان نزولی برای آیه فوق ذکر کرده اند که: گروهی از مسلمانان هنگامی که فتح بعضی از آبادیهای حجاز را دیدند گفتند به زودی خداوند روم و ایران را برای ما نیز فتح خواهد کرد، منافقان گفتند: تصور می کنید ایران و روم مانند بعضی از روستاهای حجازند که شما آنها را فتح کردید؟ آیه فوق نازل شد و این پیروزی را به آنها وعده داد! *** در آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه از سوره مجادله، و از کوبنده ترین آیات قرآن است، به مؤمنان هشدار می دهد که جمع میان "محبت خدا" و "محبت دشمنان خدا" در یک دل ممکن نیست، و باید از میان این دو یکی را برگزینند، اگر راستی مؤمنند باید از دوستی دشمنان خدا پرهیزند و الا ادعای مسلمانی نکنند می فرماید: "هیچ گروهی را که ایمان به خدا و روز قیامت دارد نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندان آنها باشند" (لا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ).

آری در یک دل دو محبت متضاد نمی گنجد، و آنها که دم از هر دو می زنند یا ضعیف الایمانند، و یا منافق، و لذا می بینیم که در غزوات اسلامی در صف مخالف جمعی از بستگان و خویشاوندان مسلمین بودند، ولی چون خطشان را از خط الهی جدا کرده، و به صفوف دشمنان حق پیوسته بودند، با آنها پیکار کردند، و حتی جمعی از آنها را کشتند.

محبت پدران و فرزندان و برادران و اقوام بسیار خوب است، و نشانه زنده

ص: ۴۶۸

بودن عواطف انسانی است، اما هنگامی که این محبت رو در روی محبت خدا قرار گیرد ارزش خود را از دست می دهد.

البته افراد مورد علاقه انسان تنها این چهار گروه که در آیه ذکر شده اند نمی باشد، ولی اینها نزدیکترین افراد انسانند، و با توجه به آنها حال بقیه نیز روشن می شود.

لذا در آیه مورد بحث سخنی از همسران و اموال و تجارت و خانه های مورد علاقه به میان نیامده، در حالی که "در آیه ۲۴ سوره توبه" همه اینها مورد توجه قرار گرفته، می فرماید: "قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ :

"بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قبیله شما، و اموالی که به دست آورده اید، و تجارتی که از کسادهای می ترسید، و مساکن مورد علاقه شما، در نظرتان از خدا و پیامبرش و جهاد در راه او محبوبتر است در انتظار این باشید که خدا عذابش را بر شما نازل کند، خدا جمعیت نافرمانبردار را هدایت نمی کند."

دلیل دیگر عدم ذکر امور دیگر در آیه مورد بحث ممکن است شان نزولهایی باشد که برای آیه ذکر کرده اند، از جمله اینکه "حاطب بن ابی بلتع" نامه ای به اهل مکه نوشت و به آنها هشدار داد که ممکن است رسول خدا ص برای فتح مکه حرکت کند، هنگامی که این مساله برملا شد عذر آورد که من اقوامی در مکه در چنگال کفار دارم خواستم به مردم مکه خدمتی کنم تا اقوامم در امان باشند! (۱).

ص: ۴۶۹

(۱-۱) "مجمع البیان" جلد ۹ صفحه ۲۵۵.

بعضی نیز گفته اند: آیه در باره "عبد الله بن ابی" نازل شده که فرزندی با ایمان داشت، روزی دید پیامبر ص آب می نوشد عرض کرد کمی از آب را در ظرف بگذارید تا به پدرم بدهم شاید خدا قلبش را پاک کند، هنگامی که نیم خورده آب نوشیدنی پیامبر ص را برای او آورد او از نوشیدن خودداری کرد و حتی جمله بسیار زشت و زننده و توهین آمیزی نسبت به رسول الله ص گفت، پسرش نزد پیامبر ص آمد و اجازه قتل پدر را خواست، پیامبر ص اجازه نداد و فرمود: با او مدارا کن (ولی در دل از اعمال او بیزار باش).

سپس به پادشاهای بزرگ این گروه که قلبشان به طور کامل در اختیار عشق خدا است پرداخته، و پنج موضوع را که بعضی به صورت امداد و توفیق است، و بعضی به صورت نتیجه و سرانجام کار بیان می کند:

در بیان قسمت اول و دوم می فرماید: "آنها کسانی هستند که خدا خط ایمان را بر صفحه قلوبشان نوشته، و با روحی از ناحیه خودش آنان را تقویت فرموده است" (أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ).

بدیهی است این امداد و لطف الهی هرگز با اصل آزادی اراده و اختیار انسان منافات ندارد، چرا که گامهای نخستین یعنی "ترک محبت دشمنان خدا" از سوی خود آنان برداشته شده، سپس امدادهای الهی به صورت "استقرار ایمان" که از آن تعبیر به "کتابت" و نوشتن شده به سراغ آنان می آید.

آیا این روح الهی که خداوند مؤمنان را با آن تایید می کند تقویت پایه های ایمان است یا دلائل عقلی یا قرآن و یا فرشته بزرگ خدا که روح نام دارد؟ احتمالات و تفسیرهای مختلفی ذکر شده ولی جمع میان همه اینها نیز امکان پذیر است خلاصه این روح یک نوع حیات معنوی جدید است که خداوند بر مؤمنان افاضه می کند.

و در سومین مرحله می فرماید: "خداوند آنها را در باغهایی از بهشت

داخل می کند که نهرها از زیر درختان و قصورش جاری است، و جاودانه در آن می مانند" (و يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا).

و در چهارمین مرحله می افزاید: "خداوند از آنها خشنود است و آنها نیز از خدا خشنودند" (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ).

در برابر مواهب مادی قیامت و جنات و حور و قصور این بزرگترین پاداش روحانی است که به این گروه از مؤمنان داده می شود، آنها احساس می کنند که خدا از آنان راضی است و این رضایت مولا- و معبودشان که آنها را پذیرفته، و در کنف حمایت خویش قرار داده، و بر بساط قربش آنها را نشانده، لذتبخش ترین احساسی است که به آنها دست می دهد، و نتیجه اش خشنودی کامل آنها از خدا است.

آری هیچ نعمتی به پایه این خشنودی دو جانبه نمی رسد، و این کلیدی است برای مواهب و نعمتهای دیگر، چرا که وقتی خدا از کسی خشنود باشد هر چه تقاضا کند به او می دهد که او هم کریم است و هم قادر و توانا.

چه تعبیر جالبی؟ می فرماید "هم خدا از آنها راضی است و هم آنها از خدا راضی" یعنی مقامشان به قدری بالا رفته است که نامشان در کنار نام خدا، و رضایتشان در کنار رضایت او قرار گرفته است.

و در آخرین مرحله به صورت یک اعلام عمومی که حاکی از نعمت و موهبت دیگری است می فرماید: "آنها حزب الله اند، بدانید حزب الله پیروز است" (أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

نه تنها پیروزی در سرای دیگر و نیل به انواع نعمتهای مادی و معنوی در قیامت، بلکه همانگونه که در آیات قبل نیز آمد در این دنیا نیز به لطف الهی بر دشمنان پیروزند، و در پایان جهان نیز حکومت حق و عدالت در دست آنها است.

اشاره

۱- نشانه اصلی حزب الله و حزب شیطان

□ در دو آیه از قرآن مجید اشاره به "حزب الله" شده (آیه مورد بحث و آیه ۵۶ سوره مائده) و در یک آیه اشاره به "حزب شیطان"، در هر دو مورد که از حزب خدا سخن می گوید روی مساله "حب فی الله و بغض فی الله" و ولایت اولیای حق تکیه کرده است، در آیه سوره مائده بعد از بیان مساله "ولایت" و حکم به وجوب اطاعت خدا و اطاعت رسول و آن کس که در حال نماز زکات پرداخته (امیر مؤمنان علی ع) می فرماید: وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ .

□ در آیات مورد بحث نیز روی قطع رابطه دوستی از دشمنان خدا تکیه می کند، بنا بر این خط حزب الله همان خط ولایت و بریدن از غیر خدا و پیامبر و اوصیای او است.

در مقابل به هنگام توصیف "حزب شیطان" که در آیات قبل در همین سوره به آن اشاره شده، بارزترین نشانه های آنها را همان نفاق و دشمنی با حق و فراموشی یاد خدا و دروغ و نیرنگ می شمرد.

□ قابل توجه این است که در یک مورد می گوید: "فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ" و در مورد دیگر می فرماید: "أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ" و با توجه به اینکه "فلاح" نیز همراه با پیروزی و غلبه بر دشمن است هر دو آیه به یک معنی باز می گردد، با این قید که "فلاح و رستگاری" مفهومی عمیقتر از مفهوم "غلبه و پیروزی" دارد، چرا که وصول به هدف را نیز مشخص می کند.

و بر عکس حزب شیطان را به زیانکاری و شکست و ناکامی در برنامه ها

ص: ۴۷۲

و بازماندن از مقصد توصیف می نماید.

مساله ولایت به معنی خاص، و حب فی الله و بغض فی الله به معنی عام، مساله ای است که در روایات اسلامی روی آن تاکید فراوان شده است، تا آنجا که سلمان فارسی به امیر مؤمنان علی ع عرض می کند: هر زمان خدمت پیامبر ص رسیدم دست بر شانه من زد و اشاره به تو کرد و فرمود: "ای سلمان این مرد و حزیش پیروزند!" (۱)

یا ابا الحسن ما اطلعت علی رسول الله الا ضرب بین کتفی و قال یا سلمان هذا و حزبه هم المفلحون (۱).

و در مورد دوم یعنی ولایت عامه در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص می خوانیم:

ود المؤمن للمؤمن فی الله من اعظم شعب الایمان: "دوستی مؤمن نسبت به مؤمن برای خدا از مهمترین شعبه های ایمان است" (۲).

و در حدیث دیگری آمده است که "خداوند به موسی وحی فرستاد آیا هرگز عملی برای من انجام داده ای؟ عرض کرد: آری برای تو نماز خوانده ام، روزه گرفته ام، انفاق کرده ام، و به یاد تو بوده ام، فرمود: اما نماز برای تو نشانه حق است، و روزه سپر آتش، و انفاق سایه ای در محشر، و ذکر نور است، کدام عمل را برای من بجا آورده ای ای موسی؟! عرض کرد: خداوند! خودت مرا در این مورد راهنمایی فرما، فرمود: هل وایت لی ولیا؟ و هل عادت لی عدوا قط؟ فعلم موسی ان افضل الاعمال الحب فی الله و البغض فی الله! "آیا هرگز به خاطر من کسی را دوست داشته ای؟ و به خاطر من کسی را دشمن داشته ای؟ اینجا بود که موسی دانست برترین اعمال حب فی الله و بغض فی الله

ص: ۴۷۳

۱- ۱) این حدیث را تفسیر برهان از کتب اهل سنت نقل کرده است (برهان جلد ۴ صفحه ۳۱۲).

۲- ۲) اصول کافی جلد ۲ باب حب فی الله حدیث ۳.

است (دوستی برای خدا و دشمنی برای خدا) (۱).

و در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که فرمود:

لا- یمحض رجل الايمان بالله حتى يكون الله احب اليه من نفسه و ابيه و امه و ولده و اهله و ماله و من الناس كلهم: "هیچکس ایمانش به خدا خالص نمی شود مگر آن زمانی که خداوند در نظرش محبوبتر از جانش و پدر و مادر و فرزند و خانواده و مالش و همه مردم باشد" (۲).

روایات در این رابطه، هم در جانب مثبت (دوستی دوستان خدا) و هم در طرف منفی (دشمنی با دوستان خدا) بسیار است که ذکر همه آنها به طول می انجامد، بهتر است این سخن را با حدیث پر معنای دیگری از امام باقر ع پایان دهیم، فرمود:

اذا اردت ان تعلم ان فيك خيرا، فانظر الى قلبك فان كان يحب اهل طاعة الله ع و جل و يبغض اهل معصيته ففیک خیر، و الله یحبک، و اذا كان يبغض اهل طاعة الله، و يحب اهل معصيته، لیس فیک خیر، و الله یبغضک، و المرء مع من احب: "اگر بخواهی بدانی آدم خوبی هستی نگاهی به قلبت کن، اگر اهل طاعت خدا را دوست داری، و اهل معصیتش را دشمن، بدان آدم خوبی هستی، و خدا تو را دوست دارد، و اگر اهل طاعتش را دشمن داری و اهل معصیتش را دوست، چیزی در تو نیست، و خدا تو را دشمن دارد، و انسان همیشه با کسی است که او را دوست دارد" (۳).

۲- پاداش "حب فی الله" و "بغض فی الله"

چنان که در آیات فوق دیدیم خداوند برای کسانی که عشق او را بر همه چیز مقدم شمرند و هر علاقه ای را تحت الشعاع علاقه به او قرار دهند، دوستان او را

ص: ۴۷۴

۱- ۱ و ۲) سفینه البحار جلد ۱ صفحه ۲۰۱.

۲- ۳) همان مدرک.

دوست دارند و دشمنان او را دشمن، پنج پاداش بزرگ مقرر داشته که سه پاداشش را در همین جهان به آنها می دهد و دو پاداش را در قیامت.

نخستین موهبت در این جهان، استقرار و ثبات ایمان آنها است، چنان نقش ایمان را بر قلوبشان می زند که دست حوادث و طوفانهای زندگی نتواند آن را محو سازد، و از این گذشته با روح تازه ای آنها را تایید و تقویت می کند، و در مرحله سوم آنها را در حزب خویش جای می دهد و بر دشمنان پیروز می سازد.

در آخرت نیز بهشت جاویدان با تمام نعمتهایش در اختیار آنها قرار می دهد، و علاوه بر آن، خشنودی مطلق خویش را از آنان اعلام می دارد.

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

□
ما من مؤمن الا- و لقلبه اذن ان فی جوفه: اذن ینفث فیها الوسواس الخناس! و اذن ینفث فیها الملک! فیؤید الله المؤمن بالملک، فذلک قوله وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ: "هر مؤمنی قلبش دو گوش دارد، گوشی که در آن "وسواس خناس" می دمَد، و گوش دیگری که فرشته در آن می دمَد، خداوند مؤمن را به وسیله فرشته تقویت می کند، و این همان است که می فرماید: "وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ" (۱).

و در حدیث دیگری از امام باقر ع در تفسیر کلام پیامبر گرامی اسلام ص که می فرماید: اذا زنی الرجل فارقه روح الایمان (هنگامی که انسان زنا کند روح ایمان در آن حال از او جدا می شود) آمده است: این روح ایمان همان است که خداوند در قرآن فرموده: وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ (۲) از احادیث فوق، گستردگی معنی "روح ایمان" و شمول آن نسبت به فرشته و مرتبه عالی روح انسانی روشن می شود، در ضمن این حقیقت را نیز نشان

ص: ۴۷۵

۱- ۱) "کافی" (مطابق نقل تفسیر المیزان جلد ۱۹ صفحه ۲۸۸).

۲- ۲) همان مدرک.

می دهد که با وجود این مرحله از روح ایمان انسان آلوده گناهای همچون زنا و شرب خمر و امثال آن نمی شود.

***خداوند!! اگر این روح ایمان را به ما عنایت کنی بزرگترین لطف را در حق این بندگان ضعیف فرموده ای و دیگر غمی ندارند.

پروردگارا! ما را به دوستی دوستان و دشمنی دشمنان موفق دار، و این دوستی با دشمنان و دشمنی با دوستان بر کنار فرما! بار الها! تو وعده پیروزی به مؤمنان راستین داده ای و آنها را حزب الله شمرده ای، اجازه ورود در این حزب را به ما مرحمت فرما و پیروزی را شامل حال ما گردان (آمین رب العالمین).

پایان سوره مجادله جمعه ۸ شعبان ۱۴۰۶

ص: ۴۷۶

(۵۹) سوره حشر این سوره در مدینه نازل شده و دارای ۲۴ آیه است

اشاره

ص: ۴۷۷

محتوای سوره حشر:

این سوره که بیشتر ناظر به داستان مبارزه مسلمانان با جمعی از یهود به نام "یهود بنی نضیر" است و سرانجام منتهی به بیرون راندن همه آنها از مدینه و پاکسازی این سرزمین مقدس شد، از سوره های مهم و بیدارگر و تکان دهنده قرآن مجید است، و تناسب بسیار نزدیکی با آخرین آیات سوره قبل دارد که وعده پیروزی در آن به "حزب الله" داده شده است، و در حقیقت این یک نمونه روشن آن پیروزی است.

محتوای این سوره را می توان در شش بخش خلاصه کرد:

در "بخش اول" که تنها یک آیه است و مقدمه ای برای مباحث مختلف این سوره محسوب می شود سخن از تسبیح و تنزیه عمومی موجودات در برابر خداوند عظیم و حکیم است.

در "بخش دوم" که از آیه ۲ تا آیه ۱۰ (مجموعاً ۹ آیه) است ماجرای درگیری مسلمان را با یهود پیمان شکن مدینه بازگو می کند.

در "بخش سوم" که از آیه ۱۱ تا ۱۷ را تشکیل می دهد داستان منافقان مدینه آمده است که با یهود در این برنامه همکاری نزدیک داشتند.

"بخش چهارم" که چند آیه بیشتر نیست مشتمل بر یک سلسله اندرزها و نصایح کلی نسبت به عموم مسلمانان است و در حقیقت به منزله نتیجه گیری از ماجراهای فوق می باشد.

"بخش پنجم" که فقط یک آیه است (آیه ۲۱) توصیف بلیغی است از قرآن مجید و بیان تاثیر آن در پاکسازی روح و جان.

ص: ۴۷۹

و بالاخره در بخش ششم که آخرین بخش این سوره است و از آیه ۲۲ شروع و به ۲۴ ختم می شود قسمت مهمی از اوصاف جمال و جلال خدا و اسماء حسنا و او را بر می شمرد که به انسان در طریق معرفه الله کمک شایان می کند.

ضمناً نام این سوره از آیه دوم آن گرفته شده که سخن از "حشر" یعنی اجتماع یهود برای کوچ کردن از مدینه، و یا حشر مسلمین برای بیرون راندن آنها به میان آمده است، و از اینجا روشن می شود که این حشر ارتباطی با حشر در قیامت ندارد.

بعضی نام این سوره را سوره "بنی نضیر" گفته اند، چرا که قسمت عمده آیاتش پیرامون آنها است.

و بالاخره این سوره نیز یکی از سوره های مسبحات است، که با تسبیح خداوند شروع شده، و اتفاقاً پایان آن نیز با تسبیح الهی است.

فضیلت تلاوت این سوره

برای این سوره فضیلت بسیار گفته شده از جمله در حدیثی از پیغمبر گرامی ص می خوانیم: من قرأ سورة الحشر لم يبق جنه و لا نار و لا عرش و لا كرسي و لا حجاب و لا السماوات السبع و لا الارضون السبع و الهوام و الرياح و الطير و الشجر و الدواب و الشمس و القمر و الملائكة الا صلوا عليه، و استغفروا له و ان مات من يومه او ليلته مات شهيداً!! "هر کس سوره حشر را بخواند تمام بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و حجاب و آسمانها و زمینهای هفتگانه و حشرات و بادهای و پرندگان و درختان و جنبندگان و خورشید و ماه و فرشتگان همگی بر او رحمت می فرستند، و برای او استغفار می کنند، و اگر در آن روز یا در آن شب بمیرد شهید مرده است" ۱. و در حدیث دیگری از امام صادق می خوانیم من قرأ اذا امسى الرحمن و الحشر و كل الله بداره ملكا شاهرا سيفه حى يصبح: "هر کس سوره الرحمن و حشر را به هنگام غروب بخواند خداوند فرشته ای را با شمشیر برهنه مامور حفاظت خانه او می کند" ۲. بدون شك اینها همه آثار اندیشه در محتوای سوره است که از قرائت آن ناشی می شود و در زندگی انسان پرتوافکن می گردد.

ص: ۴۸۰

این سوره که بیشتر ناظر به داستان مبارزه مسلمانان با جمعی از یهود به نام "یهود بنی نضیر" است و سرانجام منتهی به بیرون راندن همه آنها از مدینه و پاکسازی این سرزمین مقدس شد، از سوره های مهم و بیدارگر و تکان دهنده قرآن مجید است، و تناسب بسیار نزدیکی با آخرین آیات سوره قبل دارد که وعده پیروزی در آن به "حزب الله" داده شده است، و در حقیقت این یک نمونه روشن آن پیروزی است.

محتوای این سوره را می توان در شش بخش خلاصه کرد:

در "بخش اول" که تنها یک آیه است و مقدمه ای برای مباحث مختلف این سوره محسوب می شود سخن از تسبیح و تنزیه عمومی موجودات در برابر خداوند عظیم و حکیم است.

در "بخش دوم" که از آیه ۲ تا آیه ۱۰ (مجموعاً ۹ آیه) است ماجرای درگیری مسلمانان را با یهود پیمان شکن مدینه بازگو می کند.

در "بخش سوم" که از آیه ۱۱ تا ۱۷ را تشکیل می دهد داستان منافقان مدینه آمده است که با یهود در این برنامه همکاری نزدیک داشتند.

"بخش چهارم" که چند آیه بیشتر نیست مشتمل بر یک سلسله اندرزها و نصایح کلی نسبت به عموم مسلمانان است و در حقیقت به منزله نتیجه گیری از ماجراهای فوق می باشد.

"بخش پنجم" که فقط یک آیه است (آیه ۲۱) توصیف بلیغی است از قرآن مجید و بیان تاثیر آن در پاکسازی روح و جان.

ص :

[سوره الحشر (٥٩): آيات ١ تا ٥]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (١) هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِ الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ (٢) وَلَوْ لَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ (٣) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (٤) مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْنِهِ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ (٥)

ص: ٤٨٢

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱- آنچه در آسمانها و زمین وجود دارد برای خدا تسبیح می گوید، و او عزیز و حکیم است.

۲- او کسی است که کافران اهل کتاب را در اولین برخورد (با مسلمانان) از خانه هایشان بیرون راند، گمان نمی کردید آنها خارج شوند، و خودشان نیز گمان می کردند که دژهای محکمشان آنها را از عذاب الهی مانع می شود، اما خداوند از آنجا که گمان نمی کردند به سراغشان آمد، و در قلب آنها ترس و وحشت افکند، به گونه ای که خانه های خود را با دست خویش و با دست مؤمنان ویران می کردند، پس عبرت بگیرید ای صاحبان چشم! ۳- و اگر نه این بود که خداوند جلای وطن را بر آنها مقرر داشته بود آنها را در همین دنیا مجازات می کرد، و برای آنها در آخرت نیز عذاب آتش است.

۴- این به خاطر آن است که آنها با خدا و رسولش دشمنی کردند و هر کس با خدا دشمنی

ص: ۴۸۳

کند عذاب الهی (در حق او) شدید است.

۵- هر درخت با ارزش نخل را قطع و یا آن را به حال خود واگذار کردید، همه به فرمان خدا بود، و هدف این بود که فاسقان را خوار و رسوا کند.

شان نزول:

مفسران و محدثان و ارباب تواریخ در مورد این آیات شان نزول مفصلی ذکر کرده اند که فشرده آن چنین است:

در سرزمین مدینه سه گروه از یهود زندگی می کردند "بنی نضیر" و "بنی قریظه" و "بنی قینقاع" و گفته می شود که آنها اصلاً اهل حجاز نبودند ولی چون در کتب مذهبی خود خوانده بودند که پیامبری از سرزمین مدینه ظهور می کند، به این سرزمین کوچ کردند، و در انتظار این ظهور بزرگ بودند.

هنگامی که رسول خدا ص به مدینه هجرت فرمود با آنها پیمان عدم تعرض بست، ولی آنها هر زمان فرصتی یافتند از نقض این پیمان فروگذار نکردند.

از جمله از اینکه بعد از جنگ "احد" (غزوه احد در سال سوم هجرت واقع شد) "کعب بن اشرف" با چهل مرد سوار از یهود به مکه آمدند و یکسر به سراغ قریش رفتند و با آنها عهد و پیمان بستند که همگی متحداً بر ضد محمد ص پیکار کنند، سپس ابو سفیان با چهل نفر از مکیان، و کعب بن اشرف یهودی با چهل نفر از یهود وارد مسجد الحرام شدند، و در کنار خانه کعبه پیمانها را محکم ساختند، این خبر از طریق وحی به پیامبر ص رسید.

دیگر اینکه پیامبر ص روزی با چند نفر از بزرگان و یارانش به سوی قبیله بنی نضیر که در نزدیکی مدینه زندگی می کردند آمد و می خواست از آنها

ص: ۴۸۴

کمک یا وامی بگیرد برای پرداختن دیه دو مقتول از طایفه بنی عامر که به دست "عمرو بن امیه" (یکی از مسلمانان) کشته شده بود، و شاید پیامبر ص و یارانش می خواستند در زیر این پوشش وضع "بنی نضیر" را از نزدیک بررسی کنند، مبادا مسلمانان غافلگیر شوند.

پیامبر ص در بیرون قلعه یهود بود و با "کعب بن اشرف" در این زمینه صحبت کرد، در این هنگام در میان یهودیان بذر توطئه ای پاشیده شد، و با یکدیگر گفتند شما این مرد را در چنین شرایط مناسبی گیر نمی آورید، الان که در کنار دیوار شما نشسته است یک نفر پشت بام رود و سنگ عظیمی بر او بیفکند و ما را از دست او راحت کند! یکی از یهود بنام "عمرو بن جحاش" اعلام آمادگی کرد و به پشت بام رفت رسول خدا ص از طریق وحی آگاه شد برخاست و به مدینه آمد، بی اینکه با یاران خود سخنی بگوید، آنها تصور می کردند پیامبر ص باز بر می گردد اما بعدا آگاه شدند که پیامبر ص در مدینه است، آنها نیز به مدینه برگشتند، و اینجا بود که پیمان شکنی یهود بر رسول خدا ص مسلم شد، و دستور آماده باش برای جنگ به مسلمانان داد.

در بعضی از روایات نیز آمده که یکی از شعرای بنی نضیر به هجو و بدگویی پیامبر ص پرداخت و این خود دلیل دیگری بر پیمان شکنی آنها بود.

پیامبر ص برای اینکه ضربه کاری قبلا به آنها بزند به محمد بن مسلمه که با کعب بن اشرف بزرگ یهود آشنایی داشت دستور داد او را به هر نحو بتواند به قتل برساند و او با مقدماتی این کار را کرد.

کشته شدن "کعب بن اشرف" تزلزلی در یهود ایجاد کرد به دنبال آن رسول خدا ص دستور داد مسلمانان برای جنگ با این قوم پیمان شکن حرکت کنند، هنگامی که آنها با خبر شدند به قلعه های مستحکم و دژهای نیرومند خود پناه بردند، و درها را محکم بستند، پیامبر ص دستور داد بعضی درختان

ص: ۴۸۵

نخل را که نزدیک قلعه ها بود بکنند یا بسوزانند.

این کار شاید به این منظور صورت گرفت که یهودان را که علاقه شدیدی به اموال خود داشتند از قلعه بیرون کشد و پیکار رودرو انجام گیرد، این احتمال نیز داده شده که این نخلها مزاحم مانور سریع ارتش اسلام در اطراف قلعه ها بود و می بایست بریده شود.

به هر حال این کار فریاد یهود را بلند کرد گفتند ای محمد! تو پیوسته از اینگونه کارها نهی می کردی، پس این چه برنامه ای است؟ آیه پنجم این سوره (از آیات فوق) نازل شد و به آنها پاسخ گفت که این یک دستور خاص الهی بود.

محاصره چند روز طول کشید و پیامبر ص برای پرهیز از خونریزی به آنها پیشنهاد کرد که سرزمین مدینه را ترک گویند و از آنجا خارج شوند، آنها نیز پذیرفتند، مقداری از اموال خود را برداشته و بقیه را رها کردند، جمعی به سوی "اذرعات" شام و تعداد کمی به سوی "خیبر" و گروهی به "حیره" رفتند، و باقیمانده اموال و اراضی و باغات و خانه های آنها به دست مسلمانان افتاد.

هر چند تا آنجا که می توانستند، خانه های خود را به هنگام کوچ کردن تخریب کردند.

و این ماجرا بعد از غزوه احد به فاصله ششماه، و به عقیده بعضی بعد از غزوه بدر به فاصله ششماه اتفاق افتاد (۱).

ص: ۴۸۶

۱- ۱) "مجمع البیان" و "تفسیر علی بن ابراهیم"، "تفسیر قرطبی" و "نور الثقلین" ذیل آیات مورد بحث (با اقتباس و تلخیص).

پایان توطئه یهود بنی نضیر در مدینه

این سوره با تسبیح و تنزیه خداوند و بیان عزت و حکمت او شروع می شود، می فرماید: "آنچه در آسمانها و زمین است برای خدا تسبیح می گوید، و او عزیز و حکیم است" (سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

و این در حقیقت مقدمه ای است برای بیان سرگذشت یهود "بنی نضیر" همانها که در شناخت خدا و صفاتش گرفتار انواع انحرافات بودند، و همانها که تکیه بر قدرت و عزت خویش می کردند و در برابر پیامبر اسلام ص به توطئه برخاستند.

تسبیح عمومی موجودات زمین و آسمان اعم از فرشتگان و انسانها و حیوانات و گیاهان و جمادات ممکن است با زبان قال باشد یا با زبان حال، چرا که نظام شگفت انگیزی که در آفرینش هر ذره ای به کار رفته با زبان حال بیانگر علم و قدرت و عظمت و حکمت خدا است.

و از سوی دیگر به عقیده جمعی از دانشمندان هر موجودی در عالم خود سهمی از عقل و درک و شعور دارد هر چند ما از آن آگاه نیستیم، و به همین دلیل با زبان خود تسبیح خدا می گوید، هر چند گوش ما توانای شنوایی آن را ندارد، سرتاسر جهان غلغله تسبیح و حمد او است هر چند ما نامحرمان از آن بیخبریم، اما آنها که از جمادی سوی جان جان رفته اند و برای آنان از غیب چشمی باز شده، با تمامی موجودات جهان همرازند، و نطق آب و گل را به خوبی می شنوند، چرا که این نطق محسوس اهل دل است!

ص: ۴۸۷

به ذکرش هر چه خواهی در خروش است

دلی داند چنین معنی که گوش است

نه بلبل بر گلش تسبیح خوان است

که هر خاری به توحیدش زبان است!

شرح بیشتر پیرامون این سخن ذیل آیه ۴۴ سوره اسراء آمده است (جلد ۱۲ صفحه ۱۳۳-۱۴۰).

*** بعد از بیان این مقدمه به داستان رانده شدن یهود بنی نضیر از مدینه پرداخته می فرماید: "خداوند کسی است که کافران اهل کتاب را در اولین اجتماع و برخورد با مسلمانان از خانه هایشان بیرون کرد" (! هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ).

"حشر" در اصل به معنی حرکت دادن جمعیت و خارج ساختن آنها از قرارگاهشان به سوی میدان جنگ و مانند آن است، و منظور از آن در اینجا اجتماع و حرکت مسلمانان از مدینه به سوی قلعه های یهود، و یا اجتماع یهود برای مبارزه با مسلمین است، و از آنجا که این نخستین اجتماع در نوع خود بود در قرآن به عنوان "لاول الحشر" نامیده شده، و این خود اشاره لطیفی است به برخوردهای آینده با یهود "بنی نضیر" و یهود "خیبر" و مانند آنها.

و عجب اینکه جمعی از مفسران احتمالاتی در آیه داده اند که هیچ تناسبی با محتوای آن ندارد، از جمله اینکه: منظور حشر اول در مقابل حشر روز قیامت از قبرها به سوی محشر است، و عجبترا اینکه بعضی این آیه را دلیل بر این گرفته اند که حشر در قیامت در سرزمین شام واقع می شود که یهود از مدینه به سوی آن رانده شدند! و گویا همه این احتمالات ضعیف ناشی از کلمه "حشر"

ص: ۴۸۸

است، در حالی که این واژه به معنی حشر در قیامت نیست بلکه به هر گونه اجتماع و خروج از قرارگاه و حاضر شدن در میدان اطلاق می شود، چنان که در آیه ۱۷ سوره نمل می خوانیم: وَ حُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ وَالطَّيْرِ: "لشکریان سلیمان از جن و انس و پرندگان نزد او جمع شدند".

و همچنین در مورد اجتماع برای مشاهده مبارزه موسی با ساحران فرعونی می خوانیم: وَ أَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى "قرار ما این است که همه مردم هنگامی که روز بالا می آید جمع شوند" (طه-۵۹).

سپس می افزاید: شما هرگز گمان نمی کردید که آنها از این دیار خارج شوند و آنها نیز گمان داشتند که دژهای محکمشان از شکست آنها و عذاب الهی مانع می شود" (مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ).

آنها چنان مغرور و از خود راضی بودند که تکیه گاهشان دژهای نیرومند و قدرت ظاهریشان بود، این تعبیر آیه نشان می دهد که یهود بنی نضیر در مدینه از امکانات وسیع و تجهیزات فراوانی بهره مند بودند، به گونه ای که نه خودشان باور می کردند به این آسانی مغلوب شوند و نه دیگران، ولی از آنجا که خدا می خواست به همه روشن سازد که چیزی در برابر اراده او قدرت مقاومت ندارد حتی بدون آنکه جنگی رخ دهد آنها را از آن سرزمین بیرون راند! لذا در ادامه آیه می فرماید: "اما خداوند از آنجا که گمان نمی کردند به سراغشان آمد، و در قلبشان وحشت و ترس افکند، به گونه ای که خانه های خود را با دست خویش و با دست مؤمنان ویران می کردند" (فَاتَّاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ).

آری خدا این لشکر نامرئی، یعنی لشکر ترس را که در بسیاری از

جنگها به یاری مؤمنان می فرستاد بر قلب آنها چیره کرد، و مجال هر گونه حرکت و مقابله را از آنها سلب نمود، آنها خود را برای مقابله با لشکر برون آماده کرده بودند، بیخبر از آنکه خداوند لشکری از درون به سراغشان می فرستد، و چنان آنها را در تنگنا قرار می دهد که خودشان با دشمن برای تخریب خانه هایشان همکاری کنند.

درست است که کشته شدن رئیس آنها "کعب بن اشرف" قبل از این ماجرا وحشتی بر دل آنها افکنده بود، ولی مسلما منظور از آیه این نیست آن چنان که بعضی از مفسران گمان کرده اند- بلکه این یک نوع امداد الهی بوده که بارها در جنگهای اسلامی به یاری مسلمین می شتافت.

جالب اینکه مسلمانان از بیرون، دژهای آنها را ویران می کردند که به داخل آن راه یابند، و یهود از درون ویران می کردند تا به صورت سالم به دست مسلمانان نیفتد، و نتیجه این همکاری ویران شدن استحکامات آنها بود! در مورد این آیه تفسیرهای دیگری نیز گفته شده، از جمله اینکه: یهود از داخل، دیواره دژها را ویران می کردند تا فرار کنند و مسلمانان از بیرون تا به آنها دست یابند (ولی این احتمال بعید است).

و نیز گفته شده که این آیه معنی کنایی دارد مثل اینکه می گوئیم فلان کس خانه و زندگیش را با دست خودش ویران کرد، یعنی بر اثر نادانیها و لجاجتها سبب بر باد دادن زندگی خود شد.

یا اینکه منظور یهود از تخریب بعضی از خانه ها این بود که دهانه کوچه های داخل قلعه را ببندند تا مانع پیشروی مسلمانان شوند و در آینده نیز نتوانند در آن سکنی گزینند.

یا اینکه قسمتی از خانه های داخل دژ را خراب کردند تا در صورت کشیده شدن میدان نبرد به داخل دژ جای کافی برای جنگیدن داشته باشند.

یا اینکه در بنای بعضی از خانه ها مصالح گرانبه‌تری وجود داشت آنها را تخریب کردند تا آنچه قابل حمل بود ببرند، ولی تفسیر اول از همه مناسبتر است.

در پایان آیه به عنوان یک نتیجه گیری کلی می‌فرماید: "پس عبرت بگیرید ای صاحبان چشم" (! فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ).

"اعتبروا" از ماده "اعتبار" در اصل از "عبور" گرفته شده که به معنی گذشتن از چیزی است به سوی چیز دیگر، و اینکه به اشک چشم "عبره" گفته می‌شود به خاطر عبور قطرات اشک از چشم است، و "عبارت" را از این رو عبارت می‌گویند که مطالب و مفاهیم را از کسی به دیگری منتقل می‌کند، و اطلاق "تعبیر خواب" بر تفسیر محتوای آن به خاطر این است که انسان را از ظاهر به باطن آن منتقل می‌سازد.

و به همین مناسبت به حادثی که به انسان پند می‌دهد "عبرت" می‌گویند، چرا که انسان را به یک سلسله تعالیم کلی رهنمون می‌گردد و از مطلبی به مطلب دیگر منتقل می‌کند.

تعبیر به "اولی الأبصار" (صاحبان چشم) اشاره به کسانی است که حادث را به خوبی می‌بینند، و با چشم باز موشکافی می‌کنند، و به عمق آن می‌رسند.

(واژه "بصر" معمولاً به عضو بینایی و "بصیرت" به درک و آگاهی درونی گفته می‌شود) (۱).

در حقیقت "اولی الأبصار" کسانی هستند که آمادگی گرفتن درسهای عبرت دارند، لذا قرآن به آنها هشدار می‌دهد که از این حادثه بهره‌برداری لازم کنید.

شک نیست که منظور از گرفتن "عبرت" این است که حادث مشابه را که از نظر حکم عقل یکسانند بر هم مقایسه کنند، مانند مقایسه حال کفار

ص: ۴۹۱

و پیمان شکنان دیگر بر یهود بنی نضیر، ولی هرگز این جمله ارتباطی با "قیاسات ظنی" که بعضی در استنباط احکام دینی از آن استفاده می کنند ندارد، و تعجب است که بعضی از فقهای اهل سنت برای اثبات این مقصود از آیه فوق استفاده کرده اند هر چند بعضی دیگر بر آن ایراد گرفته اند.

خلاصه اینکه: منظور از عبرت و اعتبار در آیه فوق انتقال منطقی و قطعی از موضوعی به موضوع دیگر است نه عمل کردن به پندار و گمان.

به هر حال به راستی که سرنوشت این قوم یهود با آن قدرت و عظمت و شوکت، و با آن امکانات و استحکامات فراوان سرنوشت عبرت انگیزی بود، که حتی بدون آنکه دست به اسلحه ببرند در مقابل جمعیت مسلمانان که هرگز در ظاهر به پای آنها نمی رسیدند تسلیم شدند، خانه های خود را با دست خویش ویران کردند، و اموالشان را برای مسلمانان نیازمند بجا گذاردند، و در نقاط مختلف پراکنده شدند، در حالی که طبق نقل تواریخ از آغاز به این جهت در سرزمین مدینه سکنی گزیده بودند که پیامبر موعود کتب خویش را در ک ک کنند، و در صف اول یارانش قرار گیرند! و در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

□

کان اکثر عباده ابی ذر رحمه الله التفکر و الاعتبار: "بیشترین عبادت ابو ذر تفکر و عبرت گرفتن بود" (۱).

اما مع الاسف بسیاری از کسانی که باید همه حوادث دردناک را خودشان بیازمایند، و طعم تلخ شکستها را شخصا بچشند، و هرگز از وضع دیگران عبرت نمی گیرند.

امیر مؤمنان علی ع می فرماید: السعید من وعظ بغیره: "سعادتمند

ص: ۴۹۲

کسی است که از دیگران پند و عبرت گیرد!" (۱).

*** آیه بعد می افزاید: "اگر نه این بود که خداوند بر آنها مقرر داشته بود که جلای وطن کنند و منطقه را ترک گویند آنها را در همین دنیا مجازات می کرد" (وَلَوْ لَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا) بدون شک جلای وطن و رها کردن قسمت عمده سرمایه هایی که یک عمر فراهم کرده بودند خود برای آنها عذابی دردناک بود، بنا بر این منظور از جمله فوق این است که اگر این عذاب برای آنها مقدر نشده بود عذاب دیگری که همان قتل و اسارت به دست مسلمانان بود بر سر آنها فرود می آمد، خدا می خواست آنها در جهان آواره شوند، و ای بسا این آوارگی برای آنها دردناکتر بود، زیرا هر وقت به یاد آن همه دژها و خانه های مجلل و مزارع و باغات خود می افتادند که در دست دیگران است و خودشان بر اثر پیمان شکنی و توطئه بر ضد پیامبر خدا ص در مناطق دیگر محروم و سرگرداند گرفتار آزار و شکنجه های روحی فراوانی می شدند.

آری خدا می خواست این گروه مغرور و فریبکار و پیمان شکن را گرفتار چنین سرنوشت دردناکی کند.

اما این تنها عذاب دنیای آنها بود، لذا در پایان این آیه می افزاید: و برای آنها در آخرت نیز عذاب آتش است" (وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ).

چنین است دنیا و آخرت کسانی که پشت پا به حق و عدالت زنند و بر مرکب غرور و خود خواهی سوار گردند.

*** و از آنجا که ذکر این ماجرا علاوه بر بیان قدرت پروردگار و حقانیت

ص: ۴۹۳

(۱- ۱) نهج البلاغه خطبه ۸۶.

پیغمبر اکرم ص باید هشداری برای تمام کسانی باشد که اعمالی مشابه یهود بنی نضیر دارند تا مساله در آنها خلاصه نشود در آیه بعد مطلب را تعلیم داده، می افزاید: "این مجازات دنیا و آخرت از آن جهت دامگیرشان شد که با خدا و رسولش به دشمنی برخاستند" (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ).

"و هر کس به دشمنی با خدا بر خیزد خداوند مجازاتش می کند زیرا خدا شدید العقاب است" (وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ) (۱).

"شاقوا" از ماده "شقاق" در اصل به معنی شکاف و جدایی میان دو چیز است، و از آنجا که همیشه دشمن در طرف مقابل قرار می گیرد و خود را جدا می سازد به عمل او "شقاق" می گویند.

عین همین آیه با تفاوت بسیار جزئی در سوره انفال آیه ۱۳ بعد از داستان جنگ بدر و در هم شکسته شدن مشرکان آمده است که بیانگر عمومیت محتوای آن از هر نظر است.

قابل توجه اینکه: در آغاز آیه دشمنی با خدا و رسول را مطرح می کند و در ذیل آیه تنها سخن از دشمنی با خدا است، اشاره به اینکه دشمنی با رسول خدا ص نیز با دشمنی خدا یکی است و از هم جدا نیست.

تعبیر به "شدید العقاب" هیچ منافاتی با "ارحم الراحمین" بودن خداوند ندارد، زیرا آنجا که جای عفو و رحمت است "ارحم الراحمین" است، و آنجا که جای مجازات و عقوبت است "اشد المعاقبین" است چنان که در دعا آمده است و ایقنت انک انت ارحم الراحمین فی موضع العفو و الرحمة و اشد المعاقبین فی موضع النکال و النقمه (۲).

ص: ۴۹۴

(۱-۱) "من" برای شرط است و جزای آن محذوف می باشد، و در تقدیر چنین است "و من يشاق الله يعاقبه فان الله شديد العقاب".

(۲-۲) "دعای افتتاح" از ادعیه "ماه مبارک رمضان".

*** در آخرین آیه از آیات مورد بحث به پاسخ ایرادی می پردازد که یهود بنی نضیر-چنان که در شان نزول نیز گفتیم-به پیامبر ص متوجه می ساختند، در آن موقع که دستور داد قسمتی از نخلهای نزدیک قلعه های محکم یهود را ببرند(تا محل کافی برای نبرد باشد،یا برای اینکه یهود ناراحت شوند و از قلعه ها بیرون آیند و درگیری در خارج قلعه روی دهد)آنها گفتند:ای محمد! مگر تو نبودی که از اینگونه کارها نهی می کردی؟ آیه نازل شد و گفت: "هر درخت با ارزش نخل را قطع یا به حال خود واگذار کردید همه به فرمان خدا بود!" (مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْنَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ) (۱).

و "هدف این بود که فاسقان را خوار و رسوا کند" (وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ).

"لینه" از ماده "لون" به یک نوع عالی از درخت خرما می گویند، و بعضی آن را از ماده "لین" به معنی نرمی به نوعی از درخت خرما تفسیر کرده اند که شاخه هایی نرم و نزدیک زمین و میوه ای نرم و لذیذ دارد.

گاه "لینه" به "الوان" و انواع مختلف درخت نخل یا "نخله کریمه" تفسیر شده است که تقریباً همه به یک چیز بر می گردد.

به هر حال بعضی گفته اند: اقدام به قطع قسمتی از درختان نخل "بنی نضیر" از سوی بعضی از مسلمانان روی داد، در حالی که بعضی دیگر مخالف بودند، در اینجا آیه فوق نازل شد و میان آنها فصل خصومت کرد (۲).

بعضی دیگر گفته اند: آیه ناظر به عمل دو نفر از اصحاب است که یکی به هنگام قطع درختان نخل درختان خوب را می برید تا یهود را به خشم آورد

ص: ۴۹۵

۱- ۱) "ما" در آیه فوق شرطیه است و جزای آن "فباذن الله" می باشد.

۲- ۲) "تفسیر ابو الفتوح" رازی جلد ۱۱ صفحه ۹۳- این معنی در "تفسیر در المنثور" جلد ۶ صفحه ۱۸۸ نیز آمده است.

(و از قلعه فرود آیند) و دیگری نخلهای کم ارزش را می برید تا آنچه پر ارزش است برای استفاده آینده باقی بماند، و به همین جهت در میان آنها اختلاف افتاد آیه نازل شد و گفت هر دو به اذن الهی بوده است (۱).

ولی ظاهر آیه این است که مسلمانان بعضی از درختان "لینه" (نوع خوب) را بریدند و بعضی از همانها را رها ساختند، و این عمل باعث ایراد یهود شد و قرآن به آنها پاسخ گفت تا روشن شود این کار از روی هوای نفس نبوده، بلکه یک دستور الهی در این زمینه صادر شده بود که در شعاع محدود این کار عملی گردد، تا بیش از حد ضایعاتی رخ ندهد.

در هر صورت این حکم یک استثنا در قانون معروف اسلامی است که می گوید به هنگام حمله به دشمن نباید درختان را قطع کرد، و حیوانات را کشت، و زراعتها را آتش زد، این تنها مربوط به موردی بوده است که برای بیرون کشیدن دشمن از قلعه، و یا فراهم ساختن میدان جنگ و مانند آن ضرورت داشته، و در هر قانون کلی استثنائات جزئی ضروری غالباً وجود دارد، همانگونه که اصل کلی بر نخوردن گوشت مردار است، ولی به هنگام اجبار و اضطرار "اکل میتة" مجاز است.

جمله "وَلْيُخْزِي الْفَاسِقِينَ" (تا فاسقان را خوار و رسوا کند) نشان می دهد که لا- اقل یکی از اهداف این کار خوار نمودن دشمن و در هم شکستن روحیه آنها بوده است.

ص: ۴۹۶

(۱- ۱) "تفسیر فخر رازی" جلد ۲۹ صفحه ۲۸۳.

۱- لشکرهاى نامرئى خدا!

در حالى که اهل دنیا برای کسب پیروزی بر نیروهای ظاهری و مادی خویش تکیه می کنند، تکیه گاه خداپرستان ارزشهای معنوی و امدادهای الهی آنها است که نمونه ای از آن را در داستان شکست "بنی نضیر" و بیرون راندن آنها از مدینه در آیات فوق ملاحظه کردیم.

در این آیات خواندیم که یکی از عوامل مؤثر پیروزی همان ترس و وحشتی بود که خدا بر دلهای آنها افکند تا آنجا که خانه های خود را با دست خود ویران می کردند، و حاضر شدند از اموال خود چشم پوشند و از آن دیار بیرون روند.

نظیر این معنی چند بار در آیات قرآن مجید آمده است از جمله در داستان گروه دیگری از یهود بنام "بنی قریظه" که مسلمانان بعد از جنگ احزاب در یک درگیری شدید با آنها روبرو شدند نیز آمده است، می فرماید: **وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَافِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا**: "خداوند گروهی از اهل کتاب را که از مشرکان عرب حمایت کردند از دژهای محکمشان فرود آورد، و در دلهای آنها ترس و وحشت افکند، تا آنجا که گروهی را به قتل رساندید و گروهی را اسیر کردید" (احزاب ۲۶).

همین معنی در داستان جنگ بدر نیز آمده است که می گوید: **سَأَلْنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ**: "من به زودی در دلهای کافران وحشت می افکنم".

قسمتی از این وحشت که حکم یک لشکر نامرئی الهی را دارد طبیعی است هر چند قسمتی از آن اسرار آمیز است، و روابط آن با وسائل عادی بر ما مکشوف

نیست، آنچه طبیعی است اینکه مؤمنان در هر حال خود را پیروز می دانند خواه کشته و شهید شوند و خواه دشمن را در هم بکوبند، و کسی که منطقش این است ترس و وحشتی به خود راه نمی دهد، بلکه چنین انسان اعجوبه ای برای دشمنش وحشت انگیز است، همانگونه که در دنیای امروز نیز کشورهای بزرگی را می بینیم که با داشتن پیشرفته ترین سلاحها، و بزرگترین ارتشها، از گروهی اندک مؤمنان راستین ستیزه جوی وحشت دارند، و دائما می کوشند با آنها درگیر نشوند.

در حدیثی از رسول خدا ص می خوانیم که فرمود:

نصرت بالرعب مسيرة شهر! "من از جانب خدا به وسیله ترس و وحشت دشمنان یاری شده ام به فاصله یک ماه (۱)."

یعنی نه تنها کسانی که در میدان نبرد با من رو برو می شوند وحشت دارند بلکه در نقاطی که دشمن از من یک ماه راه فاصله دارد وحشت و اضطراب حاکم است! در مورد لشکریان حضرت مهدی (عج) نیز می خوانیم که سه لشکر او را یاری می کنند: الملائکه، و المؤمنون، و الرعب! "فرشتگان و مؤمنان و ترس و وحشت" (۲).

در حقیقت آنها سعی می کنند از برون ضربه نخورند اما خداوند از درون آنها را متلاشی می کند، و می دانیم ضربه درونی جانکاهتر و جبران ناپذیر است، چرا که اگر تمام سلاحها و ارتشهای دنیا در اختیار کسی باشد ولی روحیه نبرد نداشته باشد محکوم به شکست و نابودی است.

ص: ۴۹۸

۱-۱) "مجمع البیان" جلد ۲ صفحه ۵۱۹ (ذیل آیه ۱۵۱ آل عمران).

۲-۲) "اثبات الهداه" جلد ۷ صفحه ۱۲۴.

۲- توطئه های امروز یهود

تاریخ اسلام از همان آغاز با توطئه های آنها آمیخته شده بود و در بسیاری از حوادث دردناک آنها را داخل صحنه یا در پشت صحنه مشاهده می کنیم، و عجب اینکه آنها به عشق پیامبر موعود به سرزمین حجاز آمدند، ولی بعد از این ظهور بزرگ از دشمنان سرسخت شدند و هم امروز نیز در بیشتر توطئه های ضد اسلامی یهود را در صحنه و یا در پشت صحنه مشاهده می کنیم، و این عبرتی است برای صاحبان بصیرت! و همانگونه که تاریخ پیغمبر اکرم ص نشان می دهد تنها طریق دفع آنان برخورد قاطعانه است، به خصوص "صهیونیستها" که در منطقشان هیچگونه مدارا و عدل و انصاف نیست، زبانشان زور است، و جز با زور و قدرت نمی توان با آنها سخن گفت، ولی با این حال از مؤمنان راستین بیش از هر چیز می ترسند، و اگر مسلمانان امروز همانند یاران پیامبر ص از ایمان و استقامت و قاطعیت کافی برخوردار باشند ترس و وحشت آنها بر دلهای این دشمنان خونخوار چیره می شود، و می توان با همین لشکر الهی آنها را از زمینهای اشغال شده بیرون راند و این درسی است که رسول الله ص در چهارده قرن قبل به ما داده است.

ص: ۴۹۹

[سوره الحشر (۵۹): آیات ۶ تا ۷]

اشاره

وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَا كُنَّ اللَّهُ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۶) مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِإِتْدَى الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَإِنَّ السَّبِيلَ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَهُ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۷)

ترجمه:

۶- آنچه را خدا به رسولش از آنها (از یهود) باز گرداند چیزی است که شما برای به دست آوردن آن (زحمتی نکشیدید) نه اسبی تاخید و نه شتری، ولی خداوند رسولان خود را بر هر کس بخواهد مسلط می سازد، و خدا بر هر چیز قادر است.

۷- آنچه را خداوند از اهل این آبادیها به رسولش باز گرداند از آن خدا، و رسول، و خویشاوندان او و یتیمان، و مستمندان، و در راه ماندگان است، تا (این اموال عظیم) دست به دست میان ثروتمندان شما نگردد، آنچه را رسول خدا برای

ص: ۵۰۰

شما آورده بگیرید و اجرا کنید، و آنچه را از آن نهی کرده خودداری نمائید، و از مخالفت خدا بپرهیزید که خداوند شدید العقاب است.

شان نزول:

از آنجا که این آیات تکمیلی است بر آیات گذشته که داستان شکست یهود بنی نضیر را بازگو می کرد شان نزول آن نیز ادامه همان شان نزول است.

توضیح اینکه بعد از بیرون رفتن یهود "بنی نضیر" از مدینه، باغها و زمینهای کشاورزی و خانه ها و قسمتی از اموال آنها در مدینه باقیماند، جمعی از سران مسلمین خدمت رسول خدا ص رسیدند و طبق آنچه از سنت عصر جاهلیت به خاطر داشتند عرض کردند: برگزیده های این غنیمت، و یک چهارم آن را برگیر و بقیه را به ما واگذار، تا در میان خود تقسیم کنیم! آیات فوق نازل شد و با صراحت گفت: چون برای این غنائم، جنگی نشده و مسلمانان زحمتی نکشیده اند تمام آن تعلق به رسول الله (رئیس حکومت اسلامی) دارد (و او هر گونه صلاح بداند تقسیم می کند و چنان که بعدا خواهیم دید پیامبر ص این اموال را در میان مهاجرین که دستهای آنها در سرزمین مدینه از مال دنیا تهی بود و تعداد کمی از انصار که نیاز شدیدی داشتند تقسیم کرد) (۱).

تفسیر:

حکم غنائمی که بدون جنگ به دست می آید

این آیات چنان که گفتیم حکم غنائم بنی نضیر را بیان می کند، و در عین حال روشنگر یک قانون کلی در زمینه تمام غنائمی است که بدون دردسر و زحمت

ص: ۵۰۱

(۱-۱) "مجمع البیان" ذیل آیات مورد بحث، و تفاسیر دیگر.

و رنج عائد جامعه اسلامی می شود که در فقه اسلامی به عنوان "فیء" یاد شده است.

می فرماید: "آنچه را خداوند به رسولش از آنها باز گرداند، چیزی است که شما برای تحصیل آن نه اسبی تاختید، و نه شتری (وَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ) (۱).

"افاء" از ماده "فیء" در اصل به معنی "رجوع و بازگشت" است، و اینکه بر این دسته از غنائم "فیء" (بر وزن شیء) اطلاق شده شاید به خاطر آن است که خداوند تمام مواهب این جهان را در اصل برای مؤمنان، و قبل از همه برای پیغمبر گرامیش که اشرف کائنات و خلاصه موجودات است آفریده، و افراد غیر مؤمن و گنهکار در حقیقت غاصبان این اموالند (هر چند بر حسب قوانین شرعی یا عرفی مالک محسوب شوند) هنگامی که این اموال به حاصبان حقیقی باز می گردد شایسته عنوان "فیء" است.

"اوجفتم" از ماده "ایجاف" به معنی راندن سریع است که معمولاً در جنگها اتفاق می افتد.

"خیل" به معنی اسبها است (جمعی است که مفرد از جنس خود ندارد) (۲)

ص: ۵۰۲

۱-۱) "ما" در "ما افاء الله" موصوله است، و "مبتدا" و "ما" در "فما اوجفتم علیه" نافیه است، و مجموع این جمله خبر است، این احتمال نیز داده شده که اولین "ما" شرطیه و دومی با جمله بعد از آن جواب شرط است (آمدن "فا" بر سر خبر در جایی که شبیه شرط باشد بی مانع است).

۲-۲) "راغب" در "مفردات" می گوید "خیل" در اصل از ماده "خیال" به معنی پندار و تصورات ذهنی است، و "خیلاء" به معنی تکبر و خود برتر بینی است چرا که از یک نوع تخیل فضیلت ناشی می شود، و از آنجا که وقتی انسان بر اسب سوار می شود غالباً یک نوع غرور و کبر احساس می کند لفظ خیل بر اسب اطلاق شده است، قابل توجه اینکه "خیل" هم به اسبها گفته می شود هم به سواران.

"رکاب" از ماده "رکوب" معمولاً به معنی شتران سواری می آید.

هدف از مجموع جمله این است که در تمام مواردی که برای به دست آوردن غنیمت هیچ جنگی رخ ندهد غنائم در میان جنگجویان تقسیم نخواهد شد، و به طور کامل در اختیار رئیس مسلمین قرار می گیرد، او هم با صلاحدید خود در مصارفی که در آیه بعد می آید مصرف می کند.

سپس می افزاید: چنان نیست که پیروزیها همیشه نتیجه جنگهای شما باشد، "ولی خداوند رسولان خود را بر هر کس بخواهد مسلط می سازد، و خداوند بر همه چیز تواناست" (وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

آری پیروزی بر دشمن سرسخت و نیرومندی همچون یهود بنی نضیر با امدادهای غیبی خداوند صورت گرفت، تا بدانید خداوند بر همه چیز قادر است، و می تواند در یک چشم بر همزدن قومی نیرومند را زبون سازد، و گروهی اندک را بر آنها مسلط کند، و تمام امکانات را از گروه اول به گروه دوم منتقل نماید.

اینجاست که مسلمانان می توانند در چنین میدانهایی هم درس معرفه الله بیاموزند، و هم نشانه های حقانیت پیامبر ص را ببینند، و هم برنامه اخلاص و اتکاء به ذات پاک خدا را در تمام مسیر راهشان یاد گیرند.

در اینجا سؤالی مطرح می شود و آن اینکه غنائم یهود بنی نضیر بدون جنگ در اختیار مسلمانان قرار نگرفت بلکه لشکر کشی کردند و قلعه های یهود را در حلقه محاصره قرار دادند، و حتی گفته می شود درگیری مسلحانه محدودی نیز رخ داد.

در پاسخ می گوئیم قلعه های بنی نضیر چنان که گفته اند فاصله چندانی از مدینه نداشت (بعضی از مفسران فاصله را دو میل، کمتر از ۴ کیلومتر، ذکر کرده اند) و مسلمانان پیاده به سوی قلعه ها آمدند، بنا بر این زحمتی متحمل نشدند

ص: ۵۰۳

اما وقوع درگیری مسلحانه از نظر تاریخی ثابت نیست، محاصره نیز چندان به طول نیانجامید، بنا بر این می توان گفت در حقیقت چیزی که بتوان نام آن را نبرد گذاشت رخ نداد و خونی بر زمین ریخته نشد.

*** آیه بعد مصرف "فیء" را که در آیه قبل آمده است به وضوح بیان می کند و به صورت یک قاعده کلی می فرماید: "آنچه را خداوند از اهل این آبادیها به رسولش بازگردانده است از آن خدا، و رسول، و خویشاوندان او و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است" (مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ).

یعنی این همانند غنائم جنگهای مسلحانه نیست که تنها یک پنجم آن در اختیار پیامبر ص و سایر نیازمندان قرار گیرد، و چهار پنجم از آن جنگجویان باشد.

و نیز اگر در آیه قبل گفته شد که تمام آن متعلق به رسول خدا است مفهومی این نیست که تمام آن را در مصارف شخصی مصرف می کند، بلکه چون رئیس حکومت اسلامی، و مخصوصا مدافع و حافظ حقوق نیازمندان است قسمت عمده را در مورد آنها صرف می کند.

در این آیه به طور کلی شش مصرف برای "فیء" ذکر شده:

۱- سهم خداوند، بدیهی است خداوند مالک همه چیز است، و در عین حال به هیچ چیز نیازمند نیست، و این یک نوع نسبت تشریفی است تا گروه های دیگر که بعد از آن ذکر شده اند هیچ نوع احساس حقارت نکنند و سهم خود را همردیف سهم خدا محسوب دارند، و ذره ای از شخصیت آنها در افکار عمومی

ص: ۵۰۴

کاسته شود.

۲- سهم پیامبر ص است که طبعاً نیازمندیهای شخصی او و سپس نیازمندیهای مقامی او و انتظاراتی را که مردم از او دارند تامین می کند.

۳- سهم ذوی القربی است که بدون شک در اینجا منظور خویشاوندان پیامبر ص و بنی هاشم است که از گرفتن زکات که جزء اموال عمومی مسلمین است محرومند (۱).

و اصولاً معنی ندارد که منظور خویشاوندان عموم مردم باشد چرا که در این صورت همه مسلمانان را بدون استثناء شامل می شود، زیرا همه مردم خویشاوندان یکدیگرند.

در اینکه آیا در ذوی القربی نیاز و فقر شرط است یا نه در میان مفسران گفتگو است هر چند با قرائنی که در پایان این آیه و آیه بعد است شرط بودن آن صحیحتر به نظر می رسد.

۴ و ۵ و ۶- سهم یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است، در اینکه این سه گروه تنها از بنی هاشم باید باشند، یا عموم یتیمان و مستمندان و ابن السبیل ها را شامل می شود؟ در میان مفسران گفتگو است.

عموم فقهای اهل سنت و مفسران آنها معتقدند که این مسأله تعمیم دارد در حالی که روایاتی که از طریق اهل بیت ع رسیده است در این زمینه مختلف می باشد، از بعضی استفاده می شود که این سه سهم نیز مخصوص یتیمان و مستمندان و ابن السبیل بنی هاشم است، در حالی که در بعضی از روایات تصریح شده که این

ص: ۵۰۵

۱- ۱) این تفسیر را نه تنها مفسران شیعه که بسیاری از مفسران اهل سنت نیز به آن تصریح کرده اند، مانند فخر رازی در "تفسیر کبیر"، برسوئی در "روح البیان" سید قطب در "فی ظلال القرآن" و مراغی در تفسیرش و آلوسی در "روح المعانی".

حکم عمومیت دارد از امام باقر ع چنین نقل شده که فرمود:

□

كان ابي يقول لنا سهم رسول الله و سهم ذی القربى، و نحن شركاء الناس فيما بقى:

"سهم رسول خدا و ذی القربى از آن ما است، و ما در باقیمانده این سهام با مردم شریکیم" (۱). آیه ۸ و ۹ همین سوره که توضیحی است برای این آیه نیز گواهی می دهد که این سهم مخصوص بنی هاشم نیست، زیرا در آن سخن از عموم فقرای مهاجرین و انصار است.

علاوه بر این مفسران نقل کرده اند که پیامبر ص بعد از ماجرای "بنی نضیر" اموالی را که از آنها باقی مانده بود در میان "مهاجران" که عموماً در شرایط سختی در مدینه زندگی می کردند و سه نفر از طایفه "انصار" که سخت نیازمند بودند تقسیم کرد، و این دلیل بر عمومیت مفهوم آیه است، و اگر بعضی از روایات با آن سازگار نباشد باید ظاهر قرآن را ترجیح داد (۲).

سپس به فلسفه این تقسیم حساب شده پرداخته، می افزاید: "این به خاطر آن است که این اموال عظیم دست به دست میان ثروتمندان شما نگردد، و نیازمندان از آن محروم نشوند!" (کَي لَا يَكُونَ دُولُهُ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ (۳)).

جمعی از مفسران برای این جمله مخصوصاً شان نزولی ذکر کرده اند که

ص: ۵۰۶

۱- ۱) "مجمع البيان" جلد ۹ صفحه ۲۶۱- "وسائل الشیعه" جلد ۶ صفحه ۳۶۸ (حدیث ۱۲ از باب ۱ ابواب انفال).

۲- ۲) "وسائل الشیعه" جلد ۶ صفحه ۳۵۶ (حدیث ۴- باب ۱ از ابواب انفال).

۳- ۳) "دوله" (به فتح دال و به ضم دال) به یک معنی است هر چند بعضی میان این دو فرق گذاشته اند، اولی را مخصوص اموال و دومی را مربوط به جنگ و مقام دانسته اند، و یا اولی را اسم مصدر و دومی را مصدر شمرده اند، و به هر حال با ماده "تداول" که به معنی دست به دست کردن است ریشه مشترک دارد.

قبلا- نیز اجمالا- به آن اشاره شد، و آن اینکه بعد از ماجرای بنی نضیر جمعی از رؤسای مسلمین خدمت پیامبر ص آمدند و عرض کردند: برگزیده خود، و یک چهارم از این غنائم را بگیر، و بقیه را در اختیار ما بگذار، تا در میان خود تقسیم کنیم، آن گونه که در زمان جاهلیت قبل از اسلام بود! آیه فوق نازل شد و به آنها اخطار کرد: نباید این اموال دست به دست میان اغنیا بگردد! این آیه اصل اساسی را در اقتصاد اسلامی بازگو می کند و آن اینکه جهت گیری اقتصاد اسلامی چنین است که در عین احترام به "مالکیت خصوصی" برنامه را طوری تنظیم کرده که اموال و ثروتها متمرکز در دست گروهی محدود نشود که پیوسته در میان آنها دست به دست بگردد.

البته این به آن معنی نیست که ما پیش خود قوانین وضع کنیم و ثروتها را از گروهی بگیریم و به گروه دیگری بدهیم، بلکه منظور این است که اگر مقررات اسلامی در زمینه تحصیل ثروت و همچنین مالیاتهای همچون خمس و زکات و خراج و غیر آن و احکام بیت المال و انفال درست پیاده شود خود به خود چنین نتیجه ای را خواهد داد که در عین احترام به تلاشهای فردی مصالح جمع تامین خواهد شد، و از دو قطبی شدن جامعه (اقلیتی ثروتمند و اکثریتی فقیر) جلوگیری می کند.

و در پایان آیه می فرماید: "آنچه را رسول خدا برای شما آورده است بگیرید، و اجرا کنید، و آنچه را از آن نهی کرده از آن خودداری نمائید و تقوای الهی را پیشه کنید که خداوند شدید العقاب است" (وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ).

این جمله هر چند در ماجرای غنائم بنی نضیر نازل شده، ولی محتوای آن یک حکم عمومی در تمام زمینه ها و برنامه های زندگی مسلمانها است، و سند روشنی است برای حجت بودن سنت پیامبر ص.

ص: ۵۰۷

بر طبق این اصل همه مسلمانان موظفند اوامر و نواهی پیامبر ص را به گوش جان بشنوند و اطاعت کنند، خواه در زمینه مسائل مربوط به حکومت اسلامی باشد، یا مسائل اقتصادی، و یا عبادی، و غیر آن، به خصوص اینکه در ذیل آیه کسانی را که مخالفت کنند به عذاب شدید تهدید کرده است.

نکته:

اشاره

۱- مصرف "فیء" (غنائم بدون جنگ).

اموالی که تحت عنوان "فیء" در اختیار رسول الله ص به عنوان رهبر حکومت اسلامی قرار می گرفت اموال فراوانی بود که شامل کلیه اموالی می شد که از غیر طریق جنگ در اختیار مسلمین واقع می شد، این اموال می توانست نقش مهمی در تعدیل ثروت در محیط اسلامی ایفا کند، چرا که بر خلاف سنت جاهلی هرگز در میان ثروتمندان اقوام و قبائل تقسیم نمی شد، بلکه مستقیماً در اختیار رهبر مسلمانان بود، و او نیز با توجه به اولویتهای آن را تقسیم می کرد.

و چنان که در بحث انفال گفته ایم "فیء" بخشی از انفال است بخش دیگر آن تمام اموالی است که مالک مشخص ندارد که شرح آن در فقه اسلامی آمده و بالغ بر دوازده موضوع می شود، و به این ترتیب حجم بیشتری از مواهب الهی از این طریق در اختیار حکومت اسلامی، و سپس در اختیار نیازمندان قرار می گیرد (۱).

ص: ۵۰۸

۱- ۱) موضوعات دوازدهگانه انفال به این ترتیب است ۱- زمینهایی که اهلش آن را ترک گفته و از آنجا رفته اند (مانند اراضی یهود بنی نضیر) ۲- زمینهایی که صاحبانش با میل خود آن را به رئیس مسلمانان واگذار کرده اند (مانند فدک) ۳- اراضی موات ۴- سواحل دریاها ۵- بلندی کوه ها ۶- دره ها ۷- بیشه ها و جنگلها ۸- اموال برگزیده شاهان که در جنگها به دست مسلمین می افتد ۹- آنچه را پیشوای مسلمین از میان غنائم برای خود انتخاب می کند ۱۰- غنائمی که به وسیله جنگهایی که بدون اذن پیشوای مسلمین است به دست می آید ۱۱- معادن ۱۲- میراث کسی که وارثی ندارد (البته در بعضی از موارد فوق در میان فقها گفتگو است، ولی اکثریت قاطع این موارد را قبول دارند، برای توضیح بیشتر به کتب فقهی مراجعه شود).

از آنچه گفتیم این نکته روشن می شود که در میان آیه اول و دوم که در بالا ذکر کردیم تضادی وجود ندارد، هر چند آیه اول ظاهراً "فیء" را در اختیار شخص پیامبر می گذارد و در آیه دوم مصارف ششگانه ای برای آن ذکر می کند، زیرا این مصارف ششگانه ذکر اولویتهایی است که پیامبر ص در مورد اموالی که در اختیار دارد باید رعایت کند، و به تعبیر دیگر پیغمبر اکرم ص اینهمه ثروت را برای شخص خودش نمی خواهد بلکه به عنوان رهبر و رئیس حکومت اسلامی در هر موردی لازم است صرف می کند.

این نکته نیز قابل توجه است که این حق بعد از پیامبر ص به امامان معصوم ع و بعد از آنها به نواب آنها یعنی مجتهدان جامع الشرائط می رسد، چرا که احکام اسلام تعطیل بردار نیست، و حکومت اسلامی از مهمترین مسائلی است که مسلمانان با آن سر و کار دارند و قسمتی از پایه های این حکومت بر مسائل اقتصادی نهاده شده است و بخشی از مسائل اقتصادی اصیل اسلامی همینها است.

۲- پاسخ به یک سؤال

در اینجا ممکن است این سؤال مطرح شود که چگونه خداوند دستور می دهد که همه مردم بدون استثنا آنچه را پیامبر ص می گوید بی قید و شرط بپذیرند؟!.

ولی با توجه به اینکه ما پیامبر را معصوم می دانیم، و این حق فقط برای او و جانشینان معصوم او است پاسخ سؤال روشن می شود.

ص: ۵۰۹

جالب توجه اینکه در روایات زیادی به این مساله اشاره شده است که اگر خداوند چنین اختیاراتی را به پیامبرش داده به خاطر آن است که او را کاملاً آزموده و خلق عظیم و اخلاق فوق العاده دارد که چنین حقی را به او تفویض فرموده است (۱).

۳- داستان غم انگیز فدک:

"فدک" یکی از دهکده های آباد اطراف مدینه در حدود ۱۴۰ کیلومتری نزدیک خیبر بود که در سال هفتم هجرت که قلعه های خیبر یکی پس از دیگری در برابر رزمندگان اسلام سقوط کرد و قدرت مرکزی یهود در هم شکست ساکنان فدک از در صلح و تسلیم در برابر پیامبر ص در آمدند و نیمی از زمین و باغهای خود را به آن حضرت واگذار کردند، و نیم دیگری را برای خود نگه داشتند و در عین حال کشاورزی سهم پیامبر ص را نیز بر عهده گرفتند و در برابر زحماتشان حقی از آن می بردند.

با توجه به آیه "فیء" در این سوره، این زمین مخصوص پیغمبر گرامی اسلام ص بود و می توانست در مورد خودش یا مصارف دیگری که در آیه ۷ همین سوره اشاره شده مصرف کند، لذا پیامبر آن را به دخترش فاطمه "علیها سلام الله" بخشید، و این سخنی است که بسیاری از مورخان و مفسران شیعه و اهل سنت به آن تصریح کرده اند، از جمله در "تفسیر در المنثور" از ابن عباس نقل شده هنگامی که آیه و آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقُّهُ " (روم ۳۸) نازل شد پیامبر ص فدک را به فاطمه بخشید (أقطع رسول الله فاطمه فدکا) (۲).

ص: ۵۱۰

۱- ۱) روایاتی که این بحث در آن مطرح شده متعدد است به جلد ۵ تفسیر نور الثقلین صفحه ۲۷۹ تا ۲۸۳ مراجعه شود.

۲- ۲) در المنثور جلد ۴ صفحه ۱۷۷.

و در کتاب "کنز العمال" که در حاشیه مسند احمد آمده در مساله صله رحم از "ابو سعید خدری" نقل شده هنگامی که آیه فوق نازل شد پیامبر ص فاطمه ع را خواست و فرمود: یا فاطمه لک فدک: "ای فاطمه! فدک از آن تو است" (۱).

حاکم نیشابوری نیز در تاریخش همین معنی را آورده است (۲).

ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه داستان فدک را به طور مشروح ذکر کرده (۳) و همچنین کتب فراوان دیگر.

ولی بعد از پیامبر ص کسانی که وجود این قدرت اقتصادی را در دست همسر علی ع مزاحم قدرت سیاسی خود می دیدند و تصمیم داشتند یاران علی ع را از هر نظر منزوی کنند به بهانه حدیث مجعول "نحن معاشر الانبياء لا نورث" آن را مصادره کردند، و با اینکه فاطمه ع رسماً متصرف آن بود و کسی از "ذوالید" مطالبه شاهد و بینه نمی کند از او شاهد خواستند، حضرت ع نیز اقامه شهود کرد که پیغمبر ص شخصا فدک را به او بخشیده، اما با اینهمه اعتنا نکردند، در دورانهای بعد هر یک از خلفا که می خواستند تمایلی به اهل بیت نشان دهند فدک را به آنها باز می گرداندند، اما چیزی نمی گذشت که دیگری آن را مجدداً مصادره می کرد! و این عمل بارها در زمان خلفای "بنی امیه" و "بنی عباس" تکرار شد.

داستان فدک و حوادث گوناگونی که در رابطه با آن در صدر اسلام و دورانهای بعد روی داد از دردناکترین و غم انگیزترین و در عین حال عبرت انگیزترین فرازهای تاریخ اسلام است که مستقلاً باید مورد بحث و بررسی دقیق

ص: ۵۱۱

۱- ۱) کنز العمال جلد ۲ صفحه ۱۵۸.

۲- ۲) به کتاب فدک صفحه ۴۹ مراجعه شود.

۳- ۳) شرح ابن ابی الحدید جلد ۱۶ صفحه ۲۰۹ به بعد.

قرار گیرد تا از حوادث مختلف تاریخ اسلام پرده بردارد.

قابل توجه اینکه محدث اهل سنت مسلم بن حجاج نیشابوری در کتاب معروفش "صحیح مسلم" داستان مطالبه فاطمه ع فدک را از خلیفه اول مشروحا آورده و از عایشه نقل می کند که بعد از امتناع خلیفه از تحویل دادن فدک فاطمه ع از او قهر کرد و تا هنگام وفات یک کلمه با او سخن نگفت (صحیح مسلم جلد ۳ صفحه ۱۳۸۰ حدیث ۵۲ از کتاب الجهاد).

ص: ۵۱۲

[سوره الحشر (۵۹): آیات ۸ تا ۱۰]

اشاره

لِّلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ
 الصَّادِقُونَ (۸) وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَ
 يُوَثِّرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْنَ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۹) وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا
 اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ (۱۰)

ترجمه:

۸- این اموال برای مهاجرانی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند، آنها فضل الهی و رضای او را می
 طلبند، و خدا و رسولش را یاری می کنند،

ص: ۵۱۳

و آنها راستگویانند.

۹-و برای کسانی که در دار الهجره (سرزمین مدینه) و در خانه ایمان، قبل از مهاجران، مسکن گزیدند، آنها کسانی را که به سویشان هجرت کنند دوست می دارند و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی کنند، و آنها را بر خود مقدم می دارند هر چند شدیداً فقیر باشند، کسانی که خداوند آنها را از بخل و حرص نفس خویش بازداشته رستگارند.

۱۰-و کسانی که بعد از آنها آمدند و می گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دلهایمان حسد و کینه ای نسبت به مؤمنان قرار مده، پروردگارا! تو مهربان و رحیمی.

تفسیر:

سه گروه مهاجران و انصار و تابعان و صفات برجسته هر کدام

این آیات ادامه بحث آیات گذشته پیرامون مصارف ششگانه "فیء" (اموال و غنائمی که از غیر طریق جنگ عائد مسلمین می شود) می باشد، و در حقیقت تفسیری برای یتیمان و مسکینها و ابن السبیل ها و بیش از همه تفسیر "ابن السبیل" است، چرا که بیشترین رقم مسلمانان مهاجر را در آن روز آنها تشکیل می دادند که در وطن و بلاد خود مسکین نبودند اما به خاطر مهاجرت تهیدست شده بودند.

می فرماید: "این اموال برای مهاجرانی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند" (لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ) (۱).

"آنها فضل خداوند و رضای او را می طلبند و خدا و رسولش را یاری می کنند و آنها راستگویانند" (يَتَّبِعُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا وَ يَتَّبِعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ)

ص: ۵۱۴

۱- (۱) "للفقراء" بدل است، و تفسیری است برای "ابن السبیل".

در اینجا سه وصف مهم برای مهاجران نخستین بیان کرده که در "اخلاص" و "جهاد" و "صدق" خلاصه می شود.

نخست مساله "ابتغاء فضل خدا و رضای او" را مطرح می کند که بیانگر این واقعیت است که هجرت آنها نه برای دنیا و هوای نفس، بلکه برای جلب خشنودی پروردگار و ثواب او بوده است.

بنا بر این "فضل" در اینجا به معنی "ثواب" است، و "رضوان" همان خشنودی پروردگار است که مرحله والاتری از تمنای ثواب می باشد، همانگونه که در آیات متعددی از قرآن نیز به همین معنی آمده، از جمله در آیه ۲۹ سوره فتح در آنجا که اصحاب رسول الله را با این عبارت توصیف می کند **لِرَأْهِمْ زُكَّاءٌ سَّجِدًا يَّتَعُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا**: "آنها را پیوسته در حال رکوع و سجود می بینی در حالی که فضل خدا و رضای او را می طلبند".

حتی تعبیر به "فضل" ممکن است اشاره به این نکته باشد که آنها اعمالشان را ناچیزتر از آن می دانند که استحقاق ثوابی بیاورد بلکه ثواب را یک انعام الهی می شمرند! جمعی از مفسران "فضل" را در اینجا به معنی رزق و روزی دنیا تفسیر کرده اند چرا که در بعضی از آیات دیگر قرآن نیز به همین معنی آمده، ولی با توجه به اینکه مقام، مقام بیان اخلاص مهاجران است این معنی مناسب نیست، بلکه مناسب همان پاداش الهی است.

البته این احتمال بعید نیست که فضل اشاره به نعمتهای جسمانی بهشت باشد و رضوان به نعمتهای معنوی و روحانی ولی هر چه هست مربوط به آخرت است نه دنیا.

دیگر اینکه آنها پیوسته در خدمت آئین حق و یاری رسول او هستند

ص: ۵۱۵

و لحظه ای از جهاد در این راه دست بر نمی دارند.

(توجه داشته باشید جمله "ینصرون" فعل مضارع و دلیل بر استمرار است).

به این ترتیب آنها اهل سخن و ادعا نیستند، بلکه ایمان خود را با جهاد مستمر ثابت کرده اند.

و در سومین مرحله آنها را به صدق و راستی توصیف کرده که با توجه به گستردگی مفهوم این تعبیر، صداقت آنها را در همه چیز منعکس می کند، هم در دعوی ایمان صادقند، هم در ادعای محبت به رسول خدا ص، و هم در زمینه طرفداری از آئین حق.

ناگفته پیداست که این اوصاف برای یاران پیامبر ص در زمان نزول این آیات است، ولی می دانیم که در میان آنها افرادی بودند که بعداً تغییر مسیر دادند و خود را از افتخارات بزرگ این آیه محروم ساختند، همانند کسانی که آتش جنگ "جمل" را در بصره و "صفین" را در شام روشن ساختند، و در برابر خلیفه رسول الله که به اتفاق مسلمین لازم الطاعه بود قیام کردند، و خونهای هزاران نفر مسلمان را بر خاک ریختند، افراد دیگری مانند آنها.

*** در آیه بعد به یکی دیگر از مصارف این اموال پرداخته و در ضمن آن توصیف بسیار جالب و بلیغی در باره طایفه انصار می کند، و بحثی را که در آیه قبل در باره مهاجران بود با آن تکمیل نموده، می فرماید: "و کسانی که در دار الهجره (سرزمین مدینه) و در خانه ایمان قبل از مهاجران مسکن گزیدند" (وَالَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ).

قابل توجه اینکه "تبوءوا" از ماده "بواء" (بر وزن دواء) در اصل به معنی مساوات اجزاء مکان است، و به تعبیر دیگر صاف و مرتب کردن یک مکان

ص: ۵۱۶

را "بواء" می گویند، این تعبیر کنایه لطیفی است از این معنی که جمعیت انصار مدینه قبل از آنکه پیامبر ص و مهاجران وارد این شهر شوند زمینه های هجرت را فراهم کردند، و همانگونه که تاریخ می گوید آنها دو بار در عقبه (گردنه ای نزدیک مکه) آمده، و مخفیانه با پیامبر خدا ص بیعت کردند، و به صورت مبلغانی به سوی مدینه باز گشتند، و حتی یکی از مسلمانان مکه را بنام "مصعب بن عمیر" به عنوان مبلغ همراه خود به مدینه آوردند تا افکار عمومی را برای هجرت پیامبر ص آماده سازند.

بنا بر این نه تنها خانه های ظاهری را آماده پذیرایی مهاجران کردند که خانه دل و جان و محیط شهر خود را تا آنجا که می توانستند آماده ساختند.

تعبیر "من قبلهم" نشان می دهد که اینها همه قبل از هجرت مسلمانان مکه بوده است، و مهم همین است.

مطابق این تفسیر انصار مدینه نیز جزء مستحقین این اموال بودند، و این منافات با آنچه از پیغمبر اکرم ص نقل شده است که تنها به دو یا سه نفر از طایفه انصار از اموال بنی نضیر بخشید، ندارد، زیرا ممکن است در میان انصار افراد مسکین و فقیر غیر از آن چند نفر نبوده، در حالی که شرط قبول این اموال فقر و نیاز بوده است، به عکس مهاجرین که اگر هم مصداق فقیر نبوده اند مصداق "ابن السبیل" محسوب می شدند (۱).

سپس به سه توصیف دیگر که بیانگر کل روایات انصار می باشد پرداخته، چنین می گوید:

"آنها چنان هستند که هر مسلمانی را به سوی آنها هجرت کند دوست

ص: ۵۱۷

۱ - ۱) اما مطابق تفسیر دیگری "وَالَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ" مبتدا است و "یحبون" خبر آن می باشد، و مجموعاً جمله مستقلی را تشکیل می دهد و ارتباطی با جمله قبل که در باره مصرف "فیء" است ندارد، ولی روشن است که تفسیر اول مناسبتر می باشد.

دارند" (يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ).

و در این زمینه تفاوتی میان مسلمانان از نظر آنها نیست، بلکه مهم نزد آنان مساله ایمان و هجرت است، و این دوست داشتن یک ویژگی مستمر آنها محسوب می شود.

"دیگر اینکه آنها در درون سینه های خود نیازی نسبت به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی کنند" (وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا).

نه چشم داشتی به غنائمی که به آنها داده شده است دارند، و نه نسبت به آنها حسد می ورزند و نه حتی در درون دل احساس نیاز به آنچه به آنها اعطا شده می کنند، و اصلاً این امور به خیال آنها نمی گذرد، و این نهایت بلندنظری و بزرگواری انصار را نشان می دهد.

و در مرحله سوم می افزاید: "آنها مهاجران را بر خود مقدم می دارند هر چند شدیداً فقیر باشند" (وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ) (۱).

و به این ترتیب "محبت" و "بلندنظری" و "ایثار" سه ویژگی پر افتخار آنها است.

مفسران در شان نزول این آیه داستانهای متعددی نقل کرده اند، "ابن عباس" می گوید: پیغمبر گرامی اسلام ص روز پیروزی بر یهود بنی نضیر به انصار فرمود: "اگر مایل هستید اموال و خانه هایتان را با مهاجران تقسیم کنید، و در این غنائم با آنها شریک شوید، و اگر می خواهید اموال و خانه هایتان از آن شما باشد و از این غنائم چیزی به شما داده نشود"؟!

ص: ۵۱۸

۱- ۱) "خصاصه" از ماده "خصاص" (بر وزن اساس) به معنی شکافهایی است که در دیوار خانه به وجود می آید و از آنجا که فقر در زندگی انسان ایجاد شکاف می کند از آن تعبیر به "خصاصه" شده است.

انصار گفتند: هم اموال و خانه هایمان را با آنها تقسیم می کنیم، و هم چشم داشتی به غنائم نداریم، و مهاجران را بر خود مقدم می شمیریم، آیه فوق نازل شد و این روحیه عالی آنها را ستود (۱).

در حدیث دیگری می خوانیم: کسی خدمت پیامبر ص آمد و عرض کرد:

گرسنه ام، پیغمبر ص دستور داد از منزل غذایی برای او بیاورند، ولی در منزل حضرت غذا نبود، فرمود: چه کسی امشب این مرد را میهمان می کند؟ مردی از انصار اعلام آمادگی کرد، و او را به منزل خویش برد، اما جز مقدار کمی غذا برای کودکان خود چیزی نداشت، سفارش کرد غذا را برای میهمان بیاورید، و چراغ را خاموش کرد و به همسرش گفت: کودکان را هر گونه ممکن است چاره کن تا خواب روند، سپس زن و مرد بر سر سفره نشستند و بی آنکه چیزی از غذا در دهان بگذارند دهان خود را تکان می دادند، میهمان گمان کرد آنها نیز همراه او غذا می خورند، و به مقدار کافی خورد و سیر شد، و آنها شب گرسنه خوابیدند، صبح خدمت پیامبر ص آمدند پیامبر ص نگاهی به آنها کرد و تبسمی فرمود (و بی آنکه آنها سخنی بگویند) آیه فوق را تلاوت کرد و ایثار آنها را ستود.

در روایاتی که از طرق اهل بیت ع رسیده می خوانیم: میزبان علی ع و کودکان فرزندان او، و کسی که کودکان را گرسنه خواباند بانوی اسلام فاطمه زهرا ع بود (۲).

باید توجه داشت که داستان اول ممکن است شان نزول آیه باشد، ولی دومی نوعی تطبیق پیامبر ص است که در مورد این میهمانی ایثار گرانه آیه را تلاوت فرمود، بنا بر این نزول آیات در مورد انصار منافاتی با میزبان بودن علی ع ندارد.

ص: ۵۱۹

بعضی نیز نوشته اند این آیه در مورد جنگجویان "احد" نازل شده که هفت نفر از آنها سخت تشنه و مجروح بودند، کسی آبی به مقدار نوشیدن یک نفر آورد و سراغ هر یک رفت به دیگری حواله داد، و او را بر خود مقدم شمرد، و سرانجام همگی تشنه جان سپردند و خداوند این ایثارگری آنها را ستود (۱).

ولی روشن است که این آیه در داستان "بنی نضیر" نازل شده، اما به خاطر عمومیت مفهوم آن قابل تطبیق بر موارد مشابه است. و در پایان آیه برای تاکید بیشتر روی این اوصاف کریمه، و بیان نتیجه آن می افزاید: "و کسانی که خداوند آنها را از بخل و حرص نفس خویش باز - داشته، رستگاراند" (وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

"شح" چنان که "راغب" در "مفردات" می گوید به معنی بخل توأم با حرص است که به صورت عادت در آید.

"یوق" از ماده "وقایه" گرچه به صورت فعل مجهول است اما پیداست که فاعل آن در اینجا خدا است، یعنی هر کس خداوند او را از این صفت مذموم نگاهداری کند رستگار است.

در حدیثی می خوانیم که امام صادق ع به یکی از اصحاب خود فرمود:

ا تدری ما الشحیح: "آیا می دانی شحیح کیست؟! او در جواب عرض می کند: هو البخیل: "منظور بخیل است".

امام فرمود:

الشح اشد من البخل، ان البخیل یبخل بما فی یده، و الشحیح یشح بما فی ایدی الناس و علی ما فی یده، حتی لا یری فی ایدی الناس شیئا الا تمنی ان یکون له بالحل و الحرام، و لا یقنع بما رزقه الله عز و جل!:

"شح از بخل شدیدتر است، "بخیل" کسی است که در مورد آنچه دارد

ص: ۵۲۰

بخل می ورزد، ولی "شحیح" هم نسبت به آنچه در دست مردم است بخل می ورزد و هم آنچه خود در اختیار دارد، تا آنجا که هر چه را در دست مردم ببیند آرزو می کند آن را به چنگ آورد، خواه از طریق حلال باشد یا حرام و هرگز قانع به آنچه خداوند به او روزی داده نیست" (۱). در حدیث دیگری می خوانیم:

□
لا یجتمع الشح و الايمان فی قلب رجل مسلم!، و لا یجتمع غبار فی سبیل الله و دخان جهنم فی جوف رجل مسلم!:

"بخل و حرص و ایمان در قلب مرد مسلمان جمع نمی شود، همانگونه که غبار راه جهاد و دود جهنم در درون یک انسان مجتمع نمی گردد" (۲).

کوتاه سخن اینکه: از آیه فوق به خوبی استفاده می شود که ترک بخل و حرص انسان را به رستگاری می رساند، در حالی که آلودگی به این صفت مذموم کاخ سعادت انسان را ویران می سازد.

*** در آخرین آیه مورد بحث سخن از گروه سومی از مسلمین به میان می آورد که با الهام از قرآن مجید در میان ما به عنوان "تابعین" معروف شده اند، و بعد از مهاجران و انصار که در آیات قبل سخن از آنها به میان آمد سومین گروه عظیم مسلمین را تشکیل می دهند:

می فرماید: "و کسانی که بعد از آنها آمدند می گویند: پروردگارا! ما و برادران ما را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند پیامرز، و در دلها ایمان حسد و کینه ای نسبت به مؤمنان قرار مده، پروردگارا! تو مهربان و رحیمی" (و الذین جاءوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ).

ص: ۵۲۱

۱- (۱) "نور الثقلین" جلد ۵ صفحه ۲۹۱ حدیث ۶۴.

۲- (۲) "مجمع البیان" جلد ۹ صفحه ۲۶۲.

گرچه بعضی از مفسران مفهوم این جمله را محدود به کسانی کرده اند که بعد از پیروزی اسلام و فتح مکه به مسلمانان پیوستند، ولی هیچ دلیلی بر این محدودیت نیست، بلکه تمام مسلمین را تا دامنه قیامت شامل می شود، و به فرض که آیه ناظر به آن گروه خاص باشد از نظر ملاک و معیار و نتیجه عمومیت دارد، و به این ترتیب آیات سه گانه فوق تمام مسلمین عالم را که در سه عنوان "مهاجرین" و "انصار" و "تابعین" خلاصه می شوند شامل می گردد.

جمله "وَالَّذِينَ جَاءُوا... "ظاهرا عطف بر "لِلْفُقَرَاءِ الْمُهِاجِرِينَ" است و بیانگر این واقعیت می باشد که اموال "فیء" منحصر به نیازمندان مهاجرین و انصار نیست، بلکه سایر نیازمندان مسلمین را در طول تاریخ شامل می شود.

این احتمال نیز داده شده که جمله مستقلاً باشد (به این ترتیب که والذین جاءوا مبتدا و یقولون خبر است) ولی تفسیر اول با توجه به هماهنگی آن با آیات قبل مناسبتر به نظر می رسد.

قابل توجه اینکه در اینجا نیز اوصاف سه گانه ای برای تابعین ذکر می کند:

نخست اینکه آنها به فکر اصلاح خویش و طلب آموزش و توبه در پیشگاه خداوندند.

دیگر اینکه نسبت به پیشگامان در ایمان همچون برادران بزرگتری می نگرند که از هر نظر مورد احترامند، و برای آنها نیز تقاضای آموزش از پیشگاه خداوند می کنند.

سوم اینکه آنها می کوشند هر گونه کینه و دشمنی و حسد را از درون دل خود بیرون بریزند، و از خداوند رءوف و رحیم در این راه یاری می طلبند، و به این ترتیب "خودسازی" و "احترام به پیشگامان در ایمان" و "دوری از کینه

ص: ۵۲۲

و حسد" از ویژگیهای آنها است.

"غل" (بر وزن سل) چنان که قبلا- نیز گفته ایم در اصل به معنی نفوذ مخفیانه چیزی است، و لذا به آب جاری در میان درختان "غلل" می گویند، و از آنجا که حسد و عداوت و دشمنی به طرز مرموزی در قلب انسان نفوذ می کند به آن "غل" گفته شده، بنا بر این "غل" تنها به معنی "حسد" نیست بلکه مفهوم وسیعی دارد که بسیاری از صفات مخفی و زشت اخلاقی را شامل می شود.

تعبیر به "اخوان" (برادران) و استمداد از خداوند رؤف و رحیم در پایان آیه همه حاکی از روح محبت و صفا و برادری است که بر کل جامعه اسلامی باید حاکم باشد و هر کس هر نیکی را می خواهد تنها برای خود نخواهد، بلکه تلاشها و تقاضاها همه به صورت جمعی و برای جمع انجام گیرد، و هر گونه کینه و عداوت و دشمنی و بخل و حرص و حسد از سینه ها شسته شود و این است یک جامعه اسلامی راستین.

نکته:

صحابه در میزان قرآن و تاریخ

در اینجا بعضی از مفسران بدون توجه به اوصافی که برای هر یک از "مهاجران" و "انصار" و "تابعین" در آیات فوق آمده باز اصرار دارند که همه "صحابه" را بدون استثنا پاک و منزّه بشمرند، و کارهای خلافی که احیاناً در زمان خود پیامبر ص یا بعد از او از بعضی از آنان سر زده با دیده اغماض بنگرند، و هر کس را در صف مهاجران و انصار و تابعین قرار گرفته چشم بسته محترم و مقدس بدانند.

در حالی که آیات فوق پاسخ دندان شکنی به این افراد می دهد، و ضوابط

ص: ۵۲۳

"مهاجران" راستین و "انصار" و "تابعین" را دقیقاً معین می کند.

در "مهاجران" اخلاص، و جهاد، و صدق را می شمرد.

و در "انصار" محبت نسبت به مهاجران، و ایثار، و پرهیز از هر گونه بخل و حرص را ذکر می کند.

و در "تابعین" خودسازی و احترام به پیشگامان در ایمان، و پرهیز از هر گونه کینه و حسد را بیان می نماید.

با این حال ما چگونه می توانیم کسانی را که فی المثل در جنگ جمل حضور یافتند، و روی امام خود شمشیر کشیدند، نه اخوت اسلامی را رعایت کردند، و نه سینه ها را از غل و کینه و حسد و بخل پاک ساختند، و نه سبقت در ایمان علی ع را محترم شمردند محترم بشمریم و هر گونه انتقاد از آنها را گناه بدانیم و چشم بسته در برابر سخنان این و آن تسلیم شویم؟! بنا بر این ما در عین احترام به پیشگامان در خط ایمان پرونده اعمال آنها را چه در عصر پیامبر ص، و چه در طوفانهای شدیدی که بعد از او در جامعه اسلامی در گرفت، دقیقاً تحت بررسی قرار می دهیم، و بر اساس معیارهایی که در همین آیات از قرآن دریافته ایم، در باره آنها قضاوت و داوری می کنیم، پیوند خود را با آنها که بر سر عهد و پیمان خود باقی ماندند محکم می سازیم، و از آنها که در عصر پیامبر ص یا بعد از او رابطه خود را گسستند می بریم، این است یک منطق صحیح و هماهنگ با حکم قرآن و عقل.

ص: ۵۲۴

اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (١١) لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُولُنَّ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ (١٢) لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (١٣) لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (١٤)

ص: ٥٢٥

ترجمه:

۱۱- آیا منافقان را ندیدی که پیوسته به برادران کفارشان از اهل کتاب می گفتند: هر گاه شما را (از وطن) بیرون کنند ما هم با شما خواهیم بود، و سخن هیچکس را در باره شما اطاعت نخواهیم کرد، و اگر با شما پیکار شود یاریتان خواهیم کرد، و خداوند شهادت می دهد که آنها دروغگویانند! ۱۲- اگر آنها را بیرون کنند با آنان بیرون نمی روند، و اگر با آنها پیکار شود یاریشان نخواهند کرد، و اگر یاریشان کنند پشت به میدان کرده فرار می کنند، سپس کسی آنها را یاری نمی کند.

۱۳- وحشت از شما در دلهای آنها بیش از ترس از خدا است، این به خاطر آن است که آنها گروهی نادانند.

۱۴- آنها هرگز با شما به صورت دستجمعی نمی جنگند جز در دژهای محکم یا از پشت دیوارها! پیکارشان در میان خودشان شدید است (اما در برابر شما ناتوانند) به ظاهرشان می نگری آنها را متحد می بینی در حالی که دلهای آنها پراکنده است این به خاطر آن است که قومی بی عقلند!

شان نزول:

بعضی از مفسران شان نزولی برای آیات فوق نقل کرده اند که خلاصه اش چنین است:

□
جمعی از منافقان مدینه مانند "عبد الله بن ابی" و یارانش مخفیانه کسی را به سراغ یهود "بنی نضیر" فرستادند و گفتند: شما محکم در جای خود بایستید، از خانه های خود بیرون نروید، و دژهای خود را محکم سازید، ما دو هزار نفر یاور از قوم خود و دیگران داریم و تا آخرین نفس با شما هستیم، طایفه بنی قریظه و سایر هم پیمانهای شما از قبیله غطفان نیز با شما همراهی می کنند.

همین امر سبب شد که یهود "بنی نضیر" بر مخالفت پیامبر ص تشویق

ص: ۵۲۶

شوند، اما در این هنگام یکی از بزرگان "بنی نضیر" بنام "سلام" به "حیی بن اخطب" که سرپرست برنامه های "بنی نضیر" بود گفت: اعتنایی به حرف "عبد الله بن ابی" نکنید، او می خواهد تو را تشویق به جنگ محمد ص کند، و خودش در خانه بنشیند و شما را تسلیم حوادث نماید "حیی" گفت: ما جز دشمنی محمد ص و پیکار با او چیزی را نمی شناسیم، "سلام" در پاسخ او گفت: به خدا سوگند من می بینم سرانجام ما را از این سرزمین بیرون می کنند، و اموال و شرف ما بر باد می رود کودکان ما اسیر، و جنگجویان ما کشته می شوند (۱).

آیات فوق سرانجام این ماجرا را بازگو می کند.

بعضی معتقدند این آیات قبل از ماجرای یهود "بنی نضیر" نازل شده و حکایت از حوادث آینده این ماجرا می کند، و به همین دلیل آن را از خبرهای غیبی قرآن می شمردند.

لحن آیات که به صورت فعل مضارع ذکر شده گرچه این نظر را تایید می کند ولی پیوند این آیات با آیات پیشین که بعد از ماجرای شکست بنی نضیر و تبعید آنها نازل گردیده نشان می دهد که این آیات نیز بعد از این ماجرا نازل شده و تعبیر به فعل مضارع به عنوان حکایت حال است (دقت کنید).

تفسیر:

نقش منافقان در فتنه های یهود

بعد از بیان ماجرای طایفه یهود "بنی نضیر" در آیات گذشته، و شرح

ص: ۵۲۷

۱- ۱) "روح البیان" جلد ۹ صفحه ۴۳۹- همین معنی با تفاوتی در "تفسیر در المنثور" جلد ۶ صفحه ۱۹۹ آمده است.

حال سه گروه از مؤمنان یعنی "مهاجرین" و "انصار" و "تابعین" با ویژگیهای هر کدام، در آیات مورد بحث به شرح حال گروه دیگری یعنی منافقان و نقش آنها در این ماجرا می پردازد، تا وضع حال همه را در مقایسه با یکدیگر روشنتر سازد، و این روش قرآن است که برای معرفی گروه ها آنها را در مقایسه با یکدیگر قرار می دهد.

نخست روی سخن را به پیامبر ص کرده می فرماید: "آیا منافقان را ندیدی که پیوسته به برادران کفارشان از اهل کتاب می گفتند: اگر شما را از وطن بیرون کنند ما هم با شما خواهیم بود، و سخن هیچکس را در باره شما اطاعت نخواهیم کرد، و اگر هم با شما پیکار شود شما را یاری خواهیم کرد" (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ).

و به این ترتیب این گروه از منافقان به طایفه یهود سه مطلب را قول دادند که در همه دروغ می گفتند: نخست اینکه اگر شما را از این سرزمین بیرون رانند ما هم بعد از شما در اینجا نمی مانیم تا جای خالی شما را بینیم! دیگر اینکه اگر دستوری بر ضد شما صادر شود از هر کس و هر مقام باشد، نه حالا، هیچوقت اطاعت نمی کنیم! سوم اینکه اگر پای کارزار به میان آید ما دوش به دوش شما ایستاده ایم، و در یاری شما هیچگونه تردیدی به خود راه نمی دهیم! آری اینها قول هایی بود که منافقان قبل از این ماجرا به یهود دادند، ولی حوادث بعد نشان داد که همه دروغ بود.

و به همین دلیل قرآن با صراحت می گوید: "خداوند شهادت می دهد که آنها دروغگویانند" (وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ).

ص: ۵۲۸

چه تعبیر تکان دهنده ای که با انواع تاکیدها همراه است، ذکر خداوند به عنوان شاهد و گواه، و آوردن جمله به صورت جمله اسمیه، و نیز استفاده از "ان" و "لام" تاکید "همه نشان می دهد که "دروغ" و "نفاق" چنان به هم آمیخته است که جدایی در میان این دو ممکن نیست، همیشه منافقان دروغگو بوده اند، و غالباً دروغگویان منافقند.

تعبیر به "اخوانهم" (برادرانشان) نشان می دهد که رابطه و پیوند بسیار نزدیکی میان "منافقان" و "کفار" است، همانگونه که در آیات قبل روی رابطه اخوت در میان مؤمنان تکیه شده بود با این تفاوت که مؤمنان در اخوت خود صادقند، و لذا از هیچگونه ایثار و فداکاری مضایقه نمی کنند و به عکس منافقان هیچگونه وفاداری و همدردی ندارند، و در سخت ترین لحظات دست از برادران خود بر می دارند و این است تفاوت اخوت مؤمنان و کافران.

جمله "وَلَا تُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا" (ما هرگز سخن هیچکس را در مورد شما اطاعت نخواهیم کرد) اشاره به این است که توصیه ها و هشدارها و اخطارهای محمد را در مورد شما کاملاً نادیده خواهیم گرفت.

*** سپس برای توضیح بیشتر در باره دروغگویی آنها می افزاید: "اگر یهود را بیرون کنند این منافقان با آنها بیرون نمی روند" (لَئِنْ أَخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ).

"و اگر با آنها پیکار شود یاریشان نخواهند کرد" (وَلَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ).

"و به فرض که به گفته خود عمل کنند و به یاریشان برخیزند به زودی پشت به میدان کرده فرار می کنند" (وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُولِيَنَّ الْأَدْبَارَ).

"و بعد از آن هرگز یاری نخواهند داشت" (ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ).

لحن قاطع و کوبنده این آیات لرزه بر اندام هر منافق و مخالفی می افکند، به خصوص اینکه آیه گرچه در مورد خاصی نازل شده ولی به طور مسلم مخصوص آن نیست، این یک اصل کلی است در رابطه "منافقان" با "سایر دشمنان اسلام" و همکاری نزدیک آنان با یکدیگر و وعد وعیدهایی که به هم می دهند، و بی پایه بودن تمام این قول و قرارها است.

این امر نه تنها در گذشته تاریخ اسلام رخ داد که امروز هم نمونه های زنده آن را در همکاری منافقان در کشورهای اسلامی با دشمنان اسلام به چشم می بینیم، و در فردا و فرداها نیز صادق است، و مسلما اگر مؤمنان راستین به وظائف خود عمل کنند بر آنها پیروز خواهند شد و نقشه هاشان نقش بر آب می گردد.

*** در آیه بعد به تشریح علت این شکست پرداخته، می گوید: "وحشت از شما در دلهای آنها بیش از خوف از خدا است" (لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ).

چون از خدا نمی ترسند از همه چیز وحشت دارند، مخصوصا از دشمنان مؤمن و مقاومی چون شما.

"این به خاطر آن است که آنها گروهی نادان هستند" (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ).

رهبه در اصل به معنی ترسی است که توأم با اضطراب و پرهیز باشد، و در حقیقت ترس و وحشتی است عمیق و ریشه دار که آثار آن در عمل ظاهر گردد.

گرچه آیه فوق در مورد یهود "بنی نضیر" و عوامل شکست آنها در برابر مسلمین نازل شده ولی محتوای آن یک حکم کلی و عمومی است، چرا که در قلب

ص: ۵۳۰

انسان هرگز دو خوف با هم جمع نمی شود، ترس از خدا، و ترس از ما سوی الله، زیرا همه چیز مسخر فرمان خدا است، و هر کس از خدا بترسد و از قدرت او آگاه باشد دلیلی ندارد که از غیر او ترسان باشد، و سرچشمه همه این بدبختیها جهل و نادانی و عدم درک حقیقت توحید است.

اگر مسلمانان امروز به معنی واقعی کلمه، "مسلمان" و "مؤمن" و "موحد" باشند نه تنها از قدرتهای بزرگ نظامی و صنعتی دنیای امروز به خود وحشتی راه نمی دهند، بلکه آن قدرتها از آنها می ترسند، چنان که نمونه های زنده آن را با چشم می بینیم که با آن همه سلاح و وسائل پیشرفته باز از "ملتی کوچک ولی مؤمن و از جان گذشته" در وحشتند.

نظیر همین معنی در آیه ۱۵۱ سوره آل عمران نیز آمده است: سَيُلْقَى فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانٌ وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوًى الظَّالِمِينَ: "به زودی در دلهای کافران رعب و وحشت می افکنیم، چرا که بدون دلیل چیزهایی را برای خدا شریک قرار دادند، و جایگاه آنها آتش است، و چه بد جایگاهی است قرارگاه ظالمان!" *** سپس به بیان نشانه روشنی از این ترس درونی پرداخته، می افزاید: "آنها هرگز با شما به صورت دسته جمعی جز در دژهای محکم یا از پشت دیوارها نمی جنگند، و از رویارویی با شما وحشت دارند" (لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرًى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ).

"قری" جمع "قریه" به معنی آبادی است، اعم از شهر یا روستا، و گاه به معنی انسانهای مجتمع در یک محل نیز آمده است.

"محصنه" از ماده "حصن" (بر وزن جسم) به معنی دژ می باشد، بنا بر این "قری محصنه" به آبادیهایی گفته می شود که به وسیله برج و بارو یا

کندن خندق یا موانع دیگر از هجوم دشمن در امان است.

"جدر" جمع "جدار" به معنی دیوار است، و ریشه اصلی این لغت به معنی ارتفاع و بلندی است.

آری آنها چون از دژ ایمان و توکل بر خدا بیرون هستند جز در پناه دیوارها و قلعه های محکم جرأت جنگ و رویارویی با مؤمنان ندارند!

سپس می افزاید: اما این نه بخاطر آن است که آنها افرادی ضعیف و ناتوان و ناآگاه به فنون جنگند بلکه به هنگامی که درگیری در میان خودشان رخ می دهد پیکارشان شدید است "بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ".

اما در برابر شما صحنه دگرگون می شود، و رعب و وحشت و اضطراب عجیبی بر آنها حکمفرما می گردد.

البته این نیز تقریباً یک اصل کلی است در مورد پیکار همه اقوام بی ایمان در میان خودشان، و سپس پیکار با مؤمنان و نمونه های آن را در تاریخ معاصر کرارا دیده ایم که وقتی افراد بیخبر از خدا به جان هم افتاده، چنان محکم یکدیگر را کوبیده اند که انسان در جنگجویی آنها شک نمی کند، اما هنگامی که در مقابل گروهی مؤمن و آماده "شهادت فی سبیل الله" قرار می گیرند فوراً خود را به پشت سلاحها و سنگرها و دژهای مستحکم می کشند و وحشت سر تا پای آنها را فرا می گیرد، و به راستی اگر مسلمانان، ایمان و ارزشهای اسلامی را زنده و حاکم کنند باز در مقابل دشمنان از چنین عامل برتری برخوردار خواهند بود.

و در ادامه همین آیه، به عامل دیگری برای شکست و ناکامی آنها پرداخته، می فرماید: "به ظاهر آنها که می نگری آنها را متحد و متفق تصور می کنی، در حالی که دلهای آنها پراکنده است، و این به دلیل آن است که قومی هستند ناآگاه و فاقد تعقل" (تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ).

"شتی" جمع "شتیت" یعنی "متفرق".

ص: ۵۳۲

راستی که قرآن در تحلیل مسائل بسیار دقیق و الهام بخش است، می گوید:

"تفرقه و نفاق درونی" ناشی از "جهل و بیخبری و نادانی" است، چرا که "جهل" عامل شرک است، و شرک عامل پراکندگی، و پراکندگی سبب شکست، و به عکس "علم" عامل توحید در عقیده و عمل و اتفاق و هماهنگی است که آنهم به نوبه خود سرچشمه پیروزیها است.

و به این ترتیب انسجام ظاهری افراد بی ایمان و پیمان وحدت نظامی و اقتصادی آنها هرگز نباید ما را فریب دهد، چرا که در پشت این پیمانها و شعارهای وحدت، دلهای پراکنده ای قرار دارد، و دلیل آن هم روشن است، زیرا هر کدام حافظ منافع مادی خویشند، و می دانیم منافع مادی همیشه در تضاد است، در حالی که وحدت و انسجام مؤمنان بر اساس اصولی است که تضاد در آن راه ندارد، یعنی اصل ایمان و توحید و ارزشهای الهی، بنا بر این هر جا شکست و ناکامی دامن مسلمین را بگیرد طبق آیات فوق دلیلش این است که از حقیقت ایمان فاصله گرفته اند و تا باز نگردند وضع آنها دگرگون نخواهد شد.

ص: ۵۳۳

[سوره الحشر (۵۹): آیات ۱۵ تا ۲۰]

اشاره

كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۵) كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (۱۶) فَكَانَ عَاقِبَتُهُمْ أَنَّهُمْ فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ (۱۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مِمَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۸) وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۱۹) لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ (۲۰)

ترجمه:

۱۵- کار این گروه از یهود همانند کسانی است که کمی قبل از آنها بودند، طعم تلخ کار خود را چشیدند و برای آنها عذاب دردناک است.

ص: ۵۳۴

۱۶- کار آنها همچون شیطان است که به انسان گفت کافر شو (تا مشکلات تو را حل کنم!) اما هنگامی که کافر شد گفت: من از تو بیزارم، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است بیم دارم! ۱۷- سرانجام کار آنها این شد که هر دو در آتش دوزخند، جاودانه در آن می مانند، و این است کیفر ستمکاران! ۱۸- ای کسانی که ایمان آورده اید! از مخالفت خدا بپرهیزید، و هر انسانی باید بنگرد تا چه چیز را برای فردایش از پیش فرستاده، و از خدا بپرهیزید که خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است.

۱۹- و همچون کسانی که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را به "خود فراموشی" گرفتار کرد نباشید، و آنها فاسق و گنهکارند.

۲۰- هرگز اصحاب دوزخ و اصحاب بهشت یکسان نیستند، اصحاب بهشت رستگار و پیروزند.

تفسیر:

با طناب پوسیده شیطان به چاه نروید!

این آیات هم چنان ادامه بحث پیرامون داستان یهود بنی نضیر و منافقان است و با دو تشبیه جالب، موقعیت هر کدام از این دو گروه را مشخص می سازد:

نخست می فرماید: "داستان یهود بنی نضیر همچون کسانی است که در گذشته نزدیک پیش از آنها بودند همانها که در این دنیا نتیجه تلخ کار خود را چشیدند و در قیامت عذاب دردناک دارند" (كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱)).

اما این گروه چه کسانی بودند که سرگذشت عبرت انگیزی قبل از ماجرای بنی نضیر داشتند بطوری که فاصله زیادی میان این دو حادثه نبود؟

ص: ۵۳۵

۱- ۱) این جمله خبر برای مبتدای محذوفی است و در تقدیر چنین است: "مثلهم کمثل الذین من قبلهم".

جمعی آنها را همان مشرکان مکه می دانند که در غزوه بدر، طعم تلخ شکست را با تمام وجودشان چشیدند، و ضربات سربازان اسلام، آنها را از پای در آورد، زیرا حادثه "بدر" فاصله زیادی با ماجرای "بنی نضیر" نداشت چون ماجرای بنی نضیر-چنان که قبلاً اشاره کردیم-بعد از جنگ "احد" رخ داد، و ماجرای بدر قبل از احد به فاصله یک سال واقع شد، بنا بر این در میان این دو حادثه، فاصله زیادی نبود.

در حالی که بسیاری از مفسران آن را اشاره به ماجرای یهود "بنی قینقاع" می دانند که بعد از ماجرای بدر واقع شد، و منجر به بیرون راندن این گروه از یهود از مدینه گردید، البته این تفسیر مناسبتر به نظر می رسد، چرا که تناسب بیشتری با یهود بنی نضیر دارد، زیرا یهود "بنی قینقاع" نیز مانند یهود "بنی نضیر" افرادی ثروتمند و مغرور و در میان خود جنگجو بودند، و پیامبر ص و مسلمانان را -چنان که در نکات مشروحا به خواست خدا خواهیم گفت- با نیرو و قدرت خود تهدید می کردند، ولی سرانجام چیزی جز بدبختی و دربدری در دنیا و عذاب الیم آخرت عائدشان نشد.

"وبال" به معنی عاقبت شوم و تلخ است، و در اصل از "وابل" به معنی باران سنگین گرفته شده زیرا بارانهای سنگین معمولاً خوفناک است، و انسان از عاقبت تلخ آن هراسان می باشد، چرا که غالباً سیلهای خطرناکی به دنبال دارد.

*** سپس به تشبیهی در باره منافقان پرداخته، می گوید: "داستان آنها نیز همانند داستان شیطان است که به انسان گفت کافر شو تا مشکلات تو را حل کنم، اما هنگامی که کافر شد گفت من از تو بیزارم، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است بیم دارم" (كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي

ص: ۵۳۶

بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ

(۱). (

در اینکه منظور از "انسان" در این آیه کیست؟ آیا مطلق انسانهایی است که تحت تاثیر شیطان قرار گرفته، فریب وعده های دروغین او را می خورند و راه کفر می پویند، و سرانجام شیطان آنها را تنها گذاشته و از آنان بیزاری می جوید؟ یا منظور انسان خاصی است همانند "ابو جهل" و پیروان او که در جنگ بدر به وعده های فریبنده شیطان دلگرم شدند، و عاقبت طعم تلخ شکست را چشیدند، چنان که در آیه ۴۸ سوره انفال می خوانیم: وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَغْمَا لَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَآءِ الْفُرْقَانِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ: "و به یاد آورید هنگامی که شیطان اعمال مشرکان را در نظرشان جلوه داد، و گفت هیچکس امروز بر شما پیروز نمی گردد، و من همسایه و پناه دهنده شما هستم، ولی هنگامی که مجاهدان اسلام و فرشتگان حامی آنها را دید به عقب برگشت، و گفت من از شما بیزارم، من چیزی را می بینم که شما نمی بینید، من از خدا می ترسم!، و خداوند شدید العقاب است!" و یا اینکه منظور از "انسان" همان "برصیصا" عابد بنی اسرائیل است که فریب شیطان را خورد و کافر شد، و در لحظات حساس شیطان از او بیزاری جست و از او جدا شد که شرح آن به خواست خدا خواهد آمد.

ص: ۵۳۷

(۱-۱) گرچه تعبیر به "کمثل" در این آیه و آیه قبل شبیه یکدیگر است، و به همین دلیل بعضی از مفسران هر دو را ناظر به یک گروه دانسته اند، ولی قرائن به خوبی گواهی می دهد که اولی ناظر به وضع یهود بنی نضیر است، و دومی ناظر به وضع منافقان، و به هر حال این عبارت نیز خبر مبتدای محذوفی است و در تقدیر چنین است "مثلهم کمثل الشیطان...".

ولی تفسیر اول با مفهوم آیه سازگارتر است و تفسیر دوم و سوم می تواند بیان مصداقی از آن مفهوم گسترده باشد، و به هر حال عذابى را که شیطان از آن اظهار وحشت می کند ظاهراً عذاب دنیا است، و بنا بر این ترس او جدی است نه شوخی و استهزاء، و بسیاریند کسانی که از مجازاتهای نزدیک می ترسند ولی نسبت به مجازاتهای دراز مدت بی اعتنا هستند.

آرى چنین است حال منافقان که دوستان خود را با وعده های دروغین و نیرنگ به وسط معرکه می فرستند، سپس آنها را تنها گذارده فرار می کنند چرا که در نفاق وفاداری نیست.

*** در آیه بعد سرانجام کار این دو گروه: "شیطان و اتباعش"، و "منافقان و دوستانشان از اهل کفر" را روشن ساخته، می افزاید: "سرانجام کار آنها این شد که هر دو در آتش دوزخند، جاودانه در آن می مانند، و این است کیفر ظالمان!" (فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ) (۱).

این یک اصل کلی است که عاقبت همکاری کفر و نفاق، و شیطان و یارانش، شکست و ناکامی و عذاب دنیا و آخرت است، در حالی که همکاری مؤمنان و دوستانشان همکاری مستمر و جاودانی و سرانجامش پیروزی و برخورداری از رحمت واسعه الهی در هر دو جهان است.

*** در آیه بعد روی سخن را به مؤمنان کرده، به عنوان یک نتیجه گیری از ماجرای شوم و دردناک "بنی نضیر" و منافقان و شیطان، می فرماید: "ای کسانی که ایمان آورده اید از مخالفت خدا پرهیزید، و هر انسانی باید بنگرد تا چه

ص: ۵۳۸

(۱- ۱) "عاقبتهم" خبر "کان" و منصوب است و "انهما فی النار" بجای اسم کان است و "خالدین" حال است برای ضمیر "هما".

چیز را برای فردای قیامت از پیش فرستاده است؟" (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَتُنَظِرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ (۱)).

سپس بار دیگر برای تاکید می افزاید: "از خدا پرهیزید که خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است" (وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ).

آری تقوی و ترس از خداوند سبب می شود که انسان برای فردای قیامت بیندیشد، و اعمال خود را پاک و پاکیزه و خالص کند.

تکرار امر به تقوی، چنان که گفتیم، برای تاکید است، چرا که انگیزه تمام اعمال صالح و پرهیز از گناه همین تقوی و خدا ترسی است.

ولی بعضی احتمال داده اند که امر اول به تقوی ناظر به اصل انجام اعمال است و امر دوم به کیفیت خلوص آنها، یا اینکه اولی ناظر به انجام کارهای خیر است (به قرینه جمله "ما قدمت لغد") و دومی ناظر به پرهیز از گناهان و معاصی است، یا اینکه اولی اشاره به توبه از گناهان گذشته است و دومی تقوی برای آینده ولی در آیات قرینه ای بر این تفسیرها وجود ندارد، و تاکید مناسبتر به نظر می رسد.

تعبیر به "غد" (فردا) اشاره به قیامت است چرا که با توجه به مقیاس عمر دنیا به سرعت فرا می رسد، و ذکر آن به صورت نکره برای اهمیت آن است.

تعبیر به "نفس" (یک نفر) ممکن است در اینجا به معنی هر یک نفر بوده باشد، یعنی هر انسانی باید به فکر فردای خویش باشد، و بدون آنکه از دیگران انتظاری داشته باشد که برای او کاری انجام دهند خودش تا در این دنیا است آنچه را می تواند از پیش بفرستد.

ص: ۵۳۹

۱ - ۱) در اینکه "ما" در "ما قدمت لغد" موصوله است یا استفهامیه؟ مفسران دو احتمال داده اند، و آیه شریفه تاب هر دو را دارد، هر چند استفهامیه مناسبتر به نظر می رسد.

این تفسیر نیز در مورد تعبیر فوق گفته شده که اشاره به کم بودن افرادی است که به فکر فردای قیامتند، مثل اینکه می گوئیم یک نفر پیدا شود که به فکر نجات خویش باشد، ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد، و خطاب "یا ایها الذین آمنوا" و "عمومیت امر به تقوی" دلیل بر عمومیت مفهوم آیه است.

*** آیه بعد به دنبال دستور به تقوی و توجه به معاد، تاکید بر یاد خدا کرده، چنین می فرماید: "همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند، و خدا نیز آنها را به خود فراموشی گرفتار کرد" (وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ).

اصولاً- خمیر مایه تقوی دو چیز است: یاد خدا یعنی توجه به مراقبت دائمی الله و حضور او در همه جا و همه حال، و توجه به دادگاه عدل خداوند و نامه اعمالی که هیچ کار صغیر و کبیری وجود ندارد مگر اینکه در آن ثبت می شود، و به همین دلیل توجه به این دو اصل (مبدأ و معاد) در سر لوحه برنامه های تربیتی انبیاء و اولیاء قرار داشته، و تاثیر آن در پاکسازی فرد و اجتماع کاملاً چشمگیر است.

قابل توجه اینکه قرآن در اینجا صریحاً می گوید: فراموش کردن خدا سبب "خود فراموشی" می شود، دلیل آن نیز روشن است، زیرا از یک سو فراموشی پروردگار سبب می شود که انسان در لذات مادی و شهوات حیوانی فرو رود، و هدف آفرینش خود را به دست فراموشی بسپارد و در نتیجه از ذخیره لازم برای فردای قیامت غافل بماند.

از سوی دیگر فراموش کردن خدا همراه با فراموش کردن صفات پاک او است که هستی مطلق و علم بی پایان و غنای بی انتها از آن او است و هر چه غیر

او است وابسته به او و نیازمند به ذات پاکش می باشد، و همین امر سبب می شود که انسان خود را مستقل و غنی و بی نیاز بشمرد، و به این ترتیب واقعیت و هویت انسانی خویش را فراموش کند (۱).

اصولاً یکی از بزرگترین بدبختیها و مصائب انسان خود فراموشی است، چرا که ارزشها و استعدادها و لیاقتهای ذاتی خود را که خدا در او نهفته و از بقیه مخلوقات ممتازش ساخته، به دست فراموشی می سپرد، و این مساوی با فراموش کردن انسانیت خویش است، و چنین انسانی تا سرحد یک حیوان درنده سقوط می کند، و همتش چیزی جز خواب و خور و شهوت نخواهد بود! و اینها همه عامل اصلی فسق و فجور بلکه این خود فراموشی بدترین مصداق فسق و خروج از طاعت خدا است، و به همین دلیل در پایان آیه می گوید:

"چنین افراد فراموشکار فاسقند" (أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ).

این نکته نیز قابل توجه است که نمی گوید خدا را فراموش نکنید، بلکه می گوید: مانند کسانی که خدا را فراموش کردند و خدا آنها را به خود فراموشی گرفتار ساخت نباشید، و این در حقیقت یک مصداق روشن حسی را نشان می دهد که می توانند عاقبت فراموش کردن خدا را در آن ببینند.

این آیه ظاهراً نظر به منافقان دارد که در آیات قبل به آنها اشاره شده بود، یا یهود بنی نضیر، و یا هر دو.

نظیر همین معنی در آیه ۶۷ توبه در مورد خصوص منافقان آمده است، آنجا که می فرماید: الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ: "مردان و زنان منافق همه از یک گروهند، آنها امر به منکر، و نهی از معروف می کنند، و دستها را از انفاق و بخشش می بندند، خدا را

ص: ۵۴۱

فراموش کردند، خدا نیز آنها را (از رحمتش) فراموش کرده، منافقان قطعاً فاسقند.

با این تفاوت که در آنجا فراموش کردن خدا سبب قطع رحمت او ذکر شده، و در اینجا سبب خود فراموشی که هر دو به یک نقطه منتهی می شود (دقت کنید).

*** در آخرین آیه مورد بحث به مقایسه این دو گروه (گروه مؤمنان با تقوی، و متوجه به مبدأ و معاد، و گروه فراموشکاران خدا که گرفتار خود فراموشی شده اند) پرداخته، می گوید: "اصحاب دوزخ و اصحاب بهشت یکسان نیستند" (لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ).

نه در این دنیا، نه در معارف، نه در نحوه تفکر، نه در طرز زندگی فردی و جمعی و هدف آن، و نه در آخرت و پاداشهای الهی، خط این دو گروه در همه جا، و همه چیز، از هم جدا است، یکی به یاد خدا و قیامت و احیای ارزشهای والای انسانی، و اندوختن ذخائر برای زندگی جاویدان است، و دیگری غرق شهوات و لذات مادی و گرفتار فراموشی همه چیز و اسیر بند هوا و هوس (۱).

و به این ترتیب انسان بر سر دو راهی قرار دارد یا باید به گروه اول بپیوندد یا به گروه دوم و راه سومی در پیش نیست.

و در پایان آیه به صورت یک حکم قاطع می فرماید: "فقط اصحاب بهشت رستگار و پیروزند" (أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ).

نه تنها در قیامت رستگار و پیروزند که در این دنیا نیز پیروزی و آرامش و نجات از آن آنها است، و شکست در هر دو جهان نصیب فراموشکاران است.

ص: ۵۴۲

۱- ۱) حذف متعلق (متعلق "لا یتوی") دلیل بر عموم است.

در حدیثی از رسول خدا ص می خوانیم که "اصحاب الجنه" را به کسانی تفسیر فرمود که از او اطاعت کردند و ولایت علی ع را پذیرا شدند، و "اصحاب النار" را به کسانی که ولایت علی ع را ناخوش داشتند و نقض عهد کردند و با او پیکار نمودند (۱).
و البته این یکی از مصادیق روشن مفهوم آیه است و از عمومیت مفهوم آیه نمی کاهد.

نکته ها:

اشاره

۱- همکاری بی سرانجام با اهل نفاق!

آنچه در آیات فوق در مورد پیمان شکنی منافقان و تنها گذاردن دوستان خود در لحظات سخت و حساس آمده مطلبی است که بارها در زندگی خود نمونه های آن را دیده ایم.

آنها مثل شیطان اغواگر به وسوسه این و آن می پردازند، و قول هر گونه مساعدت و کمک به آنها می دهند، و آنان را به میدان حوادث می فرستند و آلوده انواع گناه می کنند، اما در بحرانی ترین حالات آنها را در وسط میدان رها کرده برای حفظ جان یا منافع خویش فرار می کنند! و این است سرنوشت کسانی که با منافقان همکار و هم پیمانند.

نمونه زنده آن در عصر ما پیمانهای است که قدرتهای بزرگ و شیاطین زمان ما با سران دولتهایی که به آنها وابسته اند امضا می کنند، و بارها دیده ایم این دولتهای وابسته که همه چیز خود را در طبق اخلاص گذارده و نثار آن حامیان شیطان صفت کرده اند در حوادث سخت کاملاً تنها مانده، و از همه جا .

ص: ۵۴۳

رانده شده اند، و اینجاست که به عمق پیام قرآنی آشناتر می شویم که می گوید:

"كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ:" "کار آنها مانند شیطان است که به انسان گفت کافر شو و هنگامی که کافر شد گفت من از تو بیزارم، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است بیم دارم!" ***

۲- داستان حیرت انگیز صیصای عابد

بعضی از مفسران و ارباب حدیث در ذیل این آیات روایتی پر معنی از عابدی از بنی اسرائیل بنام "برصیصا" نقل کرده اند که می تواند درس بزرگی برای همه افراد باشد تا هرگز با طناب پوسیده شیطان و منافقان به چاه نروند که رفتن همان، و سرنگون شدن در قعر چاه همان! و خلاصه داستان چنین است:

در میان بنی اسرائیل عابدی بود بنام "برصیصا" که زمانی طولانی عبادت کرده بود، و به آن حد از مقام قرب رسیده بود که بیماران روانی را نزد او می آوردند و با دعای او سلامت خود را باز می یافتند، روزی زن جوانی را از یک خانواده با شخصیت به وسیله برادرانش نزد او آوردند، و بنا شد مدتی بماند تا شفا یابد، شیطان در اینجا به وسوسه گری مشغول شد، و آن قدر صحنه را در نظر او زینت داد تا آن مرد عابد به او تجاوز کرد! چیزی نگذشت که معلوم شد آن زن باردار شده (و از آنجا که گناه همیشه سرچشمه گناهان عظیمتر است) زن را به قتل رسانید، و در گوشه ای از بیابان دفن کرد! برادرانش از این ماجرا با خبر شدند که مرد عابد دست به چنین جنایت هولناکی زده، این خبر در تمام شهر پیچید، و به گوش امیر رسید، او با گروهی

ص: ۵۴۴

از مردم حرکت کرد تا از ماجرا با خبر شود، هنگامی که جنایات عابد مسلم شد او را از عبادتگاهش فرو کشیدند، پس از اقرار به گناه دستور داد او را به دار بیاویزند، هنگامی که بر بالای چوبه دار قرار گرفت شیطان در نظرش مجسم شد، گفت: من بودم که تو را به این روز افکندم! و اگر آنچه را می گویم اطاعت کنی موجبات نجات تو را فراهم خواهم کرد! عابد گفت چه کنم؟ گفت: تنها یک سجده برای من کن کافی است! عابد گفت: در این حالتی که می بینی توانایی ندارم، شیطان گفت: اشاره ای کفایت می کند، عابد با گوشه چشم، یا با دست خود، اشاره ای کرد و سجده به شیطان آورد و در دم جان سپرد و کافر از دنیا رفت! (۱).

آری چنین است سرانجام وسوسه های شیاطین، و منافقانی که در خط آنها هستند.

۳- آنچه باید از پیش فرستاد

در آیات فوق روی این مساله تکیه شده بود که انسان باید بنگرد تا کدامین ذخیره را از پیش برای فردای قیامت خود فرستاده است "وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ" و در حقیقت سرمایه اصلی انسان در صحنه قیامت کارهایی است که از پیش فرستاده، و گرنه غالباً کسی به فکر انسان نیست که برای او چیزی بعد از مرگ او بفرستد، و یا اگر بفرستند ارزش زیادی ندارد.

لذا در حدیثی از رسول خدا ص می خوانیم که فرمود در راه خدا انفاق کنید هر چند به اندازه یک من خرما یا کمتر، و یا یک مشت و یا کمتر باشد

ص: ۵۴۵

۱- ۱) مجمع البیان جلد ۹ صفحه ۲۶۵، تفسیر قرطبی جلد ۹ صفحه ۶۵۱۸- در تفسیر روح البیان این ماجرا به صورت مشروحتری آمده است (جلد ۹ صفحه ۴۴۶).

و یا حتی به نیمی از یک دانه خرما! و اگر کسی آن را هم نیابد با سخنان پاکیزه دل‌هایی را شاد کند، چرا که در قیامت هنگامی که در پیشگاه خدا قرار می‌گیرید به شما می‌فرماید آیا در باره تو چنین و چنان نکردم؟ آیا گوش و چشم در اختیارت قرار ندادم؟ آیا مال و فرزند به تو بخشیدم؟ و بنده عرض می‌کند: آری، و در اینجا خداوند متعال می‌گوید: پس نگاه کن بین چه برای خود از قبل فرستاده‌ای؟ فینظر قدامه و خلفه و عن یمینه و عن شماله فلا یجد شیئا یقی به وجهه من النار! "و نگاهی به پیش و پشت سر و طرف راست و چپ می‌افکند چیزی نمی‌یابد که بتواند با آن صورتش را از آتش دوزخ حفظ کند!" (۱).

در حدیث دیگری می‌خوانیم: پیامبر ص با بعضی از یارانش نشسته بود، گروهی از قبیله "مضر" وارد شدند که شمشیر بر کمر داشتند (و آماده جهاد در راه خدا بودند) اما لباس درستی در تن آنها نبود، هنگامی که پیامبر ص آثار نیازمندی و گرسنگی را در چهره آنها دید رنگ صورتش دگرگون شد، به مسجد آمد و بر فراز منبر رفت، حمد و ثنای الهی بجا آورد و فرمود: خداوند این آیه را در قرآن مجید نازل کرده است: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ ...** سپس افزود در راه خدا انفاق کنید پیش از آنکه قدرت از شما سلب شود، و در راه خدا صدقه دهید قبل از آنکه مانعی در این راه ایجاد گردد، آنها که دینار دارند از دینار، و آنها که درهم دارند از درهم، و آنها که گندم و جو دارند از گندم و جو، چیزی از انفاق را کوچک نشمرید هر چند به نیمی از یک دانه خرما باشد.

مردی از انصار برخاست و کیسه‌ای در دست مبارک پیامبر ص نهاد آثار خوشحالی و سرور در صورت حضرت نمایان شد، فرمود: هر کس سنت حسنه‌ای بگذارد، و مردم به آن عمل کنند پاداش آن و پاداش تمام کسانی که به آن عمل

ص: ۵۴۶

می کنند نصیب او خواهد شد، بی آنکه چیزی از پاداش آنها کاسته شود، و هر کس سنت سیئه ای بگذارد گناه آن و گناه همه کسانی که به آن عمل می کنند بر او خواهد بود، بی آنکه از گناه آنها کاسته شود، مردم برخاستند آن کس که دینار داشت دینار آورد، و آنکه درهم داشت درهم، و هر کس طعام و چیز دیگری داشت خدمت پیامبر ص آورد، و به این ترتیب مقدار قابل ملاحظه ای کمک نقدی و غیر نقدی نزد حضرت جمع شد و در میان آن نیازمندان تقسیم کرد (۱).

همین معنی در آیات دیگر قرآن کراراً مورد تأکید قرار گرفته از جمله در آیه ۱۱۰ سوره بقره می خوانیم: **وَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ**: "نماز را بر پا دارید، و زکات را ادا کنید، و هر کار خیری را برای خود از پیش می فرستید آن را نزد خدا خواهید یافت خدا نسبت به اعمال شما بینا است".

ص: ۵۴۷

(۱- ۱) تفسیر "در المنثور" جلد ۶ صفحه ۲۰۱.

[سوره الحشر (۵۹): آیات ۲۱ تا ۲۴]

اشاره

لَوْ أَنزَلْنَاهُ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنُضَرِّبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۲۱) هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (۲۲) هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقَدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهِيمُنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۲۳) هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۴)

ترجمه:

۲۱- اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم می دیدی که در برابر آن خشوع می کند و از خوف خدا می شکافد! و اینها مثالهایی است که برای مردم می زنیم تا در آن

ص: ۵۴۸

بیندیشند.

۲۲- او خدایی است که معبودی جز او نیست، از پنهان و آشکار آگاه است، و او رحمان و رحیم است.

۲۳- او خدایی است که معبودی جز او نیست، حاکم و مالک اصلی او است، از هر عیب منزّه است، به کسی ستم نمی کند، به مؤمنان امنیت می بخشد، و مراقب همه چیز است، او قدرتمندی است شکست ناپذیر که با اراده نافذ خود هر امری را اصلاح می کند، او شایسته بزرگی است. خداوند منزّه است از آنچه شریک برای او قرار می دهند.

۲۴- او خداوندی است خالق، و آفریننده ای بی سابقه، و صورتگری است (بی نظیر) برای او نامهای نیک است، و آنچه در آسمانها و زمین است تسبیح او می گویند، و او عزیز و حکیم است.

تفسیر:

اشاره

اگر قرآن بر کوه ها نازل می شد از هم می شکافتند!

در تعقیب آیات گذشته که از طرق مختلف برای نفوذ در قلوب انسانها استفاده می کرد، و مسائل سرنوشت ساز انسانها را در زنده ترین صورتش بیان نمود در این آیات که آخرین آیات سوره حشر و ناظر به همه آیات قرآن مجید است پرده از روی این حقیقت بر می دارد که نفوذ قرآن به قدری عمیق است که اگر بر کوه ها نازل می شد آنها را تکان می داد، اما عجب از این انسان سنگدل که گاه می شنود و تکان نمی خورد! نخست می فرماید: "اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم مشاهده می کردی که در برابر آن خشوع می کند، و از خوف خدا می شکافت" (لَوْ أَنزَلْنَاهُ هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ).^۱

"و اینها مثالهایی است که برای مردم می زنیم تا در آن بیندیشند" (وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَضِرَ بِهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ).

ص: ۵۴۹

بسیاری از مفسران این آیه را به صورت تشبیه تفسیر کرده اند و گفته اند هدف این است که این کوه ها با همه صلابت و استحکامی که دارند اگر عقل و احساس می داشتند و این آیات بجای قلب انسانها بر آنها نازل می شد چنان به لرزه در می آمدند که از هم می شکافتند، اما گروهی از انسانهای قساوتمند و سنگدل می شنوند و کمتر تغییری در آنها رخ نمی دهد (جمله وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنُضْرِبَهَا لِلنَّاسِ را گواه بر این تفسیر گرفته اند).

بعضی دیگر آن را بر ظاهرش حمل کرده اند و گفته اند: تمام موجودات این جهان، از جمله کوه ها، برای خود نوعی درک و شعور دارند و اگر این آیات بر آنها نازل می شد به راستی از هم متلاشی می شدند، گواه این معنی را آیه ۷۴ سوره بقره می دانند که در توصیف گروهی از یهود می گوید: ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشْقُقُ فَيُخْرِجُ مِنْهُ الْمَاءَ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ :

"سپس دلهای شما بعد از این ماجرا سخت شد، همچون سنگ! او یا سختتر! چرا که پاره ای از سنگها می شکافد و از آنها نهرها جاری می شود، و پاره ای از آنها شکاف بر می دارد و آب از آن تراوش می کند و پاره ای از خوف خدا به زیر می افتد!" تعبیر به "مثل" ممکن است به معنی "توصیف" باشد، چنان که این کلمه در قرآن مجید کرارا به این معنی آمده است، بنا بر این تعبیر مزبور منافاتی با این تفسیر ندارد.

قابل توجه اینکه نخست می گوید: کوه ها خاشع و خاضع در مقابل قرآن می گشتند، و سپس می افزاید: از هم شکافته می شدند، اشاره به اینکه قرآن تدریجا در آنها نفوذ می کرد، و هر زمان آثار تازه ای از تاثیر قرآن در آنها

نمایان می گشت، تا آنجا که تاب و توان را از دست می دادند، و همچون عاشق بیقراری واله و شیدا می شدند و سپس از هم می شکافتند (۱).

*** در آیات بعد ذکر قسمت مهمی از اوصاف جمال و جلال خدا که توجه به هر یک در تربیت نفوس و تهذیب قلوب تاثیر عمیق دارد می پردازد، و ضمن سه آیه ۱۵ صفت و به تعبیر دیگر ۱۸ صفت از اوصاف عظیم او را ضمن سه آیه بر می شمرد و هر آیه با بیان توحید الهی و نام مقدس "الله" شروع می شود و انسان را به عالم نورانی اسماء و صفات حق رهنمون می گردد.

می فرماید: "او خدایی است که معبودی جز او نیست، از غیب و شهود آگاه است و او رحمان و رحیم است" (هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ).

در اینجا قبل از هر چیز روی مساله توحید که خمیر مایه همه اوصاف جمال و جلال و ریشه اصلی معرفت الهی است تکیه می کند، و بعد از آن روی علم و دانش او نسبت به غیب و شهود.

"شهادت" و "شهود" - چنان که راغب در مفردات می گوید - حضور توأم با مشاهده است، خواه با چشم ظاهر باشد یا با چشم دل. بنا بر این هر جا قلمرو احاطه حسی و علمی انسان است "عالم شهود" است، و آنچه از این قلمرو بیرون است "عالم غیب" محسوب می گردد، ولی همه اینها در برابر علم خدا یکسان است چرا که وجود بی پایان او همه جا حاضر و ناظر است، و بنا بر این جایی از قلمرو علم و حضور او بیرون نیست.

ص: ۵۵۱

۱-۱) "متصدع" از ماده "صدع" به معنی شکافتن اشیاء سفت و محکم است، مانند آهن و شیشه، و اگر به سر درد "صداع" می گویند به خاطر این است که گویی می خواهد سر انسان را از هم بشکافد.

و لذا در آیه ۵۹ سوره انعام می خوانیم: وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ: "کلیدهای غیب تنها نزد او است و جز او کسی آن را نمی داند.

توجه به این نام الهی سبب می شود که انسان او را همه جا حاضر و ناظر بداند و تقوای الهی پیشه کند.

سپس روی رحمت عامه او که همه خلایق را شامل می شود (رحمن) و رحمت خاصه اش که ویژه مؤمنان است (رحیم) تکیه شده، تا به انسان امید بخشد.

و او را در راه طولانی تکامل و سیر الی الله که در پیش دارد یاری دهد که قطع این مرحله بی همراهی لطف او نمی شود و ظلمات است و خطر گمراهی دارد.

و به این ترتیب علاوه بر صفت توحید، سه وصف از اوصاف عظیمش در این آیه بیان شده که هر کدام به نوعی الهام بخش است.

*** در آیه بعد علاوه بر تاکید بر توحید روی مساله توحید هشت وصف دیگر ذکر کرده، می فرماید: "او خدایی است که معبودی جز او نیست" (هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ).

"حاکم و مالک اصلی او است" (الْمَلِكُ).

"از هر عیب و نقص پاک و مبرا است" (الْقُدُّوسُ).

"هیچگونه ظلم و ستم بر کسی روا نمی دارد، و همه از ناحیه او در سلامتند" (السَّلَامُ) (۱).

ص: ۵۵۲

۱-۱) بعضی از مفسران "سلام" را در اینجا به معنی سلامت از هر گونه عیب و نقص و آفت معنی کرده اند ولی با توجه به اینکه این معنی در کلمه "قدوس" که قبلا آمده مندرج است و بعلاوه "سلام" در قرآن مجید معمولاً به مساله سلامت بخشیدن به دیگران آمده و اصولاً کلمه "سلام" که به هنگام ملاقات به دیگر گفته می شود و به معنی اظهار دوستی و بیان روابط سالم با طرف مقابل است آنچه در بالا ذکر کردیم مناسبتر به نظر می رسد (دقت کنید).

اصولاً دعوت او به سوی سلامت است "وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ" (یونس ۲۵) و هدایت او نیز متوجه به سلامت می باشد: "يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ" (مائده ۱۶) و قرارگاهی را که برای مؤمنان فراهم ساخته نیز خانه سلامت است: "لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ" درود و تحیت بهشتیان نیز چیزی جز "سلام" نیست: "إِلَّا قِيلاً سَلَاماً سَلَاماً" (واقعه ۲۶).

سپس می افزاید: "او دوستانش را امنیت می بخشد، و ایمان مرحمت می کند" "الْمُؤْمِنُ" (۱).

"او حافظ و نگاهدارنده و مراقب همه چیز است" (الْمُهَيْمِنُ) (۲).

"او قدرتمندی است که هرگز مغلوب نمی شود" (الْعَزِيزُ).

"او با اراده نافذ خود به اصلاح هر امر می پردازد" (الْجَبَّارُ).

این واژه که از ماده "جبر" گرفته شده، گاه به معنی قهر و غلبه و نفوذ

ص: ۵۵۳

۱-۱) بعضی از مفسران "مؤمن" را در اینجا به معنی "صاحب ایمان" تفسیر کرده اند، اشاره به اینکه اولین کسی که به ذات پاک خدا و صفاتش و رسولانش ایمان دارد خود او است، ولی آنچه در بالا ذکر کردیم مناسبتر است.

۲-۲) در اصل این واژه دو قول در میان مفسران و ارباب لغت وجود دارد بعضی آن را از ماده "هیمن" می دانند که به معنی مراقبت و حفظ و نگاهداری است، و بعضی آن را از ماده "ایمان" می دانند که همزه آن تبدیل به "ها" شده است به معنی آرامش بخشیدن، این واژه دو بار در قرآن مجید، یک بار در باره خود قرآن (مائده-۴۸) و یک بار در توصیف خداوند در آیه مورد بحث به کار رفته و در هر دو مورد مناسب همان معنی اول است (لسان العرب، تفسیر فخر رازی و روح المعانی). ابو الفتوح رازی ذیل آیه مورد بحث از "ابو عیبه" نقل می کند که در کلام عرب تنها پنج اسم است که بر این وزن آمده: (مهیمن) مسیطر (مسلط) و مبیطر (دام پزشک) و مبیقر (کسی که راه خود را می گشاید و پیش می رود) و مخیمر (نام کوهی است).

اراده می آید، و گاه به معنی جبران و اصلاح، و راغب در مفردات هر دو معنی را به هم آمیخته، می گوید: اصل جبر اصلاح کردن چیزی است با غلبه و قدرت این واژه هنگامی که در مورد خداوند به کار رود بیانگر یکی از صفات بزرگ او است که با نفوذ اراده و کمال قدرت به اصلاح هر فساد می پردازد، و هر گاه در مورد غیر او به کار رود معنی مذمت را دارد، و به گفته "راغب" به کسی گفته می شود که می خواهد نقصان و کمبود خود را با ادعای مقاماتی که شایسته آن نیست "جبران" کند، این واژه در قرآن مجید در ده مورد به کار رفته که نه مورد آن در باره افراد ظالم و گردنکش و مفسد است، و تنها یک مورد آن در باره خداوند قادر متعال (آیه مورد بحث) می باشد.

سپس می افزاید: "او شایسته بزرگی است و چیزی برتر و بالاتر از او نیست" (الْمُتَكَبِّرُ).

"متکبر" از ماده "تکبر" به دو معنی آمده است: یکی ممدوح که در مورد خداوند به کار می رود، و آن دارا بودن بزرگی و کارهای نیک و صفات پسندیده فراوان است، و دیگری نکوهیده و مذموم که در مورد غیر خدا به کار می رود و آن این است که افراد کوچک و کم مقدار ادعای بزرگی کنند، و صفاتی را که ندارند به خود نسبت دهند، و از آنجا که عظمت و بزرگی تنها شایسته مقام خدا است این واژه به معنی ممدوحش تنها در باره او به کار می رود و هر گاه در غیر مورد او به کار رود به معنی مذموم است.

و در پایان آیه، بار دیگر روی مساله توحید که سخن با آن آغاز شده بود تکیه کرده، می فرماید: "خداوند منزّه است از آنچه شریک برای او قرار می دهند" (سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ).

با توضیحی که داده شد روشن می شود که هیچ موجودی نمی تواند در صفاتی

که در اینجا آمده است شریک و شبیه و نظیر او باشد.

*** و در آخرین آیه مورد بحث در تکمیل این صفات به شش وصف دیگر اشاره کرده چنین می فرماید: "او خداوندی است آفریننده" (هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ).

"خداوندی که مخلوقات را بی کم و کاست، و بدون شبیهی از قبل، ایجاد کرد" (الْبَارِئُ) (۱).

"آفریدگاری که به هر موجودی صورت خاصی بخشید" (الْمُصَوِّرُ).

و سپس از آنجا که اوصاف خداوند منحصر به این اوصاف نیست، بلکه اوصافش همچون ذاتش بی پایان است، می افزاید: "برای او نامهای نیک است" (لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى).

و به همین دلیل از هر گونه عیب و نقص، منزّه و مبری است، "و تمام موجوداتی که در آسمان و زمین هستند برای او تسبیح می گویند" و او را از هر عیب و نقصی پاک می شمردند (يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

و سرانجام برای تاکید بیشتر، روی موضوع نظام آفرینش به دو وصف دیگر از اوصافش که یکی از آنها قبلا- آمد، اشاره کرده، می فرماید: "او عزیز و حکیم است" (وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

اولی نشانه کمال قدرت او بر همه چیز، و غلبه بر هر مانع است، و دومی اشاره به علم و آگاهی از نظام آفرینش و تنظیم برنامه دقیق در امر خلقت و تدبیر

ص: ۵۵۵

۱-۱) باری از ماده برء (بر وزن قفل) در اصل به معنی بهبودی و رهایی از امور ناخوش آیند است، و لذا باری به کسی گفته می شود که چیزی را بدون کم و کاست و کاملاً موزون ایجاد کند، بعضی نیز آن را از ماده بری (بر وزن نفی) به معنی تراشیدن چوب گرفته اند که آن نیز به منظور موزون ساختن آن انجام می گیرد. بعضی از ارباب لغت نیز تصریح کرده اند که باری کسی است که چیزی را بی سابقه و بدون نمونه قبلی، ابداء کند.

است.

و به این ترتیب در مجموع این آیات سه گانه علاوه بر مساله توحید که دو بار تکرار شده هفده وصف از اوصاف خدا آمده است به این ترتیب:

۱-عالم الغیب و الشهاده.

۲-رحمان.

۳-رحیم.

۴-ملک.

۵-قدوس.

۶-سلام.

۷-مؤمن.

۸-مهیمن.

۹-عزیز.

۱۰-جبار.

۱۱-متکبر.

۱۲-خالق.

۱۳-بارئ.

۱۴-مصور.

۱۵-حکیم.

۱۶-دارای اسماء الحسنی.

۱۷-کسی که همه موجودات عالم تسبیح او می گویند.

که با وصف توحید او، مجموعاً هیجده صفت می شود (توجه داشته باشید، توحید دو بار و عزیز نیز دو مرتبه ذکر شده است).

در میان مجموع این صفات، یک نوع نظم بندی خاصی در سه آیه دیده می شود:

در آیه نخست از عمومی ترین اوصاف ذات (علم) و عمومی ترین اوصاف

ص: ۵۵۶

فعل (رحمت) که ریشه همه افعال خداوندی است بحث می کند.

در آیه دوم، سخن از حاکمیت او و شئون این حاکمیت است، و صفاتی همچون "قدوس" و "سلام" و "مؤمن" و "جبار" و "متکبر"، با توجه به معانی آنها که در بالا ذکر کردیم همه از ویژگیهای این حاکمیت مطلقه الهی است.

و در آخرین آیه از مساله خلقت و آنچه مربوط به آن است، مانند نظم بندی و صورت بندی و قدرت و حکمت بحث می کند.

و به این ترتیب، این آیات دست پویندگان راه معرفت [□]الله را گرفته منزل به منزل پیش می برد، از ذات پاک او شروع می کند، و بعد به عالم خلقت می آورد، و باز در این سیر الی الله از مخلوق نیز به سوی خالق می برد، قلب را مطهر اسماء و صفات الهی و مرکز انواع ربانی می کند و در لابلای این معارف و انوار، او را می سازد و تربیت می نماید شکوفه های تقوا را بر شاخسار وجودش ظاهر ساخته و لایق قرب جوارش می کند، تا با تمام ذرات جهان همصدا شود، و تسبیح گویان نغمه سبوح و قدوسی سر دهد.

لذا جای تعجب نیست که در روایات اسلامی اهمیت فوق العاده ای به این آیات داده شده که در نکات به خواست خدا به آن اشاره می شود.

نکته ها:

اشاره

۱- نفوذ فوق العاده قرآن

تاثیر قرآن، در قلوب و افکار، واقعیتی است انکار ناپذیر، و در طول تاریخ اسلام شواهد زیادی بر این معنی دیده می شود، و عملاً ثابت شده که سختترین دلها با شنیدن آیاتی چند، آن چنان نرم می شد که یکباره خود را به اسلام می سپرد، تنها افراد لجوج و معاند از این معنی مستثنی بودند، آنهایی که هیچ جایی برای هدایت در وجودشان نبود.

ص: ۵۵۷

لذا در آیات فوق خواندیم که می فرماید: اگر این قرآن بر کوه ها نازل می شد خاضع و از هم شکافته می گردید، و اینها همه نشانه جاذبه این کلام الهی است که ما نیز به هنگام تلاوت آن با حضور قلب این معنی را احساس می کنیم.

۲- عظمت آیات آخر سوره حشر

آیات آخر این سوره که مشتمل بر بخش مهمی از اسماء و صفات الهی است آیاتی است فوق العاده با عظمت و الهام بخش، و درس بزرگ تربیت است برای انسانها چرا که به آنها می گوید: اگر قرب خدا می طلبید و خواهان عظمت و کمال هستید شعله ای از این صفات را در وجود خود زنده کنید.

در بعضی از روایات آمده است که اسم اعظم خدا، در آیات آخر سوره حشر است (۱).

و در حدیث دیگری از رسول خدا ص می خوانیم:

من قرء آخر الحشر غفر له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر: "هر کس آخر سوره حشر را بخواند، گناهان گذشته و آینده او بخشوده می شود!" (۲).

و باز در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است:

من قرء لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ - الی آخرها - فمات من لیلته مات شهیداً! "هر کس آیات لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ را تا آخر بخواند و در همان شب بمیرد، شهید مرده است!" (۳).

یکی از اصحاب می گوید: از رسول خدا ص در باره اسم اعظم خدا سؤال کردم، فرمود:

علیک باخر الحشر و اکثر قراءتها: "بر تو باد که آخر سوره حشر را بخوانی و زیاد بخوان!" بار دیگر همین سؤال را تکرار کردم، حضرت همان پاسخ را تکرار فرمود (۴).

ص: ۵۵۸

۱- (۱) "مجمع البیان" جلد ۹ صفحه ۲۶۷.

۲- (۲) و ۳ و ۴) "تفسیر نور الثقلین" جلد ۵ صفحه ۲۹۳.

۳-

۴-

حتی در حدیثی آمده است:

انها شفاء من كل داء الا السام، و السام الموت: "این آیات شفاء هر دردی است مگر مرگ!" (۱).

خلاصه اینکه: "روایات در این زمینه در کتاب شیعه و اهل سنت، فراوان است که همگی بر عظمت این آیات، و لزوم تفکر و اندیشه در محتوای آن، دلالت دارد.

قابل توجه اینکه: این سوره همانگونه که با تسبیح خداوند و نام "عزیز و حکیم"، آغاز می شود، با نام "عزیز و حکیم" نیز پایان می گیرد، چرا که هدف نهایی سوره شناخت خدا و تسبیح او و آشنایی با اسماء و صفات مقدس او است.

در باره "اسماء حسنی" که در آیات فوق اشاره شده بحث مشروحی ذیل آیه ۱۸ سوره اعراف گذشت (۲).

***خداوند! به عظمت اسماء و صفات سوگند، که قلوب ما را در برابر قرآن مجید خاضع و خاشع بگردان.

پروردگارا! دام شیطان، سخت است، و اگر لطف تو یار نشود نجات از آن مشکل، ما را در پناه لطف از وسوسه های شیطانی، محفوظ دار.

بار الها! روح ایثار و تقوی و بر کناری از هر گونه بخل و کینه و حسد به ما مرحمت کن، و ما را از خود خواهی و خود پسندی بر کنار فرما.

آمین یا رب العالمین (پایان سوره حشر) (و پایان جلد ۲۳) آخر شعبان ۱۴۰۶ ۲۰/۲/۱۳۶۵ شمسی

ص: ۵۵۹

۱-۱) "در المنثور" جلد ۶ صفحه ۲۰۱.

۲-۲) جلد ۷ تفسیر نمونه صفحه ۲۵ به بعد.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتاهای خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹